معرفت نبی و امام

محمد بیابانی اسکویی

بسم الله الرحمن الرحیم

معرفت نبی و امام

نویسنده:

محمد بیابانی اسکویی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معرفت نبی و امام

مشخصات کتاب

سرشناسه :بیابانی اسکویی، محمّد، ۱۳۴۱ _

عنوان و نام پدیدآور :معرفت نبی و امام/ محمّد بیابانی اسکویی.

مشخصات نشر :تهران: نبأ، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری :۳۴۴ ص.

شابک :۱۲۰۰۰۰ ریال: ۶ _ ۰۲۴ _ ۲۶۴ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی :فیپا

یادداشت : کتاب حاضر شامل دو کتاب «معرفت نبی» و «معرفت امام» تألیف نویسنده است. یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۴۱ _ ۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : معرفت نبی. عنوان دیگر : معرفت امام۰ موضوع : محمد ۹، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع : پیامبران

موضوع : نبوت

موضوع : امامت

موضوع : امامت -- حدیث

ردهبندی کنگره :۱۳۹۲ ۶ م ۹ ب / ۲۲۰ BP

رده بندی دیویی :۴۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۱۱۱۸۶

« معرفت نبی و امام »

مؤلّف : محمّد بیابانی اسکویی

حروفچینی : چکاد / چاپ : دالاهو / چاپ اوّل : ۱۳۹۲

شمارگـان : ۲۰۰۰ نسخه / قیمـت : ۱۲۰۰۰۰ ریـال / کد کتـاب : ۱۶۴ / ۲۰۱

ناشـر : انتشارات نبـأ / تهـران، خیابـان شـریعتـی، پایینتر از ملـك، خیـابان

مقدم، نبش ادیبی، شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابك : ۶ _ ۰۲۴ _ ۲۶۴ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸ ۶ - ۰۲۴ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۴ : ISBN

ص: ۱

اشاره

مقدّمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم آمده که در تبیین برنامه کار خویش فرمودند: «ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین فی المیزان... شهاده ان لا اله الّا الله و انی رسول الله» (۱) با اندک دقّت در این کلام شیوا حوزه کار

دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن می گردد. ضمن آنکه حساسیّت اعتقادی این مسئله و توجّه به جوانب آن را نیز می توان از تعبیر «خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین فی المیزان» بدست آورد. مطالعه تاریخ زندگی پیامبران بویژه آنان که نام و یاد و سیره و رفتارشان در قرآن مجید مطرح شده به خوبی نمایانگر مهمی واقعیّت و حرکت بر همین مدار و محور است. بدین معنی که قاطبه آنان مردم را صرفاً به سوی خداوند فراخوانده و خود هم داعیه رسالت او را مطرح نمودهاند. از این رو مطالعه در ابعاد مختلف موضوع نبوّت امری حیاتی برای کسانی است که به این موضوع با حساسیّت و دقّت نظاره و برخورد می نمایند.

از سوی دیگر می دانیم که بنا به اصل اساسی «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله» (۲) پس از شناخت خدا به خدا، ملاک در شناخت پیامبر، دقیق شدن در

محتوای رسالت اوست لذا دقّت نظر در تاریخ تلاش پیامبران از یکسو برای شناخت اهداف رسالت و از سوی دیگر برای دریافت حقانیّت و اصالت و صداقت پیامبر امری ضروری است. نیز شناخت این ضوابط کمک می کند که در معرفت امام به بیراهه نرویم و براساس معیارهای صحیح، از شئون امام برسیم.

۱- . الارشاد ۱/۴۹ و ۵۰.

۲- . التوحید/ ۲۸۶.

کتـابی که اینـک بـا نـام «معرفت نبی و امـام» در پیش رو داریـد، پس از بیـان مقـدّماتی که آگـاهی نسـبت به آنها در این باره زمینهساز و ضـروری است نکاتی از بحث نبوت و امامت را به شـیوه اسـتدلالی عقلی ـ نقلی مطرح می کند که آگاهی از آنها برای همگان ضرورت دارد.

کتاب به گونهای تنظیم شده که خواننده می تواند پاپای نویسـنده حرکت نموده، از یک مرحل گام به مرحله بعدی بگذارد و بر اسـاس دریافتهـای یـک مبحث و تکیه به آن موضوع بعـدی را حـلّ و بحث نمایـد، ضـمن آنکه همه جا جوّ حاکم بر فضای کتاب بهرهوری از هدایتهای قرآنی و روایی است و عطر قرآن و روایات این فضا را دربرگرفته است.

توضیح این که از نویسنده دانشمند، پیشتر دو کتاب «معرفت نبی» و «معرفت امام» به چاپ رسیده بود که اینک هر دو کتاب در کنار هم، در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد.

امیـد است مطالعه دقیق کتاب و امعان نظر در سـبک و روش و سـیاق آن بتوانـد دریچهای نو به موضوع نبوّت گشوده در یک چرخش روشن و مستند و آشکار از تحلیلهای مادیگرایانه در این مبحث رویآوری به واقعگرایی الهی صورت گیرد.

مؤسّسه فرهنگی نبأ

فهرست مطالب

ص: ۱۳

بخش اول: معرفت نبی

اشاره

مقدّمه

۱) معرفت خدا

معرفت خدای تعالی به حسب آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام فطری بشر است. یعنی همه انسانها بر معرفت خداوند سبحان مفطور شده و معرفت با خلقت آنها سرشته شده است. خدای تعالی می فرماید :

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلّدینِ حَنیفاً فِطْرتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیهَا لَاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقَ اللهِ ذلَکَ الدِیّنُ الْقَیِّمُ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۱)

روی به سوی دین راست کن در حالی که تو را هیـچ انحرافی نباشد؛ همان فطرت خدا که مردمان را بر آن مفطور کرده است. در خلق خدا هیچ تبدیل و تغییری راه ندارد. دین قیّم و راست همان است. ولی بیشتر مردم نمی دانند.

در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه شریفه وارد شده، فطرت به «معرفت» تفسیر شده است. امام صادق علیهم السلام می فرماید :

فَطَرَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ عِنْدَ الْمِیثَاقِ عَلی مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ... (۲)

مردمان را هنگامی که میثاق به شناخت ربوبیّتش می گرفت، به توحید مفطورشان کرد....

و امام محمّد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «حنفاء للهغیر مشرکین به» (۳) و معنای

حنیفیّت می فرماید :

هِیَ الْفِطْرَهُ فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهَا. لَاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ. و قالَ: فَطَرَهُمُ اللهُ عَلَی الْمَعْرِفَهِ. (۴)

۱- . الروم(۳۰)/۳۰.

۲- . التوحید/۳۳۰.

۳- . الحجّ (۲۲)/۳۱.

۴- . التوحید/۳۳۰.

حنیفیّت فطرتی است که خداونـد مردمـام را با آن مفطور کرده است. در خلق خـدا هیچگونه تبـدیل و تغییری نیست. و فرمود: خدای تعالی مردم را بر معرفت مفطور کرده است.

پس فطرت – چنانکه امام صادق علیه السـلام فرمود – توحید و معرفت خداست که همه بندگان الهی در محفل میثاق آن را به تعریف الهی دارا شدهاند و برای حفظ و رعایت شؤون آن، با خدای تعالی پیمان بستهاند.

خدای تعالی می فرماید :

«وَ اذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن ٭بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهَمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْـهَدَهُمْ علی أَنْفُسِـهَمْ أَلَسْتُ بَرَبِّکُمْ قَالُوا بَلی شَـهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَهِ اِنّا کُنَّا عَنْ هذَا غَافِلِینَأَوْ تَقُولُوا اِنَّما أَشْرَکَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونِ» (۱)

به یادآور زمانی را که پروردگارت از پشت بنیآدم، فرزندانشان را بیرون آورد و آنانرا بر خودشان گواه گرفت و گفت: آیا من پروردگارتـان نیسـتم؟ گفتنـد: آری؛ گواهی می دهیم. تـا اینکه در روز قیـامت نگوییـد: مـا از این غافـل بودیم، و نیز نگوییـد: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما فرزندان بعد از آنان بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطلگرایان انجام دادهاند هلاک می سازی؟!

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه می فرماید :

کَانَ ذلِکَ مُعَایَنَهَ اللهِ. فَأَنْسَاهُمُ الْمُعَایَنَهَ وَ أَثْبَتَ الإقرارَ فِی صُـدُورِهِمْ. وَ لَوْلا ذْلِکَ مَا عَرَفَ أَحَـدٌ خَالِقَهُ وَ لاَ رَازِقَهُ. وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهَمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللهُ». (۲)

اخـذ میثاق از بنـدگان به مشاهده و دیدار خداوند انجام شد. و بعد خدای تعالی مشاهده خودش را از یاد آنها برد و اقرار را در قلبهایشان تثبیت کرد. اگر چنین نمی کرد هیچکس آفریدگار و روزیدهنده خود را نمی شناخت.

۱- . الأعراف(۷)/۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- . المحاسن/۲۸۱.

و همین است که خداوند سبحان می فرماید: «اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آنان را آفریده می گویند: خدا».

و همچنین می فرماید :

ثَبَتَ الْمَعْرِفَهُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ. سَیَذْکُرُونَهُ یَوْماً مَا. وَ لَوْلا ذلِکَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لاَ مَنْ رَازِقُهُ. (۱)

معرفت در دلهایشان ثابت شد و موقف آن را فراموش کردند. و بزودی روزی آن را به یاد خواهند آورد. اگر خداوند چنین نمی کرد کسی خالق و رازقش را نمی شناخت.

انسان پیش از پاگذاشتن به این دنیا، عوالمی دیگر را نیز گذرانده است. در آن عوالم خدای متعال به او علم، عقل، قدرت، اختیار و حقّ انتخاب داد و خود را به او معرّفی کرد و او را مورد امر و نهی قرار داد. و او یا راه اطاعت و فرمانبری پیش گرفت و یا طریق عصیان و نافرمانی اختیار کرد. ولی خدای تعالی به فضل و کرمش به او فرصتی دیگر داد و او را در این دنیا آورد تا او خود را بار دیگر بیازماید؛ باشد که از عصیانش برگردد و رستگار شود.

هر کودکی که پا به دنیا می گذارد، مفطور به معرفت خدای تعالی است. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «کُلُّ مَوْلُودٍ عَلَی الْفِطْره» (۲)

و به فرموده امام صادق علیه السلام کسی را در دنیا نمی توان یافت که جاهل به خدای تعالی بوده باشد. «مَعْرُوفٌ عِنْدَ کُلِّ جاهِلٍ». (۳) و سخن پیامبران درباره خداوند

سبحان این است که: «أَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الأَرْض». (۴) آیا در الله که آسمانها

و زمین را خلق کرده است شکّی است؟!

هیچ انسانی در عالم پیدا نمی شود مگر اینکه مفطور بر معرفت خداوند سبحان است. و این معرفت حاصل آن است که خداوند متعال خودش را در عوالم پیشین

۱- . المحاسن/۲۴۱.

۲- . التوحید/۲۳۱.

۳- . الکافی ۱/۹۱.

۴- . ابراهیم(۱۴)/۱۰.

به همه انسانها معرّفی کرده است. ولی هر انسانی آنگاه که به دنیا قدم می نهد، طبق سنّت الهی از آن معرفت که با خلقتش سرشته شده غافل می شود تا دوباره در این دنیا در بوته آزمایش و امتحان قرار گیرد. «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ».

و چنانکه خواهد آمد یکی از شؤون مهمّ پیامبران صلی الله علیه و آله و سلّم یادآوری این معرفت بوده است.

۲) هدف خلقت

خدای تعالی می فرماید :

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنْسَ اِلَّا لَیَعْبُدُونِ». (۱)

جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید :

آنان را خلق کرد تا امرشان کند که عبادتش کنند. (۲)

و در روایت دیگر می فرماید :

خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَهِ. (۳)

برای عبادت، خلقشان کرد.

در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام در پاسخ به سؤال او در مورد علّت خلقت ذریّهاش می فرماید :

یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ یُؤْمِنُونَ بِرُسُلِی وَ یَتَّبِعُونَهُمْ...اِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنْسَ لِیَعْبُدُونَ. وَ خَلَقْتُ الْجَنَّهَ لِمَنْ أَطاعَنِی وَ عَبَدَنِی مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ رُسُلِی وَ لَا أُبَالِی. وَ خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ کَفَرَ وَ عَصَانِی وَ لَمْ یَتَّبِعْ رُسُلِی. وَ لَا أُبَالی وَ خَلَقْتُکَ وَ خَلَقْتُهُمْ لأبْلُوَکَ وَ أَبْلُوَهُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً فِی دَارِ الدُّنْیا فِی حَیَاتِکُمْ وَ قَبْلَ مَمَاتِکُمْ (۴)

۱- . الذاریات(۵۱)/۵۶.

۲- . علل الشرایع/۱۳.

۳- . علل الشرایع/۱۴.

۴- .الکافی ۲/۹.

[آنها را خلق کردم تا] عبادتم کنند و مشرک نشوند و به رسولانم ایمان آورده و از آنها پیروی کنند... جن و انس را فقط برای اینکه مرا بپرستند آفریدم. و بهشت را برای گروهی از آنها که اطاعت و عبادتم می کنند و از رسولانم پیروی می نمایند، آفریدم و باک ندارم. و آتش را برای کافران و سرکشان و کسانی که از رسولانم پیروی نمی کنند، آفریدم و هیچ باک ندارم. [یعنی از طاعت و معصیت آنها نفعی و ضرری به من نمی رسد.] و تو و ذرّیهات را خلق کردم بدون اینکه به هیچ یک از شما نیاز داشته باشم. تو و آنها را نیافریدم مگر اینکه امتحانتان کنم و بیازمایم که کدامیک در دنیا به هنگام حیات و پیش از مرگ نیکوکردار است.

خداوند انسان را برای عبادت خلق کرد و عبادت خدای تعالی عبارت از اطاعت و فرمانبری از اوست. امام صادق علیه السلام می فرماید :

پرستش و عبادت، سجده و رکوع نیست؛ بلکه پرستش همان اطاعت است. هرکسی مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خدای تعالی اطاعت کند، او را عبادت کرده است. (۱)

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

شما (شیعیان) آن گروهی هستید که از عبادت طاغوت سرپیچی کردید. و هرکس ستمگری را اطاعت کند، همانا او را عبادت کرده است. (۲)

اطاعت خدا که عبادت اوست، به اطاعت و پیروی از رسولانش حاصل می شود و نافرمانی رسول، نافرمانی خداست. پس کسی که رسول خدا را پیروی می کند، در حقیقت خدا را پیروی کرده است و به این صورت اطاعت رسول عبادت او حساب نمی شود بلکه عبادت و پرستش خدای تعالی است. و چنانکه خواهیم گفت یکی دیگر از شؤون پیامبران الهی بیرون آوردن مردم از عبادت آفریدگان خدا به سوی عبادت و اطاعت خدای تعالی است.

۱- . تفسیر قمی ۲/۵۵.

۲- . بحارالانوار ۲۳/۳۶۱.

۳) انسان با نبود پیامبر

خدای تعالی می فرماید :

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الكتاب بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهَ اِلَّا الَّذِينَ أُتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدى اللّهُ الذِّينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأذْنِهِ وَ اللّه يَهْدِى مَنْ يَشَاءُ أِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ». (۱)

مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیمدهنده برانگیحت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و در آن هیچکس اختلاف نکرد، پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به اذن خود به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

آیه شریفه دلالت دارد که مردم پیش از آنکه خدای تعالی پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کند، امّتی یکدست بودند و فروتر از ایمان و کفر در میان آنان دو فریق کافر و مؤمن یافت نمی شد. چرا که تنبّهی پیدا نکرده بودند تا با اقبال مؤمن گردند و با ادبار کافر شوند. یعنی در امور و شؤونی که مربوط به حوزه نبوّت و رسالت پیامبران و رسولان الهی است اختلافی نداشتند چون کسی نبود که آنها را متوجّه آن امور و شؤون کند تا آنان در پذیرش و ایمان به آنها اختلاف نمایند. آنان اگرچه مفطور به معرفت خدای سبحان بودند، ولی فطرت آنها در حال بساطت و خمود بود و هیچگونه معرفت ترکیبی نسبت به آن معرفت فطری در آنها صورت نگرفته بود تا آنها به آن ایمان آورند یا به آن کفر و شرک ورزند. و در این حال نه مؤمن بودند و نه کافر و مشرک. امام صادق علیه السلام وقتی از امّت واحد در آیه شریفه سؤال شد فرمود :

۱- . البقره (۲)/۲۱۳.

کَانَ ذٰلِکَ قَبْلَ نُوحٍ.

قِیلَ: فَعَلی هُدیً کانُوا؟

قَالَ: بَلْ کَانُوا ضُلَّالًا... لَمْ یَکُونُوا عَلیٰ هُدیً. کانُوا عَلی فَطْرَهِ اللّهِ التّی فَطَرَهُمْ عَلَیْهَا. لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ. وَ لَم یَکُونُوا لِیَهْتَدُوا حَتّی یَهْدِیَهُمُ اللّهُ. أَمَا تَسْمَعُ یَقُولُ ابْراهِیمُ:«لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِیّنَ». (۱)

أَیْ نَاسِیاً لِلْمِیثَاقِ. (۲)

امّت پیش از نوح امّت واحد بود.

سؤال شد: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودند... نبودند بر هدایت. خلق خدا را تبدیلی نیست. و هدایت پیدا نمی کنند تا اینکه خدا هدایتشان کنند. آیا نشنیدی ابراهیم علیه السلام می گوید: «اگر پروردگارم مرا هدایت نمی کرد از گروه گمشدگان بودم؟ یعنی در فراموشی میثاق باقی می ماندم.

و در روایت دیگر می فرماید :

کانُوا ضُلَّالًا. کَانُوا لامُؤْمِنِینَ وَ لاَ کافِرِینَ وَ لاَ مُشْرِکِینَ. (۳)

گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و همچنین می فرماید :

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النّاسَ عَلَی الْفِطْرَهِ الَّتی فَطَرَهُم اللهُ عَلَیْهَا لاَ یَعْرِفُونَ ایماناً بَشَریعَهٍ وَ لا کُفْراً بِجُحُودٍ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللهُ الرُّسُلِ اِلَیْهِمْ یَدْعُونَهُمْ اِلَی الإیمَانِ بِاللهِ حُجَّهً للهِ عَلَیْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هداهُ اللهُ. وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یَهْدِهِ. (۴)

خداوند عزّوجل مردم را بر فطرتی آفرید که آنها را بر آن سرشته است. نه از ایمان به شریعتی خبر داشتند و نه از کفری که نتیجه انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنان فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجّت خدا بر آنها باشند. پس برخی از آنها را خدا هدایت کرد و برخی را نه.

۱- . الانعام (۶)/۷۷.

۲- . تفسیر عیّاشی ۱/۱۰۴.

۳- .تفسیر عیّاشی ۱/۱۰۴.

۴- . علل الشرایع/۱۲۱.

پیامبران حجّتهای خداینـد که مردم را متوجّه او نموده و فطرت آنـان را بیـدار کرده و آنهـا را دعوت به بنـدگی و عبـادت در مقابـل خالق و پروردگارشان می کننـد و آنان را از انکار و عصـیان و سرکشـی برحـذر می دارنـد. انسان اگر به حال خود رها شود و پیـامبر و حجّتی از جانب خـدای تعالی به سـراغش نیایـد و گنجهای نهان عقل و خردش کاویـده نشود و فطرتش بیـدار نگردد، از خـدای خود غافل خواهـد بود و نه به فکر عبادت و بنـدگی او خواهد افتاد و نه انکارش خواهد نمود و کفر و ایمان هر دو از او منتفی خواهد شد. پس توجّه دادن به خداوند متعال و دعوت به سوی او و خواندن مردمان به عبادت و پرسـتش او، و برحذر داشـتن آنان از انکارش و استکبار در مقابلش، از شؤون مهم و ارزنده پیامبران الهی است که در مباحث آینده درباره آن سخن گفته خواهد آمد.

۴) ارتباط خداشناسی و نبیشناسی

در دعایی منقول از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است :

اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ. فإنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْکَ.

اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ. فإنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِفْنِی نَبِیَّکَ لم أَعْرِفْهُ قَطُّ.

اللّهُمَ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ. فإنَّکَ اِنْ لَم تُعَرِفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی. (۱)

خدایا، خود را به من معرّفی کن؛ که اگر خویش را به من نشناسانی هیچگاه تو را نخواهم شناخت.

خداوندا، پیامبرت را به من بشناسان؛ که اگر او را به من معرّفی نکنی هرگز او را نخواهم شناخت.

خدایا حجّت خود را به من معرّفی نما؛ که اگر او را به من نشناسانی از دینم منحرف خواهم شد.

به مقتضای این دعا مبحث نبوّت در روند بررسی مسائل بنیانی اعتقادات، به

۱- . الکافی ۱/۳۴۲.

دنبال توحید مطرح می شود و سزاوار است که ما پیامبر را به خدا بشناسیم، یعنی بدانیم که معرّف او خداست. و از طرفی دیگر بـا توجّه به دعـای مـذکور و ادلّه تـداوم رسـالت با وصایت و خلافت، اعتقاد به خاتمیّت هرگز به معنای قطع رابطه خـدا و خلق محسوب نمی شود، بلکه امامت رشـتهای است که به این ارتباط به صورت دیگری اسـتمرار داده و آن را برای تمامی اعصار و قرون تا دامنه قیامت زنده نگه می دارد؛ هرچند که رشـته نبوّت و وحی تشریعی قطع گردیده است. موضوع امامت که سرفصل دیگری از اعتقـادات مـا را تشـکیل می دهـد، تحقّق تـداوم هـدفهای رسـالت است که بـاز هم به وسـیله مردان الهی، امّـا نه در کسوت پیـامبری بلکه در لباس امامت و خلافت، صورت می گیرد. از این رو پیامبر ما «الخاتِم لما سبق و الفاتِح لما انغلق» می باشـد. یعنی باب رسالت به وجود حضـرتش بسـته و راه بسـته امامت به او گشوده گردیـد. (۱) یـا به تعبیر دیگر که در زیـارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

وارد شده: «الخاتِم لما سبق و الفاتِح لما استقبل» یعنی: پیامبر به سلسـله نبوت پایان بخشـیده و راه امامت را برای آینده گشوده است. (۲)

از این رو مبحث نبوّت در آسـتانه موضوع امامت طرح می گردد. و بر این اساس در محدوده میان توحید و امامت است که می توان به درستی ریشه های اعتقاد به نبوّت را بررسی نمود و شاهد شکوفایی و تحقّق آثار و ثمرات آن بود.

به این جهت سعی ما در این نوشـتار بر آن است که مطالب آن را مستند به آیات قرآن کریم و روایت معصومان علیهم السلام نماییم.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

۲- . بحارالانوار ۱۰۰/۱۴۸ و ۲۷۲ و ۲۹۳.

نبوّت و رسالت

معنای نبی و رسول

نـبی در لغت از «نبـأ»به معنـای خبر مشـتق است. در این صورت نبی به معنـای مُنْبِیء - یعنی مخبر - می باشـد؛ همچون نـذیر به معنـای مُنْذِر. ولی به گفته برخی دیگر از لغتشـناسان، این کلمه از نَباوَت به معنای ارتفاع مشـتق است. و در این صورت نبی به معنای بلندمرتبه و ارجمند است. (۱)

عرب در لفظ نبی با اینکه از «نبأ» مشتق شده و مهموز می باشد، ولی آن را به صورت مهموز یعنی «نبی ء» استعمال نکرده است جز اهل مکّه. (۲)

در معانی الاخبار/۱۱۳، از ابنعبّاس نقل می کند که گفت :

عربی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: السلام علیك یا نبیءَ اللّه. حضرت فرمود: لَسْتُ بِنَبِیءَ اللّهِ وَلکِنِی نَبِیُّ اللهِ. من نبیء خدانیستم بلکه نبیّ خداهستم.

و رسول از رسالت مشتق است و به معنای مبعوث و فرستاده و سفیر می باشد.

پس از نظر لغت نبی - بنـا بر اینکه اصـل آن نبأ باشـد - شخصـی است که از چیزی خبر می دهـد و دارای خبر و پیـام است. و رسول یعنی کسی که برای رساندن پیامی به دیگران ارسال می شود و او هم دارای پیام است، ولی با این تفاوت که نبی کسی

۱- . لسان العرب ۱/۱۶۲ و ج ۱۵/۳۰۲.

۲- . لسان العرب ۱/۱۶۲ و ج ۱۵/۳۰۲.

است که خبری را دریافت کرده و از آن به اذن خدا اِخبار می کند، بدون اینکه مأموریتی برای خبردادن در مفهوم آن لحاظ شده باشد، ولی رسول کسی است که حامل رسالت و پیام است و از طرف کسی مأمور رساندن آن به دیگری شده است.

این در صورتی بود که نبی از نبأ مشتق شده باشد. ولی بنابراینکه نبی از نَباوَت به معنای ارتفاع مشتق باشد، مفهوم نبی با رسول نسبتی نخواهد داشت.

بنابراین از نظر لغوی: معنای نبی مفهومی عام است که شامل هر شخصی است که حامل خبر بوده و از آن خبر می دهد، اعمّ از اینکه خبر را از طریق وحی دریافت کرده باشد یا به وسیله حواس یا طرق دیگری به آن رسیده باشد. و رسول هم کسی است که از طرف دیگری برای رساندن پیامی مأموریت پیدا کرده است، اعمّ از اینکه ارسال کننده خدای تعالی باشد یا کسی دیگر و اعم از اینکه فرستاده شده و رسول انسان باشد یا موجود ذیشعور دیگر.

ولی از نظر استعمال، نبی در کلام عرب، ظاهراً فقط در مورد کسی استعمال شده که خبری را از سوی خدای تعالی دریافت می کند اعمّ از اینکه از آن اخبار کند یا نه، ولی رسول از نظر استعمال هم مانند مفهومش عام می باشد.

نبی و رسول در قرآن و حدیث

نبی در آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام همچون استعمال اعراب، در مورد خاص، یعنی انسانی که از سوی خدای تعالی حامل نبوّت شده است، استعمال گردیده. و ما سراغ نداریم که در آیهای یا روایتی، حتّی در مورد فرشتهای که رابط و واسطه میان خدا و پیامبر است، کلمه نبی استعمال شده باشد، با اینکه او هم حامل خبر از سوی خدا به پیامبر می باشد. ولی لفظ رسول همانطور که در مورد انسان بکار رفته در مورد فرشتگان و دیگر موجودات هم به کار گرفته شده است.

برای نمونه آیاتی ذکر می شود :

«قَالَ المَلِکُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ الَّتِی قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ». (۱)

پادشاه گفت: او را نزد من آورید. پس هنگامی که آن رسول نزد یوسف آمد گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که چه شد که آن زنان دستهای خود را بریدند؟

«أَللّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائَکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ». (۲)

خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و از مردم.

إِذَا جَاءَ أَحَدُکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لاَ يُفَرِّطُونَ». (۳)

هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد رسولان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند.

در احتجاج ۱/۱۸۸، نقل می کند که طاووس یمانی سؤالاتی از امام باقر علیه السلام کرد و از جمله پرسید :

فَأَخْبِرْنِي عَنْ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللهُ تَعَالى لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَ لا مِنَ الإِنْسِ وَ لا مِنَ الْمَلاَئِکَهِ ذَکَرَهُ اللهُ تَعالى فِی کِتابِهِ.

فَقَالَ: أَلْغُرَابُ حِينَ بَعَثَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِيُرِیَ قابِيلَ کَيْفَ يُوَارِی سَوْأَهَ أَخِيهِ هَابِيلَ حينَ قَتَلَهُ.

.... مرا خبر ده از رسولی که خداوند او را فرستاده و نه از پریان است و نه از آدمیان و نه از فرشتگان و خدای تعالی در کتابش او را یاد کرده است. حضرت فرمود: [آن رسول] کلاغ است آنگاه که خداوند عزّوجلّ آن را فرستاد تا به قابیل [آنگاه که برادرش را کشته بود] نشان دهد که چگونه جسد برادرش را پنهان کند.

در گفتار راوی این روایت، کلاغ رسول و فرستاده خدا به حساب آمده که خداوند آن را برای رساندن پیامی به قابیل مبعوث کرده است. پس چنانکه می بینیم

۱- . یوسف (۱۲)/۵۰.

۲- . الحجّ (۲۲)/۷۵.

۳- . الانعام(۶)/۶۱.

دایره کـاربرد لفـظ رسول خیلی وسـیع است و در مقابـل لفـظ نبی در موردی ویژه به کـار رفته است. حال بایـد دیـد آنگاه که رسول در همان مورد خاص به کار می رود، چه تفاوتی با نبی دارد.

فرق رسول و نبی

در روایات امامان معصوم علیهم السـلام رسول از نظر مصـداق اخصّ از نبی شـمرده است. یعنی همه رسولان نبی هسـتند، ولی همه انبیـا رسول نیسـتند. به دیگر سـخن: رسولاـن الهی علاـوه بر نبوّت چیزی را دارا هسـتند که انبیـا آن را ندارنـد. در خصـال ۲/۵۲۴، از ابوذر نقل می کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم پرسید :

يَا رَسُولَ اللهِ كَمِ النَّبِيُّونَ؟ قَالَ: مِائَهُ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُون أَلَفَ نَبِيّ. قُلْتُ: كَمِ الْمُرْسَـلُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثْمِائَهٍ وَ ثَلَاثَه عَشَرَ جَمَّاءَ غَفِيرَاءَ.

ای رسول خـدا، پیـامبران چنـد نفرنـد؟ حضـرت فرمود: یک صـد و بیست و چهار هزار نفر. عرض کردم: مرسـلین از آنها چند نفرند؟

فرمود: سی صد و سیزده نفر، جمعی کثیر.

این روایت در بحار ۱۱/۶۰، از کتاب اختصاص از امام صادق علیه السـلام و در صفحه ۴۳ از ابن عبّاس نقل شـده است. با این تفـاوت که در نقـل ابن عبّـاس با تعبیر «رُسُل» آمـده که جمع «رسول» است و در نقل امام علیه السـلام با تعبیر «مرسـلین» آمـده است.

این روایت به صـراحت دلالت دارد که تعداد کمی از انبیا رسول بودهاند ولی جهت امتیاز رسول از نبی از این روایت به دست نمی آید. درباره این امتیاز روایاتی دیگر وارد شده است که در ذیل نقل می شود.

در اصول کافی ۱/۱۷۶، از زراره نقل می کند که از امام باقر علیه السلام پرسید : رسول کیست و نبی کیست؟ حضرت فرمود :

النَّبِيُّ الذِّى يَرَى فِى مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لاَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ. وَ الرَّسُولُ الَّذى يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ يَرَى فِى الْمَنَامِ وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ.

نبی کسی است که در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را مشاهده نمی کند. و رسول کسی است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را مشاهده می نماید.

و نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود :

الرَّسُولُ الَّذِی یَأْتِیهِ جِبْرَئِیلُ قُبُلًا فَیَراهُ وَ یُکَلِّمُهُ؛ فَهذَا الرَّسُولُ. وَ أَمَّا النَّبِیُّ فَهُوَ الَّذِی یَرَی فِی مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْیَا اِبراهیمَ وَ نَحْوَ مَا کانَ رَأی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم مِنْ أَسْبَابِ النُّبُوَّهِ قَبْلَ الْوَحْیِ حَتَّی أَتَاهُ جِبْرِئِیلُ علیه السلام مِنْ عِنْدَ اللهِ بِالرِّسالَهِ. وَ کانَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلّم حِینَ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّهُ وَ جاءَتْهُ الرِّسَالَهُ مِنْعِنْدِ اللهِ یَجِیئُهُ بِهَا جَبْرَئِیلُ وَ یُکَلِّمُهُ بِهَا قُبُلًا.وَ مِنَ الأَنْبِیاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّهُ وَ یَری فِی مَنامِهِ وَ یَأْتِیهِ الرُّوحُ وَ یُکَلِّمُهُ وَ یُحَدِّثُهُ مِنْ غَیْرِ أَنْیَکُوْنَ یَرَی فِی الْیَقْظَهِ.

رسول کسی است که جبرئیل آشکارا پیش او می آید و او جبرائیل را می بیند و با او سخن می گوید. امّا نبی کسی است که در خواب می بیند مانند رؤیای ابراهیم علیه السلام و مانند اسباب نبوّت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پیش از وحی می دید تا اینکه جبرئیل علیه السلام رسالت را از جانب خدا به او آورد. و آنگاه که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را نبوّت گِرد آمد و از سوی خدا به رسالت رسید، جبرئیل رسالت را برای او می آورد و آشکارا با او سخن می گفت. و برخی از انبیا را نبوّت گرد آمده و در خواب می بیند و [فرشته]روح پیش آنها می آید و با آنها سخن می گوید و حدیث می کند بدون اینکه در بیداری او را مشاهده کنند.

و همچنین از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند :

الرَّسُولُ الذَّی یَظْهَرُ لَهُ الْمَلَکَ فَیُکَلِّمُهُ. وَ النَّبِیُّ هوَ الذَّی یَرَی فِی مَنامِهِ. وَ رُبَّما اجْتَمَعَتِ النُّبَوَّهُ وَ الِرسالَهُ لِواحِدٍ.

رسول کسی است که فرشته برای او ظاهر می شود و با او سخن می گوید، و نبی کسی است که در خواب می بیند. و بسا می شود که نبوّت و رسالت برای کسی گرد می آید.

این روایات به صراحت دلالت دارند که رسول با داشتن همه امتیازهای نبی، دارای امتیازی ویژه است؛ و آن اینکه فرشته وحی، رسالت را در حال بیداری و به صورت آشکار هم به او می آورد و رسول به هنگام تلقّی وحی او را مشاهده می کند، ولی نبی چنین خصوصیتی را ندارد. پس با توجه به روایات هم به این نتیجه می رسیم که همه رسولان الهی نبی هم هستند ولی چنین نیست که همه انبیای الهی رسول هم باشند، بلکه خدای تعالی برخی از انبیا را برای رسالت برگزیده است.

پس نبوّت و رسالت هر دو نوعی ارتباط با خداوند متعال است که خدای تعالی این نوع ارتباط را با کسی که خود برمی گزیند برقرار می کند، با این تفاوت که رسول در این ارتباط فرشته رابط را هم آشکارا مشاهده می کند.

سؤال : آیا در رسول علاوه بر این خصوصیّت مأموریت داشتن برای رساندن پیام هم لحاظ شده است چنانکه اقتضای معنای لغوی آن هم هست یا نه؟

جواب : با توجّه به آیات قرآن کریم افتراق نبی و رسول از این جهت منتفی است. زیرا در قرآن رسول و نبی، هر دو مأمور ابلاغ به حساب آمده اند. خدای تعالی می فرماید :

«مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاَ نَبِيٍّ...». (۱)

هیچ رسول و نبیّی پیش از تو نفرستادیم....

«كَانَ النَّاسُ أُمَةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيينَ....». (۲)

مردم امّتی واحد بودند، پس خداوند انبیا را فرستاد...

با این بحث علاوه بر اینکه تفاوت رسول و نبی روشن شد معرفتی هم به اجمال از نبوّت و رسالت به دست آمد. برای روشنتر شدن معرفت رسول و نبی بحث وحی و اقسام آن را در اینجا طرح می کنیم.

کلام خدا و اقسام آن

اشاره

خدای تعالی می فرماید :

۱- . الحجّ(۲۲)/۵۲.

۲- . البقره(۲)/۲۱۳.

«وَ مَا كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّهُ اِلاَّ وَحْياً أَوْ مَنْ وَرَاء حَجابٍ أَوْ يُرْسَلَ رَسولاً فَيُوحِىَ بِاِذْنِهِ مَا يَشَاءُ اِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ. (۱)

هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید مگر در قالب وحی یا از پس حجاب و یا اینکه رسولی را نزد او بفرستد تا به اذن خدا به او وحی نماید. که خدا برتر و حکیم است.

خدای تعالی در آیه شریفه سخن گفتن خود را با بشر منحصر به سه نوع کرده است :

۱) وحی

وحی در اصل به معنای اشاره سریع است. در مفردات راغب/۵۱۵، آمده است :

«اصل الوحی الإشاره السریعه. و لتَضَمُّن السرعه قیل: امر وحیٌ.»: وحی به معنی اشاره سریع است. و به اعتبار سرعت گفتهاند: «امر وحی». یعنی: کار سریع.

در معجم مقائیس اللّغه ۶/۹۳ می نویسد: «وحی... أصل یدلّ علی إلقاء علم فی إخفاء أو غیره إلی غیرک. فالوحی: الإشاره. و الوحی: الکتاب و الرّساله. و کلّ ما ألقیته الی غیرک حتی علمه فهو وحی کیف کان... و الوحی: السریع. و الوحی: الصوت.» یعنی وحی در اصل القای علم در پنهانی است یا القای چیز دیگر به دیگری است. وحی به معنای اشاره، کتاب و نامه است... به طور کلّی وحی یعنی هر چیزی که به دیگری القا می شود و او آن را بفهمد به هر صورت که باشد... و وحی به معنی سریع است، و به معنی صداست.

در قاموس قرآن ۷/۱۸۹ می گوید: جامع تمام معانی «تفهیم خفی» است و اگر وحی و ایحاء را تفهیم خفی و کلام خفی معنا کنیم، جامع تمام معانی خواهد بود.

در بحار ۱۸/۲۶۸، نقل می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نمی گفت: جبرئیل گفت: و این جبرئیل است که مرا

۱- . الشوری (۴۲)/۵۱.

امر می کند. آنگاه چگونه در حالی دیگر غش می کرد. حضرت فرمود :

اِنَّهُ اذا کانَ الْوَحْیُ مِنَ اللهِ لَیْسَ بَیْنَهُما جَبْرَئِیلُ أَصابَهُ ذلِکَ لِثِقْلِ الْوَحْی مِنَ اللهِ. وَ اذا کانَ بَیْنَهُمَا جَبْرَئِیلُ، لَمْ یُصِبْهُ ذلِکَ، فَقَالَ: قَالَ لَی جَبْرَئِیلُ. لَمْ یُصِبْهُ ذلِکَ فَقَالَ: قَالَ لِی جَبْرِئِیلُ. وَ هَذا جَبْرَئِیلُ.

حالت اغمای پیامبر به جهت سنگینی وحی وقتی بود که خدا بدون واسطه جبرئیل وحی می نمود. و آنگاه که جبرئیل واسطه می شد چنین چیزی اتفاق نمی افتاد. و در این صورت بود که می گفت: جبرئیل به من گفت. و این جبرئیل است.

و در توحید صدوق/۱۱۵، از امام صادق علیه السلام درباره عروض غش به پیامبر هنگام وحی نقل می کند که فرمود :

ذَاکَ إذا لَمْ یَکُنْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللهِ أَحَدٌ. ذَاکَ اذا تَجَلّی اللهُ لَهُ...

حالت غش وقتی اتفاق می افتاد که بین او و خدا کسی نبود آنگاه که خداوند به او تجلی می کرد...

این یک نوع از تکلیم الهی است که خداوند متعال مستقیماً و بدون واسطه با پیامبر سخن می گوید و شخص نبی در این نوع، وحی الهی را از خدای تعالی بدون واسطه ملکی و بدون وجود حجابی دریافت می کند. چون واسطه بودن ملک و از پس حجاب بودن دو نوع دیگر از تکلیم الهی که مقابل این قسم قرار گرفتهاند. ولی در تفسیر امیرالمؤمنین علیه السلام قسم دوم جدا از قسم اوّل و در مقابل آن فرض نشده است که در ذیل می آوریم.

۲) از پس حجاب

نوع دیگر از تکلیم الهی با بشر «مِنْ وَراءِ حِجابٍ» است. در این قسم هم خود خداست که با انسان سخن می گوید ولی از پس حجاب نه مانند قسم اوّل که حجابی هم در میان نبود.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم ۲/۲۷۹، در تفسیر آیه کریمه چنین نقل می کند: «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجابٍ» کما کلّم الله نبیّه صلی الله علیه و آله و سلّم و کما کلّم الله موسی علیه السلام من النار.یعنی: «از پس پرده» مانند سخن خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و مانند سخن خدای تعالی با موسی علیه السلام از پس آتش.

در تفسیر برهان ۴/۱۳۲، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل می کند که فرمود :

لَقَدْ أُسْرىَ بِی رَبّی عَزَّوَجَلَّ وَ أَوْحی اِلَیَّ مِنْ وَراءِ حِجَابٍ مَا أَوْحی وَ كَلَّمَنِی بِمَا كَلَّمَنِی...

پروردگارم عزّوجلّ مرا شبانه سیر داد و از پس حجاب آنچه را می خواست به من وحی کرد و با من درباره آنچه می خواست سخن گفت...

امام امیرالمؤمنین علیه السلام هم در تفسیر آیه کریمه می فرماید :

فَإِنَّهُ مَا يَنْبَغِی لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اِلاَّ وَحْياً وَ لِيْسَ بِكَائِنٍ اِلاَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ. أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِی بِاذْنِهِ مَا يَشَاءُ... قَدْ كانَ الرَّسُولُ يُوحی اِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السّمَاءِ فَيُبَلِّغُ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الاَرْضِ. وَ قَدْ كانَ الْكَلامُ بَينَ رُسُلِ الاَرْضِ وَ بَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ بِالْكَلامِ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ.وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله و علیه و آله و سلم. يَا جَبْرَئِيلُ، هَلْ رَأْيْتَ رَبَّکَ؟ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: أِنّ رَبّی لا يُری. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم فَمِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْیَ؟

فَقَالَ: آخذُهُ مِنْ اِسْرافِيلَ. قال: يَأْخُذُهُ مِنْ مَلَكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرَّوْحانِيِّينَ. قالَ: فَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ؟ قَالَ: يُقْذَفُ فِی قَلْبِهِ قَذفاً. فَهذَا وَحْیٌ. وَ هُوَ كَلامُ اللهِ عَزَّوَجِلَّ. وَ كَلامُ اللهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ واحِدٍ. مِنْهُ مَا كَلَّمَ اللهُ بِهِ الرُّسُلَ.وَ مِنْهُ وَحْیٌ تَنْزِيلٌ يُتْلی وَ يُقْرَأُ. فَهُوَ كَلام اللّهِ...مِنْهُ مَا يُبَلِّغُ بِهِ رُسُلُ السِّمَاءِ رُسُلَ الاَرْضِ. (۱)

کسی را نمی رسد که خدای تعالی با او سخن گوید مگر در قالب وحی، و آن هم نمی شود جز از پس حجاب، و یا رسولی می فرستد تا آن را که می خواهد به او

۱- . توحید صدوق/۲۶۴.

وحی کنـد... گاهی رسول را رسولان آسـمان، وحی می کننـد و رسولان آسـمان به رسولان زمین می رسانند. و گاهی خدا با رسولان زمین سـخن می گویـد بیآنکه کلامش را به وسـیله رسولان آسـمانی بفرسـتد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم گفت: ای جبرئیل آیا پروردگارت را دیـدی؟ او گفت: بیقین پروردگارم دیده نمی شود. حضـرت گفت: پس وحی را از کجا دریـافت می کنی؟ او گفت: از اسـرافیل. حضـرت گفت: اسـرافیل از کجـا دریـافت می کنـد؟ او گفت: از فرشـتهای که مافوق اوست و از روحانییّن است. حضرت گفت: پس آن ملك از کجا دریافت می کند؟ جبرئیل گفت: در قلب او انداخته می شود. و این وحی است و این کلام خـدای عزّوجلّ است. سـخن گفتن خـدا به یک صورت نیست. گاهی با رسولان خود سـخن می گویـد. و گـاهی در دلهایشـان می انـدازد. و گـاهی در رؤیـا به آنها می نمایانـد. و گاهی وحی و تنزیل می کنـد که تلاوت و قرائت می شود. پس این کلام خداست... از کلام خداست آنچه رسولان آسمان به رسولان زمین می رسانند.

در این روایت چنانکه می بینیم «من وراء حجاب» یک قسـمی جداگانه از وحی حساب نشده است، بلکه صریح است که وحی هم جز از پس از حجـاب نمی شـود. پس طبـق این فرمـایش آیه کریمه در حقیقت دو قسم از کلاـم الهی را مطرح می نمایـد : وحی بیواسطه ملك، و وحی به واسطه ملك.

۳) با ارسال رسولان

گـاهی تکلیم الهی با بشـر با فرسـتادن رسولان صورت می گیرد. رسولان آسـمانی وحی را از خـدای تعالی دریافت کرده و به رسول زمینی می رسانند. رسولی که وحی را به پیامبر می رساند جبرئیل است. خدای تعالی درباره او می فرماید :

«اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ». (۱)

۱- . التکویر(۸۱)/۱۹-۲۱.

قرآن سخن رسول ارجمندی است. پیش صاحب عرش نیرومند و دارای پایگاه و منزلت است. و در آنجا مطاع و امین است.

امام زینالعابدین علیه السلام دربارهاش می فرماید :

«وَ جَبْرَئِیلِ الأَمِین عَلی وَحْیِکَ، الْمُطاعِ فِی أَهْلِ سَمَاوَاتِکَ، الْمَکِینِ لَدَیْکَ، الْمُقَّرَبِ عِنْدَکَ. (۱)

و جبرئیل که امین وحی تو است و در میان آسمانیان مطاع و پیش تو صاحب پایگاه و منزلت، و مقرّب در نزد تو است.

این فرشته بزرگوار با این مقام و منزلت که پیش خدای تعالی و در میان آسمانیان دارد، وقتی وحی الهی را خدمت پیامبر می آورد در مقابل او متواضع و فروتن است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

کانَ جَبْرَئِیلُ إذا أَتی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلّم قَعَدَ بَیْنَ یَدَیْهِ قَعْدَهَ الْعَبْدِ. وَ کانَ لَا یَدْخُلُ عَلَیْهِ حَتّی یَسْتَأْذِنَهُ. (۲)

جبرئیل هرگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می آمد جلو روی او چون غلامان می نشست. و هیچگاه بیاذن او بر او وارد نمی شد.

در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام دیدیم که جبرئیل وحی را مستقیماً از خدا دریافت نمی کند بلکه او از اسرافیل و اسرافیل هم از فرشتهای دیگر - که خداوند در دل او می اندازد - اخذ می کند و به رسول زمینی می رساند.

پس خدای تعالی گاهی بیواسطه به پیامبر وحی می کند و گاهی با واسطه. امّا اینکه دریافت وحی چگونه و به چه کیفیّت صورت می گیرد، فهم و بیان آن در حدّ توان بشری نیست که خود دریافت کننده وحی الهی نبوده است. از این رو کسانی که ناآگاهانه قدم در این وادی گذارده و به تجزیه و تحلیل چگونگی وحی پرداختهاند، در دام اشتباهات اساسی و از جمله تحلیل مادّی وحی گرفتار آمدهاند؛ موضوعی که اساساً با روح وحی و دریافت و تلقّی ادیان از آن تفاوت آشکاری دارد. به عنوان نمونه یکی از این قبیل اظهارنظرها را می آوریم :

۱- . الصحیفه السّجادیّه الجامعه/۴۱۰.

۲- . علل الشرایع/۷.

در کتاب بیست و سه سال می خوانیم: «پس مسأله رسالت انبیا را باید از زاویه دیگر نگریست و آن را یک نوع موهبت و خصوصیّت روحی و دماغی فردی غیر عادی تصوّر کرد. مثلاً ـ در بین جنگجویان گاهی به اشخاصی چون کورش، سزار، اسکندر، ناپلئون و نادر برمی خوریم که بدون تعلیمات خاصّی در آنها موهبت نقشهکشی و فنّ غلبه بر حریف موجود است. و یا در عالم دانش و هنر اشخاصی چون انیشتن، ارسطو، ادیسون، هومر، میکلآنژ، داوینچی، بتهوون... و صدها عالم، فیلسوف، هنرمند، مخترع و مکتشف ظهور کرده که با اندیشه و نبوغ خود تاریخ تمدّن بشری را نور بخشیدهاند. چرا نباید در امور وحی و معنوی چنین امتیازی و خصوصیّتی در یکی از افراد بشر باشد؟ چه محظور عقلی در راه امکان پیداشدن افرادی هست که در کنه روح خود به هستی مطلق اندیشیده، و از فرط تفکر کمکم چیزی حس کرده و رفته رفته نوعی کشف، نوعی اشراق باطنی و نوعی الهام به آنان دست داده باشد. و آنها را به هدایت و ارشاد دیگران برانگیزد.»

ملاحظه می نمایید که نگرش مادّی به وحی و ورود در این وادی سرانجام به تحلیل وحی به نوعی خلّاقیت ذهن و برخورداری از نبوغ معنوی و همردیف قراردادن پیامبران با سرداران و هنرمندان و نقّاشان و عالمان منجر می گردد که این نتیجهای بس ناصواب است.

و همین است که این نویسنده در صفحه ۱۲۹ همین اثر خود می گوید: «مسلّماً حضرت محمّد به آنچه می گفته است ایمان داشته و آن را وحی خداوندی می دانسته است.»

وحی کلام و فعل خدای تعالی است و تجزیه و تحلیل فعلالهی از توان بشر خارج است. بنابراین هرگونه تحلیل درباره وحی از سوی بشر، اعمّ از اینکه با فکر مادّی باشد یا تعقّل فلسفی یا ذوق عرفانی، ناصواب بوده و از حقیقت به دور خواهد بود. و تنها تحلیل حق درباره وحی تحلیلی است که از سوی اهل بیت وحی و نبوّت بیان شده است.

اقسام وحی

اشاره

واژه وحی در نگرش جامع بـه قرآن، ابتـدا به دو بخش الهی و شـیطانی تقسـیم شـده است که بخش الهی آن دارای دو شـاخه تکوینی و تشـریعی می باشد. آنگاه وحی تشریعی در سه شاخه الهام، ایجاد صدا و آمدن فرشته قرار گرفته و سپس الهام نیز در دو حالت خواب و بیـداری مطرح شـده است. در بخش تکوینی گاه موجودات غیر ذیشـعور مورد نظر می باشد که خود شامل دو قسمت جمادات و حیوانات می باشد و گاه وحی به موجودات ذیشعور مطرح گردیده است.

اینک برای هر یک از شاخه های بحث آیاتی از قرآن مجید را همراه با پارهای توضیحات روایی یادآور می شویم :

۱) وحی تشریعی

الف: الهام در خواب

قرآن در مورد مأموریت حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام در قربانی کردن فرزندش اسماعیل علیه السلام از زبان آن حضرت خطاب به پسر می فرماید :

«یَا بُنَیَّ اِنّی أری فِی المَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَاْنظُرْ مَاذا تَرَی». (۱)

ای پسرکم، من در خواب دیدم که تو را می کشم، پس بنگر چه به نظرت می آید.

و در مورد ورود پیامبر به مسجدالحرام می فرماید :

«لَقَدْ صَدَقَ اللهُ الرُّؤْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللهُ...». (۲)

حقّا خداوند درستی خواب پیامبرش را محقّق ساخت که شما بدون شک، به خواست خدا در مسجدالحرام در خواهید آمد...

پیشتر در بحث فرق بین نبی و رسول از امام باقر علیه السلام نقل کردیم که فرمود :

۱- . الصافات(۳۷)/۱۰۲.

۲- . الفتح (۴۸)/۲۷.

«أَمَّا النَّبِیُّ الـذَّی یَرَی فِی مَنَـامِهِ نَحْوَ رُؤْیَا إبْراهیمَ وَ نَحْوَ مَا کَانَ رَأی رَسُولُ اللهِ صـلی الله علیه و آله و سـلّم مِنْ أَسْـبَابِ النُّبُوه قَبْلَ الْوَحْیِ حَتّی أَتَاهُ جَبْرِئیلُ علیه السلام مِنْ عَنْدِ اللهِ بِالرَّسالَهِ.»

امّا نبی کسـی است که در خواب می بیند مانند رؤیای ابراهیم علیه السـلام و مانند اسـباب نبوّت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پیش از وحی [در خواب] می دید تا اینکه جبرئیل علیه السلام رسالت را از جانب خدا به او آورد.

امام علیه السلام در این روایت در مقام بیان فرق نبی و رسول است و رؤیاهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را پیش از رسالتش نبوّت به حساب آورده است.

و از امیرالمؤمنین علیه السـلام در توضـیح آیه: «وَ مَـا کـانَ لِبَشَـرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ اِلّـا وَحْیـاً...» نقل کردیم که فرمود: تکلیم الهی به صورتهای متفاوتی صورت می گیرد : «مِنْهُ رُؤْیَاً یَراهَا الرُّسُلُ.» یعنی گاهی در رؤیا به رسولان می نمایاند.

و امام صادق علیه السـلام طیّ روایتی مفصّل داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان می فرماید و ضمن آن یادآور می شود که شـیطان بـا تجسّم به صـورت پیرمردی می خواست حضـرتش را بـا القائـاتی از انجـام این امر الهی بـازدارد و لـذا به ابراهیم گفت: چگونه می خواهی نوجوانی را که هرگز معصـیت خدا نکرده به دست خود از پای درآوری؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: «اِنَّ اللهَ أَمَرَنِی بِذلَکَ.»: خدا مرا به آن فرمان داده است. شـیطان گفت: اشـتباه می کنی. این خدا نبوده بلکه شـیطان تو را به این کار واداشـته است. حضـرت با تنـدی به او فرمود: «وَیْلَکَ إنَّ الـذَّی بَلَغَنَی هـذا الْمَبْلَغَ هُوَ الـذَّی أَمَرَنِی بِهِ وَ الْکَلامَ الذّی وَقَعَ فِی أُذُنی.» وای بر تـو! به یقین کسـی که مرا به این مقـام رسانـده همـوست که مرا به این امر فرمـان داده است و [هموست]که این سخن را در گوش من نهاده است. (۱)

این بیان معصوم علیه السلام نشانگر آن است که با اینکه به تصریح قرآن این

۱- . بحارالانوار ۱۲/۱۲۶.

جریـان در خواب اتفّـاق افتـاده است، امّـا حضـرت ابراهیم علیه السـلام دقیقاً آن را مأموریتی حقیقی و خارجی از سوی خـدای تعالی به حساب آورده و در آن هیچگونه شک و تردیدی به خود راه نداده است.

ب: الهام در بیداری

پیشتر در بحث فرق بین نبی و رسول از معصوم نقل کردیم که آنگاه که خداونـد متعال مسـتقیماً و بیواسـطه فرشـته به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سـلّم وحی می کرد، به جهت سـنگینی وحی غشـیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم عارض می شد. و آنگاه که جبرئیل واسطه بود چنین اتّفاقی رخ نمی داد.

ج: ارسال رسل

گفتیم خدای تعالی گاهی به واسـطه فرشـته وحی جبرئیل علیه السلام به پیامبر وحی می نمود. و از امیرالمؤمنین علیه السلام هم نقل کردیم که فرمود: جبرئیل علیه السـلام وحی را مسـتقیماً از خدای تعالی دریافت نمی کرد بلکه او از اسـرافیل و اسـرافیل از فرشـتهای دیگر دریافت می کرد که خدای تعالی وحی را در دل او می انداخت. و بیان شد که وقتی جبرئیل علیه السـلام وحی را به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم می آورد، پیش او چون غلامان با خضوع و فروتنی می نشـست و بـدون اذن هیچگاه بر ایشان وارد نمی شد.

د: خلق صدا

در این نوع از وحی، صـدایی را خلق نموده و از جهـتی از جهـات یـا از نـاحیه شـیء خاصـیّ آن را به گوش فرد مورد نظر می رساند. قرآن در داسـتان حضـرت موسی علیه السلام در آغاز گزینش نبوّت او، وی را مورد خطاب این نوع وحی معرّفی کرده می فرماید :

«فَلَمّا آتَاهَا نُودِیَ مِنْ شَاطِیء الْوَادِ الأَیْمَن ِفِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنْ الشَّجَرَه أَنْ یَا مُوسی اِنّی أَنَا اللهُ رّبُ الْعَالَمِینَ». (۱)

پس چون موسی به آن آتش رسید، به او از جانب وادی ایمن در آن بارگاه مبارك و از آن درخت نـدا شـد که: ای موسی، منم خدا پروردگار جهانیان.

سؤال : در این نوع از وحی اگر صدایی در کار بود چرا دیگران نمی شنیدند؟ و یا در مورد آمدن فرشته وحی، اگر فرشتهای در کار بود پس چرا دیگران او را نمی دیدند؟

جواب :اگر گیرندهای وجود نداشته باشد، آیا می توان صورت و یا تصویر را از دل امواج موجود در فضای اطراف خود به دست آورد؟ و حال آنکه همه دارای گوش و چشم هستند و این امواج هم در همه جا موجود است.

این مثال برای سهولت در فهم قضیّه است، نه اینکه واقعاً بخواهیم وحی الهی را از این سنخ بدانیم، و صرفاً به منظور خروج از استبعاد علمی ذکر گردید. نبی گیرنده وحی است و به خاطر ویژگیهایی که در او نهاده شده، این توانایی را دارد و دیگران از این توان بهرهمند نیستند.

منظور از تشریعی نامیدن این اقسام، آن نیست که این چهار نوع از وحی فقط در تشریع شرایع و در مورد انبیا و رسولان وجود دارد. بلکه به تصریح آیات و روایات بعضی از این اقسام در مورد غیر نبی و رسول هم به کار گرفته شده است. از این اشخاص در لسان روایات «مُحَدَّث» تعبیر شده است.

۲) وحی تکوینی

قرآن مجید این قسم از وحی را هم در مورد انسان غیر نبی و محدَّث و هم در مورد موجودات دیگر به کار برده است. در مورد انسان می فرماید :

«وَ أَوْحَیْنَا إلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإذْا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ». (۲)

۱- . القصص (۲۸) ۳۰.

۲- . القصص (۲۸)/۷.

و ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و اگر بر او ترسیدی وی را به رود نیل بینداز.

و در مورد موجودات دیگر درباره زمین هنگام برپایی قیامت می فرماید :

«یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَها بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَهَا». (۱)

آن روز زمین اخبار خود را بیان خواهد کرد که خدای تو به او وحی کرده است.

و در زمینه حیوانات در مورد زنبور عسل می فرماید :

«وَ أَوْحی رَبُّکَ الی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً». (۲)

و خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه هایی از کوه ها بگیر.

۳) القای شیطانی

قسم دیگر از وحی که در قرآن مجید به کار رفته است، در مورد القائات شیطانی است. خدای تعالی می فرماید :

«اِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ اِلی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ». (۳)

قطعاً شیاطین به دوستان خود وحی می کنند تا با شما به مخالفت برخیزند.

از این سنخ کلام و تفهیم خفی گونهای دیگر نیز در قرآن آمده آنجا که در توصیف نحوه عملکرد برخی از شیاطین در ارتباط با اغوای انسانها می فرماید :

«وَ کَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شَیَاطِینَ الاِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً». (۴)

و این چنین ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم بعضی از آنها به بعضی دیگر برای فریب سخنان آراسته القا می کنند.

اقسام وحی از منظر دیگر

اشاره

در بحار ۱۸/۲۵۴، گونهای دیگر از تقسیمبندی وحی را از علی علیه السلام با

۱- . الزلزال(۹۹)/۴ و۵.

۲- . النحل(۱۶)/۶۸.

۳- . الانعام(۶)/۲۱.

۴- . الانعام (۶)/۱۱۲.

توجّه به آیات قرآن مجید نقل کرده که شامل هفت عنوان زیرین می باشد :

الف: وحی رسالت و نبوّت

«اِنَّا أَوْحَیْنَا اِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا اِلی نُوحٍ و النَّبِیّینَ مِنْ بَعْدِهِ». (۱)

ما به تو وحی کردیم همانگونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.

ب: وحی الهام

«وَ أوْحی رَبُّکَ اِلی النَّحْلِ». (۲) «و پروردگار تو به زنبور عسل الهام نمود.»

و یا: «وَ أَوْحَیْنَا اِلی أُمِ مُوسی». (۳) «و ما به مادر موسی الهام کردیم.»

ج: وحی ارشاد

«فَأَوْحی اِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهٍ وَ عَشِیّاً». (۴) «به آنها وحی کرد که صبح و شام تسبیح گویند.»

و یا

«أَنْ لا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَهَ أَیَّامٍ اِلَّا رَمْزاً». (۵) «اینکه با مردم ظرف سه روز جز به اشاره هیچ سخنی نمی توانی بگویی.»

د: وحی تقدیر

«وَ أَوْحی فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا». (۶) «امر هر آسمانی را به او الهام نمود.»

ه: وحی امر

«اِذْ أَوْحَیْتُ اِلی الْحوارِیّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولی». (۷) «آنگاه که به حواریّون وحی کردم که به من و فرستادهام ایمان بیاورید.»

و: وحی دروغ

«شَیاطِینَ الاِنْسِ وَ الْجِنَّ یُوحِی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ». (۸) «بعضی از شیاطین انس و جن به بعضی دیگر القا می کنند.»

۱- . النساء(۴)/۶۳.

۲- . النحل(۱۶)/۶۸.

۳- . القصص(۲۸)/۷.

۴- . مریم (۱۹)/۱۱.

۵- . آل عمران(۳)/۴۱.

۶- . فصّلت(۴۱)/۱۲.

۷- . المائده(۵)/۱۱۱.

۸- . الانعام (۶)/۱۱۲.

ز: وحی خیر

«وَ أَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ». (۱) «انجام کارهای خیر را به آنها وحی

کردیم.»

۱- . الانبیاء(۲۱)/۷۲.

لزوم نبوّت و رسالت

اشاره

لزوم نبوّت و رسالت یا به این معناست که انسان در حیات خود نیازمند نبی و رسول است، و یا به این معناست که ارسال رسل و انبیا بر خدای تعالی لازم و واجب است. در اینجا هر دو معنا مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد.

۱) ضرورت نبی و رسول برای انسان

اشاره

براهمه هنـد منکر نبوّت و رسـالت بوده و ارسـال رسل و انبیا را از سوی خـدای تعالی امری نامعقول می داننـد: در کتاب قلمرو وجدان/۲۶۰، می نویسد: «قول منسوب به براهمه در نفی نبوّات مبنی بر انکار ضـرورت آن و اعتقاد به کفایت عقل در شناخت حسن و قبح وارد در شرایع است.

بر وفق این قول، براهمه گفتهانـد: آنچه انبیا می آورنـد یا با عقل موافق است یا مخالف. اگر مخالف است ردّ آن واجب است؛ و اگر موافق است، با وجود عقل دیگر به آن نیازی نیست». (۱) پاسخ این مطلب با توضیحی که پیرامون عقل می دهیم

روشن می گردد.

عقل چیست؟

می دانیم طفلی که از رحم مادر پا به دنیا می گذارد، از موجودات اطراف خود

۱- . و نیز در این زمینه رجوع شود به الملل و النحل ۲/۲۵۰.

هیچگونه شعور و درکی ندارد و یا دارای درکی بسیط است. بعد از مدّتی که از زندگی او در این دنیا سپری می شود، در او حقیقتی پیدا می شود که با آن خوبی و بدی، زشتی و زیبایی را درک می کند. این شناخت به تدریج در او زیاد می شود تا به مرحلهای می رسد که در جامعه انسانی برای خود جایگاه و موقعیّتی خاص پیدا می کند و مردم کارهای او را جدّی گرفته و بر مبنای دانش و خردش او را مورد بازخواست قرار می دهند. آیا تا به حال فکر کردهایم که این قوّه شناخت در انسان چگونه پیدا می شود و چگونه به تدریج در او زیاد می شود؟ او که هنگام ورود به دنیا چنین قوّهای را دارا نبود. و چه بسیارند افرادی که در طول عمرشان چنین قوهای به آنها داده نمی شود. و چه بسیارند آنان که در بره های از عمرشان این قوّه را دارا هستند ولی بعد از مدّتی آن را از دست داده و دوباره چون طفلی شدهاند که از آن شعور عاری است. این شعور عقل و خرد نامیده می شود.

عقل و خرد انسان آنگاه شکوفا می شود که انسان در میان همنوعان خود واقع شود که از شکوفایی آن برخوردارند و او را از غفلت و فراموشی و اعمال خلاف آن برحذر داشته و متوجّه عقل و احکامش کنند. عقل در جامعهای که بر پایه مکارم اخلاق و عمل به وظایف انسانی استوار شده شکوفا می شود و تکامل پیدا می نماید. خداوند متعال عقل را در افرادی که به احکام آن پایبند بوده و از آن پیروی می کنند، زیاد کرده و کامل می کند.

و برعکس کسی که برای احکام عقلش ارزش قائل نشده و از آنها نافرمانی کند، خداوند متعال این نور را در او کم فروغ کرده و ممکن است از او سلب نماید به گونهای که کارهای بد خویش را خوب پندارد.

بنابراین اگر انسان در جایی بدور از جامعه انسانیِ خردمند و متخلّق به مکارم اخلاق رشد کند، نه تنها تکامل عقلی نخواهد داشت، بلکه ممکن است بیشتر عمر خویش غافل از بدیهیّات عقلی خود باشد.

شناخت وظایف و تکالیف به وجود خرد و شناخت استوار است. کسی که از

شناخت نفس خود و دیگر موجودات بهرهای نـدارد، وظیفه خود را در مقابل خود و آنها نخواهد دانست. کسـی که دوست را از دشـمن تشـخیص ندهد، ممکن است خود را در چنگ دشـمن خود بیندازد. کسـی که نفع خویش را از ضررش نمی شناسد ممکن است به جای نفع، ضرر را بر گزیند.

مهمترین و اساسـیترین شـناختها شـناخت خـدای متعـال، و برترین تکـالیف و وظایف انسان ادای حقّ عبودیت و بنـدگی مولا و خـالق یکتـاست. و پیشتر بیان شـد که این دو بـدون وجود انبیا و رسولان برای انسان میسّر نیست و انسان با نبود پیامبر و نبی از خـدای خـود غافـل بـوده و کفر و ایمـان از او منتفی است و چنین انسـانی را نه می تـوان کـافرش نامیـد و نه می تـوان در زمره مؤمنانش جای داد.

دربـاره نیاز انسان به وجود پیامبر در کتاب کافی ۱/۱۶۸، از امام صادق علیه السـلام نقل است که در جواب زندیقی که درباره انبیا و رسولان سؤال کرده بود فرمود :

اِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ خَالِقاً صَانِعاً مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ اِلى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ...

وقتی ثـابت کردیم که ما را خالق و صانعی است که از ما و همه مخلوقات متعالی است و [معلوم شـد که] او حکیم و بلنـدمرتبه است و چنین نیست که خلقش او را مشاهده نموده و با او تماس برقرار کنند و او با آنها بیواسـطه ارتباط برقرار کند و آنها هم[هرگـاه خواسـتند] بیواسـطه با او ارتباط برقرار نماینـد [و چنین نیست که]او با آنها و آنها با او مسـتقیماً مناظره و گفتگو کننـد، پس ثابت می شود که او را در میان خلقش سـفیرانی است که [سـخنان او را]برای خالق و بندگانش بیان می کنند و آنها را به منافع و مصالحشان راهنمایی می نمایند و اسباب بقا و هلاکشان را روشن می کنند...

منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

اِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَيَنْبَغِی لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذلَکَ الرَّبِّ رَضاً وَسَخطاً وَ أَنَّهُ لاَ يَعْرِفُ رَضَاهُ وَ سَخَطَهُ اِلا بِوَحيٍ أَوْ رَسُولٍ.

فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحیُ فَقَدْ يَنْبَغِی لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ... فقال :

رحمک اللهُ.

کسی که می داند او را پروردگاری هست شایسته است بداند که پروردگارش را رضایت و خشمی است و خشنودی و خشم او یا به وحی شناخته می شود و یا به رسول. پس کسی که به او وحی نمی شود باید رسولان را جستجو کند. حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

امام رضا علیه السلام هم در این زمینه می گوید :

خلقت و قوای مردم به گونهای نیست که بتوانند به وسیله آن مصالح خود را کامل کنند. و خدای صانع هم برتر از آن است که آنان او را مشاهده کنند. و معلوم است که آنها از درک او ضعیف و ناتوانند. پس بین خدا و آنان رسولی معصوم لازم است تا امر و نهی و تربیت الهی را به آنان برساند و آنان را موظّف کند که بتوانند با آن منافع خود را احراز کرده و ضرر و زیان را از خود دفع نمایند. (۱)

برای توضیح این امر ویژگیهای انسان را که موجب نیاز او به قانون و مربّی می شود بررسی می کنیم.

ویژگیهای انسان و ضرورت قانون و مربّی

در نگاه اوّلیّه به انسان - در ارتباط با هدایت - از دیدگاه انسانشناسی و نفسشناسی به پنج ویژگی اصلی برمی خوریم که تمامی آنها انسان را ملزم به پذیرش قانون می کند. و این امر دستاورد تلاشهایی است که اینک از رهگذر

۱- . عیون الاخبار ۲/۱۰۰.

رشته های روانشناسی، جامعهشناسی و تحقیقات زیستشناسی و تشریح ساختمان بدن انسان به دست آمده است. این پنج ویژگی عبارتند از :

۱. کششهای متضاد (اعم از مثبت و منفی)

۲. قدرت و اختیار

۳. محدودیت و ناتوانی

۴. حیات دو بعدی (مادّی و معنوی، روحی و جسمی)

۵. زندگی اجتماعی

تحقیق در هر یک از موارد پنجگانه فوق، این واقعیّت را به دنبال خواهد داشت که انسان با داشتن گرایشهای گوناگون به جهات و اهداف مختلف و با تکیه بر دو پدیده خدادادی قدرت و اختیار باید متعهّد و پایبند به قانون و مقرّراتی باشد که در سایه آن بتواند در مسیری که شایسته اوست به زندگی خویش ادامه دهد. و همچنین محدودّیت و ناتوانی بشر از یک سو و حیات گسترده و دو بعدی او در پهنه وسیع مادّی و معنوی از سوی دیگر، او را ملزم به پذیرش قانونی می کند که توان اداره و هدایت او را داشته باشد. و نیز توجّه به ضرورت زیست اجتماعی بشر با گرایشها، عقاید، کششها و ده ها عامل دیگر، این مسأله را ثابت می کند که انسان تنها و تنها در پناه سر سپردن به قانون است که می تواند به حیات خود ادامه دهد و بر مشکلات فایق آید. بنابراین وجود قانون و مربّی برای انسان امری ضروری و لازم است.

راه دیگری که ضرورت قانون و مربّی و الزام انسان به تسلیم و پیروی از آن را روشن می کند، این است که: انسان همواره در مقابل مسائل تازه در جریان زندگی خویش قرار دارد و در این پهنه وی همواره نیازمند راهگشایی سریع و تعیینکننده می باشد. و این امر بدون وجود قانون و مربّی ممکن نیست. پس تلفیق دو امر «مواجهه انسان با مسائل تازه» و «نیاز به راهگشایی سریع» ضرورت قانون و مربّی و لزوم تسلیم در مقابل آن را ثابت می کند.

ماکس پلانک برنده جایزه نوبل در سال ۱۹۱۸ یکی از دانشمندان بزرگ معاصر است که این نیاز را مطرح نموده و راهحلّی پیشنهاد کرده و می گوید: «ما در هر لحظه ناگزیر از اخذ تصمیم هستیم و برای این کار نمی توانیم به انتظار روزی بنشینیم که دانای مطلق شده باشیم. چه، در جریان زندگی هستیم و غالباً باید به تقاضاها و ضرروتهای معاش با تصمیم عاجل جواب دهیم، مشی و روشی را اختیار کنیم که باری اگر مدّتی دراز درباره آن تأمّل نشده به یمن آن رابطه باطنی که ما را با خدا متّحد می کند به دل وحی شده باشد تنها این مشی است که می تواند طمأنینه و آرامش روحی را به ما ارزانی دارد که باید آن را خیر اعلای خویش بشماریم». (۱)

امیرالمؤمنین علیهم السلام در این زمینه می فرماید :

«بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضُلَّالٌ فِی حَیْرَهٍ وَ حَاطِبُونَ [خابِطُونَ] فِی فِتْنَهٍ قَدِ اسْتَهْوَتْهُمُ الأَهْواءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمُ الْکِبْرِیَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِیَّهُ الْجَهْلاَءُ، حَیَارَی فِی زِلْزَالٍ مِنَ الأمْرِ وَ بَلاَءٍ مِنَ الْجَهْلِ. فَبَالَغَ صلی الله علیه و آله و سلّم فِی النَّصِیحَهِ وَ مَضَی عَلَی الطَّرِیقَهِ وَ دَعَا اِلی الْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَه». (۲)

خداوند او را فرستاد در حالی که مردم در حیرت و گمراهی سرگردان و در دل فتنه قرار گرفته بودند و هوا و هوسها آنها را به سوی خود جذب کرده و تکبر و خودخواهی آنها را از جاده حق دور ساخته بود و جاهلیّت شدید آنان را سبکسر نموده بود و در کار خویش پریشان حال، مضطرب و نگران بودند به جهل و نادانی مبتلا گشته بودند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در نصیحت ایشان کوشش فرمود و گام در راه راست نهاد و آنان را به حکمت و دانش و پند نیکو فراخواند.

حضرت در این کلام به گمراهی، حیرانی، نادانی، هواپرستی، لغزش و اشتباه انسانها پیش از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلام شاره می کند که وجود اینها انسان را نیازمند قانون و مربّی می کند. و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

۱- . تصویر جهان در فیزیک جدید/۱۷۷.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۹۵.

سلّم را به عنوان انسانی الهی و نجاتبخش انسانها از این مهالک معرّفی می نماید که با نصیحت و حرکت در مسیری استوار آنان را به دانش و پند نیکو فرا می خواند و طرحهای روشن عملی در این زمینه ارائه می دهد.

خلاصه اینکه: اگر نظام و قانون در کار نباشد، انسان در مقابل مسائل تازه از حلّ آنها عاجز می ماند. و اگر مربّی وجود نداشته باشد، بشر در بهره وری صحیح از مواهب خدادادی که همه جا او را احاطه کرده، دچار مشکل می شود. علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید :

حَتّی أَوْرَی قَبَسَ الْقَابِسِ وَ أَضَاءَ الطَّرِیقَ لِلْخَابِطِ، وَ هُدِیَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَ الآثَامِ... (۱)

تا اینکه مشعل هدایتی برافروخت و راه را برای گمکرده راهان روشن نمود، و در پناه این راهگشایی او قلبها پس از فرورفتن در فتنه ها و گناهان هدایت یافت.

با دقّت در آنچه نقل شد، نیاز قطعی و انکارناپذیر بشر به قانون و قرار گرفتن زیر چتر تربیتی مربی شایسته بخوبی روشن می گردد. و باید توجّه داشت که بشر در برابر قانون دو وظیفه عمده را برعهده دارد :

الف : پذیرش که کاری درونی است و باید که قانون ریشه در عمق جان انسانها داشته باشد.

ب : عمل که نمود بیرونی است.

هر یک از این دو بدون دیگری نمی تواند کارایی درستی برای انسانها داشته باشد.

ویژگیهای عمده قانونگذار

اشاره

در یک نگاه کلّی می توان خصوصیّات چهارگانه زیر را به عنوان ویژگیهای عمده قانونگذار مطرح کرد :

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

الف: آگاهی مطلق

قانونگـذار بایـد اوّلاً از موضوعی که برای آن قانون وضع می کنـد آگاهی کامل داشـته باشـد، و ثانیاً به اثرات ناشـی از اجرای قانون و بروز مسائل تازه و احتمالاً تعارضـها و دیگر پدیده های مربوط به آن در جهات فردی و اجتماعی، دانایی روشن داشـته باشـد. چرا که ممکن است در مراحـل اولیّه، وضع قانون و مقرّراتی ضـروری و مفیـد تشـخیص داده شود، ولی عـدم آگاهی از پیامـدهای آن مشـکلات فراوانی را به دنبال داشـته باشد. به عنوان نمونه قوانین مربوط به حمل سـلاح در آمریکا و مجاز بودن مصـرف مشـروبات الکلی در آن کشور و آزادی جنسـی در سوئد، از جمله قوانینی هسـتند که شـخص قانونگذار بدون در نظر گرفتـن پیامـدهای اجتمـاعی هر یـک از ایـن قـوانین بـه وضـع آنهـا اقـدام کرده اسـت. و لـذا امروزه در آمریکـا امنیّت فردی و اجتماعی به مخاطره افتاده و هزینه های سـنگینی به سیستم قضایی و بهداشت آن کشور تحمیل شده است و در کشور سوئد نیز به اعتراف مسؤلان آموزش و پرورش مشـکلات بزرگی - از جمله رشد منفی جمعیت و از هم پاشـیدگی بنیاد خانواده - پدید آمـده است. و روشن است که این مشـکلات به عـدم آگاهی و کوتاهنگری قانونگـذار برمی گردد. و این مشـکلاتی است که بدون درنظر گرفتن جنبه معنوی و هدایت انسان از این سنخ قانونها بروز می کند.

ب: توانایی مطلق

قانونگـذار بایـد قـدرت راهگشایی در حلّ مسائل را داشـته باشـد. یعنی آگاهی اوّلیه - که اشاره شـد - کافی نیست، بلکه باید علاوه بر آگاهی بر مشـکل، توانایی حل آن را نیز داشـته باشـد. زیرا در غیر این صورت شـناخت تنهای مسائل، هرچنـد هم که گسترده و عمیق باشـد، گرهی را باز نمی کنـد. شاخهای از این بحث موضوع توان اجرایی قانونگذار در پیاده کردن مقرّرات و قوانینی است که وضع می نمایـد که در فرازهای بعـدی بحث - آنجا که نقش پیامبر به عنوان الگو و نمونه و ارائه کننده عملی مکتب طرح می شود - مورد بحث قرار می گیرد.

ج: بینیازی مطلق

قانونگذار باید نسبت به قانون و آثار آن در شرایط بینیازی قرار داشته باشد. زیرا که در غیر این صورت کششها و تمایلات و نیازهای او به طور طبیعی در وضع قوانین اثر خواهد گذاشت و چه بسا که آنها را از جامعیّت خواهد انداخت. یعنی قانونگذارِ دانا و توانا اگر بینیاز نباشد، نخواهد توانست مجموعهای خالی از نقص و گرایشهای مختلف و نابجا را ارائه دهد.

د: تأثیر ناپذیری

چنانچه شرایط و عوامل خاصّی بتواند قانونگذار را تحت تأثیر قرار دهد، بدیهی است که دستاورد قانونی چنین قانونگذار فاقد ارزش جامع خواهد بود. زیرا که اگر افراد، محیط، عوامل درونی، انگیزه های بیرونی و عواملی از این ردیف بتواند در فکر و ذکر قانونگذار تأثیر بگذارد، در نتیجه نخواهد توانست در شرایط عادی و بدور از این گرایشها وضع قانون بنماید.

قانون الهی و بشری

با دقّت در ضرورتهای چهارگانه قانونگذار، بخوبی روشن می گردد که این مسأله در دو شاخه بشری و الهی، از اساس قابل قیاس با یکدیگر نیست. آنچه در فلاسفه و قانونگذاران بشری به چشم می خورد، عدم آگاهی، ناتوانی، نیاز و تأثیرپذیری است و حال آنکه انبیا به عنوان فرستادگان خداوند سبحان درست در نقطه مقابل فلاسفه و مکتبداران بشری قرار دارند. آگاهی انبیا به علم خداوندی منتسب است که به فرموده قرآن: «لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الأَرْضَ وَ لا فِی السَّماء». (۱) «هیچ چیزی در زمین

و آسمان بر خداوند پوشیده نیست.»

قدرت آنان در راهگشایی همراه با علمی که به نتایج و ابعاد مختلف طرحهای پیشنهادی خود دارند نیز به اتّکای توان الهی و خدادادی آنان در این زمینه محقّق

۱- . آل عمران (۳)/۵.

می گردد که به فرموده قرآن: «یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشاد». (۱) «ای قوم من، از من

پیروی کنید تا شما را به راه حق هدایت کنم.» این توان هدایتی انبیا علیهم السلام درست در نقطه مقابل ناتوانی دست ساخته ها و فکر بافته های بشری قرار دارد که قرآن در این باره می فرماید :

«اِنَّهُم لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ». (۲) «قطعاً آنها را باز می دارند

از راه و می پندارند که آنان هدایت یافتگانند.»

بینیازی آنان نسبت به قانون و آثار آن نیز به اتّکای ارتباطی است که با خالق جهان هستی و غنای وصفناپذیر او دارند. «وَ ما أَسْاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ اِنْ أَجْری الّا عَلی رَبِّ الْعالَمینَ». (۳) «من از شما بر رسالت خود هیچ مزدی نمی خواهم. مزد من

فقط بر پروردگار جهانیان است.» و نیز قرآن در بینیازی در پذیرش یا عدم پذیرش مردم می فرماید: «وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءِ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاء فَلْیَکْفُرْ». (۴) «بگو حق

از پروردگار شماست. هر که بخواهد ایمان آورد و هرکس بخواهد کافر شود.»

تأثیر ناپذیری راهبران الهی نسبت به عوامل مختلف فردی و اجتماعی، درونی و بیرونی و موارد مشابه نیز امری روشن و انکارناپذیر است.

در یک نگاه کلّی به انسان و عکسالعمل او نسبت به حوادث مختلف و مطالعه سیر تحوّلی که در نظرگاه های او نسبت به یک مسأله در مقابل حالات مختلف جسمی و روحی وی پیدا می شود، گواه روشنی بر تأثیرپذیری انسان از این عوامل است و حال آنکه رهبران الهی از میدان این تأثیر و تأثر در جریان کار هدایتی خویش به دورند. قرآن برای اثبات این نکته که پیام وحی الهی (قرآن) از دخالت عواملی از آن ردیف به دور است می فرماید :

«أَفَلَا یَتَدَبَّرونَ الْقُرآنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُا فِیهِ اخْتِلافاً کَثیراً». (۵)

آیا در قرآن تدبّر نمی کنند؟ و اگر قرآن از نزد غیر خدا بود قطعاً در آن اختلافی بسیار می یافتند.

۱- . غافر(۴۰)/۳۸.

۲- . الزخرف (۴۳)/۳۷.

۳- . الشعراء(۲۶)/۱۰۹ و ۱۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰.

۴- . الکهف (۱۸)/۲۹.

۵- . النساء(۴)/۸۱.

استقامت بیحدّ پیامبران الهی بویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در جریان آغاز دعوت و تهدید و تطمیعهای مشرکین نیز گواه روشن دیگری بر این تأثیرناپذیری است. این جمله کوبنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم خطاب به مشرکین که توسط عموی گرانقدرشان حضرت ابوطالب ابلاغ گردید، سند ارزنده این مسأله است: «عموجان، به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از این دعوت بردارم، هرگز از آن دست برنخواهم داشت تا اینکه یا خداوند آن را پیروز گرداند و یا من در این راه جان بسپارم». (۱)

روشن شد که قانونگذاران بشری اساساً توان راهگشایی اصولی برای بشر را ندارند واضحترین دلیل بر اثبات این حقیقت تغییرات دامنهداری است که همواره در قوانین و مقرّرات پیشنهادی آنان بروز می کند؛ و یقیناً این تغییر و دگرگونی پایانی هم نخواهد داشت. لذا انسان در شرایط آزاد نمی تواند زمام اختیار خود را در کف فرد یا افرادی بسپارد که فاقد آن جامعیّت مورد اشاره می باشند. از این رو انسان هنگامی اطمینان خاطر خواهد یافت که سر در گرو پیروی از برگزیدگانی نهد که نه تنها این نقاط ضعف را نداشته، بلکه با اتّصال به منبع وحی توان دستگیری همه جانبه از بشر را داشته باشند.

هدایت و نیاز انسان در آن به انبیا

هدایت نسبت به تمامی موجودات با عنوان تکوینی و نسبت به خاصّ انسان - با دو ویژگی قدرت و اختیار - با عنوان تشریعی مطرح شده است. آیه «رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی». (۲)

«پروردگار ما اوست که به هر چیزی آفرینش آن را عطا کرد سپس هدایتش کرد» بیانگر هدایت عمومی و تکوینی تمامی موجودات است. و آیه «إِنّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ اَمَّا شَاکِراً وَ اِمَّا کَفُوراً». (۳) «ما او را به راه هدایت کردیم یا سپاسگزار خواهد شد یا

۱- . سیره ابن هشام ۱/۲۶۵.

۲- . طه (۲۰)/۵۰.

۳- . الدّهر (۷۶)/۳.

ناسپاس» نشان از هدایت تشریعی در انسان و عکسالعمل متفاوت او دارد که معمولاً انسانها در قبال این هدایت است که موضع می گیرند. کارآیی تامّ و تمام هدایت الهی را نیز می توان از این آیه قرآنی بدست آورد که: «قُلْ اِنَّ هُدَی اللهِ هو الْهُدَی». (۱) «بگو هدایت خدا فقط هدایت به حق است.»

هدایت تکوینی تمامی موجودات را دربرمی گیرد و هدایت تشریعی خاصّ انسان است. البتّه خداوند در طبیعت بشر نوعی هدایت تکوینی نیز به ودیعت نهاده است، ولی این هدایت به - تنهایی - او را کفایت نمی کند. چرا که موجودی آزاد و مختار با امکان انتخاب، و دارای قدرت است. و وجود قدرت و اختیار و امکان حرکت در دو سوی راستی و کژی، بشر را نیازمند هدایت تشریعی نیز نموده است تا انسانی را که در آغاز مصداق «کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ». (۲) بوده و تحت تأثیر

عوامل بیرونی منحرف شده، دوباره به راه اوّلیه بازگشت دهد. و انسانهایی که خود را در معرض این هدایت تشریعی قرار داده و از ثمرات آن بهرهمند شدهاند - به بیان قرآن کریم - می گویند :

«أَلْحَمْدُ لِلّهِ الـذِّی هَدَانَا لِهذَا وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللّهُ لَقَدْ جَائَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْکُمْ الْجَنَّهُ أورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (۳)

سپاس خدای را که ما را به این جایگاه هدایت فرمود؛ که اگر او ما را هدایت نکرده بود ما هدایت نمی یافتیم. بیقین پیامبران از سوی پروردگارمان به حق آمدند و آنان ندا می شوند که: این است بهشتی که با اعمال صالح خود به ارث بردهاید.

به بیانی دیگر: هدایت تکوینی حاکم بر حدود حیوانیّت بشر بوده و هدایت تشریعی راهگشای او در خروج از این حدود است. و در نتیجه نبی کسی است که انسان را در این زمینه یاری می نماید و نبوّت بستر تحقّق این تحوّل است.

خداوند ضمن آنکه هدایت را کار خود می شمارد و می فرماید: «اِنَّ عَلَیْنَا

۱- . البقره (۲)/۱۲۰.

۲- . بحارالانوار ۳/۲۸۱.

۳- . الاعِراف (۷)/۴۳.

لَلْهُدی» (۱) : «قطعاً هدایت بر ماست» در عین حال در آیاتی فراوان کافران، ظالمان،

فاسـقان و... را مشـمول این هدایت ندانسته می فرماید: «وَ اللهُ لاَ یَهْدِی الْقَومَ الْفَاسِقِینَ». (۲) «و خداوند بدکاران را هدایت نمی کند.»

این بـدان جهت است که آنـان با سوء اختیار خویش زمینه های هـدایتی خود را نابسامان کرده و از این نور چشم بسـته و روی برتافتهاند. قرآن درباره قوم ثمود می فرماید :

«أَمَّا ثَمُودَ فَهَدیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا عَلَی العَمی ». (۳)

امّا قوم ثمود را هدایت کردیم ولی آنان گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند.

گاهی این سوء اختیار انسانها را تا آنجا می برد که در مواجهه با هـدایت الهی، در عین آگاهی، از راه راست رویگردان شده و به گرایشهای انحرافی متمایل می گردند :

«اِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لاَ یُؤْمِنُوا بِهَا وَ اِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لاَ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ اِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الْغَیّ یَتَّخَذُوهُ سَبِیلًا». (۴)

اگر همه آیات را ببیننـد به آنها ایمان نمی آورنـد. و اگر راه هـدایت را ببیننـد آن را راه انتخاب نمی کنند. و اگر راه تجاوز را ببینند آن را راه می گزینند.

انسانها باید به فرموده علی علیه السـلام خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام به راهگشایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم تن در دهند.

«فَارْضَ بِهِ رَائِداً وَ اِلَی النَّجاهِ قَائِداً». (۵) :

به پیشوایی او در سعادت و نجات و رستگاری راضی و خشنود باش.

آحاد بشـر چون صـفرهایی هستند که هرچه بیشتر شوند موجودیتی را در سلسله ارقام نشان نمی دهند و نبی همانند رقمی است که وقتی در کنـار آن صـفرها قرار می گیرد، به آنان مفهوم می بخشـد و حیات و وجود واقعی ارزانی می دارد. زیرا که او اِمامُ مَنِ اتَّقَی وَ بَصِیرَهُ مَنِ اْهْتَدَی (۶) : پیشوای پارسایان و بینش و بصیرت راهیافتگان»

۱- . اللّیل(۹۲)/۱۲.

۲- . التوبه (۹)/۲۴.

۳- . فصّلت(۴۱)/۱۷.

۴- . الاعراف(۷) ۱۴۶.

۵- . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۶- . نهج البلاغه، نامه ۴.

می باشـد. تن در دادن به هـدایت او موجبات مصونیّت از هرگونه تضاد و دوگانگی و رنج و دردهای ناشـی از این پدیده های منفی را فراهم می آورد. تنها تسـلیم به پیامبر به عنوان کارگزار خدای متعال در جهان هستی است که هدایتی تام و تمام به بار می آورد. نبی از رهگـذر اتّصـال و انتسـابی که با خالق هستی دارد به عنوان مربی الهی برای مردم، آنان را از حـدود حیوانیّت خارج نموده و به تربیت نفسانی بشر می پردازد که این کار به استقلال در توان بشر نیست. چرا که :

ذات نایافته از هستیبخش کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود از آب تِهی کی شود بر صفت آبدهی

خلاـصه اینکه تنهـا آن کس بر بلنـدای هـدایت الهی قرار دارد که پـذیرای این راهگشای علی علیه السـلام باشـد که فرمود: «وَ اقْتَدُوا بِهُدْیِ نَبِیِّکُمْ فَاِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدی. وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فاِنَّها أهْدَی السُنَنِ». (۱)

سر در پیروی از هـدایت پیامبرتان نهیـد که والاترین هـدایتهاست. و راه و روش او را پیشه کنیـد که هـدایتگرترین راه هاست.» وصول به قلّه پیروزی در پهنـدشت هـدایت تنها از راه پیامبر و ائمه حق امکانپذیر است. «بِنَا اهْتَدَیْتُمْ فِی الظَّلْماءِ وَ تَسَـنَّمْتُمْ ذُرْوَهَ العُلْیاءِ». (۲) «در تاریکیها به طریق ما راه یافتید و در پناه هدایت ما قلّه ها را فتح

نمودید.»

۲) لزوم ارسال رسل بر خدای تعالی

اشاره

بـدیهی است که خـدای تعالی خلق را به فضل و احسان خود آفریـده است و آفرینش هیـچ موجودی بر خدای تعالی هیچگونه لزوم و وجـوبی نداشـته و نـدارد و اگر هیـچ موجـودی هم خلق نمی کرد هیـچ اشـکالی متوجّه او نمی شـد. و خلقت اگرچه بر اساس فضل و احسان است، ولی بیهـدف و بیحکمت نیست. زیرا که خدای تعالی دانا و قادر و مرید و حکیم است و کار لغو و عبث از او نشاید. و پیش از

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۴.

این گفتیم که هدف از خلقت انسان عبادت و پرستش خدای تعالی است. خدای عزّوجلّ می فرماید :

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ». (۱)

جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.

خدای تعالی را هیچ نیازی به عبادت بندگانش نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: در صحف موسی بن عمران علیهماالسلام آمده است :

«لَوْ اَنَّ جمیعَ خَلْقِی مِنْ اَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلی طَاعَتِی وَ عِبادَتِی لاَ یَفْتَرُونَ عَنْ ذَلِکَ لَیْلًا وَ نَهاراً، مَازَادَ ذلِکَ فِی مِلْکِی شَیْئاً. سَبْحَانِی وَ تَعَالَیْتُ عَنْ ذلِکَ. (۲)

اگر همه آسمانیان و زمینیان هیچ شب و روزی از عبادت و فرمانبری من کوتاهی نکنند، این کار آنان چیزی به سلطنت و ملک من نمی افزاید. من از این امر منزّه و برتر هستم.

امر به عبادت به خاطر خود بندگان است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه :

«وَ لاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ». (۳) می فرماید :

خَلَقَهُمْ لِیَفْعَلُوا مَا یَسْتَوْجِبُونَ بِهِ رَحْمَتَهُ فَیَرْحَمَهُمْ (۴)

خلقشان کرد تا کاری کنند که مستوجب رحمتش شوند تا مورد رحمتش قرارشان دهد.

و روشن است که عبادت خدای تعالی بدون معرفت او ممکن نیست. و پیشتر بیان کردیم که خداوند متعال با لطف و فضل خویش این مهم را هم برآورده کرده و خود را به آنها معرّفی نموده است و آنها خدای را به تعریف خود او شناختند. و تعریف با اینکه به مقتضای حکمت برای عبادت امری لازم بود، ولی با وجود این در روایات از آن تعبیر به «تطوّل» یعنی فضل و احسان شده است. بزنطی می گوید :

۱- . الذاریات (۵۱)/۵۶.

۲- . علل الشرایع/۱۳.

۳- . هود(۱۱)/۱۱۸.

۴- . علل الشرایع/۱۳.

به امام رضا علیه السلام عرض کردم :

لِلّناسِ فِی الْمَعْرِفَهِ صُنْعٌ؟

قَالَ: لاَ. قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا ثَوَابٌ؟

قَالَ: يُتطوَّلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوابِ كَمَا يُتَطَوَّلُ بِالْمَعْرِفَهِ (۱)

آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟

فرمود: خیر. گفتم: آیا برای آنها در قبال معرفت ثوابی هست؟

فرمود: ثواب به آنها تفضّل می شود آنگونه که معرفت به آنها تفضّل می شود.

از این تعبیر استفاده می شود که اگر خدای تعالی با وجود آفرینش خلق، خودش را به آنها معرّفی نمی کرد و معرفت خویش را در آنها نمی گذاشت، هیچ مشکلی وجود نداشت و اعطای معرفت فضل و احسانی دیگر است همانطور که اصل خلقت آنها فضل و احسان بود. با توجّه به این نکته در باب معرفت، امر در باب بعثت و نبوّت و تکلیف هم روشن می شود.

در بحث پیشین بیان کردیم که: انسان همواره نیازمند وجود انبیا و رسولان الهی است و بدون وجود آنها نه تنها در اداره زندگی خویش دچار مشکل خواهد شد، بلکه از معرفت خدای تعالی هم که در فطرت او به ودیعت نهاده شده غافل خواهد ماند. و در این صورت هدف خلقت که عبادت و پرستش خداوند سبحان است محقّق نخواهد شد. و لذا خدای تعالی به اقتضای حکمتش پیامبران را در میان آنها مبعوث می کند تا آنها را متوجّه معروف فطری خود کنند تا حجّت بر آنها تمام شده و راه ابتلا و امتحان و ثواب و عقاب بر آنها هموار گردد. چنانکه خداوند متعال می فرماید :

«وَ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». (۲)

و پیامبرانی بشارت دهنده و بیمکننده [فرستاد] تا اینکه بعد از رسولان برای مردم بر خداوند حجّتی نباشد.

۱- . بحارالانوار ۵/۲۲۱.

۲- . النساء(۴)/۱۶۵.

و نیز می فرماید :

«مَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً». (۱)

ما تا رسولی نفرستیم عذاب نمی کنیم.

پس به حکمت الهی، بعثت انبیا و رسولان و امر و نهی مردم بر خدای تعالی برای اتمام حجّت و هموار کردن راه عبادت خدای تعالی - که هدف خلقت است - لازم و واجب می نماید. ولی در این مورد نیز خدای تعالی از ارسال رسولش با عنوان «منّ» یعنی فضل و احسان تعبیر نموده است آنجا که می فرماید :

«لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ اِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ». (۲)

بیقین خداوند بر مؤمنین تفضّل کرده که در میان آنان رسولی از جنس خودشان مبعوث نموده که آیاتش را بر آنان می خواند و آنها را تزکیه می کند و کتاب و حکمت را به آنها تعلیم می دهد. و البته آنها پیش از آمدن او در گمراهی آشکار بودند.

ممکن است «منّ» و فضل و احسان خدای تعالی در این آیه کریمه مربوط به قومی بوده باشد که رسول را در میان آنها مبعوث کرده است. در این صورت آیه دلالتی نخواهد داشت که اصل بعثت هم بر مبنای فضل و احسان صورت می گیرد. ولی با آنچه در بحث معرفت الهی بیان شد امر در باب بعثت هم روشن است. زیرا وقتی اصل خلقت و معرفت فضل و احسان بود، بعثت هم که به جهت یادآوری معرفت و اتمام حجّت انجام می شود، فضل و احسان خواهد بود.

روایاتی که در تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ اُمَّهً واحِدَهً». (۳) وارد شده - که برخی از آنها

پیشتر نقل شد - دلالت دارد که خداوند بعد از آدم و قبل از نوح علیهماالسلام پیامبری نفرستاد و مردم در این زمان امّت واحد بودند، نه کافر بودند و نه مؤمن. و همچنین بعد از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلّم و پیش از او و پس از حضرت عیسی علیهماالسلام نیز زمین خالی از وجود پیامبر بود و هست.

۱- . الإِسراء(۱۷)/۱۵.

۲- . آل عمران(۳)/۱۶۴.

۳- . البقره(۲)/۲۱۳.

استمرار وجود حجّت در زمین

آنچه به حسب روایات اهل بیت علیهم السلام قطعی و یقینی است، این است که زمین هیچ گاه از وجود حجّت خدا خالی نبوده و نخواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّهُ آدَمَ وَ انْقَطَعَ أُکْلُهُ أَوْحی اللهُ اِلَیْهِ: یَا آدَمُ اِنَّهُ قَدِ انْقَضَتْ نُبُوَّتُکَ وَانْقَطَعَ أُکْلُکَ فَانْظُرْ اِلَی مَا عِنْدَکَ مِنَ الْعِلْمِ وَ الایمَانِ وَ مِیراَثِ النُّبُوَّهِ وَ آثارِ الْعِلْمِ وَ الاْسْمِ الاَعْظَمَ فَاجْعَلْهُ فِی الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ عِنْدَ هِبَهِ اللهِ. فَإِنِّی لَنْ أَدَعَ الاَرْضَ بِغَیْرِ عَالِمٍ یُعْرَفُ بُهُ دِینِی وَ یُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِی وَ یَکُونُ نَجَاهً لِمَنْ یُولَدُ مَا بَیْنَ قَبْضِ النَّبِیِّ اِلَی ظُهُورِ النَّبِیِّ الآخَرِ. (۱)

آنگاه که نبوّت آدم تمام شد و مرگ او را فرا رسید، خدای تعالی به او وحی کرد : ای آدم، نبوتّت تمام شد و مرگ تو را فرا رسید، علم و ایمان و میراث نبوّت و آثار علم و اسم اعظم که نزدت هست آنهارا پیش ذریّه خود «هبهاللّه» قرار ده. زیرا که من بیقین زمین را هیچگاه بدون عالمی نخواهم گذاشت که دینم و اطاعتم به وسیله او شناخته می شود و [وسیله] نجات کسانی گردد که پس از رحلت پیامبری تا ظهور پیامبری دیگر به دنیا می آیند.

امام باقر علیه السلام می فرماید :

پس از آنکه «هبهالله» پدرش آدم علیه السلام را به خاک سپرد، قابیل او را گفت: ای هبهالله، من پدرم آدم را دیدم که علمی را به تو داد و به من نداد.و آن علمی است که برادرت هابیل با آن دعا کرد و قربانیش قبول شد. و من او را کشتم تا او را فرزندانی نباشد که به فرزندان من مباهات کنند و بگویند: ما فرزندان اوییم که قربانیش قبول شد و شما فرزندان اویید که قربانیش قبول نشد. پس تو هم اگر چیزی از علمی که پدرت به تو داده هویدا کنی تو را هم خواهم کشت همان طور که برادرت هابیل را کشتم.

۱- . المحاسن/۲۳۵.

فَلَبِثَ هِبَهُ اللهِ وَ الْعَقِبُ مِنْهُ مُسْتَخْفِینَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعَلْمِ وَ الاِیمَانِ وَ الاِسْمِ الاَکْبَرِ وَ مِیراثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عَلْمِ النُّبُوَّهِ حَتّی بُعِثَ نُوحٌ...

هبهالله و فرزندان او عمری خود را سپری کردند در حالی که علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت را پنهان می داشتند تا اینکه نوح مبعوث شد... (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید :

کانَ بَیْنَ عِیسَی وَ بَیْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام خَمْسُمِائَهِ عَامٍ مِنْهَا مَائَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَاماً لَیْسَ فِیهَا نَبِیٌّ وَ لاَ عَالِمٌ ظَاهِرٌ.

قُلْتُ فَمَا کانُوا؟ قَالَ: کَانُوا مُتَمَسِّکِینَ بِدِینِ عِیسی علیه السلام.

قُلْتُ: فَمَا کَانُوا: قَالَ: کَانُوا مُؤْمِنِینَ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام: وَ لاَ یَکُونُ الاَرْضُ اِلّا وَ فَیهَا عَالِمٌ. (۲)

بین عیسی و محمد علیهماالسلام پانصد سال فاصله بود که در دویست و پنجاه سال از آن نه پیامبری وجود داشت و نه عالمی ظاهر.[راوی می گوید] عرض کردم: پس آنها چگونه بودند؟ فرمود: به دین عیسی علیه السلام چنگ زده بودند.

گفتم: چگونه بودند؟ فرمود: مؤمن بودند. سپس فرمود: زمین هیچگاه بدون عالم نمی شود.

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَا یَنْقَطِعُ الْحُجَّهُ مِنَ الاَرْضِ اِلاَّ أَرْبَعِینَ یَوْماً قَبْلَ الْقَیَامَهِ... (۳)

زمین تنها چهل روز پیش از قیامت بدون حجّت می شود...

پس خدای تعالی را سنّت بر این است که زمین را خالی از حجّت نگذارد. ولی این امر بر خداوند سبحان واجب نیست و اگر برخلاف آن کند - نعوذ بالله - کاری قبیح و لغو و بیهوده انجام داده است. خالی نگذاشتن او زمین را از حجّت، فضل و احسانی است از او و هیچگونه وجوبی بر او ندارد.

۱- . کمال الدین/۲۱۴.

۲- . کمال الدین/۱۶۱.

۳- . المحاسن/۲۳۶.

هدف رسالت

اشاره

اگر بخواهیم در یک جمله هدف کلی رسولان را بیان کنیم، جامعترین تعبیر سخن علی علیه السلام است که می فرماید :

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَیْهِمْ اَنْبیاءَهُ لِیَسْتَأْدُهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (۱)

پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کرد و انبیایش را پی در پی به سوی آنان گسیل داشت تا پیمان فطرتش را از آنان مطالبه نمایند و نعمتهای فراموش شدهاش را به یاد آنها آورند و با تبلیغ حجّت را بر آنان تمام کنند و گنجهای پنهان عقلها را آشکار سازند.

تجدید عهد فطری و تذکّر به نعمت فراموش شده توحید و آشکار ساختن گنجهای پنهان عقلها، اساسیترین هدفی است که پیامبران در دعوت خود آن را دنبال کرده و همواره کوشیدهاند تا مردم خفته را در این زمینه بیدار نموده و آنها را از گرایشهای انحرافی بازداشته و به معبود واقعی که معرفت او ریشه در فطرت انسانها دارد، بخوانند.

در اینجا تذکّر به نکتهای ضروری می نماید و آن اینکه: در این مباحث آنجا که از مسائل انبیای پیشین مطلبی آورده شده، نوعاً از قرآن و مدارک اسلامی استخراج شده است. این به آن جهت است که :

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

اوّلاً : صرف نظر از منابع اسلامی - قرآن و روایات - مأخذ مطمئنی در این زمینه در دست نیست. و با اندکی تحقیق و دقّت در کتب عهد عتیق و عهد جدید روشن می شود که هالهای از ابهام، داستانسرایی، تناقض، پردازشهای خیالی و... بر اثر تحریفی که در این کتب صورت گرفته، بر آنها سایه افکنده است. (۱)

ثانیاً : با مراجعه به قرآن و روایات می توان شمایی نسبتاً روشن از جوامع در آستانه ظهور پیامبران به دست آورد که در موارد ضروری از این نمونه ها استفاده می نماییم. ضمن آنکه مسائل دوران پیامبر اسلام هم از جهت نزدیکی تاریخ به ما و هم از جهت مصونیّت نسبی از دستبرد و دگرگونی، می تواند به عنوان شاهد مثال با قابلیّت تعمیم مورد استفاده قرار گیرد. چون در قرآن مجید رسالت به صورت به یک خطّ واحد مشخّص معرّفی شده و در کلّیّات آن صرفنظر از عوامل جداکننده، نوعی اشتراک به چشم می خورد، لذا می توان با دریافت نکات مشترک میان رسالت همه پیامبران مجوّز مطمئنی برای تعمیم این مسائل، تا آنجا که ناقضی روشن ندارد، به دست آورد.

در یک نگرش اوّلیّه ذیل واژه رسول و مشتقّاتش در قرآن مجید که بیش از ۵۸ بار تکرار شده، سه موضوع مشترک در نبوّت پیامبران صرفنظر از تعدّد آنان به چشم می خورد که در اینجا به عنوان نمونه برای هر موضوع تنها به ذکر یک آیه اکتفا می نماییم :

هدف مشترک پیامبران چنین بیان شده است :

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ اِلاَّ نُوحِی اِلَیْهِ أَنَّهُ لا اِلَه اِلاَّ أَنا فَاعْبُدُونَ (۲)

ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که هیچ الهی جز من نیست پس مرا بپرستید.

۱- . برای تحقیق در این زمینه به کتاب «انیس الاعلام» تألیف فخرالاسلام، و «اقامه الشهود» تألیف میرزامحمدرضا جدیدالاسلام، و «در قلمرو وجدان» نوشته دکتر عبدالحسین زرّین کوب و «الهدی الی دینالمصطفی» و «المدرسه السیّاره» نوشته محمّد جواد بلاغی مراجعه شود.

۲- . الانبیاء (۲۱)/۲۵.

و درباره برنامه انبیا می فرماید :

«وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ اِلاَّ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ» (۱)

ما پیامبران را نفرستادیم مگر آنکه بشارت دهنده و بیمکننده بودند.

و در مورد عکسالعمل مشترک امتّها در برابر پیامبران چنین می خوانیم :

«أَفَکُلَّمَا جاءَکُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَی أَنْفُسُکُمْ اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ». (۲)

آیا هرگاه رسول چیزی برخلاف هوای نفسانی شما به شما بیاورد سرکشی می کنید پس گروهی را تکذیب می کنید و گروهی را می کشید؟

رسالت و نبوّت امری است که خداوند بشر را در این باره مرهون منّت خود شمرده است که این موضوع می تواند نمایانگر اهمیّت هدف رسالت باشد. چرا که خدای جهان از میان اینهمه نعمتهای بیشمار در جهان هستی که ما را در میان گرفته هیچیک را شایسته آن ندانسته که در قبال آن انسانها را مدیون خویش قلمداد نماید و تنها در موضوع رسالت است که می فرماید :

«لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَی المُؤْمِنینَ اِذْ بَعَثَ فَیْهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمَ آیَاتِهِ وَ یُزَکِیِّهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمْ الْکِتَابَ وَ الْحَکْمَهَ وَ اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ» (۳)

بیقین خداوند بر مؤمنین تفضّل کرده که در میان آنان رسولی از جنس خودشان مبعوث نموده تا آیات او را بر آنان خوانده و تربیتشان نموده و کتاب و حکمت را به آنها تعلیم کند. و البتّه آنها پیش از آمدن او در گمراهی آشکار بودند.

و قرآن مجید آنگاه که مردی اسلام خود را سزاوار منّتگذاری بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می داند، بر این اندیشه غلط خطّ بطلان کشیده، به پیامبرش می فرماید :

«یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلِمُوا قُلْ لاَ تَمَنُّوا عَلَیَّ اِسْلاَمَکُمْ بَلَ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ

۱- . الکهف(۱۸)/۵۶.

۲- . البقره(۲)/۸۷.

۳- . آل عمران(۳)/۱۶۴.

هَدَاكُمْ لِلْاِيمَانِ». (۱)

ای پیامبر، از اینکه ایمان آوردهاند بر تو منّت می گذارند به ایشان بگو به اسلام آوردنتان بر من منّت مگذارید؛ بلکه این خداست که بر شما منّت می گذارد که به وادی ایمان هدایتتان کرده است.

تحقیق در آیاتی که واژه «منّت» در آنها به کار رفته، این واقعیت را روشن می سازد که از میان اینهمه نعمتها تنها موضوع رسالت و هدایت بشر است که شایسته منّتگذاری از سوی حق تعالی شده است که اگر در یک کفّه تمامی نعمتهای هستی و در کفّه دیگر نعمت هدایت الهی قرار گیرد کفّه دوّم بر اوّلی برتری و سنگینی دارد. و حال که موضوع رسالت دارای چنین بار ارزنده و والایی است، در نتیجه هدف آن نیز ارج و ارزش بلندی خواهد داشت.

حال با توجّه به این نکته برای تکمیل مبحث هدف رسالت، سه مبحث «بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران» و «دعوت اوّلیّه پیامبران» و «شأن پیامبر» را به طور خلاصه بررسی می کنیم.

بررسی جوامع به هنگام بعثت پیامبران

برای ترسیم شمای کلّی جامعه در آستانه ظهور پیامبران وضعیت مردم از نظر اعتقادی و عملی مورد مطالعه قرار می دهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را از نظر اعتقادی در رابطه با خدا در آستانه بعثت چنین معرّفی می نماید :

وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِياءَ... لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّهِ اِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الاَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ (۲)

خداوند سبحان از میان فرزندان حضرت آدم پیامبرانی برگزید... آنگاه که اکثر

۱- . الحجرات (۴۹)/ ۱۷

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

مردم پیمان خدا را تبدیل کرده بودند و حق او را نمی شناختند و برای او شریکانی قرار داده بودند و شیاطین آنها را از معرفت خدا بازداشته و از عبادت و پرستش او جدا نموده بودند.

دقّت در این کلام این واقعیّت را روشن می کند که مردم در آغاز خداپرست بودهاند، حقّ او را به ندای فطرت و به هدایت پیامبران شناخته و پاس می داشتند، امّا عواملی آنان را از این فطرت توحید و هدایت منصرف کرده و به راه باطل می کشانید. بعد از این هم خداوند متعال به لطف و احسان خود پیامبران دیگری فرستاد تا آنها را به حق باز گردانند.

این واقعیت را از کلمه «بدّل» می توان به دست آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلامشان پنج ویژگی مردم را در آستانه بعثت انبیا بیان می کند که عبارت است از :

الف: عهدشکنی

ب: خدانشناسی

ج: شرک

د: انحراف از معرفت خدا

هـ: ترک عبادت خدا

از دیدگاه عملی به لحاظ فردی ویژگیهای بد اخلاقی و به لحاظ اجتماعی پدیده هایی چون کفر و نفاق و قطع رحم و نادانی و خونریزی و ظلم و ستم شیوه هایی است که در جوامع بشری در آستانه ظهور پیامبران به چشم می خورد.

تذکّرات فراوان اخلاقی، اجتماعی و عملی در قرآن مجید، نظیر آنچه در سوره حجرات به عنوان توصیه به مردم مسلمان آمده است و طرح مسائلی چون رعایت احترام پیامبر، نحوه سخن گفتن با آن حضرت، تسلیم نشدن به خبر فاجر و فاسق، نحوه رفع غائله های اجتماعی و برخوردهای داخلی، پرهیز از تمسخر دیگران، گریز از تعیین لقبهای بد برای مردم، دوری از ظنّ و گمان، غیبت و نظایر این امور، همه

بیـانگر این واقعیّت است که مردم پیش از ظهور پیـامبر اکرم و در ایّـام آغـازین رسالت آن حضـرت با انواع مشـکلات فردی و اجتماعی مواجه بوده و به شدّت از زندگی شایسته انسانی به دور افتاده بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه هم می فرماید :

وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ... تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَکُمْ، الَاصْنَامُ فِیکُمْ مَنْصُوبَهٌ وَ الآثَامُ مَعْصُوبَهٌ. (۱)

[خداوند حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله و سلّم را به رسالت مبعوث کرد]در حالی که شـما ملّت عرب... خون خویش را می ریختید و با خویشان بریده بودید، بتها در میانتان برپا شده بود و گناهان سراسر وجودتان را گرفته بود.

حضـرت فـاطمه علیهما السـلام خطاب به مردمی که پس از رحلت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلّم و به دنبال وقایع آن ایّام در مسـجد مدینه گرد آمده بودند، با آن تألّمات شدید روحی، ابتدا بخشی از سوابق پیش از اسلام آنها را بیان نموده و یاد آن بـدبختیها، انحرافها، کـدورتها، کژیها، پلیـدیها، شکسـتها و پایمال شـدنها را با عبارات کوبنـده و با تکیه بر آیات قرآنی در خاطره ها زنده نمود و فرمود :

وَ کُنْتُمْ عَلی شَفَا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِمُذقَهَ الشَّاربِ وَ نُهْزَهَ الطَّامِعِ وَ قبْسَهَ العَجْلَانِ وَ مَوْطِیءَ الأَقْدام. وَ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الوَرَقَ، أَذِلَّهً خَاسِئِینَ، تَخَافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ.فَأَنْقَذَکُمُ اللّهُ بِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلّم بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتِی...». (۲)

شما بر لب پرتگاه آتش بودیـد، جرعه هر آشامنده و فرصتی مناسب برای هر آزمند و شعلهای برای کسی بودید که به شـتاب دنبـال شـعلهای بود. زیر پای دیگران لگـدمال می شدیـد و آبهای گندیـده می آشامیدیـد و برگ درختان می چیدیـد. ذلیل و ناتوان و توسری خور بودید و از آن وحشت داشتید که مردم از اطراف به شما هجوم آورند. پس خداوند بعد از همه اینها شما را به وجود رسولش صلی الله و علیه و آله سلم نجات داد.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- . بحارالانوار ۸/۱۰۸ طبع قدیم.

امام سجّاد در مناجات انجیلیه عرض می کند :

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْكَرِيمُ وَ رَسُولُهُ الطَّهِرُ الْمَعْصُومُ، بَعَثَهُ و النَّاسُ فِي غَمْرَه الضَّلالَهِ سَاهُونَ وَ فِي غِرَّهِ الْجَهَالَهِ لاَهُونَ، لاَ يَقُولُونَ صِدْقاً وَ لاَ يَسْتَعْمِلُونَ حَقّاً قَدِ اكْتَنَفَتْهُمُ الْقَسْوَهُ وَ حُقَّتْ عَلَيْهِمُ الشِقْوَهُ. (۱)

گواهی می دهم که محمّد بنده ارجمند و رسول پاک و معصوم خدای تعالی است. او را مبعوث کرد در حالی که مردم در حیرت گمراهی پریشان فکر و در غفلت نادانی سرگرم بودند. راست نمی گفتند و به حقّ عمل نمی کردند. بیرحمی آنها را دربرگرفته بود و شقّاوت بر آنها ثابت شده بود.

به هر حال جامعهای که از خدای تعالی خالق و مالک خویش بریده شود، از کمالات و خوبیها و ارزشها دور شده و در بدیها و زشتیها و بیبند و باری غوطهور خواهد شد و هدایت، رحمت، شفقت و انسانیّت از آن رخت بربسته و در دامن شیطان قرار خواهد گرفت و شقاوت و انسانیّت از آن و جنایت و درندهخویی بر آن احاطه خواهد کرد. خدای تعالی در چنین جوامعی پیامبران خویش را ارسال می کند تا پیش از هر چیزی بندگانش را که از او بریدهاند با او مرتبط کنند.

دعوت اوّلیّه پیامبران

آنچه در نگرش به تاریخ انبیا روشن می شود آن است که پیامبران به طور معمول در میان امّتهایی کار خود را آغاز کردهاند که سابقه ایمان در آنها بوده است امّا بر اثر عواملی از آن دور شده و به شرک و بتپرستی گرایش پیدا کرده بودند. از این رو انبیا علیهم السلام پیش از هر چیزی سعی می کردند مردم را بر فطرت اوّلی خود برگردانند. و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام. «لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ» : «تا میثاق فطرت خدا را از آنها مطالبه نمایند». و سخن در ابتدای امر این بود که: «قُولُوا لا اِلَهَ اِلاَّ اللّه تُفْلِحُوا»:«لَا اِلَهَ اِلاَّ الله بگویید تا رستگار شوید.

۱- . الصحیفه السّجّادیه الجامعه/۴۴۵.

خلاصه آنکه محور در دعوت پیامبران از آغاز تا انجام خدا بوده است و همواره مردم را به سوی حقتعالی فرا می خواندهاند و در این راه رنج و تلاش فراوانی را متحمّل شدهاند. در آغاز سوره شعرا به بیان داستان زندگی و جریان تبلیغ هفت پیامبر بزرگ پرداخته و یکی پس از دیگری – ضمن تأکید بر جنبه مشترک و محوری دعوت که فراخوانی به خداپرستی و پروایپیشگی است –، وقایع آنان را یادآور می شود تا سرانجام به مسائل دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلام اشاره کرده و در نهایت حضرتش را مورد خطاب قرار داده، می فرماید :

«فَلَا تَدْعُ مَعَ اللّهِ اِلَهاً آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ». (۱)

پس جز خدای یکتا معبودی دیگر را مخوان که از عذاب شوندگان خواهی شد.

و این واقعیّت در آیه: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِی كُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (۲) : «در میان هر قومی پیامبری فرستادیم که خدا را عبادت کنید و از

طاغوت بپرهیزید» به نحو تمام و کمال به چشم می خورد و به عنوان راه و روشی همگانی برای تمامی پیامبران در منطق قرآنی تلقّی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود :

أَدْعُوكُمْ اِلَی كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ فِی اللِّسانِ وَ ثَقَيلَتَيْنِ فِی الْمِيزَانِ: شَهادَهِ لَا اِلَه الا اللهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللهِ. (۳)

من شما را به دو کلمه فرا می خوانم که به زبان سبک و در میزان سنگین است : شهادت بر اینکه خدایی جز الله نیست و اینکه من پیامبر خدایم.

و در نامه خویش به نصارای نجران و دعوت آنان به اسلام مرقوم فرمود :

اِنِّی أَدْعُوكُمْ اِلَی عِبَادَهِ اللّهِ مِنْ عِبَادَه العِبَادِ. وَ أَدْعُوكُمْ إلی وِلَایَهِ اللهِ مِنْ وِلَایَهِ الْعِبَادِ (۴)

من شما را از عبادت بندگان به پرستش خداوند و از ولایت آنان به ولایت خداوند فرا می خوانم.

۱- . الشعراء(۲۶)/۲۱۳.

۲- . النحل(۱۶)/۳۶.

۳- . ارشاد شیخ مفید/۲۹.

۴- . بحارالانوار ۲۱/۲۸۵.

و امیرالمؤمنین علیه السلام به همین جنبه محوری اشاره کرده، و می فرماید :

فَبَعَثَ اللُّهُ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله و سلّم بِالْحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَهِ الْاوْثانِ اِلی عِبادَتِهِ وَ مِنْ طاعَهِ الشَّیْطانِ اِلی طاعَتِهِ (۱)

خداوند محّمد صلی الله و آله و سلّم را به حق برانگیخت تا بندگان او را از پرستش بتها به عبادت خدا و از اطاعت شیطان به پیروی خدا فرا خواند.

باید توجّه داشت که سخن ما در این بخش درباره دعوت اوّلیّه رسولان و بررسی محور اساسی دعوّت آنان بود. بدیهی است که این مطلب با اهداف دیگر آنان که در جریان نهضتهای الهی پیامبران دنبال شده نه تنها تضادّی نداشته و آنها را نفی نمی کند، بلکه در این میان همگرایی نیز دارد. چرا که در تمامی آن تلاشها نظیر تکامل بخشی انسانها، برپایی جامعهای آراسته به زیور عدل و داد، گسترش نظام تعلیم و تربیت، برنامهریزی تزکیه نفس، احیای مفاهیم فراموش شده اخلاقی، رفع اختلافات، نظام برادری و برابری و اموری دیگر از این قبیل، اگر خدا محور باشد، این عناوین مفهوم راستین خود را پیدا خواهد کرد و تحقّق واقعی و خارجی آنها به مفهوم تام و تمام کلمه نیز جز در پناه اعتقاد به خدا و دعوت به او امکانپذیر نخواهد بود.

شأن پیامبران

اگر بخواهیم شأن یک پیامبر را در یک کلمه جامع خلاصه کنیم باید بگوییم: شأن انبیا «تذکّر» است. چنانکه قرآن خطاب به پیامبر می فرماید :

«فَذَکِّرْ اِنَّما أَنْتَ مُذَکِّرٌ لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ» (۲)

ای پیامبر تذکّر ده که تو تنها مذکّر هستی. سیطره و تسلّط بر آنها نداری.

انبیا در موضوع خداپرستی که محور اصلی و اساسی دعوتشان بوده، شأنشان متذکّر نمودن انسانها می باشد و بیش از آن وظیفهای ندارند. آنها موظّفند تا آنچه

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۲- . الغاشیه (۸۸)/ ۲۱ و ۲۲.

مردم از خاطر بردهانـد و در نهادشان ریشه دارد، با تـذکّرات خود یادشان آورنـد و بار دیگر آنان را به ساحت مقدّس خداوند فرا خوانند.

آنـان برای انجـام این تـذکّر بلاغهـای روشن و بیانهـای گویـا دارنـد که شامل مجموعه اعتقادات، اصول، فروع، احکام، امثال، قصص و اموری دیگر می باشد. خدای تعالی می فرماید :

«فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ اِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِینُ» (۱)

پس آیا جز بلاغ روشن چیزی بر عهده پیامبران نهاده شده است؟!

و آنان در این راه با دو ابزار «بشارت» و «انذار» قدم می گذارند.

۱- . النحل (۱۶)/۳۵.

ویژگیهای پیامبران

۱) بررسی و شناخت خلق و خوی فردی و جمعی پیامبر

خلق و خوی انسانها از جمله عمدهترین عوامل در جذب و یا طرد افراد دیگر نسبت به خود می باشد. از این رو ضروری است که پیامبر از چنان ویژگیهای بلندی در این باب برخوردار باشد که بتواند افراد را به خود جلب نماید. خدای تعالی درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید :

«اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (۱)

بیگمان تو بر خُلقی بزرگ هستی.

و در آیهای دیگر با بیان پیامد تندخویی می فرماید :

«وَ لَوْ کُنْتَ فَظّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَ نْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ» (۲)

و اگر تندخو و سختدل بودی مردم از اطرافت پراکنده می شدند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید :

«بُعِثْتُ بِمَکارِمِ الأَخْلاقِ وَ مَحاسِنِهَا (۳)

من به اخلاق شرافتمندانه و نیکو مبعوث شدهام.

و صورت دیگر این حدیث تعبیر مشهورِ «بُعِثْتُ لأُتَمِّم مَکَارِمَ الاَخْلاَقِ» است که در بحارالانوار ۱۶/۲۱۰، از تفسیر مجمعالبیان نقل شده است.

می دانیم که منشأ و اساس همه فضایل و خوبیها عقل و خرد انسانی است. امام

۱- . القلم(۶۸)/۴.

۲- . آل عمران (۳)/۱۵۹.

۳- . بحارالانوار ۱۶/۲۸۷.

صادق علیه السلام در روایتی وجود خصال و ویژگیهایی را برای کمال عقل در انسان لازم دانسته و با بیان اینکه خداوند متعال عقل را هفتاد و پنج لشکر و یاور قرار داده، آنها را شماره می کند و از جمله امید، عدل و داد، رضا، شکر، رأفت، مهربانی، بردباری، برادری، دوستی، وفاداری، افتادگی، راستی، شهامت مداراکردن، نیکی به پدر و مادر، عمل به معروف، پاکیزه و باوقار بودن، انس و الفت داشتن و دست و دل باز بودن را از آن خصلتها قرار داده می فرماید :

فَلاَ تَجْتَمِعُ هذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ اِلاَّ فِی نَبِیّ أَوْ وَصِیّ نَبِیّ أَوْ مُؤمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلاِیمَانِ (۱)

همه این خصلتها و ویژگیها که لشکریان و یاوران عقل و خرد هستند جز در پیامبر یا وصیّ یا مؤمنی که خداوند متعال ایمان قلبی او را مورد امتحان قرار داده، جمع نمی شود.

بنابراین همه پیامبران الهی همه فضایل و کمالات انسانی را دارا بوده و عقل و خرد در آنها به کمال رسیده است. و به همین جهت است که خداوند متعال آنان را به عنوان الگو برای مردم معرّفی کرده می فرماید :

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی اِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ» (۲)

در ابراهیم و همراهان او برای شما اسوه و سرمشقی نیکو هست.

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید :

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَهُ» (۳)

بیقین برای شما در رسول خدا اسوه و سرمشقی نیکو هست.

پیامبران عموماً و پیامبر اسلام خصوصاً، قبل از بعثت سابقهای روشن، اخلاقیّات و ویژگیهای مثبت و فضایلی را داشتهاند که زمینه را برای مقبولیّت در میان مردم فراهم می نمود. و بعد از بعثت نیز به صورت انسانهایی راهگشا، توانا، دلسوز، پابرجا، فداکار و دارای انبوهی از کرامتهای انسانی جلوهگر شدهاند که این

۱- . الکافی ۱/۲۰.

۲- . الممتحنه(۶۰)/۴.

۳- . الاحزاب(۳۳)/۲۱.

برتریها خود پشتوانه توفیق آنان شد و سرانجام موجب تحقّق هدفهای مکتب آنان گردید.

علی علیه السلام خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را چنین بیان می دارد :

حَتّی بَعَثَ اللّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم شَهیداً وَ بَشیراً وَ نَذیراً، خَیْرُ الْبَرِیَّهِ طِفْلًا، وَ أَنْجَبُها کَهْلًا، وَ أَطْهَرُ الْمُطَهَّرِینَ شِیمَه وَ أَجْوَدُ الْمُسْتَمْطِرِینَ دِیمهً (۱)

تا اینکه خداوند محّمد صلی الله علیه و آله و سلّم را مبعوث ساخت که گواه و بشارت دهنده و بیم کننده باشد. در کودکی بهترین مخلوق و در کهولت و پیری نجیبترین آنها بود. اخلاقش از همه پاکان پاکتر و باران وجود و بخشش او بی سر و صدا و از همه بادوامتر بود.

و نیز می فرماید :

کَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ کَفّاً وَ أَجرَأَ النَّاسِ صَدْراً وَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَهً وَ أَوْفاهُمْ ذِمَّهً وَ أَلْیَنَهُمْ عَریکَهً وَ أَکْرَمَهُمْ عِشْرَهً. وَ مَنْ رَآهُ بَدِیهَهً هَابَهُ. وَ مَنْ خَالَطَهُ فَعَرَفَهُ أَحَبَّهُ. لَمْ أَرَمِثْلَهُ قَبْلَهُ وَ لاَ بَعْدَهُ (۲)

[رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم] بخشندهترین مردم در سخاوت، و دلاورترین آنان در شیردلی و راستگوترین مردم در گفتار، پایبندترین در ادای تعّهد و نرمترین ایشان در خلق و خوی و گرامیترین آنان در نشست و برخاست بود. هر که او را به ناگاه می دید هیبتش او را فرا می گرفت. و آنگاه که با حضرتش درآمیخته و او را می شناخت وی را دوست می داشت. همانند او پیش از وی و بعد از حضرتش ندیدهام.

۲) پیامبر آیه علم الهی

اشاره

پیامبران آموختگان علم الهی هستند و جز از علم خداوندی از منشأ دیگری در

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۲- . بحارالانوار ۱۶/۲۳۱.

این زمینه برخوردار نشـده انـد. آنـان با این علم وَهَبی الهی چنان توانایی و شایسـتگی پیـدا می کننـد که مسؤولیتهای ناشـی از وحی و ابلاغ آن را تحمّل می کنند.

البتّه معلوم است که علم لازمه رهبری است. یعنی میان هـدایت و آگاهی پیونـدی ناگسستنی است و با توجّه به آنچه در باب هدایت الهی پیش از این گفته شد، مفهوم این آیه معلوم می شود که :

«أَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ أَنْ یُتَّبَعْ أَمَّنْ لاَ یَهِدّیَ اِلّا أَنْ یُهْدی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ». (۱)

آیا آن کس که مردم را به حق هدایت می کند شایسته پیروی است یا او که خود راه نمی یابد مگر آنکه راهنمایی شود. شـما را چه شده است؟! چگونه حکم می کنید؟!

یعنی پشـتوانه پیـامبران در این راهنمایی به سوی خداونـد، هـدایتی است که خود از پروردگار گرفته و از سرچشـمه فیض الهی سود جسـتهاند. و طبیعی است که این هدایت آگاهانه با پشـتوانه الهی پیوند خورده و هرگز از رهگذر اکتساب به دست نیامده است. و نتیجه گریز از چنین هـدایت عالمـانه و آگاهـانه با پیشوانه الهی، غلتیـدن در ورطه ظنّ و گمان است که راه به حقیقتی نمی برد و نجاتی برای انسانها به دنبال ندارد.

«وَ مَا یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ اِلاَّ ظَنّاً اِنَّ الظَّنَّ لاَ یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً» (۲)

و بیشترشان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی کنند. و قطعاً ظنّ هیچ راهی به حقّ ندارد.

نتیجه اینکه پیامبر معلّمی است که دانش خود را از غیر بشـر آموخته. یعنی معلم غیر متعلّم از بشـر است و تجلّیگاه علم خـداوند می باشـد. چرا که دارای علم وهبی الهی است. و آیات قرآن به فراوانی درباره انتساب علم پیامبران به خداونـد داد سـخن داده است: درباره حضرت داوود و سلیمان علیهماالسلام می فرماید :

۱- . یونس (۱۰)/۳۵.

۲- . یونس (۱۰)/۳۶.

«وَ کُلاًّ آتَیْنَا حُکْماً وَ عِلْماً» (۱)

و ما آنان را حکم و علم دادیم

و درباره حضرت یوسف علیه السلام می فرماید :

«اِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ» (۲)

او به آنچه که ما وی را آموختهایم آگاه و عالم است.

و در داستان حضرت نوح علیه السلام می فرماید :

«وَ أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَاَ تَعْلَمُونَ» (۳)

و من از خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

و در داستان حضرت خضر علیه السلام هم می فرماید :

«وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً» (۴)

و ما او را دانشی از نزد خود آموختیم.

و درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم هم می فرماید :

«عَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ» (۵)

آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت.

آیات مذکور نمونه هایی از آیات فراوان در این باب است که پیامبران را دارای علم الهی معرّفی می کند.

امّیّت پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم

واژه امی و مشتقّاتش شش بار در قرآن به کار رفته است: دوبار به صورت لفظ امی و صفت اختصاصی پیامر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم آنجا که می فرماید :

«الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمی » (۶)

۱- . الانبیاء (۲۱)/۷۹.

۲- . یوسف (۱۲)/۶۸.

۳- . الاعراف (۷)/۶۲.

۴- . الکهف(۱۸)/۶۵.

۵- . النساء(۴)/۱۱۳.

۶- . الاعراف (۷)/۱۵۸.

کسانی که از پیامبر امی پیروی می نمایند.

«فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیّ الأُمی » (۱)

پس به خدا و رسولش که پیامبر امی است ایمان بیاورید.

و یک بار به صورت «أُمّیّون» درباره برخی از یهود به کار رفته است :

«وَ مَنْهُمْ أُمِّیّونَ لاَ یَعْلَمُونَ الکِتَابَ اِلاَّ أَمَانِیّ» (۲)

و از ایشان گروهی امی هستنئد که کتاب تورات را جزو آرزوها نمی دانند.

و سه مورد هم به صورت جمع درباره مشرکین و اعراب ساکن حجاز :

«وَ قُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ وَ الأُمِّیّنَ...» (۳)

و بگو به یهود و نصارا و مشرکان عرب....

«ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَیسَ عَلَیْنَا فِی الأُمِّیّنَ سَبِیلٌ» (۴)

این بدان جهت است که گفتند: ما را به امیّین - مشرکان عرب - راهی نیست.

«هُوَ الذّی بَعَثَ فِی الأُمِّیّنَ رَسُولاً مِنْهُمْ». (۵)

اوست کسی که در میان امّیین فرستادهای از خودشان مبعوث کرد.

موارد یاد شده در مجموع نشان می دهد که امی به معنای درس ناخوانده می باشد. و این مطلب به وسیله آیات دیگر نیز تأیید می شود.

زیرا در منطق قرآن، داشتن سابقه درس خواندن برای پیامبر همپای بروز تردید در نبوّت وی تلقّی شده و ضمن بیان برخی از نسبتهای ناروا از سوی مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به طور کلّی موضوع امّیّت در زمینه پیشگیری از بروز شبهات تردیدآمیز در صحّت ادّعای پیامبر طرح گردیده است. قرآن می فرماید :

«وَ مَا کُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مَنْ کِتابٍ وَ لاَ تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ اِذا لاَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» (۶)

و تو پیش از این کتاب نمی خواندی و با دست خود نمی نوشتی. چرا که در غیر این صورت باطلگرایان به تردید می افتادند.

۱- . الاعراف (۷)/۱۵۹.

۲- . البقره (۲)/۷۸.

۳- . آل عمران (۳)/۲۰.

۴- . آل عمران (۳)/۷۵.

۵- . الجمعه (۶۲)/۲.

۶- . العنکبوت (۲۹)/۴۸.

در اینجا مشاهده می شود درس خواندن احتمالی پیامبر عامل بروز تردید در نبوّت وی تلقّی شده است. و در آیهای دیگر وقوع تحوّل در پیامبر پس از بعثت منتسب به دریافت وحی الهی شده است :

«وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنَا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الِکتَابُ وَ لاَ الاِیمانُ» (۱)

ما اینچنین از رهگذر امرمان روحی به سوی تو وحی کردیم - که پیش از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست.

در لسان کفّار قریش منابع مختلفی برایآموزش پیامبر قبل از بعثت نقل شده که قرآن گاهی به صورت تلویحی به آنها اشاره کرده است. از جمله سخنانی که در آن روزها گفته می شد و بعدها نیز در آثار مستشرقین به عنوان دستاویزی برای حمله به پیامبر مورد استفاده قرار گرفته و نویسندگانی هم در قالب روشنفکری همان مطالب موهوم و مغرضانه را بر قلم خود جاری نمودهاند، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم سخن خود را از سلمان پارسی، بِلعام رومی ، غلام عبداللّه خضرمی به نام جبریا یعیش و بَحیرای راهب و... گرفته است. (۲) قرآن درباره برخی از این نسبتها

می فرماید :

«وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ اِنَّمَا یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذی یُلْحِدُونَ اِلَیْهِ أَعْجَمی وَ هَذالِسَانٌ الَّذی یُلْحِدُونَ اِلَیْهِ أَعْجَمی وَ هَذا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ مُبینٌ» (۳)

ما نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که او را بشری آموخته است. زبان آن کس که تعلیم قرآن را به او می دهند عجمی است و این قرآن به زبان عربی روشن است.

در این آیه عدم ارتباط زبان عجمها، اعم از پارسی و هر زبان دیگری غیر از عربی با زبان عربی روشن و گویا، مبنای پاسخ قرآن به شبهه کسانی شده است که

۱- . الشوری (۴۲)/۵۲.

۲- . رجوع شود به بحارالانوار ۱۸/۱۹۹ و تفسیر کشّاف ۲/۶۳۵ ذیل آیه ۱۰۳ از سوره نحل.

۳- . النحل (۱۶)/۱۰۳.

سرچشمهای غیر از وحی خداوندی برای نبوّت پیامبر قائل شدهاند. و در آیه دیگر می فرماید :

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (۱)

سپس از او روی گرداندند و گفتند: او آموخته شدهای جنزده می باشد.

در آیاتی از سوره فرقان ابتدا سخنان مشرکان و کافران درباره خدا مطرح گردیده و سپس به ذکر حرفهای نادرست و احتمالهای ناروای آنان درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم پرداخته شده و عواملی از قبیل آموزش، قصّهپردازی و دریافت از دیگران، زندگی مانند مردم عادی، عدم همراهی فرشته، نداشتن گنجینه گرانبها و سحرزدگی را برشمرده و در پایان می فرماید :

«اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الاَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» (۲)

بنگر که چگونه مثلهایی را برای تو می زنند پس گمراه شده و توان پیداکردن راه را ندارند.

چنانکه ملاحظه گردید در آیات مورد اشاره از یک سو حکمت امی بودن پیامبر بیان شده و از سوی دیگر شبهات مخالفان مطرح و پاسخ داده شده است.

همانگونه که گفتیم این شبهه ها منحصر به مشرکین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نبوده و در آثار نویسندگان روشنفکر معاصر هم سخنانی از این قبیل یافت می شود. برای نمونه به فرازهایی از کتاب بیست و سه سال اشاره می نماییم: در صفحه ۲۳ و ۲۴ این کتاب آمده است: «در سنّ یازده سالگی با ابوطالب به شام رفت و مایهای بدین حرکت و غوغای درونی رسید؛ دنیایی تازه و روشن که اثری از جهالت و خرافت و نشانی از زمختی و خشونت ساکنان مکّه در آن نبود. در آنجا با مردمان مهذّبتر، محیطی روشنتر، عادات و آدابی برتر مواجه شد که مسلّماً تأثیری ژرف در جان وی گذاشت... تحقیقاً معلوم نیست در این سفر با اهل دیانتهای توحیدی تماس گرفته است یا نه. شاید سنّ او اقتضای چنین امری را نداشته است،

۱- . الدّخان (۴۴)/۱۴.

۲- . الفرقان (۲۵)/۹.

ولی مسلّماً در روح حسّاس و رنج کشیده او اثری گذاشته است. و همین اثر او را به سفری دیگر تشویق کرده باشد و بر حسب اخبار متواتر در سفر بعد چنین نبوده و فکر تشنه و کنجکاو او بهرهای وافر از ارباب دیانات گرفته...»

و در صفحه ۳۷ و ۳۸ هم می نویسد: «این حالت در حضرت محّمد در دوران صباوت بوده. از این رو در مسافرت خود به شام به تجارت اکتفا نکرده بلکه با راهبان و کشیشهای مسیحی تماسهای متعدّد گرفته و حتّی هنگام گذشتن از سرزمینهای عاد و ثمود و مَـدْیَن به اساطیر و روایات آنها گوش داده و در خود مکّه با اهل کتاب آمد و شد داشته و در دکّان حبر ساعتها می نشسته و با ورقه بن نوفل پسرعموی خدیجه که می گویند قسمتی از انجیل را به عربی کرده، در معاشرت دائم بوده است... قرائن و اماراتی که می توان از آیات قرآنی به دست آورد هم این معنا را تأیید می کند که یک حرکت و جنب و جوش غیر اختیاری در روح حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم پیدا شده و او را مسخّر عقیدهای ساخته بود تا سرانجام منتهی به رؤیا یا اشراق یا کشف باطنی و نزول پنج آیه نخستین سوره علق گردید...»

قرآن مجید علاوه بر آنچه گذشت در برخی آیات خود پاسخهایی تحلیلی به این نسبتها می دهد. گاهی پیشینه پیامبر را مطرح نموده و با نگرش به تاریخ آن جامعه از مردم می خواهد که عقل و خرد خویش رابه کار بیندازند و ببینند که در این جامعه نه تنها امکانی برای آموزش و پرورش وجود نداشت که اساساً تمایلی هم در این زمینه به چشم نمی خورد. اوج پرواز ادبی آنان در شعرهای امرؤالقیس بوده که درباره مسائل مضحک و مبتذل سروده شده و در معرض دید همگان قرار می گرفته است. خلاصه آنکه قرآن در این پاسخ تحلیلی خود روی زیستن پیامبر با همین مردم و در میان چنین جامعه منحطّ و بدور از علم و دانش پافشاری نموده و از آنان درخواست اندیشیدن در این امر مهم را می نماید که چگونه این گل زیبا در آن خارستان پهناور رویید :

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لاَ أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمْراً مِنْ قَبْلِهِ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۱)

بگو: اگر خدا می خواست من قرآن را بر شما نمی خواندم و شما را بدان آگاه نمی کرد. قطعاً من سالها پیش از آن در میان شما زیستهام و آیا تعقّل نمی کنید؟

و گاهی نیز رابطه امّیّت با تحدّی پیامبر را مطرح می کند که اگر می توانید مجموعهای مثل قرآن را از همچون شخصی بیاورید :

«وَ اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ» (۲)

و اگر در آنچه بر بنده خویش فرو فرستادهایم، شکّ و تردید دارید، پس سورهای از مثل او (پیامبر) بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید، اگر راستگویید.

و در جای دیگر با حدیث و نو خواندن قرآن از مخالفان می خواهد که اگر راست می گویند مانند قرآن چیزی نو و تازه بیاورند :

«فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ اِنْ کَانُوا صَادِقِینَ» (۳)

پس سخنان تازهای همانند آن بیاورند اگر راستگویند.

(در اینجا آوردن سخن نو همانند تازه های قرآن، به عنوان تحلیل بحث امّیّت مطرح شد و بحث مستقل قرآن و بررسی آن از این دیدگاه در بخشهای بعدی خواهد آمد.) خلاصه آنکه پیشینه پیامبر و تحدّی آن حضرت، دو پاسخ تحلیلی در موضوع امّیّت و شبهات طرح شده از سوی منکران است. ضمن آنکه نگاه به تاریخ جاهلیّت و دور بودن مردم آن عصر و دیار از هرگونه درخشش علمی نیز، خود می تواند راهگشای ما در مبحث امّیّت باشد.

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم خواندن و نوشتن می دانست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که روایات نسبت به پس از دوران نبوّت پاسخ

۱- . یونس (۱۰)/۱۶.

۲- . البقره(۲)/۲۳.

۳- . الطور (۵۲)/۳۴.

مثبت می دهند. در بحارالانوار ۱۶/۱۳۴، در حدیثی از امام رضا علیه السلام و در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم قادر به خواندن و نوشتن بود. و در هر دو حدیث به آیه دوم سوره جمعه استناد شده که چگونه فردی که می خواهد تعلیم کتاب و حکمت دهد خود از خواندن و نوشتن محروم باشد. و در هر دو حدیث موضوع امی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم هم مطرح شده، ولی با بیان اینکه «اُمی » یعنی منسوب به «امّالقری» - مکّه- معنایی که برای امی بودن پیش از این بیان شد، از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم منتفی می دانند.

و در پاره‌ای از روایات می گویند که حضرت می خواندند ولی نمی نوشتند. در بحارالانوار ۱۶/۱۳۲، از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود :

كانَ مِمَّا مَنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله و سلّم أَنَّهُ كانَ أُمِّيّاً لا يَكْتُبُ وَ يَقْرَأُ الْكِتابَ.

از جمله الطاف خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلّم این بود که حضرتش امی بود و نمی نوشت امّا می خواند.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه نیز در جمع این روایات می گوید: حضرت می توانست بنگارد امّا بنا به مصالحی نمی نوشت. (۱)

می توان روایات عدم کتابت را بر عدم تعلّم حمل نمود. زیرا که در عرف مردم این دو با هم پیوند خورده است. حضرت هم بر خواندن و هم بر نوشتن به اعجاز الهی قادر بوده است.

خلاصه آنکه پیامبر مظهر علم وهبی خدای تعالی است و امّیّت او شاهدی صادق بر این واقعیت است. چرا که دو روی سکّه قبل و بعد از نبوّت نشان از این واقعیّت انکارناپذیر دارد که حضرتش علم خود را نه از محیط و کسان اطراف خود بلکه از خدای جهان گرفته است.

۱- . بحارالانوار۱۶/۱۳۴.

عصمت پیامبران

صدوق رحمه الله علیه در رساله اعتقادات می نویسد:

اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الائمه و الملائکه صلی الله و علیه و آله و سلم أنّهم معصومون مطهّرون من کلّ دَنَس و أنّهم لا یذنبون ذنبا صغیراً و لا کبیراً و لا یعصون اللّه ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون. و من نفی عنهم العصمه فی شیء من أحوالهم فقد جهلهم.

یعنی: اعتقاد ما درباره انبیا و رسولان و امامان و فرشتگان - که درود خدا بر ایشان باد - این است که آنان معصوم و پاک از هر پلیدی هستند. و آنان هیچ گناه کوچک و بزرگی را انجام نمی دهند و خدا را در فرمانهایش نافرمانی ننموده و به اوامر خداوند عمل می نمایند. و هر کس در گوشهای از احوال آنان موضوع عصمت را نفی نماید، پس آنان را نشناخته است.

این اعتقاد روشن و قاطع و همه جانبه شیعه درباره پیامبران و امامان و فرشتگان به خاطر پشتوانه سنگین آیات و روایات و دلیلهای عقلی سبب شده است که مرحوم مجلسی رحمهالله و علیه از آن به عنوان امری ضروری در اعتقادات شیعه نام برده است. او می گوید «بدان: عمده مطالبی که امامیّه در زمینه پاکی پیامبران و امامان از هر گناه و پستی و نقص قبل و بعد از نبوّت اقرار داشته و اختیار کردهاند، سخن پیشوایان ما - که درود خدا بر ایشان باد - است. از این رو این مطلب به اجماع امامیّه بر ما معلوم شده است همراه با تأییدی که به نصوص فراوان بر این موضوع ارائه شده است تا اینکه عصمت در شمار مسائل ضروری در مذهب امامیّه قرار گرفته است. (۱)

مفهوم عصمت

ریشه این کلمه عَصم به معنای امساک و حفظ و منع می باشد. (۲) این لغت و

۱- . بحارالانوار ۱۱/۹۱.

۲- . لسان العرب ۱۲/۴۰۳.

مشتقّاتش در قرآن کریم سیزده بار به کار رفته و تقریباً در همه موارد به معنای حفظ و منع است. به عنوان نمونه چند مورد نقل می شود :

«وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (۱)

و خداوند تو را از شرّ مردم حفظ می کند.

«مَا لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عَاصِمٍ» (۲)

آنها را هیچ چیزی نیست که از خدا حفظ کند.

«قُلْ مَنْ ذَا الذَّی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّهِ اِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءً أَوْ أَرَادَ بِکُمْ رحمه» (۳)

بگو: کیست آنکه شما را از خداوند نگه دارد اگر به شما اراده بدی کند یا اراده رحمت به شما نماید؟

بنابراین عصمت گوهری است که خداوند به فضل خویش به پیامبرش

می دهد تا در پناه آن ضمن دوری از گناه، بتواند مأموریت خطیرش را

به انجام رساند.

راغب اصفهانی می گوید: «عصمت انبیا به معنای حفظ خداوند است آنان را در مرحله اوّل به وسیله آنچه که از صفای باطن به آن مختص شدهاند، و سپس به آنچه که خداوند ایشان را در فضایل جسمی و نفسی برتری بخشیده است، و سپس به یاری رساندن و ثبوت قدمشان، و در پایان به فرو فرستادن سکینه و آرامش بر ایشان و به نگهداری دلهای آنان و به توفیقی که ایشان را داده است.» (۴)

امام صادق علیه السلام معصوم را اینگونه تعریف می کند :

أَلْمَعْصُومُ هُوَ الْمُمْتَنِعُ مِنْ جَمِیعِ الْمحَارِم. وَ قَدْ قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی: «وَ مَنْ یَعْتَصِمُ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلی صِرَاطِ مُسْتَقِیمٍ» (۵)

معصوم کسی است که توسّط خدا از همه گناهان حفظ می شود. و خدا فرموده است: «هرکس به حفظ الهی بپیوندد به یقین به راه راست هدایت شده است.»

۱- . المائده(۵)/۶۷.

۲- . یونس (۱۰)/۲۷.

۳- . الاحزاب(۳۳)/۱۷.

۴- . المفردات/۳۳۷.

۵- . بحارالانوار ۲۵/۱۹۴.

رابطه علم و عصمت

میان علم و عصـمت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. به عنوان مثال کافی است در رفتار خود دقّت کنیم که در مواجهه با برخی از گناهان، از نوعی عصـمت نسبی برخورداریم. اگر به این مسأله دقّت شود موضوع عصمت پیامبران به صورت امری عجیب و دور از باور جلوه نخواهد کرد. این امر بدان جهت است که ما به برخی از گناهان آگاهی کامل داریم و پیامدهای سوء آنها را می دانیم و این آگـاهی موجب می شود ما از آن امور ناشایسـته دوری کنیم. البتّه بایـد توجّه داشت که منظور در اینجا اصالت بخشیدن به علم به عنوان عامل قطعی پرهیز و دوری جستن از اینگونه اعمال ناشایست نیست، بلکه مقصود نشان دادن نقش آن در مواجهه با گناهان است.

به هر حـال همـانگونه که اشـاره شـد مـا نسبت به برخی گناهـان از نـوعی عصـمت برخـورداریم. مثلاًـ از خوردن سم کشـنده خودداری می کنیم و دوری می جوییم، ولی چه بسا نسـبت به صفت زشت غیبت که در مثال قرآنی به عنوان «خوردن گوشت مردار بردار» (۱) معرّفی شده، چنین مصونیت و عصمتی نداشته و از آن دوری نکنیم.

این مثال و موارد مشابه آن بیانگر اصل مورد اشاره در رابطه با علم و عصمت است.

پس اگر انسانها نسبت به عواقب همه رفتارها و کردارهای خود همانند مورد مثال علم و آگاهی داشـته باشند، طبیعی است که کنترل شدیدی روی آنها خواهند داشت به طوری که حوزه این عصمت نسبت به گناه به مرور زمان گستردهتر می شود. انبیای الهی چون از علم وَهَبی الهی برخوردارند، یقیناً این آگاهی از چگونگی و واقعیّت کارها، در اجتناب آنان از گناه مؤثّر است.

در اینجا توجّه به دو مطلب ضروری است :

الف : در منطق قرآن علم و تقوا با یکدیگر پیوند خوردهاند. بدین معنا که علم

۱- . خـدای تعالی می فرمایـد: «أَیُحِبُّ أَحَـدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً[الحجرات (۴۹)/ ۱۲]: آیا کسـی از شمادوست دارد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟!

موجب خوف و خشیت خدا می شود. خدای تعالی می فرماید :

«اِنَّمَا یخْشَی اللّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)

به درستی که تنها عالمان هستند که از خدا می ترسند.

و تقوا ورزیدن موجب زیادتی علم از سوی خداوند می شود. خدای تعالی در این زمینه می فرماید :

«وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ» (۲)

از خدا پروا کنید تا خدا شما را بیاموزد.

«اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقَاناً» (۳)

اگر از خدا پروا کنید خداوند برای شما فرقان - یعنی هدایتی که با آن حق و باطل جدایی افکنید - قرار می دهد.

این رابطه متقابل بین تقواپیشگی و دور ماندن از گناه - عصمت - تا علم، همان مطالبی است که ما را به موضوع ریشه داشتن مسأله عصمت در علم آگاه می سازد.

ب : منظور از اینکه گفتیم: «انبیای الهی چون از علم وَهَبی الهی برخوردارند یقیناً این آگاهی از چگونگی و واقعیّت کارها آنان را از مبادرت به گناه حفظ می کند» این نیست که امکان اکتسابی بودن عصمت به مفهوم تامّ و تمام آن اثبات گردد و یا اینکه گفته شود عصمت پیامبران از این رهگذر به دست آمده، بلکه فقط بیان رابطه علم و و عصمت است.

دلیل عصمت

با توجّه به اینکه پیامبران صلوات الله علیهما اجمعین و آله و سلّم سفیران خدای تعالی در میان مردمانند و خداوند متعال دستورات و فرامین خود را به وسیله آنها به مردم می رساند، پس آنها باید مرتبه عالی کمالات انسانی را دارا بوده و هیچگونه نقص و عیب و زشتی در آنها یافت نشود تا مأموریت خود را به نحو احسن انجام

۱- . فاطر (۳۵)/۲۸.

۲- . البقره(۲)/۲۸۲.

۳- . الانفال (۸)/۲۹.

دهند و مردم را هیچ حجّت و دستاویزی در عدم پذیرش گفتار آنها نباشد.

بنابراین وقتی خداوند می خواهد کسی را مقام نبوّت و رسالت دهد، ابتدا باید او را نوری دهد که بتواند با آن نور سخن خدا را از سخن غیر او تشخیص داده و با وجود آن نور راه نفوذ شیطان بسته شود. و همچنین او را در حفظ وحی نیاز به آن نور است تا از سهو و نسیان مصون گردد. و در مقام ابلاغ فرامین و دستورات الهی هم باید در مرتبه عالی از کمالات و غنای نفسانی و اخلاص و عبودیّت و اطاعت باشد تا – نعوذ باللّه – دخل و تصرّفی در وحی الهی ننموده و دروغی به خدای تعالی نبندد و وحی الهی را همانطور که دریافت کرده به مردم برساند.

پس اگر کسی کوچکترین احتمال صدور کذب و تغییر و تحریف در وحی الهی یا سهو و نسیان یا نفوذ شیطان در سفیران الهی بدهد، مأموریّت پیامبران دچار مشکل شده و تردید و شبهه در قوانین و احکام تمام ادیان الهی راه پیدا خواهد کرد و هیچ حکم و قانونی به قطع و یقین به خدای تعالی مستند نخواهد گردید.

بدین ترتیب عصمت و مصونیّت پیامبران در حوزه مأموریت خود روشن شد. ولی این مقدار از عصمت برای کسی که سفیر خداوند متعال و حجّت او بر خلایق و مربّی و معلّم و اسوه و الگو برای مردم از ناحیه خدای تعالی است، امری لازم ولی کافی نیست؛ و برای این منظور او باید علاوه بر این از همه گناه ها، بدیها، زشتیها، ناپاکیها، پلیدیها و عیبها در همه لحظه های عمرش به دور باشد – و به تعبیر مشهور معصوم باشد – تا وقتی مردم را به پاکی و طهارت و اطاعت و فرمانبری و زدودن هرگونه بدی و پلیدی از وجودشان، دعوت می کند، با اطمینان خاطر و آرامش خیال آن را بپذیرند و به او از صمیم قلب گرویده، سخنان او را به جان و دل بخرند و از او حمایت کرده، از احکامش دفاع کنند.

پدری که اندکی عطوفت و مهربانی برای فرزندش دارد، هیچگاه راضی نمی شود فرزندش رابه دست مربّی و معلّمی بسپارد که از فضایل و مکارم اخلاقی و کمالات انسانی به دور است و سعی می کند بهترین شخص را برای او انتخاب نماید. پس با

وجود این چگونه ممکن است خداوند متعال که رحمت و مهربانی و شفقت او قابل قیاس با بشر نیست، نسبت به مربّی و معلم بندگانش بیمبالات باشد؟! آیا هیچ عاقلی چنین امری را به خدای تعالی روا می دارد؟!

شبهاتی درباره عصمت پیامبران

تا آنجا که به نظر آمده مسائل مربوط به هفت پیامبر حضرت آدم، یونس، یوسف، داوود، ابراهیم، موسی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم در هفده آیه از قرآن مورد سؤال واقع گردیده است. بدیهی است که طرح تمامی این آیات و پاسخگویی آنها خود نیاز به بحثی مستقل دارد. طالبان رجوع کنند به بحارالانوار ۱۱/۷۲ - ۹۶ و ص ۱۵۵ - ۲۰۳ و ج ۱۷/۳۴ - ۹۷ و کتاب تنزیه الانبیاء تألیف سید مرتضی قدس سره.

اهل سنّت و تردید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در رسالت خویش

اهل سّنت در آثار خود با موضوع رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم چنین برخورد کردهاند که گویا حضرتش پس از بعثت دچار آنچنان تشویش و اضطرابی شد که همسر ایشان خدیجه علیها السلام نگران شد و او را نزد پسر عموی خود «ورقه بن نوفل» برد و ورقه از آن حضرت سؤالهایی کرد و آنگاه به خدیجه اطمینان داد که جای نگرانی نیست و مطمئن باشد که محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم به رسالت برگزیده شده است.

مطالب عامّه در این زمینه حکایت از تلقّی نادرست آنان از موضوع وحی و رسالت دارد. و پیامد چنین مطالبی جز بیاعتبار کردن موضوع و زیر سؤال بردن این اصل الهی برای فرد محقّقی که به آن آثار مراجعه می کند چیز دیگر نیست. به این جهت است که اسلام شناسانی که این گونه مطالب را مبنای شناخت خود درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم قرار دادهاند، نوعاً در داوری خود دچار لغزش و

اشتباه شده‌اند. و بسی جای تأسّف است که این مطلب در برخی کتب شیعیان نیز از روی تساهل رسوخ کرده است.

در اینجا به عنوان نمونه به مواردی چند از تألیفات اهل سنّت در این زمینه اشاره نموده، پس از آن به نمونه‌ای از کتب شیعه که حاوی این مطالب است تذکرّ می دهیم. و آنگاه به بیان گوشه‌ای از آرای اصیل علمای شیعه در این باب خواهیم پرداخت تا این دو گونه تلقّی بخوبی از همدیگر بازشناخته شود.

در آغاز کتاب صحیح بخاری - که از جمله شش کتاب اصلی نزد اهل سنّت است - بعد از ذکر نحوه بازگشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم از غار حِرا و دریافت اوّلین وحی و آیات نخستین سوره علق، موضوع ساختگی رهسپاری حضرت خدیجه علیها السلام نزد ورقه بن نوفل و همراه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را در آن حال، از قول عایشه یادآور می شود و نقل می کند که ورقه پس از آگاهی از حال، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و سؤال و جوابهایی، با ایشان گفت :

«هذا ناموس الذّی نزّل اللّه علی موسی. یا لیتنی فیها جذعاً. لیتنی اکون حیّاً اذ یخرجک قومک» (۱)

این همان ناموس است که خداوند بر حضرت موسی فرو فرستاد. ای کاش من جوان بودم. ای کاش آن هنگام که قومت تو را از این شهر می رانند من زنده باشم.

در کتاب سیره رسول اللّه - که ترجمه فارسی سیره ابن هشام است - جلد اوّل صفحه ۲۱۰ -۲۱۳، در موضوع مورد بحث یعنی آغاز دریافت وحی پس از نقل مطلب به گونه‌ای خاص، داستان ساختگی دیگری هم در ارتباط با خود خدیجه علیها السلام است به این صورت که: خدیجه پس از شنیدن واقعه بعثت از زبان پیامبر برخاست و چادر اندر سرگرفت و به مکّه شد پیش ورقه بن نوفل که ابن عمّ وی بود. و این ورقه که دین ترسایی داشت و در علم انجیل و تورات رنج بسیار برده

۱- . صحیح البخاری ۱/۴، کتاب بدءالوحی، باب ۳.

بود و احوال پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلّم بدانسته بود. و خدیجه علیها السلام حکایت سیّد علیه السلام با وی بکرد و احوال که بدیده بود جمله پیش وی شرح باز داد. ورقه... گفت: ای خدیجه... بدان که این کسی که محمّد او را بدید جبرئیل بود که از نزد خدای تعالی به وی فرود آمده بود، همچنانکه به موسی و عیسی فرود آمد... خدیجه علیها السلام از پیش وی برخاست و باز غار حرا رفت پیش سیّد علیه السلام و آنچه ورقه گفته بود با وی به او گفت. و سیّد علیه السلام تمام ماه رمضان در غار حرا بود. چون ماه رمضان بگذشت برخاست و باز مکّه آمد. و پیشتر چنانکه قاعده وی بود به طرف خانه کعبه رفت. چون طواف خانه کعبه می کرد، ورقه بن نوفل او را بدید و گفت: یابن أخی، مرا بگو تا چه دیدی و چه شنیدی؟ آنگاه سیّد علیه السلام او را حکایت کرد... چون ورقه حکایت از سیّد علیه السلام بشنید، سوگند خورد و گفت: ای محمّد، به آن خدایی که جان ورقه در ید قدرت اوست که آنچه تو دیدی جبرائیل بود، همچنانکه از نزد حق تعالی بر موسی می آمد بر تو آمد. و تو آنچه از وی شنیدی وحی خدای بود. و تو پیغمبر آخرالزمانی و بهتر عالمیانی... چون ورقه این سخنها بگفت، سیّد علیه السلام از طواف فارغ شد و به خانه رفت. و جبرئیل به قاعده خود فرود آمدی و سیّد علیه السلام او را بدیدی و سخن وی بشنیدی، لکن سیّد را علیه السلام هنوز یقین نمی شد که وی جبرئیل است و او را اندیشه های دیگری می افتاد و احوال خود با کسی نمی گفت الّا با خدیجه. یک روز از بس متفکّر بود پیش خدیجه رفت و گفت: یا خدیجه، من از یک حال بر خود می ترسم و نمی دانم که این کیست که من او را می بینم و این چیست که از وی همی شنوم. خدیجه گفت: ای ابن عمّ من، هیچ توانی که چون او پیش تو آید - یعنی جبرئیل علیه السلام - تو ما را خبر دهی؟ سیّد علیه السلام گفت: بلی می توانم و این بار که بر من آید تو را خبر دهم. پس چون جبرئیل علیه السلام درآمد خدیجه را خبر داد و گفت: یا خدیجه، اینک صاحب من آمد که هر بار بر من می آمد. یعنی جبرئیل.

آنگاه خدیجه گفت: ای پسر عمّ من، برخیز و بر زانوی من نشین. سیّد علیه

السـلام برخاست و به زانوی چپ وی نشسـت. خـدیجه او را گفت: اکنون او را می بینی؟ گفت: بلی. خـدیجه گفت: به زانوی راست من نشـین. سـیّد علیه السـلام برخـاست و به زانوی راست وی نشسـت. گفت: اکنون او را می بینی؟ گفت: بلی. خـدیجه گفت: برخیز و بر کنار من نشـین. سیّد علیه السلام برخاست و بر کنار وی نشست و خدیجه مقنعه از سر بیفکند و موی سر خود مکشوف گردانید. در حال که او موی خود مکشوف گردانید جبرئیل علیه السـلام غایب شد. دیگر پیغمبر را علیه السلام گفت او را می بینی؟ گفت: نه. پس خـدیجه آواز برداشت و گفت: یـا محمّـد، خوش دار که آنچه تو آن را می بینی فرشـته است نه دیو. و آنچه تو از وی می شـنوی وحی رحمـان است نه وسواس شـیطان. و سـیّد علیه السـلام اگر چه واثق بود از قِبَل حقّ جلّ جلالـه، امـا چون مبادی وحی بود او را استیناس هنوز به وحی نیافته بود. از انـدیشه و تفکّر خالی نمی بود تا آن زمان که وحی متواتر شـد و قرآن آیت و سورت به وی فرود آمد استیناس تمام او را حاصل شد و آن اندیشه ها به کلّی از وی برخاست و دل وی راست بایستاد و تحمل أعباء نبوّت بکرد. (۱)

جـالب اینجـاست نویسـندهای که این مطـالب سـاختگی را بـا چنین آب و تـابی نقـل کرده، خود در همین کتـاب پیش از ذکر جملات بالا آورده است: «دوم از مبادی وحی او را آن بودی که چون به وادیهای مکّه گـذر کردی، جمله سـنگها و چوبها به آواز در آمدندی و گفتندی: «السلام علیك یا رسولاللّه. و چندین سال بدین حال می بود تا جبرئیل به وی فرود می آمد.» (۲)

آیـا این نویسـنده هرگز از خود سؤال نکرده که: اگر واقعیت رسـالت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم چنان بود که سـنگ و چوب مسـیر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلّم مدّتها قبل از بعثت ظاهری به زبان آمده و حضرتش را با عنوان «رسولاللّه» مورد سلام و کلام قرار می دادند، آیا دیگر جایی برای این ساختن و پرداختنها باقی

۱- . آنچه نقل شد نوشته زیاد بن عبداللّه بکائی بود که به عنوان ترجمه کتاب السیره النبویّه ۱/۲۶۹، تألیفابن هشام، آمده است. و این مطالب همه اگرچه در سیره ابن هشام وجود دارد، ولی مترجم به جهتیکدست شدن ترجمه تصرّفاتی انجام داده است.
۲- . سیره رسول اللّه ۱/۲۰۸.

خواهـد ماند تا لازم شود که گره کار به دست ورقه بن نوفل و بعد از آن با آزمایش تجربی خدیجه علیها السـلام حل گشـته و رسالت حضرتش اثبات گردد؟

نکته دیگر اینکه هر چنـد نویسـنده در بخش اخیر مطـالب خود آن حضـرت را واثق به واقعیّت وحی قلمـداد نموده، امّا در عین حال ضـمن عبارتهای بعدی تصریح نموده که آن حضرت مدّتهای طولانی انس و همخویی لازم را با وحی نداشت تا بعدها به دنبال تواتر وحی آن انـدیشه های باطل از او دور شد. لازمه این سـخن آن است که - نعوذ باللّه - پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلّم مدّتی نسبتاً طولانی از دوران آغازین رسالت خود در چنین ورطه هولناکی به سر می برد.

در کتاب الطبقات البکری ۱/۱۹۴ و ۱۹۵، موضوع نزول وحی طی پنج نقل تاریخی از اشخاص مختلف آورده شده است که بنا به یکی از آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در قبال تحمّل وحی خدیجه علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «انّی لأخشی أن أکون کاهناً.» «من بر خود می ترسم که کاهن شده باشم.» و متقابلاً خدیجه ایشان را اطمینان می دهد که: «کلّا یابن عمّ لا تقل ذلک.» «چنین نیست ای عموزاده و چنین حرفی مگوی.» آنگاه خود نزد ورقه رفته و داسـتان را به او می گوید. ورقه پس از شنیدن مطالب می گوید: «واللّه ابن عمّک لصادق. و أنَّ هذا لبدء نبوّه. و انّه لیأ قیه الناموس الاکبر فمُریه أن لا یجعل فی نفسه الّا خیراً.»: «به خـدا سوگنـد که عموزادهات راست می گوید. و این آغاز نبوّت است. او را ناموس اکبر آمده است. نزد او بازگرد و بگو که در نهاد خود جز خیر قرار ندهد.»

بسـی جای تعجب و شگفتی است که شخصی که از سوی خدای تعالی به پیامبری و رسالت برگزیده می شود این چنین معرّفی می شود که نمی توانـد کهـانت و رسالت را از هم تشـخیص دهـد و دچار شکّ و تردیـد می شود ولی ورقه بن نوفل به عنوان متخصّصی آشنا به نبوّت معرّفی می گردد که پیامبر را به دریافت وحی و آمدن جبرئیل مطمئن می نماید.

اینگونه جریانات و داستانهای ساختگی به صورتهای مختلف در کتابهای سیره و

تفسیر اهل سنّت به فراوانی موجود است. و این سبب شده که گاهی در میان کتب نویسندگان شیعی نیز این گونه مطالب رسوخ کرده و مبنای تحلیل در این زمینه قرار گیرد. در اینجا به ذکر دو نمونه از این کتابها اکتفا می شود :

۱. در تفسیر ابوالفتوح رازی ۱۲/۱۲۸، در تفسیر «اقرء باسم ربّک» می نویسد :

«زهری روایت کرد از عروه از عایشه که اوّلِ کار رسول خواب بود؛ خوابهای راست. هیچ چیز در خواب ندید الّا هم بر وفق آنکه دیده بودی پدید آمدی. آنگه چون تنها بودی او را ندا کردندی. تا یک روز بر کوه حرا نشسته بود جبرئیل آمد و او را گفت: یا محمّد اقرأ. بخوان. رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: «ما أنا بقارئ» : من نه خوانندهام. رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت مرا بگرفت و بیفشرد سخت. پس بازگشت و گفت: بخوان. گفتم: یا جبرئیل، من خواننده نهام. بار دیگر مرا بیفشرد و بازگشت. و بار سه دیگر همچنین.

آنگه این آیات بر او خواند: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» اِلی قوله: – «مَا لَمْ يَعْلَمْ» و برفت. رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: از آن رنج و تعب مرا تب آمد و بترسیدم و لرزه بر من افتاد. با حجره خدیجه رفتم و گفتم: «زمّلونی. و دثّرونی.»: بپوشید مرا. خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم. جبرئیل علیه السلام دگرباره آمد و آیه: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ» آورد. برخاستم و این حال با خدیجه بگفتم و گفتم: من می ترسم تا این حال سودایی است مرا. خدیجه گفت: «حاشاك!» دور باد از تو این حدیث. خدا تو را از این آفت دور بدارد؛ که مردم را دستگیری و صله رحم کنی و رنج از مردمان بازداری و مهمان را طعام دهی و مردم را بر نوائب روزگار معاونت کنی. آنگه گفت: برخیز تا نزدیک عمّ من رویم و این حدیث با وی بگوییم تا او در این چه گوید. برخاستم و نزدیک ورقه بن نوفل شدیم. و او کتاب اوائل خوانده بود. چون این حدیث بشنید گفت: «هنیئاً لك یا محمّد. أنت الناموس الاعظم.»: تو ناموس اعظمی که مادر کتب اوائل خواندهایم از تورات و انجیل. و تو پیغمبر آخرالزمانی که ختم نبوّت به تو کند خدای تعالی. و کاشکی من در روزگار تو بودمی تا تو را نصرت

کردمی تمام. پنداری در آن می نگرم که تو را از این شهر بیرون کنند و برنجانند تو را. گفت: مرا بیرون کنند؟ گفت: آری. و هیچ پیغمبر خدای نفرستاد الّا او را برنجانیدند. آنگه رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت: هرگه که بر خلوتی و بر کوهی بودمی ، جبرئیل علیه السلام مرا پیش آمدی، من خواستمی تا خود را بینداختمی ، او مرا بگرفتی. پس برفتم دیگر باره ورقه را خبر کردم. مرا گفت: یا محمّد، چون این ندا بشنوی مگریز، بر جای باش تا چه می گوید تو را. آنچه گوید بشنو و یادگیر. گفت : برفتم و دیگر نوبت که آمد گفت: «یا محمّد، انّک نَبیّ حقّاً.» تو پیغمبری بدرست. بخوان. گفتم: چه خوانم؟ گفت: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» - تا به آخر سوره. من یاد گرفتم و برفتم ورقه نوفل را خبر دادم. مرا گفت: «أَبْشِرْ فَإنَّکَ أَنْتَ النَّبِیُّ الَّذی بُشِّرَ بِهِ.» موسی و عیسی علیهما السلام به تو بشارت دادند. و تو را جهاد فرمایند. و اگر من در روزگار تو بودمی در پیش تو جهاد کردمی ...»

۲. در کتاب تحلیلی از تاریخ اسلام ۱/۳۲ در این باره می خوانیم: «نوشتهاند وی در آغاز نزول وحی بر خود ترسید و نزد خدیجه آمد و گفت: می ترسم دیو مرا گرفته باشد. خدیجه او را دلداری داد و گفت: هرگز چنین نخواهد شد... سپس او را نزد پسرعموی خود ورقه بن نوفل که مردی نصرانی و عالم بود برد و او را از حال محمّد خبر داد. ورقه به وی گفت که: مژده باد تو را که او پیغمبر این امّت خواهد بود.»

به هر حال آنچه نقل شد گوشهای از نقلهای عامّه بود که برخی از خاصّه هم به پیروی از آنها در کتابهای خود آوردهاند. و خلاصه این سخنها اینکه پیامبری که اهل سنّت به جهان و جهانیان معرّفی می کنند شخصی است که خود نمی داند پیامبر شده و برای تشخیص امر او را باید نزد حکیم برد، و نیز همسرش باید او را آزمایش کند و آنگاه پس از درستی نتیجه آزمایش به وی اطمینان دهد که نگران نباشد و بداند که پیامبر شده و خود او نیز ترس از این داشته باشد که نکند به رغم میل و علاقه باطنی خویش کاهن شده است.

بدیهی است که چنین گزارشهایی می تواند مبنای برداشتهای ناصحیح دیگران

شود که مسأله رسالت الهی را نیز همانند دیگر پدیده ها تحلیل نموده و از دیدگاه های مادّی مردمشناسی، جامعهشناسی، روانکاوی اجتماعی و... بر آن بنگرند و بر همین اساس آثاری مکتوب عرضه کنند که کمترین اثرش القای شبهه در ذهنها و قراردادن وحی الهی در کنار مسائلی دیگر است که در اصل هیچگونه همخوانی با یکدیگر ندارند.

در اینجا نظری به روایات امامان اهل بیت علیهم السلام انداخته و اشارهای کوتاه به آرای پرورش یافتگان مکتب آن امامان بزرگوار می نماییم تا تفاوت دو دیدگاه در برخورد با مسائل اصولی دین و بویژه نبیشناسی روشن گردد :

علی علیه السلام پس از ذکر حراست خداوند متعال پیش از بعثت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و با اشاره به رابطه خود با ایشان و نحوه پرورش خویش در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و چگونگی پیروی تّام و تمام از آن حضرت در آن دوران، به ذکر وقایع آغازین دریافت وحی پرداخته و می فرماید :

وَ لَقَدْ کَانَ یُجَاوِرُ فِی کُلِّ سَنَهٍ بِحِراءَ فَأَرَاهُ وَ لاَ یَرَاهُ غَیْرِی. وَ لَمْ یَجْمَعْ بَیْتٌ وَاحِدٌ یَوْمَئِذٍ فَی الإِسْلام غَیْرَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ خَدیجَهَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا؛ أَرَی نُورَ الْوَحْی وَ الرِّسَالَهِ وَ أَشُمُّ رِیحَ النُّبُوَهِ. وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّیْطَانِ حِینَ نَزَلَ الْوَحیُ عَلَیْهِ صلی الله علیه و آله و سلّم فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللّهِ، مَا هذِهِ الرَّنَّهُ؟ فَقَالَ: هذا الشَّیْطانُ قَدْ أَیسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. اِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی اِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیّ وَ لکَنَّکَ لَوَزِیرٌ وَ اِنَّک لَعَلی خَیرٍ (۱)

وی مدّتی از سال را در کوه حرا مجاور می شد. تنها من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید. در آن روزگار جز خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم خانهای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من – که سومی آنها بودم – اسلام را پذیرفته بودیم. من نور وحی را

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

مشاهده می کردم و بوی خوش نبوّت را حس می نمودم در آغاز وحی ناله شیطان رابه گوش خود شنیدم و آنگاه که از حضرتش از آن ناله پرسیدم فرمود: این ناله شیطان بود که از پرستش خویش ناامید شده است. هر آنچه من می شنوم تو نیز می شنوی و هر آنچه من می بینم تو نیز مشاهده می کنی. جز اینکه تو پیامبر نیستی، ولی تو یاور و وزیر من هستی و همواره در راه خیر قرار داری.

امام هادی علیه السلام در این زمینه در بخشی از بیانات مفصّل خود، پس از ذکر چگونگی آغاز دریافت وحی می فرماید :

وَ قَدْ اشْتَدَّ عَلَیْهِ مَا یَخافُهُ مِنْ تَکْذِیبِ قُرَیْشٍ فِی خَبَرِهِ وَ نِسْبَتِهِمْ اِیَّاهُ اِلی الْجُنُونِ وَ أَنَّهُ یَعْتَرِیهِ الشَّیاطِینُ.وَ کانَ مِنْ أَوَّلِ أَمْرِهِ... أَبْغَضُ الاَشیاءِ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ وَ أَفْعالُ الَمجانِینَ وَ أَقْوالُهِمْ فَأَرَادَ اللّهُ عَزَّوَجلَّ أَنْ یَشْرَحَ صَدْرَهُ وَ یُشَجِّعَ قَلْبَهُ فَأَنْطَقَ اللّهُ الْجِبَالَ وَ الصُّخُورَ وَ الْمَدَرَ وَ کُلَّما وَصَلَ اِلی شَیءٍ مِنْها نَادَاهُ: السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ. السَّلاَمُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللّهِ... (۱)

[آنگاه که نخستین وحی را دریافت کرد] از اینکه قریش خبر رسالتش را تکذیب کنند و او را به جنون نسبت داده و بگویند مبتلا به شیاطین شده است، سخت در هراس افتاد. چرا که از کودکی... از شیطان و کردار و گفتار دیوانگان خیلی بدش می آمد. پس خدای عزّوجلّ خواست سینهاش را گشایش دهد و دلش را بیباک کند. بدین جهت کوه ها و صخره ها و سنگریزه ها رابه سخن درآورد چنانکه وقتی بر یکی از آنها گذر می کرد وی را ندا می نمود: سلام بر تو ای محمّد. سلام بر تو ای ولیّ خدا. سلام بر تو ای رسول خدا...

علیّ بن ابراهیم قمی که از جمله بزرگان راویان حدیث و مفسّرین قرآن و از مشایخ بزرگوار شیعه به شمار می آید، در این زمینه چنین آورده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در سنّ سی و هفت سالگی گهگاه در خواب کسی را می دید که

۱- . بحارالانوار۱۸/۲۰۶.

به سویش آمده و به او می گوید: ای رسول خدا. روزی آن هنگام که در میان کوه ها به چرای گوسفندان مشغول بود، شخصی را دید که با او می گوید: ای رسول خدا. از او پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: من جبرئیل هستم. «أَرْسَلَنِی اللّهُ اِلَیْکَ لِیَتَّخِذَکَ رَسُولاً.» خدا مرا به سوی تو فرستاد تا تو را به عنوان پیامبر برگزیند. حضرتش این مطلب را از دیگران پنهان داشت تا روزی جبرئیل با آبی از آسمان فرود آمد و به وی دستور وضو گرفتن داد...

جالب اینجاست که در برخی روایات، از امامان معصوم علیهم السلام درباره اینکه پیامبر چگونه سخن الهی را تشخیص می دهد و وحی رحمانی با وحی شیطانی بر وی مشتبه نمی شود، سؤال شده است در دو روایت به این پرسش جواب داده شده که ما هر دو را نقل می کنیم. امام صادق علیه السلام در جواب می فرماید :

اِنَّ اللّهَ اِذَا اتَّخَذَ عَبْداً رَسُولاً، أَنْزَلَ عَلَیْهِ السَّکِینَهَ وَ الْوَقَارَ، فَکَانَ [الَّذی]یَأْتِیهِ

مِنْ قِبَلِ اللّهِ مِثْلَ الَّذی یَرَاهُ بِعَیْنِهِ (۱)

خداوند آنگاه که می خواهد بندهاش را رسول نماید، به او سکینه و وقار فرو می فرستد، پس برای او آنچه از سوی خدا می رسد همانند چیزی می شود که به دیدهاش مشاهده می کند.

و همو در روایت دیگر چنین پاسخ می فرماید :

کُشِفَ عَنْهَا الْغِطَاءُ (۲)

از رسولان [آنگاه که به رسالت می رسند] پرده ها برداشته می شود.

و امام رضا علیه السلام در روایتی می فرماید :

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَیَّدنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسهٍ مُطَهَّرهٍ لَیْسَتْ بِمَلَکٍ، لَمْ تَکُنْ مَعَ أَحَدٍ

مِمَّنْ مَضی اِلَّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ هِیَ مَعَ الاَئِمَّهِ مِنَّا

۱- . تفسیر عیّاشی ۲/۲۰۱.

۲- . بحارالانوار ۱۱/۵۶، و نیز رجوع شود به کتاب توحید/۲۴۲.

تُسَدّدُهُمْ وَ تُوَفِّقُهُمْ. وَ هُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ (۱)

خدای عزّوجلّ ما را با روحی مقدّس و پاک از ناحیه خود تأیید می کند که آن روح فرشته نیست و با کسی از پیشینیان وجود نداشت مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. و آن با همه امامان از خاندان ما هست و آنها را راه می نماید و موفّق می کند. و آن عمودی از نور است که بین ما و خدای عزّوجلّ قرار دارد.

حال با توجّه به این روایات که از امامان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نقل کردیم، آیا می شود – العیاذ باللّه – گفت که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم وحی الهی را تشخیص نمی داد و در مورد نخستین وحی دچار شبهه و تردید شد و این تردید تا آنگاه که وحی به تواتر نرسیده بود ادامه داشت؟ و آیا می شود گفت که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم آیات الهی را برای مردم می خواند شیطان بر زبان ایشان – نعوذباللّه – چیزهایی را القا کرد؟! چنانکه طبری و دیگر مفسّرین و علمای اهل سنّت به این گونه سخنان تفوّه کردهاند. ما در اینجا در این زمینه هم روایتی از طبری از کتاب نقش ائمّه در احیای دین، سلسله درسهای علامه بزرگوار عسکری نقل می کنیم و خوانندگان عزیز را به مطالعه درس نهم این کتاب که تحلیلی مفصّل در این زمینه است و نیز درس هشتم که تحلیلی درباره نزول نخستین وحی الهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلام ّست، و همچنین به مطالعه تفسیر مناهجالبیان جزء ۳۰ صفحه ۴۱ – ۵۳ و ۲۱۱ – ۲۱۷، تألیف مرحوم آیه اللّه حاج شیخ محمّد باقر ملکی میانجی، توصیه می کنیم. و اینک متن روایت از کتاب نقش ائمّه در احیای دین، درس نهم :

طبری نقل می کند: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در مجمعی از مجامع پر جمعیّت قریش حضور به هم رسانید. او در آن روز در دل تمّنا می کرد چیزی بر او نازل نشود که باعث تنفّر و انزجار قریشیان گردد، امّا خداوند در آن حال

۱- . بحارالانوار ۲۵/۴۸.

سوره «والنجم» را نـازل فرمود. پیـامبر آن را همچنـان قرائت کرد تا به آیه: «أَفَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی وَ مَنَاهَ الثَّالِثَهَ الأُخْرَی» رسـید. در اینجا شـیطان دو کلمه «تِلْکَ الْغَرَانِقَهُ الْعُلَی وَ اِنَّ شَـفَاعَتَهُنَّ لَتُرْجَی» را بـدو القا نمود. او نیز آنها را بر زبان راند. سـپس از آن گذشـته و باقیمانـده سوره را قرائت فرمود. در پایان سوره سـجده کرد و همه مردم حاضـر نیز سـر بر خاک نهاده و با او سـجده کردند. همه به آنچه خوانده شده بود خشـنود شدند. مشـرکان قریش گفتند ما می دانیم که خداوند زنده می کند و می میراند و او خلق و رزق به دست دارد، ولیکن این خدایان ما نزد او شـفاعت می نمایند. حال که تو نیز برای اینها سـهمی قرار دادهای، ما با تو همراه هستیم. این دو را وی گفتنـد : شب هنگام جبرئیل به نزد آن حضـرت آمـد و او سوره را بر جبرئیل عرضه داشت. چون به آن کلمه که شـیطان بدو القا کرده بود رسید، جبرئیل عرض کرد: من این دو را بر تو نازل نساختهام. پیامبر فرمود: پس آن را من بر خداوند افترا بستهام، و چیزی

به خداوند نسبت دادهام که نگفته است...

۳) پیامبر آیه قدرت الهی

اشاره

قـدرت یک پیامبر همانند علم او وهبیِ الهی است. و هرکس با اندکی توجّه در حالات پیامبران الهی بروشـنی می یابد که هیچ پیـامبری تـا قبـل از بعثت و طرح دعوت خود چنین قـدرتی را نداشـته و آنگـاه که به نبوّت و رسـالت برگزیـده می شود بـدون هیچگـونه تمرین یـا آموزش، و به طور کلّی بـدون هرگونه اکتسـابی، تنهـا در پرتو گزینش الهی این قـدرت را پیـدا می کنـد؛ قـدرتی که همه قـدرتها مقهور آن می شود و هیـچ قـدرتی را یارای مقابله با آن نیست. و چون این قـدرت و موهبتی است که خداوند برخلاف سـیر طبیعی و روال عادی به برگزیدگانش می دهد، به این جهت مواردی که این قدرت به کار گرفته شده و پیامبران با اسـتفاده از آن کاری را انجام داده اند، یا به تعبیر صـحیحتر خداوند کاری را از طریق پیامبرانش انجام داده است، به عنوان «آیه روشن» تعبیر شده است که بتفضیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

رابطه علم و قدرت

میان علم و قدرت رابطه نزدیکی وجود دارد به طوری که می توان گفت: اساساً علم به بار آورنده قدرت است.

در کتاب تنبیهات حول المبدأ و المعاد/۱۴۰، در این باره آمده است :

«الظاهر أنّ القـدره من کمال هـذا النور [أی العلم] کما یؤیّـد أنّ الانسان ربما یکون عالماً بشـیء مع عدم القدره علیه و لا یکون قادراً علیه الّا أن یکون عالماً به».

ظاهر این است که قـدرت حاصل کامل شدن نور علم است. و مؤید این مطلب آن است که انسان بسا اوقات چیزی را می داند ولی قادر بر آن نمی باشد. ولی تا چیزی را عالم نشود قدرت به آن پیدا نمی کند.

و به همین جهت است که امـام صـادق علیه السـلام زنـده کردن مرده هـا و بینـا نمودن کور مـادرزاد و به طور کلی همه آیات پیامبران الهی را علم می نامد؛ آنجا که در توصیف پیامبران خدا علیهم السلام می فرماید :

مُؤَیِّدینَ مِنْ عِنْدِ الْحَکیمِ الْعَلیمِ بِالْحَکْمَهِ وَ الدَّلَائِلَ وَ الْبَرَاهِینِ وَ الشَّواهِدِ مِنْ اِحْیَاءِ الْمَوْتَی وَ اِبْرَاءِ الاَکْمَهِ وَ الاَبْرَصِ.

فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللّهِ مِنْ حُجَّهٍ یَکُونُ مَعَهُ عِلْمٌ یَدُلُّ عَلی صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ

وُجُوبِ عَدَالَتِهِ (۱)

انبیا از سوی حکیم دانا به وسیله حکمت و دلیلها و براهین و شواهدی از قبیل زنده نمودن مرده ها و شفادادن نابینای مادرزاد و شخص پیسـدار، مؤیـد شدهانـد. پس زمین خـدا خالی از حجّتی نخواهـد بود که او را علمی باشد که به راستی گفتار رسول و ثبوت عدالتش دلالت کند.

و نیز مؤیّـد این مطلب روایـاتی است که درباره اسم اعظم وارد شـده است. در یکی از این روایات امام صادق علیه السـلام می فرماید :

۱- . التوحید/۲۴۹.

اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ اسْمَهَ الأَعْظَمَ عَلی ثَلاثَهٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً. فَأَعْطی آدَمَ مِنْهَا خَمْسَهً وَ عِشْرِین حَرْفاً. وَ أَعْطی نُوحاً مِنْهَا خَمْسَهً وَ عَشْرِینَ حَرْفاً. وَ أَعْطی مِنْهَا اِبْراهِیمَ علیه السلام ثَمَانِیَهَ أَحْرُفٍ. وَ أَعْطَی مُوسَی مِنْهَا أَرْبَعَهَ أَحْرُفٍ. وَ أَعْطِی عِیسَی مِنْهَا حَرْفَیْنِ. وَ کانَ یُحْیِی بِهِمَا الْمَوْتَی وَ یُبْرِی الْاَکْمَهَ و الْاَبْرصَ. وَ أعْطی مُحَمّداً اْثْنَیْنِ وَ سَبْعینَ حَرْفاً وَ احْتَجَبَ حَرْفاً لِئَلَّا یُعْلَمَ مَا فِی نَفْسِهِ وَ یَعْلَمَ مَا فِی نَفْسِ الْعِبَادِ (۱)

خدای عزّوجلّ اسم اعظم خویش را هفتاد و سه حرف قرار داد. از آن بیست و پنج حرف به حضرت آدم داد. و بیست و پنج حرف هم به نوح عطا کرد. و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف عطا فرمود. و موسی را چهار حرف داد. و عیسی را دو حرف عطا نمود. و او با آن دو حرف مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد و شخص مبتلا به پیسی را شفا می داد. و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را هفتاد و دو حرف داد. و یکی را [از همه]مخفی داشت تا آنچه پیش اوست دانسته نشود و آنچه را که بندگان دارند، بداند.

بدین ترتیب ارتباطِ آیات و براهین داده شده به انبیا با علم آنان که علم وهبی الهی است روشن می گردد. و چنانکه دیدیم حضرت عیسی علیه السلام وقتی مردهای را زنده می کند، به واسطه علمی است که از ناحیه خداوند سبحان دریافت کرده است.

آیه یا معجزه

در فرهنگ قرآن و نیز در بیان معصومان علیهم السلام از آثار نشان دهنده این قدرت وهبی الهی به پیامبران صلی الله علیه و آله و سلّم به واژه های آیه و بیّنه تعبیر گردیده است. دقّت در بارِ فرهنگی این کلمات و مطالعه تاریخ پیامبران، ما را از گفتگو در پیرامون موضوع سحر و تفاوت آن با آیات انبیا و بحثهای زیادی که در این زمینه ها طرح شده، بینیاز می سازد.

۱- . البحار ۱۱/۶۸.

بایـد توجّه داشت که واژه معجزه، به طور کلّی در موضوع مورد بحث در اینجـا – یعنی اثبات کننـده حقّانیت پیامبر – در قرآن کریم به کار نرفته است. عجز و مشـتقّاتش در قرآن ۲۵ بـار آمـده است. در این میان حتّی یک بار هم لفظ معجزه به کار نرفته است. به نظر می رسـد که این لفظ به معنای خاص و مصـطلح ریشه در کتب کلامی دارد و چنانچه در برخی روایات شـیعه نیز به چشم می خورد، نظر بر این است که در آن مورد نقـل به معنا شـده است، به عنوان نمونه در کتاب بحارالانوار ۱۱/۷۱، وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که: «لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِيَاءهُ وَرُسَلَهُ وَ أَعْطَاكُمُ الْمُعْجِزَةَ؟»

علّت اینکه خدای عزّوجلّ پیامبران و رسولان و شـما را معجزه عطا فرموده چیست؟ حضرت در جواب می فرماید: «لِيَكُونَ دَلِيلاً عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ. وَ الْمُعْجِزَةُ عَلاَمَةٌ لِلّهِ لاَ يُعْطِيْهَا اِلاَّ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ وَ حُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كِذْبِ الْكَاذِبِ»: [خداونـد معجزه را عطا می کنـد] تا دلیل بر راستی آورنـده آن باشد. معجزه علامت خداست. خداوند آن را نمی دهد مگر به انبیا و رسولان و حجّتهایش تا با آن راستی صادق از دروغ کاذب شناخته شود. در این روایت هم می بینیم که امام علیه السلام معجزه را به معنای علامت و آیه گرفته است و نظر به مضمون و معنای قرآنی آن نموده است.

بنابراین در اینجا نیازی به طرح بحثهایی نظیر سحر و معجزه و بررسی تفاوتهای آنها وجود ندارد. چرا که سحر اکتسابی است و بر مبنای آموزش، تمرین ریاضت و پیداکردن قدرتهای نفسـی برای ساحر پیدا می شود به طوری که بررسـی در زندگی ساحر این واقعیّت را نشان می دهد.

یعنی موضوع سـحر از اساس در حوزه علم و قدرت وهبی الهی قرار ندارد که ضرورت طرح آن در ارتباط بامقوله نبوّت باشد. در حالی که در برخی کتب نظیر مقـدّمه ابن خلـدون، دائرهالمعارف فریـد وَجْـدی، رسائل اخوانالصـفا و کتب دیگر آنقدر در این باره مطلب نگاشته شده و احتمالات مختلف مورد بررسی قرار گرفته

که حّدِ نـدارد. مثلاً می نویسـند: سـحر یا با تحدّی است یا نه. اگر بدون تحدّی باشد مشـکلی ایجاد نمی کند. امّا اگر همراه با تحدّی بود، یا اسـتدلال پیامبر دروغین در دعوتش به این تحدّی است یا نه ؛ اگر اسـتدلال به تحّدی است، یا سامع می داند که دروغ می گویـد یا نمی دانـد. اگر نمی داند، یا برای او متبّهی هست یا نیست. و اگر متبّهی نیست، قاعده لطف ایجاب می کند که خداوند مدّعی را رسوا نموده و مردم را از ضلالت و گمراهی باز دارد.

ملاحظه می نماییـد که چه مقـدّماتی پشت سـر هم ردیف شـده و در نهایت با ایجاب لطف بر خداوند سـبحان کار خاتمه یافته است؛ با اینکه بساط برخی مـدّعیان نبوّت و حتی الوهیّت سالیانی بس دراز گسترده بوده و هست و خداونـد چنین بایدی را در حقّ مریـدانشان عملی نکرده و نمی کند. در حالی که اگر بگوییم: پیامبر باید دارای آیه علم و قدرت وهبی الهی باشد، اساساً هیچگونه جـایی برای طرح این احتمالاـت بـاقی نمی مانـد. چرا که آیه و بیّنه یعنی دلیـل روشن و با وجود این دیگر جای هیچ انکاری برای نفوس پاک باقی نمی ماند.

واژه «بینّه» ۱۹ بار و جمع آن «بیّنات» ۵۲ بار در قرآن آمده و همه جا به معنای دلیل روشن و آشکار و بیشتر راجع به پیامبران و موضوع دعوت و آیات آنهاست. و در بعضی موارد نیز صفتِ کلمه «آیه» قرار گرفته است. چنانکه می فرماید :

«وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بیِّناتٍ» (۱)

همانا به موسی نه آیه آشکار دادیم.

در یک نگاه کلّی به آیات قرآن در این زمینه، پیوند میان دعوت پیامبران و ارائه آیه و بیّنه به چشم می خورد و قرآن روی این حقیقت پافشاری دارد که اوّلاً: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلْنا بِالْبَیِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْمِیزانَ» (۲) : «ما فرستادگان خود را با

دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان فرو فرستادیم.»

و ثانیاً: پیامبران هر یک به تناسب حوزه و محدوده مکانی و زمانی مأموریت

۱- . الاءسراء (۱۷)/۱۰۱.

۲- . الحدید(۵۷)/۲۵.

خـود گونه هـای مختلفی از این آیـات روشن را همراه داشـتهاند. و ثالثـاً: انبیـا توان ارائه بیّنـات خویش را فقـط به خـدا نسـبت دادهانـد و هر گـونه قـدرت و اختیـار اسـتقلالی در ایـن زمینه و حرکت در مـدار درخواسـتهای بیمـورد مردم را از خـود سـلب نمودهاند. چنانکه حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۱) «برای

شما دلیلی روشن از سوی پروردگارتان آوردهام.» و خـدای تعالی خود نیز می فرمایـد : «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) : «و هیچ پیامبری را نیست که آیهای

بدون اجازه و اذن خدا بیاورد.»

خلاـصه اینکه خـدای متعـال به پیـامبران خود تواناییهایی را در ارتباط با دعوتشان عطا می کنـد تا این قـدرت وهبی الهی برای آنـان در میان مردم به بارآورنـده مشـروعیّت و مقبولیّت باشـد و راستی گفتارشان و حقّانیّت ادّعایشان و انتساب مأموریتشان به خداوند متعال را اثبات نماید.

ضرورت آیه و بیّنه

بـا توجّه به آنچه در گذشـته بیـان شـد که اصل کار انبیا دعوت به سوی معروف فطری است، انسانها همینکه سـخن پیامبران را منطبق بر فطرت بسـیط خود یافته و از رهگـذر بیدار باش آنان به معرفت ترکیبی خدای متعال راه یافتند، صدق دعوت پیامبر را بـا دقّت در این انطبـاق می یابنـد. از این رو در دعوت و تـذّکر نیـاز به بیّنه نیست. چون پیـامبر در این مرحله هنوز چیزی مطرح ننموده است. امّا آنجا که او می خواهـد خود را به خـدا نسـبت داده و خویش را مأمور از ناحیه او معرّفی نمایـد و مسائلی را از جانب پروردگار مطرح کند، بدیهی است که در این مرحله ارائه بینه ضروری می گردد.

این مطلب را می توان بخوبی از نحوه رویـارویی امّتهـا با پیامبرانشان به دست آورد که آنان نسـبت به موضوع ارتباط با خـدای جهان و وعده و وعیدهای پیامبران

۱- . الاعراف(۷)/۱۰۵.

۲- . الرعد(۱۳)/۳۸.

تردید داشته و در این موارد از آنان دلیل مطالبه می کردند. یعنی معمولاً در اصل دعوت انبیا که تذکّر به معروف فطری است، چنـدان درخواست آیه و بیّنه نمی کردنـد، بلکه آنجا که سـخن از انـذار و امر و نهی و انتساب به خدا و این قبیل مسائل مطرح بوده، از ایشان مطالبه دلیل می شده است.

آیه و بیّنه و ارتباط آن با زمانه

ابن سِکّیت می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خدای تعالی موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضا و ابزار و آلات و سـحر، و حضـرت عیسـی علیه السلام را با ابزار طب، و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را با کلام و خطبه ها مبعوث کرد؟ حضرت در جواب فرمود :

اِنَّ اللّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَی علیه السـلام کَانَ الْغَالِبُ عَلی أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ. فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ بِمَا لَمْ یَکُنْ فِی وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَیْهِمْ. وَ اِنَّ اللّهَ بَعَثَ عِیسَی علیه السـلام فِی وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِیهِ الزّمَانَاتُ وَ احْتَاجَ النَّاسُ اِلی الطِّبّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ اللّهِ بِمَا لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْیَی لَهُمُ الْمَوْتَی وَ أَبْرَأَ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ بِاِذْنِ اللّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَیْهِمْ.

وَ اِنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلّم فِی وَقْتٍ کَانَ الْغَالِبُ عَلی أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَ الْکَلاَمَ – وَ أَظُنُّهُ قَالَ: الشِّعْرَ – فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مِن مَوَاعِظِهِ وَ حِکَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَیْهِمْ... (۱)

آنگاه که خدای متعال حضرت موسی علیه السلام را مبعوث کرد، روش رایج و غالب میان مردم آن عصر سحر و جادو بود. از این رو خداوند – توسّط موسی برای ایشان – آیهای را ارائه فرمود که آنان توان ارائه مانند آن را نداشتند. و به حضرت موسی چیزی را داد که با آن سحر آنان را باطل نمود و حجّت خدا را بر آنها ثابت

۱- . الکافی ۱/۲۴.

نمود. و خدا عیسی علیه السلام را هنگامی مبعوث کرد که مردم دچار مرضهای مزمن بودند و نیاز به طبّ داشتند. از این رو خداوند توسّط عیسی علیه السلام برای آنان آیهای را ارائه فرمود که توان هماوردی با آن را نداشتند؛ آیهای که با آن مردگان را زنده و کوران مادرزاد و اشخاص پیسدار را به اذن خدا شفا می بخشید و بدینسان حجّت را بر آنان ثابت می نمود.

و خدا محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را در زمانی فرستاد که در میان مردم زمانهاش خطابه و سخنوری – و به گمانم فرمود: شعر – رایج بود. پس از ناحیه خدا برای آنان، مجموعهای از مواعظ و حکمتهایش را آورد که سخنوری آنان را باطل نموده و حجّت را بر ایشان ثابت کرد...

نتیجهای که از این روایت می گیریم این است که اوّلاً هدف و حکمت آیه و بیّنه اتمام حجّت بر مردم است. و ثانیاً این آیات و بیّنات معمولاً در ارتباط با آگاهیهای مردم بوده و با زمانه تناسب دارد. یعنی در همان رشتهای که مردم به ظاهر کار آمدند، در مقابل پیامبر خویش و بیّنات او ناتوان می شوند.

قرآن، آیه و بیّنه پیامبر خاتم

بنا به عقیده ما قرآن بیّنه ماندگار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم است که همواره می تواند شاهد صادقی بر صحّت ادّعای آن حضرت باشد. آنچه در اینجا مورد بحث است بررسی برخی ویژگیهای قرآن به عنوان بیّنه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می باشد و منظور قرآنشناسی به طور مطلق و بررسی همه علوم و اسرار آن نیست. زیرا که این مهم نیازمند کتابها و تحقیقات و تتبّع فراوان و طاقت فرساست که از وسع و توان ما خارج است.

با تحقیق و بررسی آثار محقّقین و مفسرین گذشته و حال درباره بیّنه بودن قرآن، به این نتیجه می رسیم که بیش از تمامی موضوعات مسأله فصاحت و بلاغت قرآن مورد توجّه بوده است. و این ویژگی ممتاز قرآن به عنوان وجه اساسی در زمینه بیّنه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم مطرح شده است. و به دنبال آن تحدّی قرآن هم به همین خصیصه بازگردانده شده است. به طوری که این مسأله به عنوان جزء غالب بر فضای اکثر کتب تفسیری و تحقیقی پیرامون قرآن - اعمّ از شیعه و سنّی - به چشم می خورد، تا جایی که موضوعها و ویژگیهای دیگر قرآن را تحتالشعاع خود قرار داده است.

در اینجا به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم :

«تحدّی به یک سوره جز از جنبه بلاغت قرآن نمی تواند باشد. زیرا معانی آیات و سور قرآن مختلف است، ولی کیفیّت بیان و اعجاز لفظی در آنها مشترک و موجود است برخلاف معجزات دیگر که هر کدام در یک سوره هست و در یک سوره نیست.» (۱)

چنانچه ملاحظه می شود روح سخن در این کلام آن است که در عنوان تحدّی با منکران برآوردن سوره های مشابه از جنبه لفظی و ترکیب صوریِ سخن - نه معانی آن - مورد نظر است.

در مقدّمه یکی از تفاسیر آمده است: «قرآن کریم به خاطر اعجاز در بلاغت بهترین دلیل بر اعراب است. زیرا که از آوردن مثل آن و حتّی سورهای از آن ناتوان هستند.» (۲)

برخی که روی این جنبه قرآن یعنی موضوع فصاحت و بلاغت بیش از حدّ لازم پافشاری دارد، به تصریح قرآن در این آیه استناد می کند که می فرماید: «هذا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (۳) : «آین، زبان عربی روشن است.» این نویسنده با توجّه به این آیه

می نویسد: «در حقیقت عربی مبین به معنای فصیح و بلیغ است و در قرنهای بعد که علم معانی و بیان به منظور درک مزایا و محاسن لفظی قرآن وضع شد، لفظ فصاحت و بلاغت را برای روشنی و رسایی کلام اصطلاح کردند...

با این توضیحات شکّی نیست که تحدّی قرآن در مکّه و بویژه در اوایل امر جز به

۱- . مقدّمه تفسیر نوین/۴۶.

۲- . آلاءالرحمن ۱/۵.

۳- . النحل(۱۶)/۱۰۳.

اعجاز بیان و بلاغت آن نبوده است.» (۱)

و در ترجمه «الاتقان فی علوم القرآن» ج ۲/۳۷۱-۳۹۱، ذیل عنوان فصلی در چگونگی اعجاز قرآن، بیاناتی از مفسّرین مختلف و عمدتاً سنّی نظیر فخررازی، قاضی ابوبکر، مراکشی، سکّاکی، قاضی عیاض و دیگران نقل کرده که نوعاً به همین جنبه لفظی و ادبی قرآن تکیه نمودهاند.

پس آنچه در این نمونه ها مشخص است این است که تلاش فراوان صورت گرفته تا موضوع فصاحت و بلاغت در قرآن به عنوان زمینه اصلی تحدّی و مبارزهطلبی پیامبر و بیّنه ماندگار - و گاه منحصر به فرد - از سوی حضرتش برای تمامی قرون و عصرها تلقّی گردد؛ هر چند که گاهی محقّقان و مفسّرانی نیز در این میان پیدا شدهاند که با این نوع برخورد با بیّنه پیامبر به مخالفت برخاستهاند. به عنوان نمونه در تفسیر المیزان ۱۳/۲۰۱، ذیل آیه «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعتِ الْجِنُّ وَ الاِنْسُ...». (۲) چنین آمده

است: «... هی ظاهره فی أنّ التحدّی بجمیع ماللقرآن من صفات الکمال الراجعه الی لفظه و معناه لا بفصاحه و بلاغته... علی أنّ الایه ظاهره فی دوام التحدّی و قد انقرضت العرب العرباء أعلام الفصاحه و البلاغه الیوم فلا أثر منهم و القرآن باق علی اعجازه متحدّ بنفسه کماکان.»...این آیه بیانگر آن است که تحدّی قرآن به تمامی صفات کمال آن است که به لفظ و معنی هر دو راجع است نه اینکه فقط به فصاحت و بلاغت آن باشد... علاوه بر اینکه آیه صریح در ماندگاری این تحدّی است و حال آنکه اعراب خالص آن زمان که بزرگان فصاحت و بلاغت بودند همه امروز از بین رفتهاند و اثری از آنان باقی نیست ولی قرآن بر اعجاز خود باقی مانده و همچنان تحدّی و مبارزهطلبی آن وجود دارد.

اشکالات انحصار وجه تحدّی به فصاحت و بلاغت

پذیرش موضوع فصاحت و بلاغت به عنوان تنها و یگانه وجه تحدّی قرآن،

۱- . مقدمه تفسیر نوین/۴۷.

۲- . الاسراء (۱۷)/۸۸.

پیامدها و مشکلاتی را به دنبال دارد؛ تا جایی که گفته شده: «بیشتر علمای صاحب نظر برآنند که وجه اعجاز در قرآن از لحاظ بلاغت است ولی تفصیل آن بر آنها دشوارشده و بر حکم ذوق متمایل گشتهاند.» (۱)

یعنی گرایش به تحلیلهای سلیقهای و ذوقی نتیجه انکارناپذیر این نوع تلّقی است. و در همین ارتباط است که پیامد نادرست دیگر در این موضوع به بار می آید. بدین معنا که فصحا و بُلغا در برخورد با پارهای از آیات قرآن و به کارگیری سلیقه های ادبی، ناچار به طبقهبندی آیات شده برخی را فصیح و برخی را غیرفصیح و برخی را فصیحتر دانستهاند. تا جایی که شاعری به خود اجازه می دهد و می گوید :

در کلام حیّ سبحانی که وحی منزل است کی بود تبّت یدا مانند یا أرض ابلعی

و یا حدّاقل اینکه کلمات و عبارات قرآن را به فصیح و فصیحتر تقسیم نموده و در این زمینه سخنها را ندهاند. (۲)

به هر حال با اندکی دقّت می توان دریافت که موضوع فصاحت و بلاغت آنقدر که گفته می شود نمی تواند مبنای اعجاز و تحدّی قرآن قرار گرفته باشد که از جمله دلایل روشن آن عبارت است از :

۱. قرآن خود چنین ادّعایی ندارد و آنجا که این کتاب الهی در آیاتی درخواست ارائه مجموعهای مثل خود الاسراء [(۱۷)/ ۸۸] یا همانند سورهای البقره [(۲)/ ۲۳] یا ده سوره مانند آن هود [(۱۱)/ ۱۳] را از معارضان نموده است، به هیچ وجه حتّی به اشاره روی جهت فصاحت و بلاغت تأکید نکرده است، اگرچه این جهت نیز در تحدّی قرآن مورد نظر است. و با اندك دقّت به نظر می رسد این جهت نظر کسانی بوده که از دید ادبی و اعجاز لفظی به قرآن می نگریستهاند و ترکیب و تألیف صوریِ زیبا و موزون قرآن آنان را به حدّی به خود جلب نموده که هماوردخواهی قرآن را به حوزه فصاحت و بلاغت کشانیده و گهگاه آن را در همین محدوده متوقّف نمودهاند.

۱- . ترجمه اتقان ۲/۳۷۸.

۲- . ترجمه اتقان ۲/۳۸۵ و ۳۸۶ و البرهان فی علوم القرآن ۲/۹۰-۱۲۴.

۲. می دانیم که همواره میان ادّعا و دلیل باید رابطه و هماهنگی برقرار باشد، به گونهای که دلیل به روشنی مدّعا را اثبات کند. مثلاً اگر کسی مدّعی دانش پزشکی است نمی تواند دلیل اثبات ادّعایش را ترسیم تابلوهای نقّاشی زیبا و بدیع قرار دهد. حال با توجّه به این مطلب آیا می توان گفت تحدّی در فصاحت و بلاغت دلیل ادّعای نبوّت است؟ فردی آمده و می گوید من از جانب خدا آمدهام و شریعتی آوردهام که تا پایان عمر جهان پایدار خواهد ماند، آنگاه از او خواسته شود برای ادّعای خود دلیلی اقامه کند و او به این کمال خود اشاره نماید که می تواند در حوزه یک زبان خاص فصیح و بلیغ سخن گوید. آیا میان آن ادّعای بزرگ و مهم و این دلیل ارتباط و هماهنگی به چشم می خورد؟! مسلّم است که خیر.

۳. آیا انحصار تحدّی قرآن به فصاحت و بلاغت و تکیه تامّ و تمام به رواج ادبیات و فنّ خطابه و کلام در عصر ظهور اسلام و هماوردی قرآن با آن ادبیّات - که گاهی به لحاظ مفاهیم چنان بیارزش و پوچ بود که تا پایینترین درجه ممکن سقوط می نمود - نوعی کوچک نمودن قرآن و توهین به شأن آورندهاش نیست؟! بیقین اگر ما کلام الهی پیامبر را در میدانی ارائه کنیم که هماوردش مانند امرؤالقیس و معلّقات سبع باشد، در حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم جفا نمودهایم؛ هرچند که برتری قرآن را در این رویارویی قبول داشته باشیم.

۴. اینک با چشم پوشی از سه مطلب پیش - که هر یک در جای خود صحیح و غیرقابل خدشه است - می گوییم: بر فرض که چنین باشد، زیباییهای قرآن حدّاکثر می تواند برای عرب زبانها، آن هم اعراب آگاه به ادبیّات عرب و فرهنگ جاری زمانه، قابل لمس باشد. امّا قرآنی که دعوتش جهانی است و خود را فراتر از مکان و زمان معرّفی می کند، چگونه می تواند با این سلاح به میدان کارزار علمی آمده و صحّت و سندیّت خود را مبرهن سازدّ! برای غیر عرب و نیز برای عرب غیرآگاه به ادبّیات جاری عرب، فصاحت و بلاغت و لطائف و ظرائف کلام عرب ملموس نیست تا بتوان با آن در چنان میدان وسیعی درستی ادّعای پیامبر را اثبات کرد :

تحدّی قرآن به معانی

قرآن مجید در ضمن آیاتی خود را چنین توصیف می کند که کلام الهی است و دارای آنچنان توانی است که به فرموده خودش و به عنوان مثال :

«لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ» (۱)

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، بیقین آن کوه را از خشیت و خوف خدا، متلاشی و خاضع می دیدی.

دقّت در برخی از صفتهای قرآن که در خود قرآن آمده، نظیر هدایت علم، حکمت، برهان، بصائر، نور، شفا، موعظه، بیّنه، ذکر و ده ها صفت دیگر نظیر اینها، بخوبی روشنگر این واقعیّت است که قرآن دارای علم و حکمت است. و توضیح یکایک و ارتباط این عناوین و تعبیرها با یکدیگر نشان می دهد که تحدّی قرآن به علوم و معارف آن است. البتّه این مطلب به هیچ وجه نافی فصاحت و بلاغت قرآن نیست. بلکه باید گفت: هرچند که فصاحت و بلاغت لباس زیبایی است که بر قامت علوم و معارف والای قرآن پوشانیده شده، امّا تحدی قرآن به همین علوم و معارفش است نه به آن فصاحت و بلاغت که در بافت صوری آن ملموس است. از این روست که قرآن به صفاتی که خود برای خودش بیان می کند، تحدّی کرده و خود را کتاب علم در مقابل جهل، هدایت در برابر گمراهی، حکمت در مقابل خیالبافی بشر، نور در مقابل ظلمت و اوهام بشری، برهان در مقابل هذیان بشری، روح در مقابل بی حقیقتی کلام بشر، و بصائر در مقابل کوردلی بشر معرّفی کرده، به صفاتی دیگر از این قبیل می ستاید و می گوید که من مایه حیات بشر و خارج کننده او از تاریکیهای ضلالت و به بارآورنده هدایت استوار او هستم.

در اینجا به دو نکته مهم در فهم موضوع تحدّی قرآن اشاره می کنیم :

۱. خود قرآن مدّعی است که سخن تازه و نوآورده است. یعنی در آیاتی از قرآن روی این مطلب پافشاری شده که سخنی بدیع و بیسابقه و نو ارائه کرده است که برخی از آنها را ذکر می کنیم :

۱- . الحشر(۵۹)/۲۱.

«اللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثَ كِتاباً مُتَشَابِهاً تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الذِّينَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ». (۱)

خداوند نیکوترین سخن نو را فرو فرستاد. کتابی که آیاتش همانند یکدیگر و مکرّر است که از شنیدن آن پوست آنان که از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد.

«أَفَبِهذا الْحَدِيثِ مُدْهِنُونَ» (۲)

آیا به این سخن تازه شما بیاعتنایی می کنید؟

«فَبِأَيِّ الْحَدِيثَ بَعْدَ اللّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ» (۳)

پس به کدام سخن تازه بعد از [سخنِ] خدا و آیاتش ایمان می آورند.

ملاحظه می شود که در این آیات تکیهگاه اصلی تازگی سخن قرآن است نه بافت لفظی آن. یعنی اینکه قرآن حرفهایی دارد که تازه و بیسابقه است.

۲. مردم در قبال این ادّعای قرآن عکسالعملی که نشان می دادند این بود که مفاهیم و مطالب قرآن رابه خیال خود مورد اعتراض قرار داده و از سر ناآگاهی می گفتند: «اِنْ هذَا اِلَّا أَساطِيرُ الأَوَّلِينَ» (۴) : این نیست مگر افسانه های پیشینیان. و یا

می گفتند: «اِنْ هذا اِلَّا اِفْكٌ افْتَرَاهُ» (۵) : این نیست مگر دروغی که خودش بافته است.

از این آیات معلوم می شود که آنها مفاهیم و آورده های قرآن را - نه بافت لفظی آن را - هدف حمله و اعتراض خود قرار داده بودند و به غلط به آن تکرار سخنان گذشتگان و بافته خود پیامبر، می گفتند.

حال در چنین شرایطی و در مقابل چنین اعتراضهایی، وقتی قرآن سرفرازانه به تازگی آورده های خود استناد جسته و تحدّی می کند، به روشنی معلوم می شود که موضوع تحدّی مفاهیم و معانی است نه قالب آنها. خدای تعالی این تازگی را در قرآنش موضوع تحدّی قرار داده می فرماید :

۱- . الزمر (۳۹)/۲۳.

۲- . الواقعه (۵۶)/۸۱.

۳- . الجاثیه(۴۵)/۶.

۴- . المؤمنون(۲۳)/۸۳.

۵- . الفرقان (۲۵)/۴.

«فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كانُوا صَادِقِينَ» (۱)

پس اگر راست می گويند سخنی تازه مانند قرآن بياورند.

يعنی: پيامبر مفاهيم و معانی بديع و تازهای را - البتّه در قالب زيبا و جذّاب - آورده است پس اگر می توانيد و در ادّعايتان صادق هستيد - كه اين سخن پيشينيان و بافته گروهی است - مجموعهای تازه چون قرآن ارائه كنيد.

مبحث بيّنه بودن قرآن را با كلامی پرمعنا و در نوع خود بينظير از استاد معارف قرآنی مرحوم آيه الله آقا ميرزا مهدی غروی اصفهانی به نقل از كتاب بيان الفرقان ۲/۱۹۷، به پايان می بريم. ايشان می فرمايد :

«پس نيتجه اين شد كه قرآن يعنی علوم و حِكَم و معارف الهی، و فصاحت و بلاغت آن كه در اعلا درجه است بالاترين لباس زيبايی است كه بر قامت علوم و معارف الهی پوشانيده، ولكن تحدّی به علوم و معارف است نه به فصاحت و بلاغت. زيرا كه تحدّی به فصاحت و بلاغت در مقابل شعر امرؤالقيس و لبيد و صاحبان قصايد سبعه معلّقه و احزاب آنهاست. لكن كمال احتياج بشر به علوم و معارف الهيّه و ترقّی علوم و معارف و حكم بشری از زمان حكمای يونان الی زماننا هذا و الی آخرالدهر كه روز به روز به سخنهای مختلف و مذاهب متشتّت از بشر ظهور می يابد، با نهايت وضوح به ما می فهماند كه بزرگترين شأن پيغمبر خاتم همانا معارضه به علوم و حكم و معارف است در مقابل علوم بشری نه معارضه با امرؤالقيس و امثال او در امر فصاحت و بلاغت.

و تحدّی و تعجيز بشر به كسوه الفاظ قرآن برای شخص خاتم انبيا صلی الله عليه و آله و سلّم با علوم و معارفی كه قرآن خود را به آن معرّفی كرده، تنزّل رتبه حضرت خاتم و قرآن مجيد است. و نسبت نقص و ظلم است كه قرآن به حقايق و علوم خود در مقابل علوم مختلفه بشر من اوّل ظهور العلم الی يومنا هذا، تحدّی نكند و فقط به قسمت فصاحت اكتفا كند در قبال چند نفر فصيح و بليغ. بنابراين متحدّی به

۱- . الطور (۵۲)/۳۴.

فصاحت نیست اگر چه عرب از اتیان به مثل فصاحت قرآن هم عاجز بودند، بلکه متحدّی - چنانکه صریحاً در آیات خواهد آمد - همانا علوم و معارف و حکم است در مقابل کلّ بشر...

پیغمبری که خود را خاتم انبیا معرّفی فرموده، و خدای بیهمتا او را بر تمام عالمیان و کافّه ناس مبعوث فرموده، با سابقه حکمت و معارف یونان و سایر فِرَق عالم، چگونه ممکن است خدایی را که بشر به فطرت اوّلیه خود پی او می گردند و می خواهند به هر وسیله او را پیدا کنند، آن خدا و این پیغمبر به کلّی ساکت باشند و هیچگونه تصدیقی یا انتقادی از معارف بشری [با این همه اختلاف که در معرفت خدا و دیگر معارف دارند] ننمایند...

به این صفات جلیّه تحدّی و معارضه کرد با افهام و فلسفه بشری از اوّل ظهور دانش بشر تا به آخرالدهر و به ندای بلند به تمام مسامع رسانیده که من مُخرج از ظلمات به نورم و من مایه حیات علمی بشرم و من هدایت قویمه الهیّهام. مردم شروع به طعن کردند گاهی گفتند: «اِنْ هذا اِلَّا أَساطِیرُ الأَوَّلِینَ»... و معلوم است که طعن طاعنین راجع به علوم و معارف و سخنان حکمتی که قرع سمع آنها می کرد بود نه مسأله فصاحت و بلاغت. زیرا رواج فصاحت در عهد حضرت رسول بود نه قرون سابقه قدیم و اساطیر اوّلین. یعنی کلیّه طعن جامعش به صریح آیات این بود که این سخنان سابقین را نشانه نبوّت قرار داده. لهذا قرآن مجید جدّاً انکار این طعن فرموده و فرمود: سخنان قدیم نیست بلکه سخنان تازه است. یعنی علوم و معارف تازه در قبال علوم و معارف کهنه بشری آورده...

پس از آنکه بیان می فرماید که قرآن اقتباس و تقلید از علوم کهنه خیالی بشر نیست بلکه در قبال آنها علوم و معارف تازه است و در مقام تحدّی و مبارزه می فرماید: «فَلْیَأتُوا بِحَدِیث مِثْلِهِ اِنْ کَانُوا صَادِقِینَ». این آیه مبارکه صریح است که تحدّی به علوم و معارف جدیده و تازه و غیر معهوده است. و در آیه دیگر به هدایت قرآن که عین علوم و معارف است تحدّی فرموده...«قُلْ فَأتُوا بِکتابٍ مِنْ عِنْدِ

اللّهِ أَهْدَی أَتَّبِعْهُ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ». [منظور از «منهما» کتاب تورات و قرآن است] این آیه صریح است در تحدّی به قرآن از جهت هدایت و علم قرآن...»

در اینجا ممکن است کسی بگوید: در روایتی که از ابن سِکّیت از امام رضا علیه السلام درباره اختلاف آیه ها و بیّنه های حضرت موسی و عیسی و محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شد حضرت فرمود: «چون در زمان حضرت موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود بدین جهت... و چون در زمان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم خطبه و کلام - یا شعر- رایج بود او را با موعظه و حکم مبعوث کرد.» در این روایت چنانکه می بینیم نظر به امر شایع در زمان بعثت یعنی فصاحت و بلاغت شده، پس معلوم می شود تحدّی هم به فصاحت و بلاغت بوده است.

در جواب این سؤال مرحوم آیه اللّه محقّق حاج شیخ محمد باقر ملکی میانجی فرموده است: «روایت هیچگونه دلالتی بر ادّعای مزبور ندارد. زیرا روایت شریف از سنّت حکیمانه الهی در زمینه آیات و معجزات پیامبران سخن گفته، یادآور می شود که خداوند متعال برای هر یک از پیامبران، معجزهای متناسب با شرایط زمان برمی گزیند و این بدان معنا نیست که معجزه حضرت موسی علیه السلام از سنخ سحر -ولو در حدّ اعلای آن - و معجزه حضرت عیسی علیه السلام از سنخ طبابت، و معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلام‌ز سنخ کلام بشری است. بنابراین، روایت بر اعجاز فصاحتی و بلاغتی قرآن صحّه نمی گذارد، بلکه بیانگر این نکته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلام‌ز سوی خداوند مواعظ و حِکَمی آورده است که سخنان مردم را از رونق انداخته است. زیرا عدول آن حضرت از تعبیر خُطَب و کلام به مواعظ و حکم دلالت تام دارد که معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را سنخ موعظه و حکمت است نه کلام و خطب تا وجه اعجاز نیز فصاحت و بلاغت باشد. (۱)

۱- . منهاج البیان ۱/۶۵.

محکهای شناخت مدّعیان دروغین

اشاره

پیش از شروع به مبحث محکهای شناخت مدّعیان دروغین نبوّت و رسالت، کلامی از استاد معارف قرآنی حضرت آیه اللّه آقا میرزا مهدی غروی اصفهانی نقل می کنیم تا جایگاه موضوع بحث و هدف از عنوان کردن آن در اینجا روشن شود. ایشان می فرماید :

الباب الرابع و العشرون من أبواب الهدی معرفه اختصاص حجّیّه الخوارق للعادات لاشخاص الانبیاء و خلفاء الله تعالی، و أنّ صدورها من غیرهم امتحان للناس و لنفس هذا الشخص. فنقول: و من غرائب العلوم الالهیّه فی باب النبوّه و الرساله و الامامه ما أنزل اللّه تعالی فی کتابه من امتحان الناس بفعل السامریّ. فیظهر أنّ مجرّد خرق العاده لا یکون حجّهً من اللّه تعالی علی صدق المدّعی الّا اذا حکم العقل ببرهانیّه ذلک. و أمّا اذ حکم العقل بأنّ الدّعوه باطله أو أنّ صاحب الدّعوه لا یلیق بالرساله و الخلافه، لا یکون خرق العاده الّا امتحاناً و احتباراً... (۱)

ترجمه «باب بیست و چهارم از ابواب الهدی درباره این است که حجّیّت افعال خارقالعاده اختصاص به شخص پیامبران و خلفای الهی دارد و اینکه صدور افعال خارقالعاده از دیگران به جهت امتحان خود آنها و دیگر مردمان است. پس می گوییم: از شگفتیهای علوم إلهی در باب نبوّت و رسالت و امامت، امتحان مردم با فعل سامری است که خداوند متعال در کتابش [بر پیامبرش] نازل کرده است. از این معلوم می شود که فعل خارقالعاده به تنهایی دلیل بر راستی مدّعی نمی شود، بلکه فعل خارقالعاده آنگاه حجّت الیه است که عقل به دلیل و برهان بودن آن حکم کند. امّا اگر عقل حکم کرد که اصل دعوت باطل است و دعوت کننده لیاقت و شایستگی رسالت و خلافت الهی را ندارد فعل خارقالعاده از چنین شخصی جز امتحان و ابتلا چیز دیگری نخواهد بود.»

۱- . ابواب الهدی/۱۲۴.

جریان سامری و گوسالهای که به دست او ساخته شـده بود و صدایی که از او تولید می شد که بنیاسـرائیل با آن به گمراهی و ضلالت افتادند، در سوره اعراف (۷)/۱۴۸، و نیز در سوره طه (۲۰)/۸۵-۹۷، آمده است.

و نیز در این زمینه روایاتی وارد شده که تولید صدا در گوساله به جهت ابتلا و امتحان صورت گرفته است. (۱)

وجود مدّعیان دروغین از مسیلمه کذّاب در زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم تا باب و بها و به نوعی هم کسروی در این دوران اخیر، و حمایت گروهی از دنیا دوسـتان، شکم پرستان و پیروان هوای نفس، و تعدادی از مردم عوام و مستضعف از آنها و در مواردی حمایت سیاسـتمداران و حاکمان خود سر و مسـتبد، به صورت یک واقعیت عینی تلخ در بستر تاریخ بشـری خودنمایی می کند. و روشن است که تن دادن به چنین دعوتهای دروغین که متأسـفانه در تاریخ سابقه زیادی هم داشـته و هم اکنون نیز آثـار آن گرایشـهای غلـط در گوشه و کنـار جـامعه انسانی به چشم می خورد، گام گـذاردن در بیراهه و گمراهی و افتادن در دام شیطان و پیروی از اوست.

بـدیهی است انسـان برای اینکه این بیراهه و گمراهی را بشـناسد، بایـد محکهـایی را در دست داشـته باشـد تـا در موارد لزوم با بهرهگیری از آنها از افتادن در دامان شیطان دوری کند. خداوند متعال در این خصوص می فرماید :

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّهِ کَذِباً أَوْ قَالَ أُوْحِیَ اِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ اِلَیْهِ شَیْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللّهُ وَ لَوْ تَرَی اِذْ الظَّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَهُ بَاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أخْرِجُوا أنْفُسَکُمْ الْیَوْمَ تُجْزَوْن عَذَابَ الْهُونِ بِمَا کُنْتُمْ تَقُولُوْنَ عَلَی اللهِ غَیْرَ الْحقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیَاتِهِ تَسْتَکبِرُونَ» (۲)

و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد و یا اینکه وحی به او نرسیده

۱- . طالبین رجوع نمایند به: تفسیر عیّاشی ۲/۲۹ و ۳۰ و المحاسن/۴۸۴.

۲- . الانعام(۶)/۹۳.

مدّعی دریافت وحی باشد و کسی که بگوید همانند آنچه خدا نازل می کند نازل می نمایم. اگر این ستمکاران را در کشاکش مرگ شاهد باشی، می بینی که فرشتگان دست به سوی آنان گشوده و می گویند: جان از تن خود بیرون کنید. امروز طعم عذاب خوارکننده را خواهید چشید به خاطر نسبتهای ناحق به خدا و به خاطر آنکه از آیات او رویگردان بودید.

در این آیه ابتدا سه موضوع اصلی در زمینه مورد بحث به شرح زیر مطرح شده است :

الف: دروغ بستن به خدا.

ب: ادّعای دروغین دریافت وحی.

ج: ادعای کذب نازل کردن همانند آنچه خدا نازل می کند.

آنگاه انجام کار این گروه را که در تلّقی قرآن با عنوان ظالم و ستمکار برشمرده شدهاند - به خاطر افترا بستن بر خداوند سبحان و رویگردانی از آیات الهی، عاقبتی سخت و خوارکننده بویژه در مواجهه با مسأله مرگ بیان می کند.

در برخی تفاسیر نزول آیه را درباره دعوت دروغین مسیلمه کذّاب و مدّعی دروغین دیگری به نام اسود عنسی دانستهاند که این دو تن به خیال خود سورهای همانند سوره کوثر و بر همان وزن و سیاق ساخته و پرداخته بودند. (۱)

باید دانست که به طور معمول کالا ـ و متاع ارزنده است که نوع تقلّبی آن نیز در بازار ساخته و پرداخته می شود و اگر نبوّت متاعی ارزنده نبود کسی به فکر ارائه نوع نادرست و دروغین آن هم نمی افتاد. و ما چون شاهد پیداشدن این مدّعیان دروغین بوده و هستیم، به ناچار باید محکهایی هم برای ارزیابی و شناخت ادّعای صحیح از ناصحیح و دروغ از راست، داشته باشیم. در این زمینه هم به کلام خدا و روایات معصومان مراجعه می کنیم.

در نگرش اوّلیّه این محکها در سه دسته: اعتقادی، عملی، سلبی قرار می گیرند.

۱- . مجمع البیان۲/۳۸۵.

۱) محک اعتقادی

عمدهترین ویژگی انبیای الهی در این زمینه به دو موضوع توحید و معاد برمی گردد. در آیات قرآن نیز مشاهده می شود که بخش عمدهای از این کتاب الهی به این دو امر مربوط است؛ تا آنجا که در زمینه مورد بحث یعنی ادعای نبوّت می فرماید :

«مَا کَانَ لِبَشرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولُ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَاداً لِی مِنْ دُونِ اللّهِ» (۱)

هیچ انسانی را نیست که خداوند او را کتاب و حکم و پیامبری دهد پس آنگاه مردم را گوید که به جای بندگی خدا بندگان من باشید.

اگر مردمی به غلط و بر اساس باوری نادرست بخواهند پیامبری را در جایگاه الوهیّت قرار دهند، خداوند و همان پیامبر به میدان آمده و با این حرف و اعتقاد نادرست به شدّت معارضه کرده، آن را نفی خواهند کرد.

قرآن مجید درباره اعتقاد به الوهیّت حضرت عیسی علیه السلام می فرماید :

«وَ اِذْ قَالَ اللّهُ یَا عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لَلنَّاسِ اتَّخَذُونِی وَ أَمی اَلهَیْنَ مِنْ دُونِ اللّهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بَحَقٍّ اِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْعَلِمْتَهُ تَعَلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَ لاَ أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ... مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلاَّ مَا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ...» (۲)

یادکن زمانی را که خداوند فرمود: ای عیسی، آیا تو به مردم گفتهای که من و مادرم را دو خدا - غیر از اللّه - اتّخاذ کنید. عیسی گفت: پاک و منزّهی تو. خدایا، مرا نرسد سخنی بگویم که حقّ من نیست. اگر چنین سخنی گفته بودم تو می دانستی. تو می دانی آنچه در نفس من است ومن نمی دانم آنچه در نزد تو است... من به آنان سخنی جز آنکه تو مرا به آن امر امر کردی نگفتهام و آن اینکه خدا را بپرستید همو که پروردگار من و شماست.

۱- . آل عمران(۳)/۷۹.

۲- . المائده(۶)/۱۱۶ و ۱۱۷.

پیامبر اکرم نیز پیشاپیش و به منظور پیشگیری از بروز پدیده غلو درباره خود می فرماید :

«لَا تَرْفَعُونِی فَوْقَ حَقِّی فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعَالی اتَّخَذَنِی عَبْداً قَبلَ أَنْ یَتَّخِذَنِینَبِیّاً» (۱)

مرا بالاتر از مقام و جایگاهی که دارم قرار ندهید؛ که خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه مرا به پیامبری بپذیرد، مرا به بندگی خود پذیرفته است.

این نشان دهنده این حقیقت است که پیامبران شیوهای جز خداپرستی و دعوت به خدای تعالی نداشتهاند. و از همینجا و با تکیه بر احوال تاریخی نوع مدّعیان دروغین و ملاحظه ادعای الوهیّت آنان و دعوت به سوی خود، ارزندگی این محک اعتقادی در شناخت پیامبران راستین از مدّعیان دروغین آشکار می شود که آنان مردم را به خدا و اینان مردم را به خود می خواندند.

نکته دیگری را که در زمینه محک اعتقادی باید به آن توجّه داشت آن است که مسأله معاد در بین مدّعیان دروغین نوعاً دستخوش انکار، تحریف و یا توجیه شده؛ به طوری که از این موضوع که نقش ارزندهای در تعالیم پیامبران در تزکیه و تهذیب مردم و برحذر نگاهداشتن آنان از گناه - به جهت وجود آیندهای قطعی جهت پاسخگویی به خدای متعال - دارد، در دعوت مدّعیان دروغین خبر صحیحی وجود ندارد. البتّه در یک تحلیل روشن می توان حکمت این بیتوجّهی را هم شناخت. زیرا چنانکه در بخش بعدی خواهد آمد لازمه اباحیگری در رفتارها انکار معاد و حسابرسی می باشد.

در مقابل همه پیامبران راستین الهی از اصول دعوتها و تعالیم آنها وجود عالم آخرت و زندهشدن انسان بعد از مرگ برای حسابرسی است که این مطلب از قطعیّات بلکه از ضروریّات آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام می باشد. پیامبر از سوی خدای تعالی به نبوّت و رسالت برگزیده نشده است مگر اینکه ایمان

۱- . بحارالانوار ۲۵/۱۳۴.

به توحید و روز جزا و معاد داشته و همواره پرستش خدا می کرده، و توجّه به آخرت داشته است و همیشه امّت خویش را توصیه به ایمان به خدا و روز جزا می کرده و آنها را به عبادت خدای تعالی می خوانده و از عبادت شیطان برحذر می داشته است.

جریان زنده شدن قتیل بنی اسرائیل و زنده شدن ارمیا یا عزیر از پیامبران الهی بعد از صد سال از مردنش، و زنده شدن پرندگان برای حضرت ابراهیم علیه السلام و زنده کردن حضرت عیسی علیه السلام مردگان را به اذن الهی، از مواردی است که قرآن به صراحت آنها را بیان کرده است که همه اینها حاکی از اعتقاد محکم به معاد از ناحیه پیامبران و امتّهایشان است.

و در آیهای از قرآن کریم خدای تعالی از حضرت شعیب علیه السلام حکایت می کند که وقتی او را پیامبر اهالی مَدْیَن قرار داد او به مردم چنین گفت :

یَا قَومِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الآخِرَ وَ لاَ تَعْثَوا فِی الاَرْضِ مُفْسِدِینَ» (۱)

ای قوم من، خدا را بپرستید. و روز بازپسین را امیدوار باشید. و گناه نکنید در روی زمین در حالی که فساد کنندهاید.

بنابراین توحید و معاد اصل دعوت پیامبران راستین و انکار و توجیه این دو، کار مدّعیان دروغین نبوّت است. و این محکی است که با آن می توان راست و دروغ در ادّعا را شناخت.

۲) محک عملی

اشاره

قرآن ویژگی بارز عملی کسانی را که به دروغ ادعای نبوّت کنند چنین می شمارد :

الف: تناقض گویی

فرد مدّعی از آنجا که به دروغ خود را به خدا نسبت می دهد، نوعاً در جریان کار و گذران زمان دچار تناقض گویی می شود؛ به طوری که یکی از ملاکهای شناخت

۱- . العنکبوت (۲۹)/۳۶.

اصالت قرآن و اثبات الهی بودن آن تناقض و تهافت نداشتن آن بیان شده است. خدای تعالی می فرماید :

«أَفَلاَ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً» (۱)

آیا در قرآن نمی اندیشند؟ اگر این کتاب از ناحیه غیر خدا آمده بود در آن اختلافهای زیادی می یافتند.

ب: ادّعای استقلال

پیامبران هر کاری را که در زمینه ارائه بیّنات و آیات انجام می دهند، به اذن الهی و تکیه بر قدرت خداوندی است و هرگز در ارائه آیات و بیّنات تابع درخواست مردم و یا متّکی به توان و تمایل خود نیستند. قرآن از زبان تمامی پیامبران خطاب به مردم می فرماید :

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَلکِنَّ اللّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا کَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ اِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۲)

پیامبرانشان به آنان گفتند: ما بشری همانند شماییم امّا خداوند بر هر یک از بندگانش که بخواهد منّت می گذارد. ما را نرسد که آیهای جز به اذن خداوندی بیاوریم. و مؤمنان در هر حال به خدا توکّل می کنند.

در بررسی تاریخی حیات پیامبران دروغین نیز دو ویژگی «بیثباتی در دعاوی» و «اباحیگری در احکام» به صورت روشن به چشم می خورد. به طوری که هر یک در جای خود دروغین بودن ادّعای آنان را اثبات می کند.

چرا که مطالعه حالات پیامبران راستین در این موضوع نشاندهنده ثبات قدم آنان در زمینه دعوت خود و ایستادگی تا پای جان بوده و هرگز تخلّف و یا تغییر جهتی از آنان در این باره به چشم نخورده است. و در زمینه دوم نیز تلاشی پیگیر داشتهاند تا همگان را با پایبندی به احکام خداوندی از سقوط در ورطه گناه برهانند؛ و حال

۱- . النساء(۴)/۸۲.

۲- . ابراهیم(۱۴)/۱۱.

آنکه مـدّعیان دروغین در هر دو بـاب راهی برخلاـف آنچه پیـامبران راسـتین پیمودهانـد، می رونـد. و انسـان عاقـل وقـتی این دوگـانگی در عمل را از این دو گروه از مـدّعیان می بینـد و همین طور دوگانگی در اعتقاد را که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، درک می کند که نمی شود هر دو گروه صادق در ادّعا باشند و با اندکی توجّه می فهمد آنکه ثبات در دعوت دارد و حرمت الهی را نگه می دارد و اعتقـاد به توحیـد و معـاد دارد در ادّعـای خود صـادق است. و اصولاً عقل حجّت الهی است در انسان که در این موارد که امر برای انسان مشـتبه می شود پای به میـدان می گذارد و انسان را از حال تردید و شـبهه بیرون می آورد. چنانکه در حدیث ابن سکّیت از امام رضا علیه السلام می خوانیم :

فَمَا الْحُجَّهُ عَلَی الْخَلْقِ الْیومَ؟ قَالَ علیه السلام:الْعَقْلُ یعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَی اللّهِ فَیصَّدِّقَهُ وَ الْکَاذِبُ عَلَی اللّهِ فَیکَّذِبَهُ (۱)

ابن سـکّیت پرسـید: امروز حجّت الهی بر خلق چیست؟ حضـرت فرمود: عقل، با آن کسـی که بر خدا راست می گوید شـناخته می شود و تصدیق می گردد و کسی که بر خدا دروغ می بندد شناخته شده و تکذیب می شود.

۳) محک سلبی

منظـور از عنـوان فـوق این است که پیـامبران ویژگیهـایی داشـتهاند که مـدّعیان دروغین فاقـد آن هسـتند. و در این میـان به دو ویژگی «بشارت» و «آیه و بیّنه» اشاره می شود. زیرا در بینش اسـلامی هیچ پیامبری به نبوّت و رسالت برگزیده نشده مگر اینکه پیامبر بعـدی خود را معرّفی کرده و بشارت به آمـدن وی داده است. و اصولاً همه پیامبران یکدیگر را مورد تأیید قرار دادهاند. موضوع بشـارات در بحثهـای آینـده مورد بررسـی قرار خواهـد گرفت. و در مورد آیه و بیّنه هم گفتیم که آیه و بیّنه فعـل الهی است که برای تأیید پیامبرانش بعد از نبوّتشان آن فعلش را به دست پیامبرانش

۱- . الکافی۱/۲۵.

به وجـود می آورد. البتّه چنـانکه از مرحـوم میرزا مهـدی غروی اصـفهانی نقـل کردیم ممکن است در مواردی خداونـد متعـال همین فعـل خود را برای امتحان و ابتلای برخی از خلایق به دست دیگران هم اظهار کنـد. در این صورت این ویژگی و محک به تنهایی کارساز نخواهد بود.

اصول تعالیم پیامبران

الف: در بعد اعتقادی دعوت به توحید و معاد

چنانچه پیش از این نیز اشاره شد اساس دعوت پیامبران را دعوت به سوی توحید و معاد تشکیل می دهد. دعوت به خدا در دعوت پیامبران همواره جنبه ریشه‌ای داشته است. و این کار را همه جا بر مبنای بینش و بصیرت کامل انجام داده‌اند. خدای تعالی می فرماید :

«قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا اِلَى اللّهِ عَلى بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)

بگو: این راه من است. می خوانم به سوی خدا بر اساس بصیرت و بینشی که خود و پیروانم داریم. پاک و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.

این دعوت پیامدهایی دارد وانسانهایی که با این دعوت به فطرت توحیدی خویش متوجّه و متذکّر می شوند، باید برخاسته و قدم در وادی عمل - آن هم بر اساس همین بینش توحیدی - گذارند و دریابند که پیامبرشان آنان را آگاهانه به راهی فرا می خواند. و به دنبال آن ایشان را به معاد و زنده شدن پس از مرگ و روز جزا و محاسبه اعمال هشیار نموده و هشدار می دهد که :

«قُلْ اِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنَى وَ فُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ اِنْ هُوَ اِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَى عَذَابٍ شَدِيدٍ» (۲)

بگو: من شما را به یک امر فرا می خوانم؛ اینکه برای خدا یکی یکی یا دوتا دوتا

۱- . یوسف (۱۳)/۱۰۸.

۲- . سبأ(۳۴)/۴۶.

به پا خیزید آنگاه بیندیشید که در پیامبرتان جنون و دیوانگی نیست. او نیست مگر ترسانندهای که شما را از عذابی سخت که پیش رو دارید بیم می دهد.

ب: در بعد عملی

۱) در ارتباط با خدا

وقتی در تعالیم پیامبران زیربنای فکری و اعتقادی را مسأله توحید و معاد تشکیل می دهد، در این صورت در نخستین گام، در مسیر فردی که خود را پیرو نظام توحید قرار داد باید رابطه او با خدا روشن شود.

در اینجا به طور خلاصه گفته می شود که چنین فرد در رابطه با خدا خود عهدهدار دو موضوع معرفت و عبادت است. او باید در آغاز خدا رابه معرّفی حقتعالی بشناسد و آنگاه که او را به خود او شناخت در مقابلش خاضع و فروتن گردد و سر بر آستان بندگیش نهد. امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی امام حسین علیه السلام نزد یارانش آمد و پس از حمد و ثنای خدای تبارك و تعالی و صلوات بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود :

یَا أَیُّهَا النّاسُ، اِنَّ اللّهَ - وَ اللّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ اِلاّ لِیَعْرِفُوهُ، فَاِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَاِذا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَهِ مَن ٥سِوَاهُ (۱)

ای مردم، به خدا سوگند خداوند مردم را نیافرید مگر آنکه او را بشناسند و آنگاه که او را شناختند عبادتش کنند و آنگاه که او را پرستش کردند از عبادت هر که غیر اوست بینیاز شوند.

پس معرفت خدای تعالی عبادت او را لازم ساخته و بندگی و عبادت خداوند نیز انسان را از پرستش و بندگی دیگران بینیاز می کند. به این جهت است که انسانها در مکتب نبوت موظّف به معرفت و عبادت - آن هم با آن کیفیّتی که در مکتب پیامبران هست - می باشند. و این دو امر مهم، چگونگی ارتباط انسان را با خدا در دو بعد اعتقادی و عملی روشن می نماید.

۱- . البحار۲۳/۹۳ و علل الشرایع/۹.

۲) در ارتباط با خود

پیامبران صلوات الله علیهم کوشیدهاند تا با ارائه خودشناسی عمیق و جامع، انسانها را از خواب غفلت بیدار کرده به خود آورند و حقیقت آنها را به آنان تفهیم نموده و از این بینش و آگاهی در جهت اصلاح حرکتهای آنان در طول زندگی بهره برند؛ با هشدارهایی از قبیل :

«وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ» (۱)

و در خودتان [آیاتی است برای یقین دارندگان]. آیا نمی بینید؟!

«بَلِ الاِنْسَانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ وَ لَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ» (۲)

بلکه انسان به خودش آگاه است اگر عذرها را کنار نهد.

«یَا أَیُهَّا الاِنْسانُ مَا غَّرَکَ بِرَبَّکَ الْکَرِیم» (۳)

ای انسان، چه چیز تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟

این هشدارها و ده ها نمونه دیگر از همین قبیل همه در این راستاست که انسان رابه خود بیاورد. و این کوشش از سوی پیامبران الهی عمدتاً برای آن است که :

اوّلاً: به انسانها شناختی عمیق و صحیح از خودشان بدهند. توانشان را ارزیابی کرده و نقاط ضعفشان را یادآور شوند.

ثانیاً: به او توان برداشت و تلقّی و درک صحیحی از دنیا بدهند. آن را به عنوان گذرگاه به وی معرّفی نموده، از وابستگی و طول امل برحذر دارند.

ثالثاً: برای وی شناختی عمیق و درست از آخرت به عنوان اقامتگاه و محلّ حسابرسی و نتیجهگیری، به دست دهند.

روشن است که تلقّی صحیح از این سه موضوع می تواند انسان را در حالت توازن و تعادل و تلاش و سرانجام بهرهوری و آرامش در جریان حیات دنیوی و اخروی خویش قرار دهد.

خودشناسی از جهت دیگری هم در این زمینه قابل بررسی و تحقیق است و آن اینکه :

۱- . الذاریات (۵۱)/۲۱.

۲- . القیامه(۷۴)/۱۴ و ۱۵.

٣- . الانفطار(٨٢)/٦.

انسان وقتی به خود توجّه می کند درمی یابد که او هیچ چیزی از خود ندارد. فقیر محض و مملوك صِرف است. زیرا وقتی هر یك از اجزای ساختمان وجودیش را می نگرد می بیند که به وجود آورنده و خالق هیچ یك از آنها او نیست، و کسی دیگر آنها را خلق کرده است. پس می فهمد که مالك حقیقی هیچیك از آنها هم خود او نیست. چون روشن است مالك حقیقی کسی است که آنها را آفریده است.

و از طرفی می بیند همه این اعضا - که ملك کسی دیگر است - در اختیار او گذاشته شده و اراده او در آنها حاکم است و او هرگاه بخواهد می تواند در آنها هرگونه که دلش خواست تصرّف کند و از آنها استفاده نماید، البتّه در حدّ کارآیی هر یك از آنها و محدودیّتی که گاهی اوقات در بهرهبرداری از آنها در خود می یابد.

حال آیا او می تواند بگوید: اگر چه مالك اینها کسی دیگر است ولی همینکه او آنها را در اختیار من قرار داده و مرا به آنها مسلّط کرده است پس من مجاز هستم در آنها هرگونه که دلم خواست تصرّف کرده و از آنها بهرهبرداری نمایم؟

مسلّم است که او چنین حقّی را ندارد. چون مسلّط کردن مالك کسی را بر ملکش و در اختیار او نهادن آن اباحه مطلق و همه جانبه نیست، خصوصاً آنجا که مالك شخصی حکیم و دانا باشد، و شخصی که ملك در اختیارش گذاشته شده آگاهی کامل از آنچه در اختیارش نهاده شده نداشته باشد و در نتیجه توان بهرهبرداری صحیح از آن را نداشته باشد. و بویژه آنجا که انسان احتمال امتحان از سوی مالك را هم بدهد، و هیچ شاهدی هم بر تملیك نداشته باشد.

در چنین مواردی با وجود چنین شرایطی، عقل انسان را از تصرّف در چنین ملکی باز می دارد، تا مبادا برخلاف رضای مالك باشد و تصرّف در ملك غیر بدون اذنش حساب شود، و انسان را ملزم می کند که اگر خواست تصرّفی در آن نماید، نخست به سراغ مالك رفته و از او در استفاده از آن کسب اجازه کند.

بحث در مورد ما هم از همین قرار است. و آنچه در اینجا کار را دشوار می کند این است که انسان علاوه بر همه آنچه گفته شد از مالك حقیقی هم اطّلاع کافی ندارد

بلکه هیچ اطّلاعی در حال حاضر ندارد و در نتیجه راهی هم به سوی او نمی تواند پیدا کند تا از او کسب اجازه نماید. ولی آن مالک حقیقی و آن خالق مهربان و آن دانای حکیم، احسانی دیگر در حقّ بندهاش نموده و پیامبران و رسولانی به سوی بندگانش گسیل داشته و فرامینش را به آنها وحی کرده و آنان را موظّف نموده تا ابتدا او را به بندگانش یادآوری کنند و آنگاه احکام و فرامینش را به آنها برسانند و دستورات لازم در استفاده از اعضای وجودی خودشان و همه انچه در اختیارشان گذاشته شده به آنها ابلاغ نمایند.

امام صادق علیه السلام حقیقت عبودیّت را در سه چیز دانسته می فرماید :

حقیقت عبودیّت سه چیز است :

- عبد آنچه را خدا برایش داده ملک خود نپندارد. زیرا که بندگان و بردگان را ملکی نباشد. همه اموال را مال خدا دانسته و آنجایش نهد که خدایش فرمان داده است.

- بنده برای خود تدبیری از پیش خود نیندیشد.

- تمام مشغولیّت خود را در اوامر و نواهی خدای تعالی قرار دهد.

پس اگر بنده خود را مالک عطایا و بخششهای خدای تعالی نداند، مصرف آنها در مواردی که خدایش دستور داده، برایش آسان آید.

و اگر بندهاش تدبیر امورش را به خدای مدبّر واگذارد، مصیبتها و حوادث ناگوار دنیا برایش سهل گردد. و اگر اوقات خود را مشغول به اوامر و نواهی خدای تعالی کند، دیگر او را وقتی برای جدال با مردم و فخرفروشی به آنها باقی نمی ماند.

و اگر خدای تعالی این سه را به بندهای کرامت کند، دنیا و شیطان و تمامی خلایق در مقابل دیدگانش چیزی به حساب نیایند. و دنیا را برای فخرفروشی و زیادهطلبی نخواهد، و مال مردم را برای توانمندی و برتریجویی خود طلب نکند، و دنیای چند روزه خود را به تنبلی از دست ندهد.

همه اینها درجه اوّل از درجات تقواست. خدای تعالی می فرماید :

«تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الأرْضِ وَ لاَ فَسَاداً وَ

الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)

آن، سرای بازپسین است؛ آن را برای آنان قرار می دهیم که اراده برتری و فساد در زمین نمی کنند. و سرانجام خوب از آنِ متّقین است (۲)

۳) در ارتباط با جامعه

انسانی که در مکتب انبیا به توحید متذکرّ و به معاد متوجّه شده و خود را شناخته و با تلّقی صحیح از دنیا، روی به سوی آخرت نهاده، اینک در جریان زندگی با مردم و جامعه مرتبط است. به این جهت او همواره هم نیازمند اخلاق فردی است و هم آنجا که پای جامعه و مردم در میان می آید، نیازمند اخلاق اجتماعی است تا بداند و بتواند که از این میدان موفّق و سربلند بیرون آید. پس او باید در ارتباط با جامعه از اصول اخلاق فردی و بنیانهای اخلاق اجتماعی صحیح و بالایی برخوردار باشد. و در این زمینه دین او را یار راه شده و نظام نبوّت به مددش آمده است و آنچه برایش در این خصوص لازم است پیامبران برایش آورده اند.

روش انبیا در تبلیغ دین

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ و وَاتَرَ اِلَيْهِمْ أَنْبياءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ... (۳)

در میان مردمان رسولانش را مبعوث ساخت و پیامبرانش را پی در پی گسیل داشت تا عهد و پیمان فطرتش را از آنها مطالبه کنند و نعمت فراموش شدهاش را به آنها یادآوری کنند و با تبلیغشان بر آنها حجّت را تمام نمایند...

یکی از وظایف مهم و اساسی پیامبران و رسولان الهی رساندن فرامین و پیامهای پروردگار عالم به بندگانش می باشد. خدای تعالی می فرماید :

۱- . القصص(۸۲)/۸۳.

۲- . بحارالانوار ۱/۲۲۵.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِینُ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ» (۱)

بر عهـده رسولاـن جز رسانـدن آشـکار چیزی نیست. و مـا در میان هر امّتی رسولی فرسـتادیم [که به آنها بگوینـد] که خـدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری جویید.

خدای تعالی در سوره اعراف در آیات ۵۹ تا ۶۲ جریان حضرت نوح علیه السلام را با قومش چنین بیان می کند :

ما نوح را به سوی قومش فرسـتادیم. او گفت: ای قوم من، خدا را پرسـتش کنید؛ که شما را خدایی جز او نیست. من بر شما از عـذاب روزی بزرگ هراس دارم. گروهی از قومش گفتنـد: مـا تو را در گمراهی آشـکار می بینیم. او گفت: من گمراه نیسـتم بلکه رسول پروردگار عالمیان هسـتم. پیامهای پروردگارم را به شـما می رسانم و شـما را نصیحت می کنم. و می دانم از سوی خدا آنچه شما نمی دانید.

و در همین سوره آیات ۶۵ تا ۶۸ تبلیغ و رساندن پیامهای الهی را توسّط حضرت هود علیه السلام چنین بیان می کند :

به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرسـتادیم. او گفت: ای قوم من، خدا را پرستش کنید؛ که برای شما خدایی جز او نیست. آیا پروا نمی کنیــد؟ گروهی از قـومش کـه کـافر بودنـد گفتنـد: قطعاً مـا در تـو سـفاهت و کمعقلی می بینیـم. و بیقیـن تـو را از دروغگویـان می پنـداریم. او گفت: ای قـوم من، من سـفاهتی نـدارم. من رسولی از سوی پروردگـار عالمیـان هسـتم. پیامهـای پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما ناصحی امین هستم.

و نیز در این سوره، در آیه ۷۹ از حضرت صالح علیه السلام چنین حکایت می کند که به قومش فرمود :

ای قوم من، به حقیقت پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم،

۱- . النحل(۱۶)/۳۵ و ۳۶.

ولی شما نصیحتکنندگان را دوست نمی دارید.

و در آیات ۸۵ تا ۹۵ جریان تبلیغ حضرت شعیب علیه السلام را حکایت می کند که قومش را به سوی خدا می خواند ولی آنها به سخنان او ترتیب اثر ندادند و کافر شدند و عذاب الهی آنها را فراگرفت و شعیب علیه السلام از آنها روی برگرداند و فرمود :

ای قوم من، پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم پس چگونه بر [نابودی] قومی که کافر شدهاند اندوه بخورم.

امیرالمُؤمنین علی علیه السلام یار همیشه ثابت و استوار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم درباره تبلیغ وی چنین می فرماید :

«فَبَلَّغَ رِسَالاَتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَ انٍ وَ لاَ مُقَصِّرٍ» (۱)

او بدون هیچ گونه سستی و کوتاهی پیامهای پروردگارش را [به مردم] رسانید.

پس همه رسولان الهی آنگاه که به رسالت برگزیده شدند و از سوی خدای تعالی مأموریت یافتند که دستورات او را به امّتهایشان برسانند، به این وظیفه خطیر خود قیام کردند و از عهده آن به خوبی برآمدند و پیامهای پروردگارشان را به اقوامشان رساندند و حجّت خدا را بر آنها تمام کردند.

قرآن مجید پس از آنکه این سنّت الهی را یادآور می شود که پیامبران در جریان رسانیدن معالم دین و فرایض آیین به مردم نباید ملاحظه پارهای محظورها را بنمایند که در نتیجه ایشان را از بیان حق باز دارد، آنگاه به روشنی چهره تلاش عملی آنان را ترسیم نموده می فرماید :

«أَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً اِلاَّ اللهَ وَ كَفَى بِاللهِ حَسِيباً» (۲)

آنان که پیامهای خدا را می رسانند و از او می ترسند و از کسی غیر از خدا نمی ترسند. و خداوند برای حسابرسی کافی است.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶.

۲- . الاحزاب(۳۳)/۳۹.

پس تبلیغ کار اصلی پیامبران را تشکیل می دهد که خود در دو شاخه علمی و عملی خلاصه می شود :

تبلیغ علمی

در بررسی علمی روی قرآن سرفصلهای موضوع تبلیغ علمی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد :

۱. توحید و معاد

۲. رسالت پیامبران پیشین و سرنوشت امّتهای آنها.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و بحثهای توحیدی و جدال با مشرکین

۴. مواجهه و برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم با طوایف مختلف مردم.

۵. جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

۶. احکام، اعمّ از اخلاقی و فقهی، ارشادی و مولوی.

با کمی دقّت در این سرفصلها با الهام از قرآن آگاهی از عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می توان اولویّتهایی را به دست آورد که تعیین کننده خط مشی علمی در تبلیغ می باشد. یعنی آنجا که هنوز بنیان عقاید در دلها استوار نگشته، سخن از احکام گفتن کاری ناصواب است. البتّه منظور از احکام در اینجا احکام مولوی تعبّدی است که فرع بر اعتقاد به خدا و نبوّت و معاد است، نه احکامی که عقل به تنهایی و بدون نیاز به چیزی آنها را درک می کند. در این موارد کار انبیا ارشاد و تذکّر به حکم عقل است و هیچ لزومی ندارد که این ارشاد و تذکّر پیش از تذکّر به توحید باشد یا بعد از آن یا همراه با آن. ولی احکام مولوی تعبّدی نه تنها بعد از استواری عقاید مطرح شده است، بلکه در همه آنها رعایت زمان و مکان و حال مردم شده وبه تدریج و به مرور زمان و گذشت ایّام یکی پس از دیگری به آنها ابلاغ شده است.

تبلیغ عملی

خدای تعالی می فرماید :

«یَا أَیُّها الذَّینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَکَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ» (۱)

ای مؤمنین، چرا می گویید آن را که انجام نمی دهید؟! بزرگ است از جهت بیزاری و خشم نزد خدا اینکه بگویید آن را که انجام نمی دهید.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ اِماماً، فَلْیَبْدَأْ بِتَعْلِیم نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِیمَ غَیْرِهِ وَلْیَکُنْ تَأْدِیْبُهُ بِسِیَرتِهِ قَبْلَ تَأْدِیبِهِ بِلِسَانِهِ. وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِبُها أَحَقُّ بِالاِجْلاَلِ مِنْ مُعَّلِمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ (۲)

کسی که خود را پیشوای مردم قرار داده است، باید پیش از تعلیم دیگران خود را تعلیم دهد. و باید تأدیب او به عملش پیش از تأدیبش به زبانش باشد. کسی که معلّم و مربّی خودش است سزاوارتر است به احترام کسی که معلّم و مربّی دیگران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

کُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ لِیَروْا مِنْکُمُ الاِجْتِهادَ وَ الصِدّقَ وَ الْوَرَعَ (۳)

فراخوان مردم [به دین] از غیر راه زبانتان باشید. باید از شما کوشش و درستی و پارسایی را شاهد باشند.

روشن است تأثیر تبلیغ عملی خیلی بیش از تبلیغ زبانی و علمی است. و فرا خواندن مردم به دین و اعمال نیکو و پسندیده و دفاع از حریم الهی و ترک منکرات و بدیها، آنگاه می تواند در آنها تأثیر اساسی بگذارد که تجلّی عینی آن در اخلاق فردی و جمعی مبلّغ آشکار باشد. آنسان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و امامان معصوم از اهل بیت او و اصحاب و یاران ویژه ایشان، چنین بودند. کسی که سرتا پا آلوده باشد چگونه می تواند دیگران را امر به پاکی و طهارت کند. کسی که

۱- . الصفّ(۶۱)/۲ و ۳.

۲- . نهج البلاغه، قصارالکلم/۷۳.

۳- . بحارالانوار ۷۰/۳۰۹.

خود در دریای گناه و معصیت و بیمبالاتی غرق باشد چگونه می توانـد دیگران را از افتادن در معصـیتها حفظ کنـد. خـداوند سبحـان دانـای حکیـم و عزیز است و به هیـچ وجه کسـی را برای رسانـدن پیامهـا بر نمی گزینـد مگر اینکه در عمـل به مـوارد تبلیغیاش از همگان مقدّم باشد. پیامبران و اوصیایشان کسی را به سوی خدا و پیروی از او و تقوای الهی نمی خوانند مگر اینکه خودشان پیش از آن خداشناس و خداترس بوده، تسلیم در مقابل فرامین الهی هستند.

ختم نبوّت

پیشتر گفتیم که خدای تعالی به فضل و احسانش پیامبران را در میان امّتها مبعوث می کند نه اینکه ارسال رسولان امری لازم و واجب برای خداوند سبحان بوده باشد. و گفتیم که مسلّم است که برخی امّتها را پیامبری نبوده است. بنابراین ختم رسالت و شریعت امری است که منوط و وابسته به اراده خدای تعالی است و هر وقت بخواهد و مصلحت بداند دستگاه نبوّت و شریعت را خاتمه می دهد. پس این امری نیست که بتوان با عقل و خرد به آن راه برد و راه رسیدن به آن منحصر در سخن وحی و روایات معصومان علیهم السلام می باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید :

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلكِنْ رَسُولَاللّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيّينَ» (۱)

محمّد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است.

در مجمعالبیان می نویسد: تنها عاصم «خاتم» را به فتحه قرائت کرده است و بقیّه قرّا همه به کسره قرائت نمودهاند. (۲)

در لسان العرب ۱۲/۱۶۴ می گوید: ختام القوم و خاتِمهم و خاتَمهم آخرهم. یعنی: ختام و خاتِم و خاتَم قوم آخر آن است.

بدین صورت خداوند متعال رسالت و نبوت را با حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم مختومه اعلام می کند و با ختم نبوّت و رسالت تشریع و قانونگذاری

۱- . الاحزاب (۳۳)/۴۰.

۲- . مجمع البیان ۸/۵۶۲.

الهی هم خاتمه می یابد و شریعت پیامبر خاتم شریعتی جهانی و ابدی می شود؛ شریعتی که گذشت ایّام در آن تأثیری نمی گذارد و همیشه تازه باقی می ماند. زیرا ختم نبوّت و رسالت دلالت بر ختم شریعت می کند هرچند ختم شریعت دلالت بر ختم نبوّت نمی کند و چه بسیارند پیامبران و رسولان الهی که شریعتی جدید نیاورده و به شریعت پیامبران پیشین پایبند بودهاند. درباره ختم نبوّت و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید :

وَ سَمَّانِی الْعَاقِبَ أَنَا عَقِبُ النَّبِیِّینَ لَیْسَ بَعْدِی رَسُولٌ (۱)

و مرا عاقب نامید. چرا که من در پایان سلسله پیامبران قرار دارم و پس از من پیامبری نخواهد آمد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم به هنگام وفات، خطاب به مردمی که در کنارش گرد آمده بودند فرمود :

أَیُّهَا النَّاسُ، اِنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی. وَ لَا سُنَّهَ بَعْدَ سُنَّتِی. فَمَنِ ادَّعَی بَعْدَ ذلِکَ... فَاقْتُلُوهُ وَ مَنِ اتَّبَعَهُ فَاِنَّهُ فِی النّارِ (۲)

ای مردم، قطعاً پیامبری بعد از من نخواهد بود. و شریعتی بعد از شریعت من وجود ندارد. کسی که بعد از این ادّعای نبوّت کند.. او را بکشید. و هرکس از او پیروی کند آتش جایگاه او خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

اِلَی أَنْ بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَهُ مُحَمِّداً رِسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم لِاِنْجَازِ عِدَتِهِ وَ اِتْمَامِ نُبُوَتِهِ (۳)

تا اینکه خداوند سبحان محمّد رسول خویش را صلی الله علیه و آله و سلم برای وفای به عهد خود و تمام کردن نبوّتش، مبعوث کرد.

و نیز می فرماید :

۱- . بحارالانوار۱۶/۹۳.

۲- . الفقیه ۴/۱۲۱.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

فَقَفِّی بِهِ الرُّسُلَ وَ خَتَمَ بِهِ الْوَحْیَ (۱)

او را به دنبال رسولان فرستاد و وحی را با او ختم کرد.

و آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را غسل می داد و کفن می کرد، دردمندانه حضرتش را خطاب کرده می گفت :

بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمی یَا رَسُولَ اللّهِ لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِکَ مَا لَمْ یَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَیْرِکَ مِنَ النُّبُوَّهِ وَ الاِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ (۲)

پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کسی غیر از تو قطع نگشت؛ و آن، نبوّت و اخبار آسمان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ اللّه خَتَمَ بِنَبِیِّکُمُ النَّبِیّینَ فَلاَ نَبِیَّ بَعْدَهُ أَبَداً. وَ خَتَمَ بِکِتابِکُمُ الْکُتُبَ فَلاَ کِتَابَ بَعْدَهُ أَبداً (۳)

خداوند با پیامبر شما پیامبرانش را ختم کرد. پس بعد از او تا ابد پیامبری نخواهد بود. و به کتابتان کتابها را خاتمه داد. پس کتابی بعد از آن تا ابد نخواهد بود.

امام رضا علیه السلام در بیان خلاصه اسلام برای مأمون خلیفه عباسی چنین می فرماید :

اِنِّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَفِیُّهُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ سَیِّد الْمُرْسَلِینَ وَ خاتَمُ النَّبِیّینَ وَ أَفْضَلُ الْعَالَمِینَ. لاَ نَبِیَّ بَعْدَهُ. وَ لاَ تَبْدِیلَ لِمِلَّتِهِ. وَ لاَ تَغْییرَ لِشَریعَتِهِ (۴)

محمّد بنده و رسول و امین و برگزیده و انتخاب شده خداست از میان خلقش. و او آقای رسولان و خاتم پیامبران و بهترین خلق عالمیان است. پیامبری بعد از او نیست. و آیین او را تبدیلی وجود ندارد. و شریعتش هیچ تغییر نمی کند.

و در حدیث منزلت که بین شیعه و سنّی معروف است پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

۳- . الوافی ۲/۱۴۴.

۴- . عیون الاخبار ۲/۱۲۱.

و سلّم خطاب به علی علیه السلام می فرماید :

أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی اِلَّا أَنَّهُ لاَ نَبِیَّ بَعْدِی. (۱)

[ای علی] تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

ختم نبوّت و شریعت بدین معنا نیست که بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم هیچگونه ارتباطی میان خدا و خلق نباشد. با ختم نبوّت فقط ارتباط وحیانی و تشریع قطع می شود. و از جمله روابطی که میان خدا و انسان بعد از ختم نبوّت قطعاً پابرجاست تداوم نزول فرشتگان و نزول تقدیرات الهی در شب قدر به امام و پیشوای مؤمنان است که خدای تعالی بدان اشاره کرده می فرماید :

«تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِاذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» (۲)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان هر امری را فرو می آورند.

سخن درباره تداوم رسالت و وجود ارتباط میان خدا و خلق را در بخش بعدی پی خواهیم گرفت.

۱- .بحارالانوار ۳۷/۲۵۵، احقاق الحق ۷/۴۲۸.

۲- . القدر(۹۷)/۴.

تداوم رسالت

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

وَ لَمْ یُخْلِ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِّیٍ مُرْسَلٍ أَوْ کِتابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّهٍ لاَزِمَهٍ أَوْ مَحَجَّهٍ قَائِمَهٍ (۱)

خدای سبحان مردم را از پیامبری مرسل یا کتابی فرو فرستاده شده، یا دلیلی روشن یا راهی مستقیم خالی نگذارده است.

مرحوم صدوق در کتاب کمالالدین/۲۱۱، بابی تحت عنوان «تداوم و اتصال وصیّت از زمان حضرت آدم علیه السلام و خالی نماندن زمین از حجّت خدا تا روز قیامت» طرح کرده و در آن باب روایات زیادی در این زمینه نقل نموده است. در بعضی از آنها دارد که :

اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بمانند حتماً یکی از آنها حجّت خداست و اگر یکی از آن دو بمیرد، قطعاً او که باقی مانده حجّت خداست. (۲)

و در بعضی اینگونه می فرماید :

حجّت پیش از مردم و با مردم و بعد از مردم وجود دارد. (۳)

در دیگری می فرماید :

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- . کمال الدین/۲۳۳.

۳- . کمال الدّین/۲۳۲.

زمین خالی از حق نمی ماند. (۱)

و در برخی می فرماید :

خداوند برتر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند. (۲)

و در بحارالانوار ۲۳/۲۱، نقل می کند که :

اگر زمین ساعتی بدون امام باشد فرو می رود.

و در روایتی دیگر می فرماید :

اگر زمین به اندازه یک چشم به هم زدن خالی از حجّت باشد مردم را فرو

می برد. (۳)

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

زمین هرگز از کسی که به حجّت الهی قیام می کند خالی نمی ماند؛ خواه

ظاهر و مشهور باشد و خواه ترسان و پنهان. (۴)

فترت و تنافی آن با تداوم رسالت

فترت در اصل به معنای ضعف و سستی در شیء است. (۵)

و در لسانالعرب ۵/۴۳، فترت را به شکستن و ضعف و سکون و ملایمت بعد از تندی و شدّت، معنا می کند. و نیز از صحاح نقل می کند که فترت بین دو رسول از رسولان خداوند متعال زمانی است که رسالت در آن زمان منقطع و بریده می شود.

خدای تعالی می فرماید :

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» (۶)

ای اهل کتاب فرستاده ما در زمان فترت و انقطاع رسولان به سوی شما آمده است و برای شما [حقایق را] بیان می کند.

۱- . کمال الدّین/۲۳۳.

۲- . کمال الدّین/۲۲۹.

۳- . بحارالانوار ۲۳/۲۹.

۴- . نهج البلاغه، قصارالکلم رقم ۱۴۷.

۵- . مقاییس اللّغه ۴/۴۷۰.

۶- . المائده(۵)/۱۹.

علی علیه السلام به مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم پس از یک دوران فترت و انقطاع رسولان اشاره کرده می فرماید :

أَرْسَلَهُ عَلی حِینَ فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَهٍ مِنَ الْأُمَمِ و انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ (۱)

او را در آن هنگام که پیامبران قطع شده بودند و مردمان به خواب رفته بودند و تار و پود حقایق از هم گسسته بود، ارسال کرد.

و نیز می فرماید :

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ... أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَهِ الْمُظْلَمَهِ... وَ النَّاسُ یَسْتَحِلُّونَ الْحَرِیمَ وَ یَسْتَذِلُّونَ الْحَکِیمَ، یَحْیَونَ عَلی فَتْرَهٍ وَ یَمُوتُونَ عَلی کَفْرَهٍ (۲)

گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست... شهرها به وجود او روشن شدند بعد از آنکه گمراهی تاریک کنندهای همه جا را فرا گرفته بود... و مردم حرام را حلال می شمردند و حکیم را تحقیر می کردند و در زمان انقطاع پیامبران زندگی می کردند و در حال تاریکی می مردند.

بنابر آنچه از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام به دست می آید، عمدهترین ویژگیهای بارز فکری در جامعهای که دچار فترت و انقطاع رسول شده، بروز پدیده خوابزدگی و جهل «هَجْعَهٍ مِنَ الاءُمَمِ» (۳) و «غَبَاوَهٍ مِنَ الأَمَمِ» (۴) و پیدایش تحریف در

حقایق دینی «اِنْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ» می باشد. و در پهنه عملی نیز منتشر شدن اعمال خلاف با انواع آن و شیوع فتنهگری «اغْتِرَامٍ مَنَ الْفِتَنِ» (۵) و گریز از نیکی و اعمال

صالح «هَفْوَهٍ عَنِ الْعَمَلِ» (۶) و درگیری و تضاد و رویارویی «تَنَازُعٍ مِنَ الأَلسُنِ» (۷) از

جمله پیامدهای دوران فترت به شمار می آید. از این روست که علی علیه السلام زبان به نکوهش مردم عصر فترت گشوده و روشهای جاهلانه آنان را در هر دو پهنه فکر و عمل تقبیح می نماید.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۲- . نهج البلاغه، خطبه۱۵۱.

۳- . نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

۴- . نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۵- . نهج البلاغه، خطبه ۸۹.

۶- . نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۷- . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

و نیز از کلمات آن حضرت استفاده می شود با وجود شیوع امور ذکر شده در زمان فترت، بندگانی هم در آن زمان یافت می شوند که عنایت خداوندی شامل حالشان می شود و آنها را از افتادن در گمراهی و جهالت و کفر و بیدینی، حفظ می کند. یعنی اگر چه در چنین زمانی ارتباط خدا با خلق از طریق رسالت قطع شده و در روی زمین رسولی وجود ندارد، ولی چنین نیست که هیچگونه ارتباطی بین خالق و مخلوق در جهت هدایت آنها وجود نداشته باشد، بلکه در این زمان نیز خداوند متعال عدّهای رابه صورتهای گوناگون در پوشش حمایت خود قرار داده و در مواردی به آنها اموری را الهام می کند و راه نفوذ شیطان به آنها را می بندد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

مَا بَرِحَ لِلّهِ عَزَّتْ آلاَؤُهُ فِی الْبُرْهَهِ بَعْدَ الْبُرْهَهِ وَ فِی أَزْمانِ الْفَتَرَاتِ، عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقَظَهٍ فِی الاَبْصَارِ وَ الاَسْمَاعِ وَ الأفْئِدَهِ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَهِ الأدِلَّهِ فِی الْفَلَواتِ... وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُماتِ وَ أَدِلَّهِ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ (۱)

خداوند - که نعمتهایش بزرگ باد - در هر عصر و زمانی و در اوقات فترت همواره بندگانی داشته که به فکر آنها الهام می کند و در خردهایشان با آنان سخن می گوید و به این صورت چراغ فهم و بینایی در چشمها، گوشها و دلهایشان روشن می شود. روزهای خاص الهی را یادآوری می کنند و از مقام او بیم می دهند. آنان همچون راهنمایان در بیابانها هستند... و آنان همین گونه چراغهای آن تاریکیها و راهنمایان آن شبهاتند.

معنای فترت از دیدگاه مرحوم صدوق

صدوق رحمه الله علیه در کتاب کمالالدین/۶۵۶، در باب «نوادرالکتاب» روایتی

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر سوره عصر نقل می کند که در آن امام علیه السلام می فرماید :

«وَ تَوَاصُوا بِالْحَقِ» یَعْنِی بِالإِمَامَهِ.«وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» یَعْنِی فِی الْفَتْرَهِ

«و همدیگر را به حق» یعنی امامت «توصیه کنند.» «و همدیگر را به صبر توصیه نمایند.» یعنی در زمان فترت.

مرحوم صدوق بعد از نقل این روایت می فرماید: «گروهی قائل به فترت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شده و به این روایت استدلال می کنند. و گمان می نمایند که امامت هم قطع می شود همچنانکه نبوّت و رسالت بعد از رحلت پیامبری تا آمدن پیامبر دیگر و بعد از رحلت رسولی تا آمدن رسولی دیگر قطع می شود.»

بعد در جواب می نویسد: «این سخن برخلاف حق است. زیرا روایات زیادی نقل شده که زمین تا روز قیامت از حجّت خالی نمی ماند و از زمان آدم تا حال زمین از حجّت خالی نمانده است. این روایات در طوایف و طبقات مختلف شیعه از چنان شیوعی برخوردار است که هیچ گروهی از آنها وجود این روایات را انکار نکرده است و هیچ منکری هم آنها را منکر نشده است. و قطعاً زمین از امامی زنده و شناخته شده، خواه آشکار و مشهور باشد خواه ترسان و پنهان، خالی نمی شود. و همواره اجماع شیعیان تا زمان ما بر این امر قائم است. پس امامت قطع نمی شود و ممکن هم نیست قطع شود. زیرا که امامت چون شب و روز به هم پیوسته است...»

آنگاه می نویسد: «فالفترات جائزه بین الرسل علیهم السلام و فی الامامه غیر جائزه. فلذلک وجب أنّه لابّد من امام محجوج به» : فترت و انقطاع میان رسولان علیهم السلام جائز است، ولی در امامت جائز نیست. به همین جهت است که مردم را امامی لازم است تا حجّت خدا بر آنها باشد...»

بعد می فرماید: «وقتی بین دو رسول فاصله افتاد و فترت بین آنها واقع شد لازم است امام و وصیّی باشد تا حجّت خدا بر خلق تمام شود و از طرف رسول آنچه را

که از جانب خدا آورده به خلق برساند و مردم را از خواب غفلت بیدار کرده و جهالت و نادانی آنان را برایشان روشن کند... نبّوت و رسالت امری مستحب از سوی خدای جل و جلاله است و امامت واجب است. و مستحبات قطع می شود و ترک آنها در حالاتی جایز است ولی فرایض و واجبات را نمی شود قطع کرد و بعد از محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم هم قطع نشده است...».

بعد می نویسد: «اخباری که در آنها روایت شده که بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلّم فترت بود که در آن زمان نه پیامبری بود و نه وصیّی، ما این اخبار را انکار نمی کنیم و می گوییم: این اخبار صحیحند ولی تأویل اینها آن است که مخالفین ما گفتهاند مبنی بر اینکه انبیا و امامان و رسولان علیهم السلام همه در این زمان قطع شدهاند، بلکه معنای فترت این است که میان آن دو نه رسولی بود نه پیامبری و نه امامی آشکار و مشهور مانند آنان که پیش از او بودند. و قرآن مُنزَل هم بر این مطلب دلالت دارد که خداوند عزّوجلّ «بَعَثَ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله و سلّم عَلی حِینِ فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ» : محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم را به هنگام فترت و انقطاع رسولان مبعوث کرد، نه فترت انبیا و اوصیا. و میان محمّد و عیسی علیه السلام انبیا امامانی پنهان و ترسان بودند...»

صدوق رحمه الله و علیه سپس روایاتی در مورد آخرین وصیّ حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده و در صفحه ۶۶۵ می نویسد: آنچه نقل شد دلالت می کند که فترت همان اختفا و پنهان شدن و خودداری از آشکار گشتن و اعلان دعوت است نه از میان رفتن و نابودشدن ذات و خود شخص... «فالفتره انّما هی الکفّ عن اظهار الامر و النهی.»: فترت عبارت است از خودداری از آشکار نمودن امر و نهی. و سپس می فرماید: «وَ لِکُلّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱) دلالت دارد که زمین را در هر عصر و قومی هدایتگری

از پیامبران و اوصیا وجود دارد که حجّت خدا را بر بندگانش تمام می کند...

بدین ترتیب روشن شد که: فترت به این معنا نیست که زمین در فاصله میان دو

۱- . الرعد(۱۳)/۷.

رسول یا بعد از رسول خاتم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم خالی از حجّت الهی باشد، بلکه سنّت خدای سبحان بر این قرار گرفته که رسولانش را پی در پی به سوی بندگانش ارسال کند و آنگاه که میان آنها فاصلهای قرار داد اهداف آنها را به وسیله اوصیایشان تداوم بخشد. بلی در این اثنا زمانهایی وجود داشته که پیامبران و اوصیایی در زمین موجود بودند ولی از ترس مردمان جاهل و نادان و پیروان شیطان، نبوّت و وصایت خود را پنهان می کردند، یا مخفیانه و به طور پنهانی در میان آنها زندگی می کردند و جز عدّهای اندک از مؤمنین از وجود آنها در میان مردم اطّلاعی نداشت. به این معنا که عموم مردم محلّ اختفای آنها را نمی دانستند با اینکه برای آنها معروف و شناخته شده بودند.

البتّه گاهی می شد که در اثر طولانی شدن دوران زندگی مخفیانه، یا در اثر جهات دیگری غیر از آن، مردم وجود آنها را در میان خودشان فراموش می کردند، و یا در اثر دوری از آنها به حالت خمود و خواب زدگی و جهالت گرفتار می شدند و کسی هم نبود که آنها را به خدایی که همه، معرفت او را در فطرت و نهاد خویش دارند متذکّر کند. در چنین حالتی آنها را نه می شود کافرشان دانست و نه مؤمن بلکه انسانهایی هستند که به تعبیر ائمه علیهم السلام «ضُلّال»اند. یعنی در خود گماند حقّ را نمی شناسند تا با انکار آن کافر و با تصدیق آن مؤمن شوند. چنانکه روایات در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره بر همین مطلب دلالت دارد که در مقدّمه کتاب به آنها اشاره رفت. چنین مردمانی در روایات در ردیف دیوانگان و بیخردان و اطفال قرار داده شدهاند که برخی از آنها را نقل می کنیم :

امام باقر علیه السلام می فرماید :

اِذَا کَانَ یَوْمَ الْقِیامَهِ جَمَعَ اللّهُ عَزَّوَجلَّ الاَطْفَالَ وَ الذّی مَاتَ مِنَ النَّاسِ فِی الْفَتْرَهِ وَ الشَّیْخَ الْکَبیرَ الذَّی أَدْرَکَ النَّبیَّ صلی الله علیه و آله و سلّم وَ هُوَ لاَ یَعْقِلُ، وَ الْاَصَمَّ وَ الأبْکَمَ الذَّی لاَ یَعْقِلُ، وَ الْمجْنُونَ وَ الأبْلَهَ الذَّی لاَ یَعْقِلُ، وَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ یَحْتَجَّ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَیَبْعَثُ اللّهُ اِلَیْهِمْ مَلَکاً مِنَ الْمَلائِکَهِ

فَيُؤَجِّجُ لَهُمْ ناراً ثُمَّ يَبْعَثُ اللّهُ اِلَيْهِمْ مَلَكاً فَيَقُولُ لَهُمْ: إنَّ رَبَّكُمْ يَأمُرُكُمْ أنْ تَثِبُوا فِيهَا،فَمَنْ دَخَلَها، كَانَتْ عَلَيهِ بَرْداً وَ سَلاَماً وَ أُدْخِلَ الْجَنَّة. وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا، دَخَلَ النَّارَ (۱)

خدای عزّوجلّ اطفال و مردمانی که در زمان فترت از دنیا رفتهاند، و پیرمردانی که زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را در حال بیخردی، درک کردهاند، و کران و لالان و دیوانگان و سبک سرانی که از خرد بهرهای ندارند، خداوند همه اینها را روز قیامت جمع می کند و همه آنها بر خدای تعالی احتجاج می نمایند [که ما از خرد بیبهره بودیم یا رسولی برای ما نفرستاده بودی]. پس خدای تعالی فرشتهای را به سوی آنها می فرستد و وی آتشی برای آنها می افروزد. سپس فرشتهای به سوی آنها می فرستد و او به آنها می گوید: پروردگارتان شما را دستور می دهد که خود را در آتش اندازید. در این صورت هر کس که داخل آتش می شود آتش برای او سرد و سلام شده و به بهشت وارد می شود، و هرکس از واردشدن در آتش تخلّف کند به جهنّم داخل می شود.

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید :

ثَلاثَةٌ يُحْتَجُّ عَلَيْهِمْ: أَلأَبْكَمُ وَ الطِّفْلُ وَ مَنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَهِ فَتُرْفَعُ لَهُمْ نَارٌ فَيُقالُ لَهُمْ :

اُدْخُلُوهَا. فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلاَماً. وَ مَنْ أَبَى قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : هذا قَدْ أَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي. (۲)

سه نفرند که حجّت بر آنها [در روز قیامت] تمام می شود: لال، طفل و شخصی که در زمان فترت از دنیا رفته باشد. برای این سه نفر آتشی افروخته می شود و گفته می شود: وارد آتش شوید. هر کس وارد آتش شود، آتش برای وی سرد و سلام می شود. و هر کس امتناع کند، خداوند تبارك و تعالی می گوید: پس [دیدید]که دستورتان دادم و عصیانم کردید.

۱- . الکافی ۳/۲۴۸ و الخصال/۲۸۳ با اختلافی اندك.

۲- . الکافی ۳/۲۴۹.

بشارات

انبیا در طول تاریخ مردم زمانهای بعد از خویش را به آمدن رسولان بعدی خبر می دادند که از این اطّلاع رسانی در زبان مذهبی با واژه «بشارات» یاد شده است. علی علیه السلام در این باره، روند به هم پیوسته انبیا را اینچنین معرّفی می فرماید :

مِنْ سَابِقٍ سُمی لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرٍ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ (۱)

پیامبر سابقی که نامیده شده برای او آن که بعد از او خواهد، یا پیامبر

گذشتهای که به وسیله پیامبر پیش از خود معرّفی شده است.

در این صورت امیرمؤمنان علی علیه السلام پیوند میان پیامبران را بیان می کند. به این صورت که پیامبر پیشین از پیامبری که بعد از خود برگزیده می شود خبر می دهد و او را معرّفی می کند.

البتّه باید توجّه داشت که دین در قاموس موحّدان حقیقی واحد است و هرچند که در ارتباط با دو عامل زمان و مکان، ادیان گوناگون نمایانده می شود، امّا در هر حال نام کلّی تمام ادیان در لسان قرآن مجید اسلام است. آنجا که می فرماید :

«اِنَّ الدّینَ عِنْدَ اللّهِ الاِسْلاَمُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابِ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جاءَهُمْ الْعِلمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ» (۲)

دین نزد خدا اسلام است و بس. اهل کتاب اختلاف نکردند مگر پس از آنکه [به حقّانیت آن] آگاه شدند و اختلافشان به خاطر حسد در میان آنها بود.

در این روند به هم پیوسته پیامبرانی که هم یک مأموریت دارند و هم از یک مبدأ حکم گرفتهاند و اساس دعوتشان هم به سوی خداست، مردم را به آمدن همکاران خود در آینده بشارت می دهند. یعنی که در این بستر پیامبران مأمورینی هستند که موضوع رسالت را تداوم می بخشند. این به هم پیوستگی در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد :

«شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذی أوْحَیْنَا اِلَیْکَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ اِبْراهِیمُ وَ مُوسَی وَ عِیس أَنْ أَقِیمُوا الدَّینَ وَ لاَ تَتَفَرَّقُوا» (۳)

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- . آل عمران (۳)/۱۹.

۳- . الشوری (۴۲)/۱۳.

خداونـد از دین تشـریع کرد برای شـما چیزی را که به نـوح سـفارش کرده بـود. و آنچه به تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم این است که دین را برپا دارید و از هم جدا نشوید.

و از زبان حضرت عیسی علیه السلام می فرماید :

«اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدیَّ مِنَ التَّوْرَاهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ قَالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ» (۱)

من فرستاده خدا به سوی شمایم. تورات را که پیش از من آمده تصدیق می کنم و شما را به پیامبری با نام احمد که پس از من می آید بشارت می دهم. آنگاه که این پیامبر با بیّنات بر ایشان آمد گفتند سحری آشکار است.

در حدود ۲۵ آیه در قرآن مجید پیامبر اسلام را با همین ویژگی یعنی تصدیق پیامبران پیشین معرّفی می کند که از مجموع آنها می توان به روشـنی روند به هم پیوسـته ادیان را نتیجه گرفت. علی علیه السلام نیز درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید :

فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِیقِ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدی بِهِ (۲)

محتوای رسالت او برای مردم تصدیق کتابهای پیشین بود و نوری که باید به آنها اقتدا شود.

بشارات در مورد پیامبر اسـلام آنقـدر روشن بود که به فرموده قرآن مجیـد «الذیّن آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبناءهم» (۳) : کسانی که کتاب برایشان دادیم او را

چون فرزندان خود می شناسند.

در روایتی ذیل آیه شـریفه آمـده است که خلیفه دوم از عبـداللّه بن سـلام - که از علمای اهل کتاب بود - می پرسد: آیا شـما محمّد صـلی الله و علیه و آله را در کتابتان [به حقانیت و صدق] می شناسید؟ او پاسخ می دهد: آری. «وَاللّهِ نَعْرِفُهُ بِالنَّعْتِ الَّذی نَعْتَهُ اللّهُ لَنَا اِذَا رِأَیْنَاهُ فِیْکُمْ کَمَا یَعْرِفُ أَحَدُنَا ابْنَهُ اِذا رَاهُ مَعَ الْغِلْمَانِ. وَ الَّذی یَحْلِفُ بِهِ ابنُ

۱- . الصفّ(۶۱)/۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۳- . البقره(۲)/۱۴۶.

سَلاَم، لأنا بِمُحَمَّدٍ هَذا أَشَدُّ مَعْرِفَةً مِنّی بِابْنِی.»: به خدا سوگند ما او را به همان صفتی که خدا برایمان توصیف کرده می شناسیم. ما وقتی او را در میان شما می بینیم مانند آن است که یکی از ما پسرش را در میان پسران می بیند. به آن کس که ابن سلام به او سوگند یاد می کند شناسایی ما پیامبر را به مراتب از معرفتمان به فرزندانمان شدیدتر است. (۱)

روایات در این زمینه زیاد است و مرحوم مجلسی در همین جلد ۱۵ صفحه ۱۷۴-۲۴۸، ذیل عنوان «البشاره بمولده و نبوّته» همه را جمع کرده است.

چنین تعاریف روشن از سوابقی نشأت می گیرد که در کتب الهی پیشین وجود داشته است. دسته‌ای از این بشارات قبل از ظهور اتفاق می افتد تا به صورت علامت تلقّی گردد و دسته‌ای نیز همراه با ظهور واقع می شود تا نشان صدق وی و انطباق او با پیشگوییهای پیامبران قبل گردد که بررسی تاریخ ادیان الهی به خوبی درستی این نکات را روشن می کند.

در کتاب تورات پیامبر اسلام ابتدا با دو ویژگی فرزند اسماعیل و دارای دیانت آتشین، معرّفی می گردد و سپس می خوانیم :

برای اینان پیامبری را برمی انگیزانم از نزدیکان برادران ایشان که مانند تو است و کلام خود را به دهان او می نهم و او به ایشان آنچه را که من به او امر می کنم می گوید. (۲)

و در جای دیگر می گوید :

خداوند نبیّ عهدی دارد که عهد او جاوید و ابدی است. او دارای شریعت جدیدی است. بر تمام ملل و امم مبعوث می شود و شاهد بر همه امم جهان است. (۳)

و حضرت عیسی علیه السلام نیز برای پیشگیری از گرفتار شدن مردم ناآگاه در دام شیّادان آنها را هشدار می دهد که :

۱- . بحارالانوار ۱۵/۱۸۰.

۲- . تورات، سفر تثنیه باب ۱۸ آیه ۱۸.

۳- . کتاب حیقوق نبی، آیه دوم باب دوم. و کتاب اشعیای نبی باب ۵۱ آیه ۱۴ و باب ۵۵ آیات ۳ و ۴.

کسی شما را به اسم من گمراه نکند و بسیاری به اسم من می آیند و خلق را گمراه می کنند. (۱)

بحث دربـاره بشـارات خیلی مفصّل است. در اینجـا به همین انـدازه اکتفا می کنیم و خواننـدگان گرامی را به مطالعه کتابهای: انیس الاعلام و محضرالشـهود و بشارات عهـدین و نقش ائمّه در احیای دین درس ۸ صفحه ۳۱۷ - ۳۵۸ و پیوست شماره ۴ در آخر کتاب که عین متون کتب عهد قدیم و جدید را در آن آورده است، توصیه می کنیم.

۱- . انجیل متی باب ۲۴ و در لوقا باب ۲۱ و مرقس باب ۱۳، نیز همین مسأله آمده است.

ص: ۱۵۷

بخش دوم: معرفت امام

اشاره

معنای لغوی امام

امام در لغت به معنای پیشوا و پیشرو و مقتدا است اعمّ از اینکه فردی گمراه و ستمکار باشد یا فردی هدایت یافته و مؤمن و عادل. در معجم مقاییس اللّغه می گوید :

«الامام کلّ من اقتدی به و قدّم فی الامور» (۱)

یعنی: کسی که به او اقتدا شود و در امور مقدم داشته شود امام است.

و در لسان العرب می گوید :

«اَمّ القوم و أمّ بهم، تقدّمهم؛ و هی الامامه. و الامام کلّ من ائتمّ به قوم کانوا علی الصراط المستقیم أو کانوا ضالّین» (۲)

قوم را امامت کرد یعنی بر آنها مقدّم شد؛ و امامت هم همین است. و امام کسی است که قومی به اقتدا کنند اعم از اینکه بر راه هدایت باشند یا بر ضلالت و گمراهی. امام به این معنا در قرآن کریم و احادیث شریف هم به کار رفته است.

خدای تعالی می فرماید :

«یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِامامِهِمْ (۳)

روزی که هر کسی را با امامشان بخوانیم.

«فَقاتِلُوا اَئِمَّهَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لاَ أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ (۴) »

۱- . معجم مقاییس اللّغه ۱/۲۸.

۲- . لسان العرب ۱۲/۲۴.

۳- . اسراء(۱۷)/۷۱.

۴- . توبه(۹)/۱۲.

با امامان کفر کارزار کنید - زیرا که آنها به عهد و پیمان خود وفادار نیستند - تا اینکه باز ایستند.

و امیرالمؤمنین - علیه السلام - درباره شیطان می فرماید :

«فَعَدُوُّ اللهِ اِمامُ الْمُتَعَصِّبینَ (۱)

[ابلیس] دشمن خدا امام متعصبّان است.

و در نامه خود به محمد بن ابی بکر آنگاه که فرمانروایی مصر را به او سپرد نوشت :

«فَاِنَّهُ لَا سَواءَ اِمامُ الهُدَی وَ اِمامُ الرَّدَی وَ وَلِیُّ النَّبِیِّ وَ عَدُوُّ النَّبِیِّ» (۲)

پس پیشوای هدایت و پیشوای هلاکت هیچگاه یکسان نیستند. و همین طور دوستدار پیامبر و دشمن او با هم مساوی نمی باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الاَئِمَّهَ فی کِتابِ الله عَزَّوَجلَّ امامانِ. قالَ الله تَبارَکَ وَ تَعالی :

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا (۳) » لا بِأَمْرِ النّاسِ، یُقَدِّمُونَ أَمْرَ الله قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ

حُکْمَ الله قَبْلَ حُکْمِهِمْ. قالَ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ اِلَی النّارِ (۴) » یُقَدِّمُونَ

أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ الله وَ حُکْمَهُمْ قَبْلَ حُکْم الله وَ یَأْخُذُونَ بِأَهْوائِهِمْ خِلافَ مَا فِی کِتابِ الله عَزَّوَجَلَّ». (۵)

پیشوایان در کتاب خدا دو قسماند: خدای متعال می فرماید: آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما راهنمایی می کنند» نه به امر مردم. امر خدا را بر امر خود مقدّم می دارند و حکم او را پیش از حکم خود قرار می دهند. و می فرماید: آنها راپیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می خوانند. امر خود را بر امر خدا مقدم داشته و حکمشان را پیش از حکم خدا قرار می دهند و به خاطر هوای نفسشان چیزی را که برخلاف کتاب خداست اخذ می کنند.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- . نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۳- . انبیا(۲۱)/۷۳.

۴- . نساء(۴)/۳۳.

۵- . الکافی۱/۲۱۶.

بنابراین از نظر لغت و استعمال، امام یک معنای عامی دارد که شامل امام هدایتگر و امام گمراه کننده می شود، ولی در اینجا بحث از امام و پیشوایی است که بعداز پیامبر گرامی اسلام - صلی الله و علیه و آله و سلم - رهبری امّت را به دست می گیرد. چنین شخصی از نظر شیعه باید منصوب از ناحیه خدای تعالی و رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم بوده و خلیفه خدا و پیامبر بر روی زمین می باشد. و باید معصوم بوده و از علم و قدرت الهی برخوردار باشد تا حجّت خدای تعالی بر همه خلایق به ویژه بر مسلمانان گردد. و او دارای مقام وجوب طاعت از ناحیه خدای سبحان می باشد. این خلاصه ویژگیهایی است که از نظر شیعه امام مسلمین باید دارای آن باشد. ما در این بخش سعی می کنیم درباره این ویژگیها به تفصیل بحث کنیم. و نیز با اشاره به نظریّه های علمای اهل سنّت در برخی از این ویژگیها، سعی می کنیم شبهات مربوط به بحث امامت را برطرف کرده، مخاطب خود را به حقیقت امر مطلّع سازیم و اعتقاد صحیح را در این باره روشن کنیم.

ویژگیهای امام

۱) لزوم پیروی از امام به طور مطلق

اشاره

یکی از ویژگیهای مهم و اساسی امام مسلمین این است که خداوند متعال اطاعت او را بر همه امّت به طور مطلق واجب کرده است. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید :

یُنْکِرُونَ الِامامَ الْمُفْتَرَضَ الطّاعَهُ وَ یَجْحَدُونَ بِهِ. وَ الله ما فِی الاَرْضِ مَنْزِلَهً أَعْظَمُ عِنْدَالله مِنْ مُفْتَرَضِ الطّاعَهِ. فَقَدْ کانَ اِبراهیمُ دَهْراً یَنْزُلُ عَلَیْهِ الاَمْرُ مِنَ الله وَ ما کانَ مُفْتَرَضَ الطّاعَهِ حَتّی بَدَا لله أَنْ یُکْرِمَهُ وَ یُعَظِّمَهُ فَقالَ: «انّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً (۱) (۲)

امامی را که پیرویش واجب است انکار می کنند و به او ایمان نمی آورند. سوگند به خدا، در روی زمین مقام و منزلتی بزرگتر از وجوب طاعت وجود ندارد.همانا بر ابراهیم روزگاری از سوی خدا امر نازل می شد ولی پیرویش واجب نشده بود تا اینکه رأی خدا بر این قرار گرفت که او را تکریم و تعظیم کند پس فرمود : همانا تو را برای مردم امام قرار می دهم.

چنین نیست که وجوب اطاعت و پیروی از نبی و رسول لازمه نبوت و رسالت بوده باشد. زیرا چه بسا پیامبران و رسولانی بودند که مقام وجوب طاعت یعنی امامت را در تمام عمر خود دارا نشدهاند. و چه بسا پیامبرانی بودند که در ابتدای

۱- . بقره(۲)/۱۲۴.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۱۴۱.

نبوّتشان فاقد این مقام و منزلت بوده و بعدها واجد آن شدهاند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

پیامبران و رسولان بر چهار طبقهاند :

پیامبری که نبوّتش از خودش تجاوز نمی کند. و پیامبری که [مَلک را] در خواب می بیند و صدایش را می شنود ولی در بیداری او را مشاهده نمی کند و به کسی هم مبعوث نشده است و او را پیشوا و امامی هست مانند پیشوایی ابراهیم بر لوط علیه السلام. و پیامبری که ملک را در خواب می بیند و صدایش را می شنود و در بیداری هم او را مشاهده می کند و رسول گروهی کم یا زیاد هم است. مانند یونس که خدای تعالی درباره او می فرماید : «وَ أَرْسَلْناهُ اَلَی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» (۱) او را به صد هزار

نفر یا زیادتر فرستادیم.

حضرت فرمود: زیادی آنها سی هزار نفر بودند. و بر یونس [با وجود این رسالت] پیشوا و امامی بود. و پیامبری که ملک را در خواب می بیند و صدایش را می شنود و در بیداری او را مشاهده می کند و دارای مقام امامت هم است؛ مانند پیامبران اولوالعزم. همانا ابراهیم علیه السلام زمانی پیامبر بود ولی مقام امامت را دارا نبود تا اینکه خدای تعالی فرمود: «همانا من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم». (۲)

پس مقام و منزلت امامت و وجوب طاعت چنان بلند و رفیع است که بسیاری از پیامبران و رسولان الهی با اینکه مقامی بس بالا نزد خداوند متعال داشتند، فاقد این مقام بودند. پیامبران و رسولانی به این مقام نائل می شدند که امتحانات و ابتلائات سخت و دشوار الهی را با صبر و شکیبائی به توفیق الهی پشت سر می گذاشتند و اراده خود را فانی در اراده خداوند متعال می کردند. و به همین جهت است که اطاعت و پیروی از امام، پیروی از خدای تعالی و نافرمانی او، نافرمانی خداوند متعال به حساب می آید: بُرَید عِجْلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه :

۱- . صافّات (۲۷)/۱۴۷.

۲- . الکافی۱/۱۷۴.

«فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً» (۱)

پرسیدم. آن حضرت فرمود :

المُلکُ الْعَظیمُ أَنْ جَعَلَ فِیهِمْ أَئِمَّهً مَنْ أَطاعَهُمْ أَطاعَ الله وَ مَنْ عَصاهُمْ عَصَی اللّهَ. فَهُوَ الْمُلْکُ العَظیمُ (۲)

ملک و سلطنت بزرگی که خدای تعالی برای آل ابراهیم عطا فرموده این است که در میان آنها امامانی قرار داده که هرکس اطاعتشان کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس آنها را معصیت کند، خدا را معصیت کرده است. این است معنای ملک عظیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الله عَزَّوَجلَّ أَدَّبَ نَبِیَّهُ عَلَی مُحَبَّتِهِ فَقَالَ: «وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم (۳) ثُمَّ فَوَّضَ

اِلَیْهِ فَقَالَ: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَانَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۴) » وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ :

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ» (۵) و (۶)

خداوند پیامبرش را بر محبّت خود تربیت کرد و فرمود:

و همانا تو دارای خلقی بس بزرگ هستی. سپس امور مردم را به او تفویض کرد و فرمود: «آنچه رسول برایتان آورد اخذ کنید و آنچه رسول شما را از آن نهی کرد پرهیز کنید.» و فرمود: «هرکس اطاعت رسول کند، به یقین خدا را اطاعت کرده است».

بدیهی است مقام امر و نهی از ویژگیهای مولا ـ و مالک حقیقی است و هیچ فردی از افراد انسانها نسبت به فرد یا افراد دیگر چنین مولوّیت و مالکیّتی را دارا نیستند، بکله کسی که خود را مخلوق خالق یگانه می داند، به هیچ وجه برای خود در قبال خدای خویش مالکیت و مولوّیتی حتّی نسبت به اعضای وجود خودش هم قائل نمی باشد و تنها او را مالک و مولای خود می شناسد و فقط اطاعت او را بر خود واجب و لازم می داند.

۱- . نساء(۴)/۵۴.

۲- . الکافی ۱/۲۰۶.

۳- . قلم (۶۸)/۴.

۴- . حشر(۵۹)/۷.

۵- . نساء(۴)/۸۰.

۶- . الکافی ۱/۲۵۶.

خداوند متعال طبق سنّت خویش از میان همین انسانها عدّهای را برای رساندن فرامین خود برگزیده است. و با توجه به روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام مقام و منزلت بیشتر پیامبران الهی از این امر تجاوز نمی کرده است. کار اصلی این پیامبران دعوت به خدا و رساندن فرامین و احکام پیامبران الهی بر مردمان بود. و وظیفه مردم در قبال آنان پذیرش دعوتشان و گردن نهادن به وظایفی بود که آنان از سوی خداوند تعالی می آوردند.

ولی خداوند متعال از میان پیامبرانش برخی را اضافه بر این مقام، مقام وجوب اطاعت و امامت و سلطنت عطا فرمود. و پیامبر با دارا شدن به این مقام، با تملیک خدای تعالی، حقّ امر و نهی و تصرّف در امور مردم را پیدا می کند و مردم را لازم است از دستورات او فرمان برده و هیچگاه با او مخالفت نکنند. و چون این مقام را به تملیک خداوند متعال دارا شده است، پس اطاعت او اطاعت از خدا و مخالفت او مخالفت خدای تعالی محسوب می گردد.

باید توجّه داشت که وجود این مقام در شخصی مبتنی بر داشتن نبوّت نیست. زیرا می دانیم که در زمان بیشتر انبیای بنیاسرائیل خداوند متعال نبوّت را در خانوادهای و سلطنت را در خانوادهای دیگر قرار داده بود.

بعد از حضرت موسی علیه السلام قوم بنیاسرائیل دچار حاکمان ستمگر شدند تا اینکه از ستم آنها به ستوه آمده به سراغ پیامبر زمان خود آمدند و به او گفتند: ملک و پادشاهی برای ما برانگیز تا با او در راه خدا پیکار کنیم. پیامبر خدا به آنها گفت : خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است. آنان گفتند: او چگونه می تواند زمامدار و پادشاه ما باشد در حالی که ما به زمامداری سزاوارتریم و او ثروت زیادی هم ندارد. پیامبرشان گفت: خداوند او را برای شما برگزیده است و او را در علم و جسم توانایی زیاد داده است. خدا ملک و پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند. (۱)

۱- . ر. ک: بقره(۲)/۲۴۶و ۲۴۷.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

طالوت از خانواده نبوّت و حکومت نبود. (۱)

و نیز می فرماید :

نبوّت در بنیاسرائیل در خانوادهای بود و پادشاهی و حکومت هم در خانوادهای دیگر. خداوند پادشاهی و پیامبری را در بنیاسرائیل در یک خانواده قرار نداده بود. و به همین جهت بود که بنیاسرائیل به پیامبرشان گفتند: «ابعَثْ لَنا مَلَکاً...» و چون پیامبری در فرزندان «لاوی» و پادشاهی در فرزندان «یوسف» بود و طالوت از فرزندان «بن یامین» برادر مادری یوسف بود نه از خانواده نبوت و پادشاهی، پس آنان ناراحت شده و گفتند: او چگونه می شود زمامدار ما بشود در حالی که ما به پادشاهی و زمامداری از او سزاوارتریم و او ثروت زیادی ندارد؟ پیامبرشان هم در جواب فرمود: خداوند او را برای شما برگزیده است و در علم و جسم به او توانایی زیاد داده است. و خدا پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند... و طالوت از همه آنها عالمتر و تنومندتر و شجاع و قوی بود ولی ثروتی نداشت. (۲)

امام صادق علیه السلام هم در این زمینه می فرماید :

پادشاهی در آن زمان از آنِ کسی بود که لشکریان را همراهی می کرد و پیامبر امر او را استوار می ساخت و اخبار الهی را به او می رساند. (۳)

پس با توجه به آنچه گذشت معلوم می شود امامتی که مورد درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه شریفه «وَ مِنْ ذُرِّیَّتی»است، مقام نبوت نیست که بیشتر مفسّران اهل سنّت بر آن اصرار دارند. نیشابوری در تفسیر آیه مذکور می نویسد: «و الا کثرون علی أنّ الامام هاهنا النّبی. (۴) یعنی اکثر مفسّران می گویند که امام در این آیه

۱- . الکافی ۸/۲۴۹ ح ۴۹۸.

۲- . تفسیر قمی ۱/۸۱.

۳- . تفسیر عیّاشی ۱/۱۳۲. و در این زمینه رجوع شود به: الرسائل العشر، رساله فی الفرق بین النّبی و الامامصفحه ۱۱۱-۱۱۴.

۴- . تفسیر نیشابوری مطبوع به حاشیه تفسیر طبری ۱/۳۹۰.

به معنای نبی است. زیرا همانطور که معلوم شد حضرت ابراهیم علیه السلام این درخواست را آنگاه از خداوند متعال کرد که خداوند به او مقام امامت یعنی پادشاهی و وجوب اطاعت را عطا فرمود و او از سالها قبل نبوّت را دارا بود. و نیز روشن گردید که مقام ابراهیم و پادشاهی لازمه مقام نبوّت نیست تا کسی بگوید دعای حضرت ابراهیم در مورد آن فرزندانش بود که مقام نبوّت به آنها داده شده بود.

خداوند متعال در پیامبر گرامی اسلام مقام نبوّت و امامت را جمع کرد و همه مسلمانان را به اطاعت او و پس از او به اطاعت صاحبان امر دستور داد :

«أَطيعُوا الله و أَطيعُو الرَّسُولَ وَ أُولِى الاَمْرِ مِنْكُم» (۱)

از خداوند اطاعت کنید. و از رسول و صاحبان امر از خودتان، فرمان برید.

در این آیه شریفه اطاعت صاحبان امر همچون اطاعت رسول قرار داده شده است. و اطاعت از هر دو به طور مطلق بر مردم واجب شده است. امام صادق علیه السلام درباره آیه کریمه می فرماید :

وَ صَلَ الله طاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ بِطاعَهِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بَطاعَتِهِ. فَمَنْ تَرَكَ طاَعَةَ وُلاهِ الاَمْرِ، لَمْ يُطِعِ الله وَ لا رَسُولَهُ (۲)

خداوند اطاعت ولیّ امر را به اطاعت رسولش و اطاعت رسولش را به اطاعت خودش متّصل کرده است. پس هر کس اطاعت والیان امر را ترک کند، خدا و رسولش را اطاعت نکرده است.

حسین بن ابی العلا می گوید: [به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

ما معتقدیم که اطاعت و پیروی از اوصیای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم واجب است. حضرت فرمود: آری. خداوند در حقّ آنان می فرماید :

«اَطيعُوا الله وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الاَمْرِ مِنْكُمْ».

و نیز می فرماید:

۱- . نساء(۴)/۵۹.

۲- . الکافی ۱/۱۸۲.

«اِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُه وَ الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ رَاکِعُونَ (۱)

یعنی: سرپرست و ولی شما تنها خدا و رسولش و آنها که ایمان آوردهاند؛ همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (۲)

بدینترتیب روشن شد که خداوند متعال امامت را به معنای وجوب اطاعت و حرمت مخالفت و مقام امر و نهی بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم را در عدّهای خاص قرار داده و مسلمانان را بعد از رسول گرامی به اطاعت و پیروی آنها به طور مطلق فرا خوانده است.

[و این بدان معنا نیست که خدای تعالی مردم را ملک مطلق اولی الامر نموده باشد، به طوری که آنها هر تصرّفی را بخواهند در ملک خود انجام دهند یعنی مردمان بردگان زرخرید آنها نیستند که هرگاه بخواهند آنها را بفروشند. و این معنا اصلاً در مورد آنان صحیح نیست زیرا که خرید و فروش در صورتی درست است که شخص دیگری به عنوان خریدار وجود داشته باشد.]

به همین منظور است که امام رضا علیه السلام به اسحاق بن عیسی فرمود :

ای اسحاق، مرا رسیده که مردم گمان می کنند ما می گوییم: مردم بنده ما هستند. نه، سوگند به قرابتم با رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم من به هیچ وجه چنین چیزی نگفتهام و از پدرانم هم نشنیدهام، و از کسی هم نشنیدهام که از پدرانم چنین سخنی را نقل کند. ولی من می گویم: النّاسُ عِبیدٌ لَنا فِی الطّاعَهِ مَوالٍ لَنا فِی الدّین. یعنی: مردم در اطاعت بنده ما، و در دین دوستدار ما هستند (۳)

مأمون رقّی می گوید :

نزد مولایم امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و به حضرت سلام کرد و سپس نشست و گفت: ای فرزند رسول خدا،

۱- . مائده(۵)/۵۵.

۲- . الکافی۱/۱۸۷.

۳- . الکافی ۱/۱۸۷.

شما رئوف و مهربانید و اهل بیت امامت شمایید. پس چه مانعی دارید که برای حقّ خود قیام نمی کنید در حالی که صد هزار شیعه شمشیر به دست و آماده دارید؟ حضرت به او فرمود: ای خراسانی، بنشین خدا حقّ تو را حفظ کند. سپس فرمود: ای حنفیه، تنور را بیافروز. و او آن را افروخت تا اینکه مانند اخگری شد که بعد از سرخ شدن روی آن سفید می شود. آنگاه به خراسانی فرمود: ای خراسانی، بلندشو و در تنور آتش بنشین. خراسانی گفت: ای آقای من، ای فرزند رسول خدا، مرا به آتش عذاب مکن! از من درگذر؛ خدا از تو درگذرد! حضرت فرمود: از تو گذشتم.

در همین حال بودیم که هارون مکّی نعل به دست رسید و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. امام صادق علیه السلام به او فرمود: نعل از دست بیانداز و در تنور بنشین. او نعل را از دست بینداخت و در تنور نشست. امام رو به خراسانی کرد و با او درباره خراسان به صورتی سخن می گفت که گویا در آنجا حاضر بوده است. آنگاه گفت: بلند شو ای خراسانی و بنگر در تنور چه می بینی؟ گفت: بلند شدم و هارون مکّی را دیدم که چهار زانو در تنور نشسته است. آنگاه او از تنور بیرون آمد و بر ما سلام کرد. پس امام به خراسانی گفت: مانند این مرد در خراسان پیدا نمی شود. امام فرمود: سوگند به خدا، یک نفر هم پیدا نمی شود. (۱)

با توجّه و دقّت در این روایت، عظمت و منزلت و مقام امامت روشن می شود. زیرا روشن است که امام با داشتن این مقام امر و نهی او را به داخل شدن در آتش امر کرد. راستی کدام امام و پیشوایی جرأت می کند چنین دستوری به پیروانش بدهد؟ و راستی کدام پیروی این همه از امامش فرمان می برد؟ البته باید توجه داشت که امام که طاعتش به طور مطلق واجب است هیچگاه چیزی را که خدا حلال کرده

۱- . بحارالانوار ۴۷/۱۲۳.

حرام نمی کند و چیزی را که خدا حرام کرده حلال نمی نماید. زیرا چنانکه گفتیم کسی به این مقام نمی رسد مگر اینکه مشیّت او فانی در مشیّت خدای تعالی شده باشد. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «أَطیعُوا الله وَ... أُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ» می فرماید :

هِیَ فِی عَلِیٍّ وَ فِی الاَئِمَّهِ جَعَلَهُمُ الله مَواضِعَ الاَنْبِیاءِ، غَیْرَ أَنَّهُمْ لاَ یُحِلُّونَ شَیْئاً وَ لا یُحَرِّمُونَهُ. (۱)

این آیه درباره علی و ائمه نازل شده است. خداوند آنها را در جایگاه پیامبران قرار داده است جز اینکه آنها نه چیزی را حلال می کنند و نه حرام.

پس وجوب طاعت و مقام امر و نهی از خصایص و ویژگیهای مهم و اساسی امامت است، بلکه داخل در حقیقت و معنای امامت است.رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید :

و سُمی الإمامُ اِماماً لِاَنَّهُ قُدْوَهٌ لِلّناسِ، مَنْصُوبٌ مِنْ قَبِلِ الله تَعَالی ذِکْرُهُ مُفْتَرَضُ الطّاعَهِ عَلَی الْعِبادِ (۲)

امام به آن جهت امام نامیده می شود که مقتدای مردم است، و از سوی خدای تعالی منصوب شده است و اطاعتش بر بندگان فرض است.

درباره مقام امر و نهی و وجوب طاعت، اموری دیگر شایان ذکر است که به طور فشرده به آنها اشاره می شود :

الف: وجوب طاعت به عنوان اوّلی و ثانوی

بدیهی است تملیک خدای تعالی مقام امر و نهی را به کسی، به این معنا نیست که او در عرض خدای تعالی دارای این مقام شود و خداوند از سلطنت خود معزول گردد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید :

اَلله مَوْلایَ أَوْلَی بِی مِنْ نَفْسی لا أَمْرَلی مَعَهُ. وَ أَنَا مَوْلَی الْمُؤمِنینَ، أَوْلَی بِهَمْ

۱- . تفسیر العیاشی ۱/۲۵۲.

۲- . معانی الاخبار/۶۴.

مِنْ أَنْفُسِـهِمْ، لاَـ أَمْرَ لَهُمْ مَعِی. وَ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ أَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لاَ أَمْرَ لَهُ مَعِی، فَعَلِیٌّ بْنُ أَبِی طالِبٍ مَوْلاهُ، أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، لاَ أَمْرَ لَهُ مَعَهُ. (۱)

خـدا مولاـی من است و از من به خود من سـزاوارتر است. و با وجود او مرا هیـچ امری نیست. و من مولای مؤمنانم و به آنها از خود آنها سـزاوارترم، و با وجود من هیـچ امری برای آنها نیست. و هر کس که من مولای اویم و سـزاوارتر از او به اویم و هیچ امری برای او با وجود من نیست، پس علیّ بن ابی طالب مولای اوست و سـزاوارتر از او به خود اوست، و برای او با وجود علی هیچ امری نیست.

منظور از «معه» این است که برای رسول خـدا هیچگاه و به هیـچ وجه در کنار خـدای سبحان و در عرض او و در مقابل امر او، امری نیست. یعنی پیـامبر گرامی اسـلام در همه فرامین و دسـتورهایی که از او صـادر می شود مـأذون و مجاز از سوی خـداوند متعـال و هیـچ امری از او بـدون اسـتناد به خـدای تعـالی به هیـچ وجه از او صـادر نمی شود. و به همین جهت است که او برای سرپرستی همه امور مؤمنین از خود آنها سزاوارتر است و خواسته او درباره همه شؤون آنها از خواسته خود آنها برای خودشان، مقـدّم می باشـد. و مؤمن آنگـاه ایمـانش کامـل می شود که بتوانـد خواسـته خـدا و رسول و صاحبـان امر را در تمام جهات بر خواسته خود مقدّم کند.

پس همـانطور کـه فرامین پیـامبر و صاحبـان امر در حقیقت فرامین خـدای سـبحان است، اطـاعت از فرامین آنهـا هم اطـاعت از فرامین خدای تعالی است. و وجوب اطاعت خدای تعالی هم امری است که عقل سلیم هر انسانی با توجه به معرفت خدا، حاکم بر آن است. و چنـانکه گفتیم ما از این وجوب اطاعت تعبیر به وجوب اطاعت به عنوان اوّلی کردیم. امّا وجوب طاعت به عنوان ثانوی. مقصود از آن طاعت سلاطین و امرایی است که فرامین و دستورهای آنها به خدای تعالی مستند نیست؛ یعنی کسانی که به ناحق و به زور بر مسـند حکومت تکیه می کننـد و بر مردم امر و نهی می کنند. مردمی که تحت سلطه، چنین حاکمانی قرار می گیرند، برای

۱- . بحارالانوار ۳۷/۲۲۲. و ر.ک بحارالانوار ۳۷/۲۴۴ و ج ۲۵/۳۶۱ و ج ۳۸/۱۵۱ و ج ۳۳/۲۶۶.

حفظ جان و عرض و ناموس خود، لازم است از فرامین آنها به مقداری که ضرر با آن دفع می شود، اطاعت کنند.

رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می فرماید :

طاعَهُ السُّلطانِ واجِبَهٌ. وَ مَنْ تَرَکَ طاعَهَ السُّلطانِ، فَقَدْ تَرَکَ طاعَهَ الله عَزَّوَجَلَّ وَ دَخَلَ فِی نَهْیِهِ. اِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: «و لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُم اِلی التَّهْلُکَهِ (۱) ». (۲)

اطاعت سلطان واجب است. و هر کس اطاعت سلطان نکند خدا را اطاعت نکرده و حرام الهی را مرتکب شده است. زیرا که خدای تعالی می فرماید: خود را با دستان خود به هلاکت نیافکنید.

بدیهی است اطاعت از سلطان ظالم و ناحقّ از باب حقّ مولوّیت و مقام امر و نهی داشتن او نیست، بلکه این از باب وجوب حفظ نفس است که خدای تعالی و اولیایش بندگان الهی را امر به آن کردهاند. بنابراین کسی که با توجّه به این امر الهی از دستورات سلطان ظالم فرمان می برد، در حقیقت اطاعت از امر الهی به حفظ نفس می کند و به هیچ وجه تخطّی از حدودی که برای حفظ نفس مقرّر شده جایز نیست.

در صورتی که اطاعت از اولیای الهی و امام به حقّ به طور مطلق واجب است و این وجوب و لزوم اطاعت هم به جهت مولویّتی است که آنان از ناحیه مولای حقیقی دارا شدهاند.

ب: وجوب اطاعت امام و عصمت

یکی از ادلّه عصمت امام وجوب اطاعت اوست که در بحث عصمت در این باره به تفصیل بحث خواهد شد.

ج: وجوب اطاعت امام در نظر علمای اهل سنّت

علمای اهل سنّت در وجوب اطاعت از اولوالامر اختلاف دارند. برخی آن را به طور مطلق واجب می دانند. و برخی آن را مقیّد به اوامری می کنند که مطابق حقّ و عدل باشد.

۱- . بقره(۲)/۱۹۵.

۲- . وسائل الشیعه ۱۶/۲۲۱.

زمخشری در تفسیر آیه «أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أولِی الأمر مِنْکُمْ» می گوید :

المراد بـأولی الأمر منکم، أمراء الحقّ. لأنّ أمراء الجور، الله و رسوله برئیان منهم فلا یعطفون علی الله و رسوله فی وجوب الطاعه لهم. (۱)

یعنی: مقصود از اولوالامر حاکمان و سلاطین حق هستند، زیرا خداوند و رسولش از حاکمان ستمگر بیزارند پس نمی شود آنان را در وجوب طاعت با خدا و رسول یکی دانست.

بیضاوی هم در تفسیر آیه کریمه می نویسد:

أمر الناس بطاعتهم بعد ما أمرهم بالعدل، تنبیهاً علی أنّ وجوب طاعتهم ماداموا علی الحقّ.

یعنی: خدای تعالی بعد از آنکه حاکمان را امر به عدل و داد کرده، مردم را امر به اطاعت آنها نموده است تا بفهمانند که اطاعت از حاکمان تا موقعی واجب است که بر حق باشند. (۲)

طبری نیز بعد از ذکر اقوالی در معنای اولوالامر می نویسد:

و أولی الأقوال فی ذلک بالصّواب قول من قال: هم الأمراء و الولاه لصّحه الأخبار عن رسول الله (ص) بالأمر بطاعه الأئمّه و الولاه فیما کان طاعه و للمسلمین مصلحه.

یعنی: نزدیکترین قول به حقّ در معنای اولوالامر گفته کسی است که می گوید : أولی الامر همان امیران و والیانند. زیرا روایات صحیحی از رسول خدا (ص) رسیده که در آنها امر به اطاعت امامان و والیان در اموری کرده که طاعت باشد و مصلحت مسلمین هم در آن باشد. (۳)

توجّه به این نکته لازم است که: اطاعت رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم

۱- . الکشاف ۱/۵۱۴.

۲- . تفسیر بیضاوی ۱/۲۲۰.

۳- . تفسیر طبری ۵/۹۵.

و اولوالامر در آیه شریفه، هر دو به یک امر واجب گردیده است. یعنی در آیه شریفه خدای تعالی مردم را دوبار امر به اطاعت کرده است. در نوبت اول اطاعت خود را بر مردم واجب کرده و در نوبت دوم اطاعت از رسول و اولوالامر را لازم نموده است. و چنانکه می بینیم برای هر یک از رسول و اولوالامر، امر جداگانهای ذکر نکرده است. و از این فهمیده می شود که هیچ فرقی در نحوه وجوب اوامر رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و اولوالامر وجود ندارد. در حالی که این مفسّرین که قائل به وجوب امر رسول خدا به طور مطلق هستند، همین وجوب امر را درباره اولوالامر مقیّد به اوامری می کنند که مطابق حقّ و عدل باشد. علاوه بر اینکه اگر وجوب اطاعت اولوالامر مقیّد به اوامر به حق باشد و منظور از حق هم مطابق بودن دستورات اولوالامر با کتاب و سنّت باشد، در این صورت وجوب اطاعت اولوالامر در حقیقت همان وجوب اطاعت خدا و رسول خواهد بود و بر ذکر آن فایدهای مترتّب نخواهد شد. در حالی که ذکر اولوالامر در کنار رسول خدا - چنان که ذکر گردید - حاکی از آن است که خداوند متعال اطاعت رسول و اولوالامر را به طور مطلق واجب کرده است.

نکته دیگری که در این باره توجّه به آن لازم است اینکه: تشخیص حقّ و ناحقّ بودن بر عهده چه کسی است؟ به یقین می توان گفت این امر بر عهده همه افراد امّت اسلام نمی تواند باشد. زیرا فقط عالمان به احکام و قوانین الهی می توانند حقّ و ناحق بودن دستوری را تشخیص دهند، و چون همه عالمان دینی غیر از امامان معصوم علیهم السلام حق بودن تمام برداشتهای خود را نمی توانند به طور کامل تشخیص دهند، به این جهت چارهای نیست جز اینکه بگوییم: مراد از صاحبان امر همان امامان معصوم است.

چنانچه می بینیم این اشکالها متوجّه کسانی است که اولوالامر را به حاکمان و سلاطین ناحق و ستمگر هم تعمیم داده و اطاعت آنها را فقط در صورت حقّ بودن واجب شمردهاند، ولی کسانی که مانند زمخشری از اوّل اولوالامر را منحصر به

حاکمـان حقّ کردهانـد، این اشـکالها بر آنـان وارد نیست. و این در صورتی است که منظور آنهـا از حاکمان حق همان امامان معصوم باشـد که خدای تعالی به آنها حکومت و سـلطنت عطا فرموده است نه سـلاطین عادلی که ممکن است گاهی برخلاف قوانین و احکام الهی دستورهایی صادر کنند.

برخی دیگر از مفسّـِرین عامّه با توجّه به این اشـکالها، قول به وجوب اطاعت اولوالامر را به طور مطلق پذیرفته و به همین جهت قائل به عصمت اولوالامر هم شدهاند، ولی در تطبیق اولوالامر بر مصداق آن دچار اشتباه شدهاند.

فخر رازی یکی از علمای بزرگ اهل سنّت می نویسد:

ثبت أنّ الله تعـالی أمر بطـاعه أولی الأـمر علی سبیـل الجزم. و ثبت أنّ کـلُ من امَرَ الله بطـاعته علی سبیل الجزم، وجب أن یکون معصوماً عن الخطاء. فثبت قطعاً أنّ أولیالأمر المذکور فی هذه الآیه لابدّ و أن یکون معصوماً. (۱)

یعنی: ثـابت شـد که خـدای تعـالی به صورت قطعی امر به اطاعت اولوالامر کرده است و هر کسـی که خـدی تعالی به صورت قطعی امر به اطـاعت او کرده است بایـد معصوم از خطـا باشـد. پس ثـابت می شود که اولوالاـمر که در آیه ذکر گردیـده بـاید معصوم باشد.

نیشـابوری هم در تفسـیرش مقصود از اولوالامر را اجماع اهل حلّ و عقـد دانسته و همچون فخررازی دلالت آیه را بر عصـمت آنها برهانی کرده است. (۲)

اشـکال این سـخن هم پرواضـح است. زیرا وقتی هر یک از افراد اهل حلّ و عقـد به تنهایی عصـمت نداشـته باشـد، چگونه می توانـد اجمـاعی که از اجتمـاع اینگونه افراد شـکل می گیرد معصوم باشـد؟ به اضـافه اینکه از اول اسـلام کجا چنین اهل حلّ و عقدی تشکیل یافته که نظام امور جامعه اسـلامی را بر عهده گرفته باشد و همیشه در صـحنه حضور داشته باشد؟! مگر شورای چند نفر که در سقیفه به هنگام

۱- . تفسیر کبیر ۱۰/۱۴۴.

۲- . تفسیر نیشابوری، مطبوع به حاشیه تفسیر طبری ۵/۸۰.

رحلت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم تشکیل شد، تداوم و استمرار یافت که نظارت بر کار خلیفه تعیین شده از سوی آن شورا را داشته باشد و او را از مخالفت با احکام و قوانین الهی برحذر دارد؟!

اگر مقصود از اولوالامر که در آیه شریفه وجوب اطاعتش با وجوب اطاعت رسول یکی فرض شده است اهل حلّ و عقد باشد، خلافت هیچیک از خلفایی که بعد از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بر مردم حکم راندهاند، خلافت صحیح و حقّ نخواهد بود. زیرا یا به وسیله شورا به خلافت نرسیده بودند و یا اگر در موردی چند نفری به عنوان اهل حلّ و عقد چند ساعتی جمع شدهاند، فقط برای تعیین شخصی برای خلافت بوده است نه اینکه به عنوان «اولوالامر» صاحب اختیار مردم بوده باشد.

بنابراین هیچیک از این اقوال در معنای اولوالامر صحیح نیست و حقّ آن است که مراد از اولوالامر امامان معصوم است؛ همانطور که روایات اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید دارد. و چون خداوند متعال آنان را مقام عصمت بخشیده، اطاعتشان را به مانند اطاعت رسول به طور مطلق واجب کرده است.

ممکن است کسی بگوید: درست است که خداوند متعال ابتدا امر به اطاعت اولوالامر به طور مطلق کرده است، ولی در ذیل آیه در صورت تنازع، مؤمنین را امر به رجوع به خدا و رسول کرده است و اسمی از اولوالامر به میان نیاورده است. و این حاکی از آن است که اولوالامر اطاعتش به طور مطلق واجب نیست.

جواب این است که: خداوند متعال در صدر آیه مؤمنین را امر به اطاعت خدا و اطاعت رسول و اولوالامر می کند. و بدیهی است که اولوالامر در اینجا داخل در مخاطبین نمی باشد. پس در خطاب: «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ» هم داخل نیستند. امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید :

كَيْفَ يَأْمُرُهُمْ الله - عَزَّوَجَلَّ - بِطاعَةِ وُلاةِ الأَمْرِ وَ يُرَخِّصُ فِي مُنازَعَتِهِمْ؟ إِنَّما

قِیلَ ذَلِکَ لَلْمَأمُورینَ الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ: «أَطیعُوا الله وَ...». (۱)

چگونه می شود خداونـد متعـال مؤمنین را امر به اطـاعت والیـان امر کنـد و برای آنهـا اذن در مخـالفت والیان امر دهـد؟! همانا منظور از تنازع کنندگان همان کسانی هستند که به آنها امر شده است که: «اطاعت کنید خدا راو...»

پس معلوم می شود ذکر نکردن اولوالاـمر در ذیـل آیه، نه به خـاطر آن است که اطـاعت آنهـا فقـط در غیر موارد تنازع واجب است، بلکه بر مؤمنین لازم است در موارد تنازع به خدا و رسول یعنی کتاب و سنّت رجوع کنند و چون ممکن است تنازع آنها در برداشت از کتاب و سنّت هم باشد، پس چاره‌ای نیست جز اینکه برای رفع اختلاف خود به کسـی مراجعه کنند که عالم به همه علوم قرآن و سنّت باشد تا رافع اختلاف آنها باشد. و او بعد از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم جز امامان معصوم علیهم السلام کسی دیگر نیست. خدای تعالی می فرماید :

«وَ لَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلَی أولِی الاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ (۲)

اگر بازگردانند آن را به رسول و اولیالامر از خودشان قطعاً می داند کسانی که استنباط می کنند آن را از آنها.

پس رجوع به کتـاب و سنّت در حقیقت رجوع به اولوالاـمر را هم در برگرفته است. چون عـالم به همه علوم کتـاب و سنّت - چنانچه در آینده خواهد آمد - تنها اولوالامر هستند.

د: وجوب اطاعت در روایات اهل سنّت

روایات اهل سنّت در اطاعت اولوالامر و به طور کلّی در اطاعت امام و خلیفه و فرمانده مختلف است. در بعضی از آنها به طور مطلق امر به اطاعت آنها شده

۱- . الکافی ۱/۲۷۶.

۲- . نساء (۴)/۸۳.

است. از رسول خدا نقل کردهاند که فرمود: آیا نمی دانید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ گفتند: آری؛ گواهی می دهیم که شما رسول خدایید. فرمود: آیا نمی دانید که هرکس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است؟ گفتند: آری، اطاعت شما از اطاعت خداست. فرمود: اطاعت من از اطاعت خداست. و از اطاعت من این است که شما فرماندهان خود را اطاعت کنید، و اگر آنها نشسته نماز خواندند شما هم نشسته نماز بخوانید. (۱)

در روایت دیگر نقل شده که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم فرمود : کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و کسی که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. و کسی که فرماندهی را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. و کسی که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (۲)

و در حدیث دیگر نقل شده که حضرت فرمود: همیشه از فرماندهان خود اطاعت کنید. اگر شما را به چیزی که موافق احکام الهی است امر کردند، آنها مأجور خواهند بود و شما هم به اطاعت آنها مأجور خواهید شد. و اگر به چیزی که موافق احکام الهی نباشد، این امر بر ضرر آنها تمام خواهد شد و شما از آن بری خواهید بود. زیرا وقتی شما خدا را ملاقات کردید می گویید: پروردگارا، تو که ستم روا نمی داری؟ می گوید: ستمی در کار نیست. پس می گویید:

رَبَّنا أَرْسَلْتَ اِلَیْنا رُسُلًا فَأَطَعْناهُم بِإذْنِکَ. وَ اسْتَخْلَفْتَ عَلَیْنا خُلَفاءَ فَأَطَعْناهُمْ بِإذْنِکَ. وَأَمَّرْتَ عَلَیْنا أَمَراءَ فَاَطَعْناهُمْ لَکَ. فَیَقُولُ: صَدَقْتُمْ هُوَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتُمْ مِنْهُ بَرَاءٌ.

یعنی: پروردگارا، رسولانی را برای ما فرستادی و ما به اذن تو از آنها اطاعت کردیم. و خلفایی برای ما قرار دادی و ما به اذن تو از آنها پیروی کردیم. و فرماندهانی برای ما قرار دادی و ما به خاطر تو از آنها اطاعت نمودیم.

۱- . کنزالعمّال ۵/۷۸۲.

۲- . کنزالعمّال ۶/۵۲.

پس خدای تعالی خواهد گفت: راست گفتید. این امر به عهده آنهاست و شما از آن بری هستید. (۱)

در این روایات اطاعت فرمانـدهان و امیران را به طور مطلق واجب شـمرده است. و در این روایت اخیر با وجود تصـریح به عدم عصمت امیران، باز هم اطاعت آنها در دستورهایی که موافق احکام الهی نیست لازم شمرده شده است.

در روایت دیگر از حضرت نقل شده که فرمود:

تَمَسَّكُوا بِطاعَهِ أَئِمَّتِكُمْ وَ لا تُخالِفُوهُمْ فَانَّ طاعَتَهُمْ طاعَهُ الله وَ مَعْصِيَتَهُمْ مَعْصُيَهُ اللّهِ. (۲)

یعنی: اطاعت امامان خود را پیشه کنید و با آنها مخالفت نکنید زیرا اطاعت آنها اطاعت خدا و معصیت آنها معصیت خداست.

در این روایت - بر خلاف روایات پیشین که درباره امیران و فرمانـدهان بود - امر به اطاعت امامان و پیشوایان به طور مطلق کرده و مردم را از مخالفت آنان برحذر داشته است.

روایات دیگری نیز به این مضمون در کتب روایی اهل سنّت وجود دارد و در اینجا به ذکر این مقدار اکتفا می گردد.

در این روایات چنانچه دیدیم اطاعت رسولان و خلفا و امامان و امیران - با اختلاف تعابیر - به طور مطلق واجب و لازم دانسـته شـده بود. ولی در مقابـل اینهـا روایـات زیادی وجود دارد که اطاعت هیـچ امام و خلیفه و امیری را به طور مطلق واجب و لازم نمی دانـد بلکه وجوب اطاعت آنها را فقط در صورت موافقت با کتاب و سنّت لازم می شـمارد. برخی از این روایات نیز ذکر می گردد :

در روایتی از پیامبر گرامی صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: من

۱- . کنزالعمّال ۶/۵۴.

۲- . کنزالعمّال ۶/۵۹.

أمركم من الولاه بمعصيه فلا تطيعوه. (۱) یعنی: هر کدام از والیان شما را امر به انجام

معصیت کند و او را اطاعت نکنید.

و در روایات زیادی وارد شده است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم شخصی را فرمانده لشکری کرد و به آنها دستور داد که از او اطاعت کنند. سپس آن امیر به آنها دستور داد داخل آتش روند و آنها را امتناع کردند و خدمت رسول خدا برگشتند. حضرت این عمل آنها را تأیید کرد و فرمود: اِنَّما الطّاعَهُ فِی الْمَعْرُوفِ : همانا اطاعت فقط در مورد معروف لازم است. (۲)

خلیفه دوم می گوید: گوش به فرمان باش و اطاعت کن اگرچه حکمفرمای تو غلام نوجوان حبشی باشد... اگر محرومت کرد صبر کن. و اگر ستم نمود شکیبایی پیشه کن. و اگر خواست دینت را ناقص کند بگو: جانم فدای دینم. و از جماعت مفارقت نکن. (۳)

ابوبکر می گفت: همانا رسول خدا (ص) با وجود وحی الهی معصوم بود. و من آدمی هستم که گاهی درست و صحیح حکم می کنم و گاهی خطا می نمایم. هرگاه گفته و حکم من درست بود خدا را سپاس گویید و هرگاه خطا بود اصلاحم کنید. (۴)

با توجه به این دو دسته از روایات که یکی از اطاعت امام و خلیفه را به طور مطلق واجب می شمرد و دیگری آن را در موارد عدم مخالفت با احکام الهی لازم

۱- . کنزالعمّال ۶/۶۷.

۲- . کنزالعمّال ۵/۷۹۱ و۷۹۴ و ۷۹۵. پیشتر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کردیم که آن حضرت،سهل بن حسن خراسانی را امر به دخول در تنور افروخته کرد و او از حضرت خواست که او را از این امرمعاف بدارد و حضرت او را معاف داشت و به هارون مکّی امر به دخول در تنور کرد و هارون مکّی داخلتنور شد و بعد از مدتّی سالم بیرون آمد. روشن است که دخول هارون مکّی به آتش به امر امام صادق علیه السلام حکایت از مرتبه بالای ایمان و اعتقاد او به امام می کند. و اثبات میکند که شیعیانِ آن حضرتاطاعت او را به طور مطلق واجب می دانسته اند و امر او را چون امر خدا و رسول به حساب می آورند.

۳- . کنزالعمّال ۵/۷۷۸.

۴- . کنزالعمّال ۵/۶۳۶.

می دانست. نتیجه می گیریم که از دیدگاه اهل سنّت امامی که باید رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد هیچگونه مصونیّت و عصمتی از خطا در احکام و دستورات خود ندارد و ممکن است بیشتر احکام و دستوراتی که بر اساس اجتهاد و برداشتهای خود از دین صادر می کند، مخالف احکام الهی بوده باشد؛ و او از درستی و نادرستی آن اطلاعی نداشته باشد. و بر فرد فرد مسلمانان لازم است هرگاه تشخیص دادند او بر خلاف قوانین الهی حکم صادر کرده به مخالفت برخاسته و از اطاعت او سرپیچی کنند. و با توجه به اینکه بیشتر برداشتها از دین متفاوت بلکه متخالف است و رهبر و پیشوای امّت هم در این جهت هیچ فرقی با دیگران ندارد، پس قطعاً امّت اسلامی روز به روز از دینی که مایه اتّحاد و الفت و دوستی و رافع اختلاف آنها بود، فاصله گرفته، دوباره اختلاف و دودستگی بین آنها پدید خواهد آمد. پس بدیهی است که برای حفظ اتّحاد و رفع اختلاف چارهای نیست جز اینکه رهبری امّت بر عهده کسی باشد که از هرگونه خطایی مصون باشد تا بتواند احکام و قوانین الهی را از تحریف و تغییر حفظ نماید و حکم او همچون حکم پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم در میان امّت نافذ بوده و احدی حقّ مخالفت با او نداشته باشد. و این نه تنها دستور خدای تعالی و رسول گرامی اسلام است، بلکه حکم بدیهی عقلی است که امامان شیعه و علمای مذهب حقّه جعفری در طول قرون متمادی بر آن تأکید کرده و غیر آن را باطل و نادرست می دانند.

۲) امام خلیفه خداست

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لاَـ تَخْلُوا الأَـرْضُ مِنْ قـائِمٍ للهِ بِحُجَّةٍ اِمّا ظاهِراً مشـهُوراً وَ اِمّا خائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَ بَيِّناتُهُ... يَحْفَظُ اللهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّناتِهِ حَتّی يُودِعَها نُظَراءَهُمْ وَ يَزْرَعُوها فِی قُلُوبِ أَشْباهِهِمْ...أُولئِكَ خُلَفاءُ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَ الدُّعاةُ اِلَی

دِينِه. آه آه شَوْقاً اِلى رُؤْيَتِهِمْ (۱)

هرگز زمین خالی نمی مانـد از کسـی که حجّت الهی را به پا دارد، خواه ظاهر و مشـهور باشـد و خواه ترسان و پنهان؛ تا اینکه حجّتهـای الهی و دلایـل روشن او باطـل نشود... خداونـد به وسـیله آنها حجتها و دلایل روشن خود را حفظ می کنـد تا آنها به کسانی کهماننـد خودشان هسـتند بسپارند و بـذر آنها را در دلهای افرادی هماننـد خودشان بکارنـد... آنان خلفای خدایند در روی زمین و داعیان به سوی دین اویند. آه آه از شوق دیدار آنها!

و امام رضا علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الاِمامَهَ خِلافَهُ الله وَ خِلافَهُ الرَّسُولِ صلی الله و علیه و آله و سلم. (۲)

همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول صلی الله و علیه و آله و سلم است.

خلیفه در لغت کسی را گویند که به دنبال دیگری می آید و به جای او می نشیند و کارهای او را انجام می دهد.

ابن اثیر می گوید: الخلیفه مَنْ یقوم مقام الذاهب و یسدّ مسدّه. یعنی: خلیفه کسـی است که به جای دیگری در صورت رفتن او می نشیند و بر مسند او تکیه می کند. (۳)

ابن منظور می گویـد: زجّـاج گفته است: جاز أن یقال للأئمّه خلفاء الله فی أرضه؛ بقوله عزّوجلّ: «یا داوُدُ انّا جَعْلناکَ خَلِیفَهً فِی الاَـرْضِ». و قـال غیره: الخلیفه، السـلطان الأـعظم. یعنی: صـحیح است که به امامان خلفای الهی در زمین گفته شود زیرا خـدای تعالی فرموده است: «ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، و دیگری گفتهاند: خلیفه سلطان بزرگ را می گویند. (۴)

فیّومی می گوید: خلیفه سلطان بزرگ را می گویند... بعضی گفته است: خلیفه

۱- . نهج البلاغه، کلمات قصار، رقم ۱۴۷.

۲- . الکافی ۱/۲۰۰.

۳- . النهایه ۲/۶۹.

۴- . لسان العرب ۹/۸۴.

خدا جز به حضرت آدم و داود نمی شود گفت، چون خدا فقط آن دو را خلیفه خود نامیده است. و گفته شده که اطلاق خلیفه خدا به دیگران اشکال ندارد زیرا خلافت و سلطنت آنها هم از خداست. (۱)

بدون هیچگونه شکّ و تردیدی می دانیم که سلطنت و حکومت و سرپرستی امور مردم فقط از آن خدای تعالی می باشد. خداوند متعال می فرماید :

«فَتَعالی الله الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلَهَ اِلّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیمِ» (۲)

خدا که پادشاه به حقّ است، متعالی و بلند مرتبه می باشد. هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش کریم است.

«اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لله عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ». (۳)

حکم فقط از آن خداست. به او توکّل می کنم. و همه توکلکنندگان هم باید به او توکّل کنند.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ و الأَرْضِ قُلْ الله قُلْ أَفاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلیاءَ لا یَمْلِکُون لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرّاً (۴)

بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا برای خود غیر از خداپرستان و اولیایی برگزیدهاید که حتّی سود و زیان خود را مالک نیستند؟!

روشن است کسی که چیزی پدید می آورد مالک آن می شود و مالک هر چیزی حاکم و سرپرست آن است. و به یقین می دانیم انسان آنگاه که متوجّه خدای تعالی شد و او را به معرفت حقیقی شناخت، می یابد که او خالق و مالک همه است. خداوند متعال هم به این امر تذکّر داده می فرماید

۱- . المصباح المنیر/۱۷۸.

۲- . مؤمنون (۲۳)/۱۱۶.

۳- . یوسف (۱۲)/۶۷.

۴- . رعد(۱۳)/۱۶.

«وَ اِلَی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا الله مالَکُمْ مِنْ اِلَهٍ غَیْرُهُ هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الأرْضِ وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِیها» (۱)

و به سوی قوم «ثمود» برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من. خدا را پرستش کنید. معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید و عمارت در آن را به شما واگذار کرد.

«قُلْ هُوَ الـذَّی أَنْشَأَکُمْ وَ جَعَلَ لَکُمْ السَّمْعَ وَ الأبْصارَ وَ الأفْئِدَهَ قَلیلاً ما تَشْکُرُونَ قُلْ هُوَ الذَّی ذَرَأَکُمْ فِی الأرْضِ وَ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ» (۲)

بگو: او کسی نیست که شما را آفرید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد. خیلی کم او را سپاس می گذارید. بگو: او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

یکی از شؤون و وظایف مهم پیامبران الهی متوجه نمودن انسانهاست به خالق متعال. و یکی از راه های مهم تذکّر و یادآوری خالق متعال این است که انسان متوجّه مخلوقیّت و فقر و نیاز خود شود و بداند که همه مملوک خدایند و چیزی از خود ندارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر «اِنّا لله وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ (۳) » می فرماید :

اِنَّ قَوْلَنا: «اِنّا لِلّهِ» اِقْرارٌ عَلَی أَنْفُسِنا بِالْمُلْکِ. وَ قَوْلَنا: «وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» اِقْرارٌ عَلی أَنْفُسِنا بِالْهُلْکِ. (۴)

ما با گفتن «ما از برای خداییم» اقرار به مملوکیّت خود می کنیم. و با گفتن «و به سوی او باز خواهیم گشت» اقرار به هلاکت و فنای خود می نماییم.

و نیز می فرماید :

۱- . هود(۱۱)/۶۱.

۲- . ملک (۶۷)/۲۳ و ۲۴.

۳- . بقره(۲)/۱۵۶.

۴- . نهج البلاغه، کلمات قصار/۹۹.

فَإِنَّما أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَیْرُهُ. یَمْلِکُ مِنَّا ما لا نَمْلِکُ مِنْ أَنْفُسِنا. (۱)

همانـا من و شـما بنـدگانی هستیم که همه ملـک پروردگـاری می باشـیم که جز او پروردگـاری نیست. او از خود مـا چیزی را مالک است که ما خود مالک آن نیستیم.

در اینکه همه خلایق عبـد و مملوک خداینـد هیچ تردیدی وجود ندارد. و در این جهت فرقی هم میان اشـرف خلق عالم پیامبر خـاتم صـلی الله و علیه و آله و سـلم و فردی ضـعیف و ناتوان وجود نـدارد. بلکه کمال انسان به این است که افتخار به بنـدگی خـدای تعالی کند و خود را چون بندهای بداند که از خود هیچ ندارد و همه را از آن او بداند و او را واقعاً سـرپرست و مولای خود قرار دهد و از دستورات او سرپیچی نکند و در جریان همه امورش، احکام و قوانین او را سرلوحه قرار دهد.

بنابراین هیچ کسـی در هر مرتبهای از کمال که بوده باشد در عرض خدای تعالی - حقّ مولویّت و سلطنت و حکومت بر کسی دیگر نـدارد و مولا و حاکم و سـلطان - حقیقی و واقعی فقط خـدای سـبحان است و همگان بنـده و ملک اوینـد و اطاعت از - دیگری در قبـال او گنـاهی بزرگ و کفری آشـکار و اسـتکبار بر خداونـد سـبحان است. اسـتاد بزرگـوار مرحوم آیه الله ملکی میانجی در این باره می فرمایـد: روشن است که - مردم به حقیقت بنـده خدا و ملک او هسـتند و همه متقوّم به اویند. پس هیچ کسـی به - استقلال و استبداد نمی تواند در امور مردم مداخله کند و سرپرستی امور آنها را به - عهده بگیرد جز خدای سبحان که خـالق و آفریننـده آنهاست و آنان که از سوی - خـدای تعالی در تصـدّی امور مردم مأذوننـد و خـدای سـبحان به آنها حقّ سلطنت عطـا فرموده است. پس اطـاعت خـدای تعـالی واجب است و همین طور اطـاعت صاحبـان امر هم از سوی او مأذون در مالکیّت امر مردم هستند لازم است.

۱- . نهج البلاغه، خطبه/۲۱۶.

امّا ستمگران و فرعونها که به زور بر مردم تسلّط پیدا کرده و بدون اینکه از سوی خدا اذنی داشته باشند به امر و نهی و نظم امور و تشریع قوانین برای مردم اقدام کرده و می کنند، اطاعت آنها واجب نیست و فرمانبری از آنها لزومی ندارد، گرچه دستورهای آنان در واقع هم مطابق احکام الهی بوده باشد، تا چه رسد به اوامری که مایه ستم و فساد است. چرا که عدل و داد از آنها فساد بر روی زمین است. البته باید توجّه داشت اینکه می گوییم اطاعت از آنها واجب نیست منظور به عنوان حکم اوّلی است و ممکن است به جهت برخی اعتبارات اطاعت از آنها به عنوان ثانوی واجب گردد. (۱)

داود بن فرقد می گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ» (۲) پرسیدم و گفتم: آیا ملک و سلطنت را به بنیامیّه خدا داده

است؟ حضرت فرمود :

لَیْسَ حَیْثُ تَذْهبُ النّاسُ اِلَیْهِ. اِنَّ الله آتَانَا الْمُلْکَ وَ أَخَذَهُ بَنُوا أُمَیَّهَ. بِمَنْزِلَهِ الرَّجُلِ یَکُونُ لَهُ الثَّوْبُ وَ یَأْخُذُهُ الآخَرُ فَلَیْسَ هُوَ لِلَّذی یَأْخُذُهُ. (۳)

چنین نیست که مردم می گویند. خداوند متعال ملک و سلطنت را به ما عطا فرمود و بنیامیّه آن را به زور از ما گرفتند. و این مانند آن است که کسی لباس داشته باشد و دیگری آن را به زور از او بگیرد. در این صورت لباس مال کسی که آن را غصب کرده نخواهد شد.

و امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید :

الْمُلْکَ مُلْکانٌ: مُلْکٌ مَأخوذٌ بِالْغَلَبَهِ وَ الْجَوْرِ وَ اِخْتیارِ النّاس؛ وَ مُلْکٌ مَأخُوذٌ مَنْ قِبَلِ الله تَبارَکَ وَ تَعالی، کَمُلْکِ آلِ ابراهیمَ وَ مُلْکِ طالُوتَ وَ ذِی الْقَرْنَیْنِ (۴)

۱- مناهج البیان ۳/۱۸۲.

۲- . آل عمران(۳)/۲۶.

۳- . تفسیر عیّاشی ۱/۱۶۶.

۴- . معانی الاخبار/۳۵۳.

سلاطین دو قسمند: قسمی سلطنت شان به زور و ستم و انتخاب مردم است؛ و قسمی از ناحیه خدای تبارک و تعالی است، مانند سلطنت آل ابراهیم و سلطنت طالوت و ذیالقرنین.

شیخ صدوق قده، نقل می کند که مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: به نظرم رسیده که خود را از خلافت معزول کنم و با تو بیعت نمایم. حضرت به او فرمود :

اِنْ کَانَتِ الخِلافَهُ لَکَ وَ جَعَلَهَاالله لَکَ، فَلا یَجُوزُ أَنْ تَخْلَع لِباساً أَلْبَسَکَ الله و تَجْعَلَهُ لِغَیْرِکَ. وَ اِنْ کانَتِ الْخِلافَهُ لَیْسَتْ لَکَ، فَلا یَجُوزُ لَکَ أَنْ تَجْعَلَ لی ما لَیْسَ لَکَ. (۱)

اگر خلافت از برای تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده، پس جایز نیست که لباسی را که خداوند آن را برای تو پوشانده برکنی و به دیگری واگذاری. و اگر خلافت از برای تو نیست، پس جایز نیست که چیزی را که از آن تو نیست به من واگذاری.

بنابراین اگر خداوند متعال کسی را مقام امامت و خلافت و ولایت بخشید، سلطنت و ولایت واقعی و حقیقی از آن اوست و اطاعت او بر همه لازم و واجب خواهد بود. و اگر با وجود خلیفه الهی کسی غیر او را اطاعت کرده و فرمان برد، با خدای تعالی به مخالفت برخاسته و از بندگی خدا بیرون رفته بندگی دیگری را

اختیار کرده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ الله آلِهَهً لِیَکونُوا لَهُمْ عَزّاً کَلَّا سَیَکْفُرونَ بِعَبادَتِهِمْ وَ یکوُنوُنَ عَلَیْهِمْ ضِدّاً» (۲) فرمود :

آنان که غیر از خدای تعالی برای خودشان خدایانی قرار دادهاند، در روز رستاخیز خدایانشان با آنان به مخالفت برخاسته، از آنان و عبادتشان بیزاری خواهند جست. سپس فرمود: پرستش و عبادت، به سجده و

۱- . عیون الاخبار ۲/۱۳۹.

۲- . مریم (۱۹)/۸۱ و ۸۲ غیر از خدا، خدایانی را اختیار کردند تا عزّت آنها باشند. چنین نیست. بزودیعبادت آنها را منکر خواهد شد و به مخالفت با آنها برخواهند بست.

رکوع نیست، بلکه پرستش همان اطاعت است. هرکسی مخلوقی را در معصیت خدای تعالی اطاعت کند، او را پرستش کرده است. (۱)

و نیز از امام صادق علیه السلام در تفسیر جهات ولایت نقل شده که فرمود :

ولایت را دو جهت است: یکی ولایت والیان عدل؛ آنان که خدای تعالی آنها را سرپرست مردم قرار داده است و همینطور ولایت والیان آنها و ولایت والیان والیان آنها تا ولایت پایئترین والی که از طرف آنان به ولایت بر مردم منصوب می شود... جهت دوم ولایت والیان ظلم و ستمگر، و ولایت والیان آنهاست تا آخرین والی که از طرف آنان به ولایت بر مردم گمارده می شود...

جهت حلال از این ولایات، ولایت والی عدل است که خداوند متعال معرفت او و لایتش را واجب نموده است...

ولی وجه حرام از ولایت، ولایت والی ظالم و ستمگر، و ولایت والیان اوست...و کسب و کار با آنان اگرچه به جهت ولایتشان باشد حرام است. و هرکس با آنان کار کند، برای کوچکترین تا بزرگترین عملش عذاب خواهد شد. زیرا هر چیزی که به عنوان کمک به آنان باشد، معصیت و نافرمانی خدای تعالی حساب شده و از گناهان بزرگ شمرده خواهد شد...و به همین جهت است که کسب و کار با آنان و یاری کردن آنها حرام است، جز آنچه به خاطر ضرورت و اضطرار باشد. (۲)

پس خلافت از نظر قرآن و روایات به معنای ولایت و سلطنت و سرپرستی امور انسانهاست. و خلیفه الهی کسی است که از سوی خدای تعالی به سرپرستی امور مردم و رسیدگی به نظام زندگی آنها تعیین می شود و به همین جهت اطاعت او

۱- . تفسیر قمی ۲/۵۵.

۲- . تحف العقول/۳۳۲.

اطاعت خدا و معصیت او معصیت خدا محسوب می گردد. و چون اطاعت نوعی عبادت و خشوع در مقابل شخص خلیفه و سلطان است، پس مسلمان اگر کسی را که از سوی خدای تعالی به خلافت تعیین نشده اطاعت کند، او را در قبال خداوند متعال عبادت کرده است.

خلیفه در روایات اهل سنّت

در روایتی نقل شده است که به ابوبکر گفته می شود: ای خلیفه خدا، و او در جواب می گوید: لست خلیفهاللّه، ولکنّی خلیفه رسول اللّه. و أنا راض بذلک. یعنی : من خلیفه خدا نیستم، و لکن من خلیفه رسول خدایم. و من به همین راضی و خشنودم (۱)

ابن اثیر هم نقل می کند که بادیه نشینی پیش ابوبکر آمد و به او گفت: تو خلیفه رسول خدا (ص) هستی؟ ابوبکر گفت: خیر. پرسید: پس تو چه کارهای؟ گفت: «أنا الخالفه بعده» ابن اثیر در ادامه می نویسد: خلیفه کسی را گویند قائم مقام دیگری باشد و به جای او تکیه زند... و أما خالفه کسی را گویند که غنا و ثروتی نزد او نباشد و خیری در او وجود نداشته باشد. (۲)

در روایت اول ابوبکر از اینکه او را خلیفه خدا بخوانند ابا دارد، ولی از خلیفه رسول خدا بودن خشنود است. چگونه می شود کسی معرفت خدا و رسول را داشته باشد و خلافت و سلطنت رسول را از سوی خدا بداند و عملاً تکیه به مسند خلافت و سرپرستی مسلمین زند و با وجود این خود را فقط خلیفه رسول بخواند و از خلیفه خدا خواندن ابا داشته باشد؟! اگر انتساب به رسول صحیح باشد، انتساب به خدا هم صحیح خواهد بود و هیچ مشکلی نخواهد داشت. و این امر در آن زمان هم از امور روشن و واضح بوده است و لذا در روایت هم می بینیم ابوبکر خلیفه خدا

۱- . کنزالعمّال ۵/۵۸۵.

۲- . النهایه ۲/۶۹.

خوانده می شود. و چنانچه می بینیم امامان شیعه چون خلافت خود را به حق می دانستند و آن را به اعطای الهی و تعیین گزینش او می شناختند، به همین جهت خود را همانطور که خلیفه رسول می خواندند خلیفه خدا هم معرّفی می کردند.

در روایت دیگری از اهل سنّت می خوانیم: خلافت نبوّت سی سال است. بعد از آن خداوند ملک و سلطنت را به هر که بخواهد عطا می کند. (۱)

گویندگان و نویسندگان این روایت چون به خوبی می دانستند که سلطنت و حکومت معاویه و سلاطین بعد از او هیچ ربطی به خدا و رسول ندارد و آنها خود را به شیطنت و زور بر مسلمین تحمیل کردهاند، به این جهت خواستهاند خلافت خلفای چهارگانه را از این امر جدا کنند. در حالی که می بینیم روایات فراوانی نقل می شود که:

«یَکُونَ بَعْدِی اِثْنا عَشَرَ خَلیفَهً...» یعنی: بعد از من دوازده نفر خلیفه خواهد بود. (۲)

یا می گوید:

«یَمْلِکُ هذِهِ الأُمَّهُ اِثْنا عَشَرَ خَلیفَهً». یعنی: دوازده خلیفه بر این امّت حکومت خواهد کرد. (۳)

و در روایت دیگر می گوید:

«یَکون بعدی اثنا عشر خلیفه کلّهم من قریش». یعنی: بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همه از قریشاند. (۴)

و نیز می فرماید:

این دین تا قیامت باقی است تا دوازده نفر خلیفه بر شما حکومت کند. (۵)

۱- . کنزالعمّال ۶/۸۷.

۲- . کنزالعمّال ۱۱/۶۲۹.

۳- . کنزالعمّال۱۳/۱۶۵.

۴- . کنزالعمّال۱۳/۱۶۶.

۵- . کنزالعمّال ۱۳/۲۷ و صحیح مسلم ۶/۴.

روایـات زیـاد دیگری نیز به همین مضـامین بـا تعبیرهـای مختلف در کتب معتبر اهـل سـنّت وجود دارد. پس بـا وجود این همه روایت چگونه می شود این روایت را - که خلافـت سـی سال است و بعـد از آن ملک و سـلطنت خواهـد بود - پـذیرفت؟! امّا اینکه این دوازده خلیفه که همه هم از قریشاند چه کسانی هستند، بحث دیگری دارد که در آینده از آن سخن خواهیم گفت.

۳) امام حجّت خداست

حجّت در لغت به معنـای دلیـل و برهـان است. و در روایات اهل بیت علیهم السـلام مصادیق مختلفی برای آن ذکر شـده است. یکی از مصادیق حجّت از نظر ائمّه علیهم السلام عقل است. در روایتی نقل شده که ابن سکّیت از امام رضا علیه السلام پرسید: امروز حجّت بر خلق چیست؟ حضرت فرمود

العَقْلُ یُعْرَفُ بِهِ الصّادِقُ عَلَی الله فَیُصَدَّقُهُ وَ الکاذِبُ عَلیَ الله فَیُکَذَّبُهُ. (۱)

عقل (امروز حجّت خداست بر خلق). با عقل راستگو را شناخته تصدیق می کند؛ و دروغگو را شناخته، تکذیب می کند.

یکی دیگر از مصادیق حجّت در روایات اهل بیت علیهم السلام قرآن است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

فَالْقُرآنُ آمِرٌ زاجِرٌ وَ صامِتٌ ناطِقٌ، حُجَّهُ الله عَلَی خَلْقِهِ. (۲)

قرآن امر و نهی می کند؛ و ساکت است و ناطق. حجّت خداست بر خلقش.

دیگر از مصادیق حجّت در روایات پیامبران و اوصیای الهی هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۱/۲۴.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

حُجَّهُ الله عَلَی العِبادِ النَّبِیُّ. وَ الْحُجَّهُ فِیما بَیْنَ الْعِبادِ وَ بَیْنَ الله الْعَقْلُ. (۱)

پیامبر حجّت خداست بر بندگانش. و عقل میان خدا و بندگانش حجّت است.

منصور بن حازم می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگتر و کریمتر از آن است که به خلقش شناخته شود بلکه خلق به خدا شناخته می شوند (یا خلق به وسیله خدا می شناسند). حضرت فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که پروردگارش را شناخت سزاوار است بداند که پروردگارش رضا و سخط دارد و رضا و سخط او هم جز از راه وحی یا رسول شناخته نمی شود. پس کسی که وحی به او نمی شود لازم است به جستجوی رسولان باشد. وقتی آنان را ملاقات کرد، می شناسد که آنان حجّت خدایند و اطاعتشان بر مردم فرض و لازم است.

[او می گوید :] به مردم گفتم: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجّت خدا بر خلق بود؟ گفتند: آری.

گفتم: پس بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجّت خدا بر خلق کیست؟

گفتند: قرآن.

گفتم: من به قرآن که نگاه می کنم می بینم مرجئه و قدریّه و زندیقی که به قرآن ایمان ندارد، با قرآن احتجاج کرده و بر دیگران غلبه می کند. پس فهمیدم که قرآن در حجّیتش نیاز به قیّم دارد تا هرچه درباره آن گفت حق باشد. پس به آنها گفتم: پس قیّم قرآن کیست؟

گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، و عمر و حُذیفه هم می دانستند.

۱- . الکافی ۱/۲۵.

گفتم: آیا همه قرآن را می دانستند؟

گفتند: خیر.

پس من کسی را نیافتم که بگویند او همه قرآن را می داند جز علی علیه السلام. زیرا هرگاه میان قوم مشکلی پیش می آمد این یکی می گفت :

من نمی دانم. و آن یکی هم می گفت: من نمی دانم. و آن سومی هم می گفت: من نمی دانم. ولی علی علیه السلام می گفت: من می دانم.

پس گواهی می دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن است و طاعتش بر همه واجب است. و او بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حجّت بر مردم است و هرچه درباره قرآن بگوید حقّ است.

[امام علیه السلام بعد از شنیدن حرفهای منصور] فرمود: خدای رحمتت کند. (۱)

قرآن کریم از دو قسمت تشکیل شده است: یک قسمت آن - که اصل کتاب هم می باشد - محکمات است. دلالت این قسمت از قرآن صریح و احتمال خلاف در آن وجود ندارد. و قسمت دیگر که متشابهاتند، آنها را فقط راسخان در علم یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم اطلاع دارند. پس این سخن منصور بن حازم که کسی جز علی علیه السلام علم همه قرآن را نداشت، سخن صحیحی است و کسی هم جز او و اولاد طاهرینش چنین ادّعایی نداشته است. و آنها هم علوم قرآن از پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم به ارث بردهاند.

پس حجّیت کلّ قرآن بر امّت پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم وقتی درست خواهد شد که اهل بیت پیامبر (ص) که عالمان علوم قرآنند در کنار قرآن قرار گیرند و علوم قرآن از آنها اخذ شود. بنابرانی کسی که ندای «حَسبنا کتاب اللّه» می دهد و خود قرآن را در بیان حقایقش کافی می داند، سخنی بیدلیل و بیپایه

۱- . الکافی ۱/۱۶۸ و ۱۶۹.

می گوید. و لازمه چنین سخنی آن است که همه معارف و احکام الهی در قرآن برای همگان قابل فهم باشد؟!

و امّا عقل و علم، باید دانست که حجّیت عقل و علم در علوم بدیهی عقلی اعم از خوبی و زشتی و حسن و قبح و بدیهیات علمی یعنی امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع آنها جای هیچگونه شبهه و تردید نیست. ولی نور پرفروغ عقل در بسیاری از معارف عالی الهی و احکام تعبّدی دینی و حتّی در شناخت حقّ متعال - چنانکه در جای خود به تحقیق ثابت شده است (۱) - از فروغ افتاده و راه نفوذی به آنها پیدا

نمی کند مگر اینکه از جانب حقّ متعال به تذکیر و تنبیه پیامبران و اوصیاء و عالمان الهی که علمشان را از رسول و اوصیایش گرفته باشند منوّر شده باشد. و به همین جهت است که خواست الهی بر این قرار گرفته که زمین را خالی از حجّت قرار ندهد اگرچه از دیده ها پنهان باشد. او را در اتمام حجّت الهی در روی زمین بر انسانها و دیگر موجودات وظایفی است که باید آنها را انجام دهد و حقّ را ابلاغ کند و باطل را به بندگان الهی تذکّر دهد اگر چه خود شناخته نشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لَا تَخْلُوا الارْضُ مِنْ قائِم لله بِحُجَّةٍ اِمّا ظاهراً مَشْهُوراً وَ اِمّا خائِفاً مَغْمُوراً. لِئَلّا

تُبْطَلُ حُجَجُ الله وَ بَيِّنَاتُهُ... (۲) .

هرگز زمین خالی نمی شود از کسی که حجّت خدا را به پا دارد، خواه ظاهر باشد و مشهور و یا ترسان باشد و پنهان. تا اینکه حجتها و دلائل روشن الهی باطل نشود...

ابوبصیر از امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام نقل می کند که فرمود :

اِنَّ الله لَمْ يَدَعِ الأَرْضَ بِغَيْرِ عالِمٍ. وَ لِولا ذَلِکَ لَمْ يُعْرَفُ الْحَقُّ مِنَ الباطِلِ. (۳)

۱- . رجوع شود به کتابهای توحید الامامیّه و ترجمه آن و تنبیهات حول المبدء و المعاد.

۲- . نهج البلاغه، کلمات قصار/۱۴۷.

۳- . الکافی۱/۱۸.

همانا خداوند زمین را بدون امام رها نمی کند. در غیر این صورت حق از باطل شناخته نشود.

در نامهای که از ناحیه مقدّسه به شیخ مفید (ره) صادر شده آمده است :

ما گرچه در جایی دور از محل سکونت ستمگران اقامت کردیم. و این به خاطر آن است که خدای تعالی مصلحت ما و شیعیان ما را - تا وقتی که دولت در دنیا در دست فسّاق باشد - در این دیده است. ولی با وجود این ما به اخبار شما آگاه هستیم و هیچیک از اخبار شما از ما پوشیده نیست... ما در رعایت شما اهمال نمی کنیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم و اگر غیر از این بود سختیها بر شما فرو می آمد و دشمنان بر شما غلبه می کردند. (۱)

پس حجّت گرچه به خاطر برخی مصالح و حکمتها از دیده ها غایب می شود، ولی فیض وجودش بر مؤمنان و همه موجودات شامل است. و به اموری که از ناحیه خدای تعالی بر او محوّل گشته به طور کامل عمل می کند.

پس امامت و خلافت و حجّت بودن امام، اختصاص به زمان بسط ید ندارد، بلکه در هر حالی و در هر زمانی این صفات بر او ثابت است و با قبض ید و غیبت از او زایل نمی شود. و مهم آن است که مسلمانان و مؤمنان در هر زمانی و در هر حالی به وظایف عام و خاص زمان و حال خود عمل نمایند. یعنی اینکه برای آنها در زمان شهود و بسط ید وظایفی خاصّ وجود دارد که آن وظایف در زمان قبض ید و غیبت به جهت خصویّت زمانش وجود ندارد. و همچنین در زمان غیبت وظایفی است که در زمان شهود وجود ندارد. و وظایفی هم است که در همه ازمنه و احوال بر مؤمنان ثابت است. و به طور کلی عمل بر وظیفه در هر زمانی با توجّه به ولایت و خلافت امام به حقّ و منصوب از ناحیه خدای تعالی لازم است و این عمل انسان رابه قرب الهی می رساند. و همین عمل بدون توجه به ولایت و خلافت امام به حقّ، انسان را

۱- . الاحتجاج۲/۵۹۷ و ۵۹۸.

نه تنها به قرب الهی نمی رساند بلکه از او دور هم می نماید.

بنابراین مؤمن در زمان غیبت اگرچه امامش را مشاهده نمی کند و یا به هنگام شهود او را نمی بیند، ولی این موجب نمی شود که او از اعتقاد به امامت و خلافت الهی دست بردارد و از یاد او غفلت نماید. و این روشن است که خدای تعالی این امور را بر پیامبران و اوصیای آنها تقدیر و امضا کرده تا هم خود آنها با تحمّل و صبر کاملتر شوند و هم مؤمنان حقیقی شناخته شوند.

و این مسأله هم روشن است که در زمان غیبت و همین طور در زمان شهود، ولی محبوس بودن امام، ارتباط ظاهری از طرف ما با او بریده شده ولی از طرف او ارتباط برقرار است و او به صورتهای گوناگون حجّت الهی را بر بندگان تمام می کند و مهم آن است که انسان از صمیم قلب به او توجّه نماید و هرگاه به حقّ رسید به آن پایبند شود و عمل نماید تا به هنگام بازخواست دچار مشکل نشود. واین حرفها که: من دسترسی به امام نداشتم، ما سرپرست نداشتیم، دشمنان خدا غلبه کرده بودند و... مشکل را حلّ نمی کند.

البته لازم نیست برای همه انسانها همه حقایق روشن شود و همه مؤمن واقعی کامل شوند. و این نه تنها در زمان غیبت بلکه در زمان شهود و همچنین در زمان وجود پیامبران و امامانی که بسط ید داشتند عملی نشده است. بلکه هر کسی به همان اندازه که حقّ برایش روشن می شود مورد بازخواست قرار خواهد گرفت. و اگر کسی در دوران حیاتش به هیچ وجه از حقّ اطلاع پیدا نکند - و این فرق نمی کند در زمان غیبت باشد یا در زمان شهود - چنین شخصی در آثار دینی مستضعف شمرده شده و حکم او از دیگران جداست. و بدیهی است که استضعاف در هر زمانی ممکن است و هیچ منافاتی هم با وجود حجت بر روی زمین ندارد.

پس آنچه از آثار دینی به دست می آید این است که خداوند متعال زمین را لحظهای خالی از حجّت باقی نمی گذارد، ولی اینکه حجّت بر تمام انسانها به یک اندازه در

دنیا تمام بشود و همه انسانها بتوانند با حجّت الهی ارتباط برقرار کرده و او را به حسّ مشاهده کنند، چنین امری نه از تاریخ گذشتگان به دست می آید و نه تجربه حال حاضر آن را تأیید می کند و نه در روایات دینی از آن خبری وجود دارد. البته به قطع می توان گفت که زمانی نبوده که در آن زمان هیچ مؤمنی اصلًا وجود نداشته باشد، بلکه در هر زمانی مؤمنانی در درجات مختلف ایمان وجود داشته و دارند.

نکته قابل تذّکر دیگر اینکه امام از نظر شیعه نه تنها حجّت بر همه انسانهاست بلکه او امام و حجّت تمام خلایق در همه عوالم است. امام صادق علیه السلام به سدیر فرمود :

نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ الله تَبارَكَ وَ تَعالی بِطاعَتِنا وَ نَهی عَنْ مَعْصِيَتِنا. نَحْنُ الْحُجَّهُ البالَغَهُ عَلَی مَنْ دُونَ السَّماءِ وَ فَوقَ الأرْضِ. (۱)

ما قومی هستیم که خدای تعالی امر به اطاعت ما کرده و از معصیت ما نهی فرموده است. ما حجّت بالغه الهی هستیم بر آن که میان آسمان و زمین هست.

و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید :

الأئِمَّهُ الْهـدَی واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ، جَعَلَهُمُ الله اَرْكانَ الأرْضَ أَنْ تَميدَ بِأَهْلِها وَ حُجَّتَهُ البالِغَهَ عَلَی مَنْ فَوْقَ الأرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّری. (۲)

خدای تعالی امامان هادی را یکی پس از دیگری ارکان زمین قرار داده تا به وسیله آنها زمین را از اضطراب باز دارد. و آنها را حجّت بالغه خود بر آن که روی زمین و زیر خاک هست، قرار داده است :

و نیز می فرماید :

ما مِنْ شَیءٍ وَ لا مِنْ آدَمی وَ لا اِنْسَّی وَ لا جِنِّیٍّ وَ لاَ مَلَكٍ فِی السَّماواتِ اِلّا وَ

۱- . الکافی ۱/۱۷۷ و ۲۶۹.

۲- . البحار ۲۷/۴۶.

نَحْنُ الحُجَجُ عَلَيْهِمْ. وَ مَا خَلَقَ الله خَلْقاً الّا وَ قَدْ عَرَضَ ولايَتَنا عَلَيْهِ وَ احْتَجَّ بِنَا عَلَيْهِ، فَمُؤمِنٌ بِنَا وَ كافِرٌ وَ جاحِدٌ حَتّى السَّماواتِ و الأَرْضَ وَ الجِبالَ. (۱)

هیچ چیزی و هیچ آدمی و هیچ انسانی و هیچ جنّ و هیچ فرشتهای در آسمانها وجود ندارد. و خدا هیچ موجودی را نیافریده مگر اینکه ولایت ما را بر او عرضه داشته است، و بر او با ما احتجاج کرده است، برخی ایمان آورده و برخی کافر گشته و بعضی انکار نموده است حتّی آسمانها و زمین و کوه ها.

پس این لطفی است بر نوع انسان که خداوند متعال از میان این مخلوق عدّهای را برای همه مخلوقات حجّت قرار داده است. پس امام از نظر شیعه چنانکه مرجع همه انسانهاست، مرجع همه خلایق اعم از جن و فرشته و حیوانات حتی آسمانها و زمین و کوه ها هم می باشد. امر او نسبت به همه امر خدا و نهی او نهی خدا، محسوب می شود. و اطاعت از او اطاعت از خدا، و معصیت او معصیت خداست.

۴) امام عالم به دین خداست

اشاره

پیشتر روشن شد که امام خلیفه و جانشین پیامبر می باشد. و بدیهی است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم علاوه بر هدایت و راهنمایی مردم، بر مردم حکومت و سلطنت هم می کرد. پس امام که خلیفه الهی و جانشین رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم می باشد قطعاً این دو جهت را باید دارا باشد. یعنی امام هم مانند پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم هم مردم را هدایت و رهبری می کند و هم سلطنت و حکومت بر آنها می نماید. و گفتیم که معنای خلیفه هم به همین جهت دلالت دارد.

۱- . البحار ۲۷/۴۶.

حال این سؤال مطرح می شود که: آیا کسی که به جای پیامبر می نشیند و کارهای او را می خواهد تداوم بخشد و دین او را زنده نگه داشته و آن را از تحریف و تبدیل حفظ کند، آیا چنین کسی بدون علم و آگاهی از دین پیامبر می تواند به جای او نشسته از دین او محافظت نماید و آن را تداوم بخشد؟ آیا چنین کسی می تواند حجّت بر مردم باشد تا فردای قیامت نتوانند بر خداوند تعالی احتجاج نمایند؟ مسلّم است که هیچ عاقلی کارهای خود را به کسی که دانش کافی از آن کارها ندارد نمی سپارد، بلکه سعی می کند کسی را برای تداوم خواسته هایش انتخاب کند که نزدیکترین شخص به خودش باشد و به اهداف و خواسته هایش به طور کامل آگاهی داشته باشد.

ممکن گفته شود: این سخنی درست و به جاست؛ ولی شخصی هم که از مدیریّتی قوی برخوردار است، می تواند از نیروهای متخصّص به خوبی استفاده کرده، باکمک آنها دستگاه های مربوط به محدوده مدیریّت خود را به خوبی به راه اندازد و از آنها در جهت خاصّ خودشان بهره برداری صحیح و کافی بکند.

جواب :

اولاً: درست است که مدیریت دانشی خاصّ است و شخص با داشتن آن می تواند حتّی در اداره مملکتی با استفاده از عوامل متخصص و سیاستمدار موفّق باشد، ولی اگر چنین شخصی از دانش سیاسی و مردمداری و مدیریّت آگاهی کامل داشته باشد و در عرض آن علوم دیگر هم بهرهای داشته باشد، ضریب موفّقیت او خیلی بالا خواهد بود. و با وجود چنین شخصی استفاده از مدیرانی که دانش کافی برخوردار نمی باشند امری نامعقول است.

ثانیاً : سرپرستی جامعه دینی و جانشینی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نمی توان با امور عادی مردم قیاس کرد. دانش مدیریّت یک دانش تجربی بشری است ولی کارهای پیامبر اسلام و اوصیای او منشأ الهی دارد که به همه جهات این

عالم و عوالم دیگر مربوط است. و روشن است پدیـد آورنده این دانش مدیریّت، بشـری است که نه از حقایق این جهان مادّی اطلاع کافی دارد و نه از اهداف و حکمتهای خالق آنها. دانشی که او پیریزی کرده و مدیریّتی که او معقول می داند، در سطح درک و اطّلاعات خود اوست. و ممکن است امورِ بسـیاری را پیامبر اسـلام از طریق وحی و اوصیای او با علمی که از او به ارث می برند، معقول و مشروع ندانند ولی این بشر آنها را اموری معقول و لازم بدانند و بالعکس.

ثالثاً : بایـد دیـد انتظار جوامع دینی بعد از پیامبران از اوصـیای آنها چه بوده است. آیا مردم فقط از جانشـین پیامبر این انتظار را داشـتند که تنها مـدیریّت خوب داشـته باشـد و از او هیـچ انتظار دیگری غیر از این نداشـتند؟ آیا در نظر مردم علم به معارف و احکـام الهی و زهـد و پارسـایی و اخلاـق دینی در شـخص خلیفه در درجه دوم از اعتبـار بود یـا آنها را در درجه اول از خلیفه انتظار داشـتند؟ آیا انتظار مردم از خلیفه و جانشین پیامبران این نبود که در مقابل شبهات علمی و مشکلات دینی مردم پاسخگو باشـند؟ مسلّم است که پیروان همه ادیان الهی در مورد جانشـینان پیامبرانشان چنین طرز فکری را داشتند و انتظار آنها از خلیفه پیامبرشان این است که او باید علاوه بر داشتن مدیریت قوی از معتقدین به پیامبر بوده و وارث علوم پیامبرشان بوده باشد.

رابعاً : چنانکه گفتیم پیامبر علاوه بر داشـتن سلطنت و سرپرستی امور مردم، وظیفه مهم دیگری هم داشت که آن تعلیم و تزکیه و هـدایت مردم بود. و به یقین می توان گفت شأن اصـلی و اساسـی پیامبران الهی هم همین جهت هدایت و تعلیم و تزکیه بوده است. و روشن است کسـی که به جانشـینی او معیّن می شود بایـد این دو جهت را دنبال کرده و خواسـته های پیامبر را شـکوفا کرده و تداوم بخشد.

خامساً : همه این بحثها درباره امام و خلیفهای است که بشـر بخواهـد او را به جای پیامبر انتخاب کنـد، ولی بنابر نظریّه تحقیقی شیعه که امامت و خلافت همچون نبوّت امری است که حقّ انتخاب برای بشر در آن وجود ندارد و تنها به امر پروردگار

و ابلاغ پیامبر مربوط است، و تعیین خلیفه و جانشینی باید از سوی خود او و به دستور خدا صورت گیرد. دیگر جایی برای این بحثها باقی نمی ماند. خدا خود بهتر می داند که چه کسی را برای این امر انتخاب نماید. درباره منصوص بودن امامت و خلافت در آینده بحث خواهیم کرد.

رابطه وجوب طاعت و علم

پیش از این بحث مفصّلی درباره وجوب اطاعت به طور مطلق از امام و خلیفه طرح کردیم و معلوم شد که خداوند متعال طاعت اولوالامر و خلفا را بر مؤمنین به طور مطلق واجب و لازم کرده است. با توجّه به این امر روشن می شود که امام و خلیفه پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم باید کسی باشد که وارث علوم پیامبر است. زیرا اگر خلیفه عالم به علوم دینش نباشد یا در میان پیروان پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم کسی غیر از خلیفه وجود دارد که علوم او را به طور کامل آموخته باشد یا وجود ندارد. اگر وجود نداشته باشد امر مشکل خواهد بود. زیرا دین با علم پایدار می ماند و عالم است که شبهات وارد را دفع می کند و حوزه دین را از هر گونه انحراف حفظ می کند. و اگر چنین شخصی غیر از خلیفه وجود داشته باشد، بر خلیفه لازم خواهد بود به او رجوع کرده مسائل دینی را از او اخذ کرده و به آنها عمل نماید. و در این صورت او خود مطاع خواهد نه مطیع. و او که به حق هدایت می کند، به اطاعت سزاوارتر خواهد بود. خدای تعالی می فرماید :

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» (۱)

آیا کسی که به حق هدایت می کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی شود مگر اینکه هدایتش می کنند؟!

و نیز از ابراهیم علیه السلام نقل می کند که به پدرش گفت :

۱- . یونس (۱۰)/۳۵.

«یَا أَبَت اِنّی قَدْ جَاءَنِی مِنَ العِلْمِ مَا لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صَراطاً سَوِیّاً» (۱)

ای پدر، به من علمی داده شده که به تو داده نشده است پس از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم.

البته در بحث وجوب اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم که خداوند متعال در بنیاسرائیل ملک و سلطنت را در خانوادهای قرار داده بود و نبوّت را در خانوادهای دیگر، ولی بر ملک و سلطان رجوع به نبی را لازم کرده بود، و هر دو امر را در بعضی پیامبران و پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم جمع کرده بود.

رابطه حجّت بودن امام و علم

پیشتر از منصور بن حازم نقل کردیم که: به مردم گفتم: در زمان حیات رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم او خودش حجّت خدا بر خلق بود. و بعد از آنها سؤال می کردم که، بعد از رسول خدا چه کسی حجّت خدا بر امّت پیامبر خاتم است؟

آنها گفتند: قرآن. گفتم: چون هر گروهی به قرآن استناد می کنند پس نمی شود قرآن حجّت بر امّت باشد. سپس منصور اثبات کرد که کسی فقط می تواند حجّت خدا باشد که عالم به همه قرآن باشد.

امام و خلیفهای که از مسائل دینی اطّلاعی نداشته باشد و در معارف دینی و حقایق اسلامی متّخصص نباشد، چگونه می تواند حجّت تمام عیار بر مؤمنین باشد؟ امام رضا علیه السلام نیز با اشاره به همین امر می فرماید :

وَ اِنَّ الَعْبدَ اِذا اخْتَارَهُ الله عَزَّوَجَلَّلِاُمُورِ عِبادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِکَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ یَنَابِیعَ الْحِکْمِهِ وَ اَلْهَمَهُ العِلْمَ اِلهاماً، فَلَمْ یَعیَ بَعْدَهُ بِجوابٍ وَ لا یُحَیّرُ فِیهِ عَنِ الصَّوابِ. فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَیَّدٌ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الخَطایا وَ الْزَلَلِ وَ العِثارِ

۱- . مریم (۱۹)/۴۳.

یَخُصُّهُ الله بِذَلِکَ لِیَکُونَ حُجَّتَهُ عَلَی عِبادِهِ وَ شاهِدَهُ عَلَی خَلْقِهِ. وَ ذلِکَ فَضْلُ الله یُؤْتِیهُ مَنْ یَشاءُ.... (۱)

همانا خداونـد متعال وقتی بنـدهای را به سـرپرستی امور بندگانش انتخاب می کند،سـینه او را بر این امر فراخ کرده و در دل او چشـمه های حکمت را به ودیعه می گذارد، و علم را به او الهام می نماید تا بعد از آن از جواب هیچ سؤالی در نماند و از حق در جواب سـرگردان نشود. پس امام معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است که از خطاها و لغزشها و سقوط در امان است. خداونـد این امر را به او اختصاص داده تا حجّت او بر بنـدگانش باشـد و او را گواه بر خلقش قرار دهـد. این فضل الهی است که به هرکس خواهد عطا می کند.

علم امام در روایات اهل بیت علیهم السلام

اشاره

برای علم امام علیه السـلام در روایات اهل بیت علیهم السلام جهات مختلفی بیان شده است. در اینجا به انواع و طوایفی از آنها اشاره می شود :

۱) کیفیت عالم شدن امام علیه السلام

بـدیهی است که علم امـام علیه السـلام به عطـای حق متعـال است و روش تعلیم و تعلّم عـادی در کـار نبوده است. و این عطای خاصّ الهی را نمی شود تصوّر کرد.

پس بیـان چگونگی عالم شـدن امام علیه السـلام از توان بشـر عادی خارج است. و ما هم در اینجا فقط به آنچه از خود آنها در این باره رسیده است اشاره می کنیم. امام موسی بن جعفر علیهماالسلام می فرماید :

۱- . الکافی ۱/۲۰۲.

مَبْلَغُ عِلْمِنا عَلى ثَلاثَهِ وُجوهٍ: ماضٍ وَ غابِرٍ وَ حادِثٍ فَأَمَّا الماضِی، فَمُفَسَّرٌ. وَ أَمَّا الغابِرُ، فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الحادِثُ، فَقَذْفٌ فِی القُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِی الأَسْماعِ. وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنا. وَ لا نَبِیَّ بَعْدَ نَبِیِّنا. (۱)

علم به سه وجوه به ما می رسد: گذشته، آینده، حادث. امّا علم گذشته، علمی است که تفسیر شده است. و امّا علم آینده، علم مزبور و مکتوب است. و امّا حادث، چیزی است که در قلب انداخته می شود و در گوش نقش می بندد، و بهترین علم ما همین علم است. و پیامبری بعد از پیامبر ما وجود ندارد.

و در روایت دیگر امام صادق علیهما السلام در بیان این سه وجه می فرماید :

أَمَّا الغابِرُ، فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنا. وَ أَمَّا المَزْبُورُ، فَمَا یأْتِینا. وَ أَمَّا النَّکْتُ فِی القُلُوبِ فَإلهامٌ. وَ أَمَّا النَّقْرُ فِی الاَسْماعِ، فَأَمْرُ الْمَلَکِ. (۲)

امّا علم گذشته علمی است که از ما گذشته است. و امّا مزبور، آن است که خواهد آمد. و امّا آنچه در دلها فرو می رود، الهام است. و آنچه در گوشها نقش می بندد، امر فرشته است.

و در حدیثی دیگر می فرماید :

أَمَّا الغابِرُ، فَالعِلْمُ بِمَا یَکُونُ. وَ أَمَّا المَزْبُورُ، فَالعِلْمُ بِما کانَ. وَ أَمَّا النَّکْتُ فِی القُلُوبِ، فَهُوَ الالهامُ. وَ أَمَّا النَّقْرُ فِی الأَسْماعِ، فَحَدِیثُ المَلائِکَهِ علیهم السلام. نَسْمَعُ کَلامَهُمْ وَ لا نَرَی أَشْخاصَهُمْ. (۳)

امّا علم گذشته، علم به آن چیزی است که موجود می شود. و مزبور، علم به آن چیزی است که موجود شده است. و امّا آنچه در دلها فرو می رود، الهام است. و آنچه در گوشها نقش می بندد. حدیث فرشتگان است. ما سخن آنها را می شنویم و خود آنها را نمی بینیم.

۱- . الکافی ۱/۲۶۴.

۲- . الکافی ۱/۲۶۴.

۳- . بحارالانوار ۲۶/۱۸.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد :

اذا سُئِلَ الاِمامُ کَیْفَ یُجیبُ؟ قالَ: اِلهامٌ أَوْ اسْماعٌ. وَ رُبَّما کانَا جَمیعاً. (۱)

وقتی از امام سؤال می شود چگونه جواب می دهد؟ فرمود: به الهام یا به خواندن در گوش و گاهی به هر دو.

انسان موقعی که از مادر زاده می شود هیچ چیزی نمی داند، خدای تعالی می فرماید :

«وَ الله أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَیْئاً (۲) ».

و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزنمی دانستید.

ولی بعضی از همین انسانها آنگاه که از مادر زاده می شوند، نه تنها که عالم است بلکه دارای مقام نبوّت هم می شود. در قرآن می خوانیم که حضرت عیسی آنگاه که از مادر زاده شد و هنوز طفلی در گهواره بود، زبان به سخن گشود و گفت:

«اِنّی عَبْدُالله آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً (۳) ».

یعنی: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

و همین انسان بعد از آنکه دانشمندی بزرگ می شود، موقعی می رسد که همه علوم خود را از یاد می برد و مانند بچّهای می شود که تازه به دنیا آمده است. خداوند متعال می فرماید :

«و مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ اِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً (۴) ».

و بعضی از شما به پسترین مرحله عمر خویش می رسد تا اینکه بعد از علم و آگاهی هیچ چیزی نمی داند.

۱- . بحارالانوار ۲۶/۱۹.

۲- . نحل (۱۶)/۷۸.

۳- . مریم (۱۹)/۳۰.

۴- . حجّ(۲۲)/۵.

پس انسـان به طور طبیعی از راه تعلیم و تعلّم می آموزد و با تفکّر و تـدبّر علومش را زیاد می کنـد. ولی چنانکه گفتیم این تنها روش برای فراگیری علم نیست، بلکه بسیاری از همین انسانها بودهاند که الفبای علم را نمی دانستند ولی با یک عنایت خاص صـاحب علمی بس مهم شدهانـد که قضایای آنها را ما بارها خوانـده و شـنیدهایم. پس این یک موهبت الهی است که خـدای تعالی به هرکس به هر انـدازه که خواست از هر راهی عنایت می کنـد. و این امر از نظر شـیعه در مورد آنان که از ناحیه خدای تعالی به خلافت و رهبری امّت پیامبر خاتم صـلی الله و علیه و آله و سـلم انتخاب شدهاند، مسلّم است و جای هیچگونه شکّ و تردیـد در آن نیسـت. خداونـد سـبحان آنـان را مـوقعی کـه از مـادر زاده می شونـد علـومی عطـا فرمـوده که هیچیـک از دیگر بندگانش را عطا نفرموده است.

می دانیم خداوند متعال همه آنچه را می خواهد وجود دهد، با تمام خصوصیات در کتابی نوشته است، چنانکه می فرماید :

«و عِنْـدَهُ مَفاتِـحُ الغَیْبِ لاـ یَعْلَمُها الّا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی البَرَّ و الْبَحْرِ وَ ما تَسْـقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ اِلّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّهٍ فِی ظُلُماتِ الاَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ اِلّا فِی کِتابٍ مُبینٌ» (۱)

ابواب علوم غیب نزد اوست. جز او کسـی آن را نمی دانـد. و آنچه در خشـکی و دریاست می داند. و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه آن را می داند. و هیچ دانهای در تاریکیهای زمین، و هیچتر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است.

خدای تعالی همین علم مکتوب را به عدهای از بندگان برگزیدهاش عطا فرموده است. خدای تعالی می فرماید :

«عالِمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ یَسْلُکُ

۱- . انعام/۵۹.

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» (۱)

دانای غیب است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در اینصورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی قرار می دهد.

در اینکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم یکی از این پیامبران بزرگوار است که خدای تعالی از او خشنود و راضی است، جای هیچگونه شکّ و تردید نیست. و نیز در اینکه ائمّه علیهم السلام وارث علوم انبیا هستند جای شبهه نیست. پیامبر درباره علی علیه السلام فرمود :

أَنَا دارُ الحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بابُهَا. (۲)

من خانه حکمت هستم و علی در آن است.

و نیز فرمود :

أَنَا مَدينَهُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها. فَمَنْ أَرادَ المَدينَهَ فَلْيَأْتِ البابَ. (۳)

من شهر علمم و علی در آن است. پس هرکس اراده شهر کند، باید به سراغ درآن برود.

و نیز از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که به هنگام مریضیاش که منجر به رحلتش شد فرمود :

برادرم را بخوانید پیش من آید. پس به دنبال علی علیه السلام فرستادند و او وارد شد. آنگاه پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم رو به دیوار کردند و بر آنها ردایی کشیدند و پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم با او خلوت کرد و مردم پشت در جمع شده بودند. پس از مدّتی علی علیه السلام بیرون آمد

۱- . جن (۷۲)/۲۶ و ۲۷.

۲- . فضائل الخمسه/۲۴۸، به نقل از صحیح ترمذی ۲/۲۹۹ و کنزالعمّال ۶/۴۰۱.

۳- . فضائل الخمسه/۲۵۰، به نقل از مستدرک الصحیحین ۳/۱۲۶ و ۱۲۷ و کنزالعمّال ۶/۴۰۱ و ۱۵۶.

و مردی از میان مردم گفت: پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله و سلم در خلوت چیزی به تو گفت؟ علی علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، أَسَرَّ أَلْفَ بَابِ فِی کُلِّ بابٍ أَلَفُ بابٍ» :آری، هزار باب از علم در بیخ گوشم خواند که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

آن مرد گفت: همه را فرا گرفتی؟

علی علیه السلام فرمود: «نَعَمْ، وَ عَقَلْتُهُ»: آری، همه را فراگرفتم و فهمیدم.

و خدای تعالی نیز درباره علی علیه السلام می فرماید :«قُلْ کَفَی بِالله شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ».

بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

روشن است که مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عَلْمُ الْکِتابِ» در آیه شریفه علی علیه السلام می باشد. و اگر این آیه با آیه: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ (۱) » : یعنی: کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من او را پیش تو می آورم

پیش از آنکه چشم بر هم زنی - ملاحظه شود معلوم می شود که مراد از کتاب در این آیه علم قرائت قرآن و نظایر آن نیست. چنانکه روایات اهل بیت علیهم السلام هم بر این امر دلالت دارد. (۲)

پس این سخن اهل بیت علیهم السلام که ما علم گذشته و حال و آینده را داریم هیچ مشکل عقلی و علمی ندارد و از دیدگاه کسی که ایمان به خدا و رسول و کتاب قرآن دارد، امری است ممکن و دلالت آیات الهی بر وقوع آن محکم و قوی است. پس برای ائمّه، گذشته و حال و آینده از نظر احاطه علمی فرقی نمی کند.

۱- . نمل(۲۷)/۴۰.

۲- . ر.ک: تفسیر کنزالدقائق ۹/۵۶۲ -۵۷۰.

۲) امام محدّث است

امام صادق علیه السلام در تبیین معنای محدّث فرمود :

اِنَّهُ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لا یَرَی الشَّخْصَ. (۱)

محدّث صدای ملك را می شنود و خود او را نمی بیند.

و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام می فرماید :

وَ أَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الذَّی یُحَدَّثُ فَیَسْمَعُ و لا یُعاینُ وَ لا یَرَی فِی مَنامِهِ. (۲)

و امّا محدّث کسی است که به او إخبار و تحدیث می شود و او می شنود و نمی بیند.و در خواب هم [ملك را] نمی بیند.

و امّا اینکه چگونه صدای ملك را از غیر ملك تشخیص می دهد، امام صادق علیه السلام در این باره هم می فرماید :

اِنَّهُ یُعْطَی السَّکینَهَ وَ الوَقارَ حَتَّی یَعْلَمَ أَنَّهُ کَلامُ مَلَكٍ. (۳)

به او سکینه و وقار عطا می شود تا کلام فرشته را بشناسد.

و درباره اینکه امامان علیهم السلام محدّث هستند امام باقر علیه السلام می فرماید

اِنَّ أَوْصیاءَ مُحَمَّدٍ - عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ _ مُحَدَّثُونَ. (۴)

همانا اوصیای محمد - علیه و علیهم السلام - محدّثند.

تذکر به این نکته لازم است که محدّث بودن ویژگی اختصاصی اوصیای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نیست، بلکه بر مؤمنان کامل هم به واسطه ملك و فرشته تحدیث و اخبار می شود. در مورد حضرت زهرا - علیهاالسلام - که در

۱- . الکافی ۱/۲۷۱.
۲- . الکافی ۱/۱۷۶.
۳- . الکافی ۱/۲۷۱.
۴- . الکافی ۱/۲۷۰.

روایات زیادی مطرح شده است، شاهد این مطلب است. (این بحث در آینده خواهد آمد) در مورد حضرت سلمان نیز روایاتی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. (۱) و در مورد مؤمن هم از امام صادق علیه السلام روایت شده که از او

سؤال شد :

أَوَ یَکُونُ الْمُؤمِنُ مُحَدَّثاً؟ قَالَ: یَکُونُ مُفَهَّماً؛ وَ المُفَهَّمُ مُحَدَّثٌ. (۲)

آیا مؤمن محدّث می شود؟ فرمود: به او تفهیم می شود. و کسی که به او تفهیممی شود محدّث است.

در این روایت معنای محدّث تعمیم داده شده است. زیرا تفهیم لازم نیست فقط به تحدیث تحقّق پیدا کند، بلکه ممکن است به وسیله القا در دل هم صورت بگیرد. خدای تعالی هم می فرماید :

«اِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنا الله ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ اَلاَّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُواوَ أَبْشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۳)

به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است سپس بر این امر استوار و پایدار ماندند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین نباشد و بشارت باد بر شما بهشتی که به شما وعده داده شده است.

البته در روایات زیادی که در تفسیر آیه وارد شده است آمده است که شیعیانی که بر ولایت پایدار و استوار بمانند و از آن خارج نشوند. فرشتگان به هنگام مرگ بر آنها فرود آمده و آنها را از خوف و اندوه بیرون آورده، به بهشت بشارت می دهند. (۴) ولی

همین آیه به طور کلی فرود آمدن فرشته بر مؤمن و شیعه کامل را تصدیق و تأیید می کند و این روایات دلالت اجمالی آیه را بر این مطلب نفی نمی کند.

نکته قابل توجه دیگر آنکه گفتیم محدّث کسی است که صدای فرشته را

۱- . ر.ک: بحارالانوار ۲۲/۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۳۱.

۲- . بحارالانوار۱/۸۲.

۳- . فصّلت/۳۰.

۴- . تفسیر کنزالدقائق ۱۱/۴۴۷-۴۵۲.

می شـنود ولی خود او را نمی بینـد و در خواب هم نمی بینـد. و این معنـا منافـات نـدارد بـا روایـات زیـادی که دربـاره مراوده فرشـتگان با اهل بیت علیهم السـلام و تکیه دادنشان بر متکاهای آنان و ریختن پرهایشان در خانه های اهل بیت علیهم السلام و بازی اطفال آنها با پرها و دیدار آنها با امامان علیهم السلام (۱) وارد شده است. زیرا در

این روایات سـخن از فرشـتهای نیست که خبر می آورد و آنچه در روایات تحدیث وارد شده است سخن از فرشتهای است که خبر می آورد. و ندیدن امام فرشـته مخبر را در حال تحدیث امری است و نزول فرشـتگان در خانه های آنان و دیدارشان امری دیگر است.

۳) تأیید امام با روحالقدس

اشاره

شیعه معتقـد است که خداونـد متعال بنـدگان برگزیـدهاش را با روحالقـدس تأییـد می کند که به وسـیله آن از خطا و لغزش و غفلت محفوظ می شوند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

وَ اِنَّ رَسُولَ الله صـلی الله و علیه و آله و سـلم کـانَ مُسَـدّداً مُوَفَّقاً مُؤَیَّداً بَرُوح الْقُـدُسِ لاَ یَزِلّ وَ لاَ یُخْطِئُ فِی شَـیءٍ مِمّا یَسُوسُ بِهِ الْخَلْقُ. (۲)

همانـا رسول خـدا صـلی الله و علیه و آله و سـلم به وسـیله روحالقـدس مورد تأییـد و تسدیـد و توفیق الهی قرار می گرفت. و با وجود آن هیچگاه در تدبیر امور مردم دچار خطا و لغزش نمی شد.

و در حدیث دیگر می فرماید :

وَ رُوحُ الْقُدُسِ. فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّه. فَاذا قُبِضَ النَّبِیُّ صلی الله و علیه و آله و سلم اِنْتَقَلَ رُوح الْقُدُسِ فَصارَ فِی الامامِ.وَ رُوحُ الْقُدُسِ لا یَنامُ وَ لاَ یَغْفُلُ وَ لاَ یَلْهُوا

۱- . الکافی ۱/۲۹۳، و بحارالانوار ۲۶/۳۵۱ -۳۶۰.

۲- . الکافی ۱/۲۶۶.

وَ لَا یَزْهُوا (۱)

پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نبوّت را با روحالقدس متحمّل می شود. و وقتی پیامبر رحلت کرد، روحالقدس به امام منتقل می شود. و در روحالقدس خواب و غفلت و لهو و عبث راه ندارد.

پس، از شؤون مهمّ وجود روحالقدس در انسان این است که انسان با وجود آن هیچگاه سراغ گناه نمی رود و از خطا و لغزش و غفلت دوری می کند. و این برای انسان حاصل نمی شود مگر اینکه با وجود روحالقدس گناه و خطا و لغزش، منشأ آنهارا خوب بشناسد و این شناخت در او به اندازهای قوی و شدید باشد که او از ارتکاب آنها بازدارد.

بنابراین روحالقدس نوری است که به انسان نبی یا امام از طرف خدای تعالی افاضه می شود و با آن نور امور زیای که از حدّ تصور ما بیرون است برای او روشن می شود. امام رضا علیه السلام در این باره می فرماید :

اِنَّ الله عَزَّوَجَلَّأَیَّدَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسَهٍ مُطَهَّرَهٍ لَیْسَتْ بِمَلَکٍ، لَمْ تَکُنْ مَعَ أَحداً مِمَّن مَضَی اِلا مَعَ رَسُولِ الله صلی الله و علیه و آله و سلم. وَ هِیَ مَعَ الاَئِمَّهِ مِنّا تُسَدِّدُهُمْ وَ تُوَفِّقُهُمْ. وَ هُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الله عَزَّوَجَلَّ... (۲)

خداوند متعال ما را با روحی مقدّس و پاکیزه از خودش تأیید می کند. این روح فرشته نیست. از گذشتگان با هیچ کس نبوده است مگر با رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم. و او همراه امامان اهل بیت علیهم السلام است، و آنان به وسیله او مورد تسدید و توفیق قرار می گیرند. او ستونی از نور است که بین ما و خداوند کشیده شده است

و امام باقر علیهم السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۱/۲۷۲.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۴۸.

فَبِرُوحِ القُدُسِ- یا جابِرُ - عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ اِلَی مَا تَحْتَ الثَّری (۱)

ای جابر، [امامان و پیامبران] از زیر عرش گرفته تا زیر خاك را با روحالقدس می شناسند.

و در روایات متعدّدی از ائمّه علیهم السلام آمده است :

اذا وَرَدَ عَلَیْنا شَیءٌ لَیْسَ عِنْدَنا، تَلَقّانَا بِهِ رُوحُالْقُدُسِ (۲)

وقتی چیزی برای ما پیش آمد کند که ما از آن اطّلاع نداشته باشیم، روحالقدس آن را به ما القا می کند.

و در روایت دیگر بعد از این تعبیر می فرماید :

وَ أَلْهَمَنَا الله اِلْهَامَاً. (۳)

یعنی: روحالقدس آن را به ما القا می کند و خداوند به ما الهام می نماید.

و نیز می فرماید :

وَ رُوحُ القُدُسِ ثابِتٌ یَرَی بِهِ ما فِی شَرْقِ الأَرْضِ وَ غَرْبِها وَ بَرِّها وَ بَحْرِها.قُلْتُ : جُعِلْتُ فِداکَ یَتَناوَلُ الاِمامُ مَا بِبَغْدادَ بِیَدِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ ما دُونَ الْعَرْشِ (۴)

و روحالقدس همیشه در امام ثابت است و امام با آن همه آنچه در شرق و غرب و خشکی و دریاست می بیند. [راوی می گوید] عرض کردم: فدایت شوم، آیا امام با دست خود می تواند چیزی را که در بغداد است بگیرد؟ فرمود: آری، و هر چیزی را که که زیر عرش باشد.

و عبدالله بن طلحه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

ای فرزند رسول خدا، علمی که به آن به ما اخبار می کنید آیا از مصحفی

۱- . الکافی ۱/۲۷۲.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۵۵ و ۵۶ و ۶۲ و ۶۳.

۳- . بحارالانوار ۲۵/۵۶.

۴- . بحارالانوار ۲۵/۵۸.

است که پیش شماست؟ یا از روایتی است که برخی از شما از برخی دیگر نقل می کنید؟ و یا علم در نزد شما چگونه است؟ فرمود: ای عبداللّه، امر خیلی بزرگتر از آن است. آیا کتاب خدا را نمی خوانی؟

گفتم: چرا می خوانم.

فرمود: آیا نمی خوانی «وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنا اِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الکِتابُ وَ لا الایمانَ»؟ (۱) یعنی: همین طور بر تو روحی از امر خود وحی

کردیم، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست. آیا نمی بینی که پیامبر زمانی نمی دانست که کتاب و ایمان چیست؟

می گوید: عرض کردم: ما هم همین طور قرائت می کنیم.

فرمود: «نَعَمْ، قَدْ کانَ فِی حالٍ لاَ یَدْرِی مَا الکِتابُ وَلاَ الاِیمانُ حَتَی بَعَثَ اللّٰهُ تِلْکَ الرُّوحَ فَعَلَّمَهُ بِهَا العِلْمَ وَ الفَهْمَ. وَ کَذٰلِکَ تَجْرِی تِلْکَ الرُّوحُ اذا بَعَثَها اللّٰهُ اِلیَ عَبْدٍ عَلَّمَهُ بِهَا العِلْمَ وَ الفَهْمَ» :

آری، او زمانی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست تا اینکه خداوند این روح را فرستاد با آن علم و فهم را به او تعلیم کرد. و امر درباره این روح از این قرار است که وقتی خداوند آن را بر بندهای بفرستد علم وفهم را با آن به او تعلیم می دهد. (۲)

اختلاف تعبیر روایات درباره روح که گاهی «روحالقدس» و گاهی «روح منه» و گاهی «روح من امره» چنانکه در آیات شریفه هم مشاهده می شود، ما را به این امر می رساند که مقصود از روح مراحلی از علم و فهم است که خداوند متعال به پیامبران و اوصیایشان عطا می فرماید. و از جمع این روایات به دست می آید که روحالقدس مرحلهای از علم است که در همه انبیا و اوصیا بوده است، ولی «روح منه» و «روح من أمرنا» مرحلهای است که فقط در پیامبر خاتم و اوصیای او بوده است.

۱- . شوری (۴۲)/۵۲.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۵۹-۶۰.

نکته دیگری که در این روایات مشاهده می شود اینکه: در بیشتر روایاتی که در تفسیر دو آیه: «وَ کـذلِکَ اَوْحَینا اِلَیْک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا» و «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أمْرِ رَبّی (۱) وارد شده است، تصریح شده که روح خلقی اعظم از ملائکه

است یا اعظم از جبرئیل و میکائیل است. ولی با وجود این در روایتی در تفسیر آیه «کَذلِکَ أَوْحَینا اِلَیْکَ...» آمده است که روح فرشته است. (۲)

این هم ممکن است به این جهت باشد که این مرحله از علم در برخی موارد ممکن است به واسطه فرشتهای از فرشته های الهی به پیامبر و اوصیایش القا شده باشد.

و نکته دیگری که در این روایات وجود دارد اینکه: در روایت دوم که در این بحث نقل کردیم آمده بود که وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد روحالقدس به امام منتقل می شود. از این روایت برداشت می شود که امام پیش از رحلت پیامبر حامل روحالقدس نیست. ولی در روایت دیگری تصریح شده که امام با وجود پیامبر هم حامل همین روحالقدس می باشد. پدر علی بن عبدالعزیز می گوید :

قُلْتُ لِاَبی عَبْدِاللهِ صلی علیه السلام: جُعِلْتُ فِداکَ؛ اِنَّ النّاسَ یَزْعَمُونَ أَنَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله و علیه و آله و سلم وَجَّه عَلِیّاً علیه السلام اِلَی الیَمَن لِیَقْضِی بَیْنَهُمْ، فَقالَ عَلِیٌّ علیه السلام: فَما وَرَدَتْ عَلَیَّ قَضِیّهٌ اِلّا حَکَمْتُ فِیها بِحُکْمِ الله وَ حُکْم رَسُولِ الله صلی الله و علیه و آله و سلم.

قالَ: صَدَقُوا.

قُلْتُ: وَ کَیْفَ ذاکَ وَ لَمْ یَکُنْ أُنْزِلَ القُرآنُ کُلُّهُ وَ قَدْ کانَ رَسُولُ الله صلی الله و علیه و آله و سلم غائِباً عَنْهُ؟

فَقَالَ: تَتَلَقّاهُ بِهِ رُوحُ القُدُسِ (۳)

۱- . اسرا(۱۷)/۸۵.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۶۰ ح ۳۲.

۳- بحارالانوار ۲۵/۷۵.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، مردم می گویند: رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به یمن فرستاد تا میان مردم قضاوت کند، و علی علیه السلام فرموده است: هیچ قضیهای بر من پیش نیامد مگر اینکه در آن قضیه به حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم حکم کردم.

فرمود: راست می گویند.

عرض کردم: این چگونه ممکن است در حالی که نه همه قرآن نازل شده بود و نه رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نزد او بود؟

فرمود: روحالقدس حکم را به او القا می کرد.

پس روایت اول می گوید: روحالقدس که همراه پیامبر بود با رحلت او از روی زمین به بالا صعود نمی کند بلکه منتقل به امام می شود، و دلالت ندارد که امام علیه السلام در آن زمان با روحالقدس ارتباطی نداشته است. ولی این روایت به صراحت دلالت دارد که روحالقدس حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم را به علی علیه السلام با وجود پیامبر القا می کرد.

علاوه بر اینکه در روایات ائمّه اطهار علیهم السلام عصمت امام تنها به زمان امامت او اختصاص ندارد بلکه پیش از امامت هم از امام عصمت الهی برخوردار است. و خواهیم گفت که وجود عصمت مشروط به وجود روحالقدس است. پس معلوم می شود که امام پیش از امامت هم روحالقدس را دارا بوده است.

قرائن و شواهد دیگری نیز برای این مطلب در روایات اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که ذکر آنها در اینجا لزومی ندارد.

روح القدس و عصمت

با توجه به روایاتی که درباره حقیقت روحالقدس نقل شد، روشن می شود که

حامل روحالقدس نه خطا از او سر می زند و نه غفلت در او پیدا می شود و نه لغزشی و انحرافی در او یافت می شود. پس وجود روحالقدس در پیامبران و اوصیا از آثار عصمت در آنهاست. درباره عصمت و رابطه آن با علم در آینده بحث خواهیم کرد.

روح القدس و قدرت

در حدیثی که نقل کردیم آمده بود که امام علیه السلام به وسیله روحالقدس هر چیزی را که در زیر عرش قرار داشته باشد با دست خود می تواند آن را بگیرد. و این حاکی از قدرت فوقالعاده و تصرّف او در تکوین است که به اذنالهی در اختیار او گذاشته شده است. و از این معلوم می شود که علم با قدرت هم رابطه نزدیکی دارد. و این امر با توجه به آیه : «قال الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ» (۱) یعنی: کسی که علمی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر

هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد - روشن می شود که انسان با داشتن علمی از کتاب دارای قدرتی فوقالعاده می شود.

۴) نزول فرشتگان بر امام در شب قدر

خدای تعالی می فرماید :

«تَنَزَّلُ المَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» (۲)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای هر امری نازل می شوند.

آیه شریفه دلالت دارد که فرشتگان و روح در شب قدر به زمین فرود می آیند. و این فرود هم به جهت هر امری می باشد (مِنْ کُلِّ اَمْرٍ).

۱- . نمل(۲۷)/۴۰.

۲- . قدر(۹۷)/۴.

اکثر مسلمین قائلند که شب قدر هر سال تکرار می شود نه اینکه یک شب خاص در زمان پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم بوده و بعد رفع شده است. و ظاهر آیه شریفه هم دلالت بر تکرار این شب در هر سال دارد. بلکه در روایات اهل بیت علیهم السلام صریحاً آمده است که این شب اختصاص به زمان پیامبر خاتم صلی الله و علیه و آله و سلم ندارد و پیش از او و بعد از او هم شب قدر بوده و خواهد بود. (۱)

و نیز مسلّم است شب قدر نامیدن این شب به این جهت است که خداوند متعال در این شب از سال امور خلایق را تا شب قدر دیگر مورد تقدیر و اندازهگیری قرار می دهد. پس در این شب همه حوادث یک سال به تفصیل مورد اندازهگیری قرار می گیرد و حوادث سالهای بعدی در شب قدر خود همان سالها مورد تقدیر قرار می گیرند. بنابراین منظور از «من کلّ امر» همه حوادث یک سال، می باشد. و فرشتگان و روح به جهت همین تقدیرات فرود می آیند. زیرا مناسبت شب قدر با نزول فرشتگان و روح اقتضا می کند که نزول آنها به زمین برای ابلاغ امور تقدیر شده در این شب برای زمینیان باشد. و بدیهی است که در زمان رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم خود او محلّ نزول این فرشتگان و روح بود و بعد از او هم کسی جز اهل بیت علیهم السلام چنین ادّعایی نکرده و فقط آنان هستند که در روایات متعدّد این موضوع را خبر دادهاند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «تَنَزَّلُ المَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ... می فرماید:

أَیْ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِکُلِّ أَمْرٍ... (۲)

یعنی آنان از نزد پروردگارشان با هر امری بر محمّد و آل محمد فرود می آیند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید :

ثُمَّ فَضَّلَ لَیْلَهً وَاحِدَهً مِنْ لَیالیهِ عَلی لَیالِیَ اَلْفِ شَهْرٍ وَ سَمَّاهَا لَیْلَهَ القَدْرِ، تَنَزَّلَ

۱- . ر.ک: کنزالدقائق ۱۴/۳۶۶ و ۳۶۷.

۲- . بحارالانوار ۲۵/۷۰.

المَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِاذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ. سَلامٌ دائِمُ الْبَرَکَهِ اِلَی طُلُوعِ الْفَجرِ عَلَی مِنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ بِما أَحْکَمَ مِنْ قَضائِهِ (۱)

آنگاه یکی از شبهای ماه رمضان را بر شبهای هزار ماه برتری داد و آن را شب قدر نامید. فرشتگان و روح در این شب به اذن پروردگارشان با هر امر سلام و دائمالبرکه تا طلوع فجر، بر آن بندگانی که خداوند متعال می خواهد، برای رساندن قضای محکم الهی، فرود می آیند.

امام باقر علیه السلام می فرماید :

اِنَّهُ لَیَنْزُلُ فِی لَیْلَهِ القَدْرِ اِلَی وَلِیِّ الاَمْرِ تَفْسِیرُ الاءُمُورِ سَنَهً سَنَهً، یُؤْمَرُ فِیهَا فِی أَمْرِ نَفْسِهِ بِکَذا وَ کَذا وَ فِی أَمْرِ النَّاسِ بِکَذا وَ کَذَا... (۲)

همانا در شب قدر به ولیّ امر تفسیر امور سال به سال نازل می شود. و در این شب هم دستورهایی نسبت به خود او و هم دستورهایی نسبت به مردم، به او ابلاغ می شود.

اشکال : از آیه شریفه و روایاتی که در تفسیر آن نقل شد، به این نتیجه رسیدیم که : در شب قدر. هر سالی اموری مورد تقدیر قرار می گیرند که در سالهای قبل مورد تقدیر قرار نگرفته است. و آنچه در شب قدر تقدیر می شود، در همان شب به پیامبر و وصیّ او به وسیله فرشتگان و روح می رسد. لازمه این سخن آن است که رسول یا وصیّ او عالم به مقدّراتی که در سالهای بعد پیش خواهد آمد نباشد.

جواب : این سؤال در روایتی مطرح شده است و امام علیه السلام از آن جواب فرموده است. و ما هم در جواب از این اشکال به نقل آن اکتفا می کنیم مردی به امام باقر علیه السلام گفت:

ای فرزند رسول خدا، خواهش می کنم بر من خشم نکنی.

۱- . صحیفه مبارکه سجّادیه، دعای دخول شهر رمضان.

۲- . الکافی ۱/۲۴۸.

حضرت فرمود: برای چه.

او گفت: به خاطر چیزی که می خواهم از شما سؤال کنم.

فرمود: بگو.

او گفت: خواهش می کنم خشم نکنی.

فرمود: خشم نمی کنم.

گفت: این گفته خودتان را درباره شب قدر که فرشتگان و روح در آن شب بر اوصیا فرود می آیند. می دانی؟ آیا آنها چیزی را به اوصیا می آورند که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم نمی دانست؟ یا چیزی را می آوردند که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به آن آگاه بود؟ در حالی که شما می دانید که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به هنگام رحلتش هیچ چیزی را عالم نبود مگر اینکه علی علیه السلام نیز آن را حفظ کرده بود؟

امام باقر علیه السلام فرمود: ترا با من چه کار؟! و چه کسی تو را به اینجا آورد؟

او گفت: قضای الهی برای طلب دین مرا پیش شما آورد.

حضرت فرمود: آنچه می گویم خوب به آن توجه کن. همانا رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم آنگاه که به آسمانها برده شد، وقتی فرود می آمد خداوند متعال همه آنچه تحقّق پیدا کرده بود و همه آنچه در آینده تحقّق پیدا می کرد به او آموخت. و مقدار زیادی از آن علم به صورت جمعی و جُمَلی بود که تفسیر آنها در شب قدر می آید و علی علیه السلام هم مانند رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلّم علم جمعی و جملی را دارا بود و تفسیر آن هم در شبهای قدر می آید.

راوی پرسید: آیا علم جمعی و جملی تفسیر نداشت؟

حضرت فرمود: چرا، ولی امر الهی در شبهای قدر به پیامبر و اوصیا می آید که فلان کار و فلان کار را انجام بده. و آنها این امر را می دانستند و در شب قدر دستور می رسد که آن چگونه باید انجام گیرد.

گفتم: لطفاً این سخن را برایم تفسیر کن.

فرمود: رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم هنگام رحلتش همه علم و تفسیر آن را می دانست.

گفتم: پس در شبهای قدر چه علمی به آنها می آمد؟

فرمود: امر و تسهیل در آنچه می دانست.

حضرت فرمود: همانا فرشتگان و روح در شب قدر فرود می آیند به خاطر حکمی که با آن میان بندگان حکم کند.

او پرسید: آیا این حکم را می دانستند؟

فرمود: آری قطعاً می دانستند ولی توان امضای چیزی از آن را نداشتند تا اینکه در شبهای قدر برای آنها امر می شد که تا سال آینده چه کار بکنند... (۱)

مسلّم است که پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام حامل علم و کتاب مبین هستند و نیز حامل عرش علم و کتابی که خداوند متعال همه مخلوقات را پیش از وجودشان در آن ثبت کرده است می باشند.

از طرف دیگر این امر هم مسلّم است که در شبهای قدر، بلکه در هر روزی، علوم جدیدی بر پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام می رسد. امام باقر علیه السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۱/۲۵۱-۲۵۲.

اِنَّهُ لَیَحْدُثُ الاَمْرِ سِوَی ذَلِکَ کُلَّ یَوْمِ عِلْمُ الله عَزَّوَجَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَکْنُونُ العَجِیبُ المَخْزُونُ مِثلَ ما یَنْزُلُ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ مِنَ الاَمْرِ. ثُمَّ قَرَأ: «وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الاَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ البَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِماتُ الله اِنَّ الله عزیزٌ حکیمٌ» (۱) (۲)

همانا هر روزی، به ولیّ امر غیر از آنچه در شب قدر می رسد، علم خاص و پنهان و حیرتانگیز و مخزون الهی حادث می شود مانند آن امری که شب قدر نازل می شود. سپس این آیه را تلاوت کرد که: و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود، کلمات خدا پایان نمی گیرد. خداوند عزیز و حکیم است.

و نیز مسلّم است که در هر شب جمعه به علوم اهل بیت علیهم السلام افزوده می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

در هر شب جمعه اولیای الهی را سرور و شادی پیدا می شود.

گفتم: فدایت شوم؛ این چگونه است؟ فرمود :

اذا کانَ لَیْلَهُ الجُمُعَهِ وَافَی رَسُولُ الله صلی الله و علیه و آله و سلم العَرْشَ وَ وَافَی الاَئِمَّهُ علیهم السلام وَ وافَیْتُ مَعَهُمْ فَمَا أَرْجِعُ اِلّا بِعَلْمٍ مُسْتَفَادٍ. وَ لَوْلا ذَلِکَ، لَنَفَدَ مَاعِنْدِی. (۳)

شب جمعه رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام و من هم با آنها، با عرش الهی برخورد می کنیم. و من برنمی گردم مگر با علمی که تازه استفاده کردهام. و اگر چنین نباشد، آنچه نزد ماست تمام می گردد.

علاوه بر اینها روایاتی هم است که دلالت می کند اگر علم امامان علیهم السلام افزوده نشود پایان می یابد.

۱- . لقمان(۳۱)/۲۷.

۲- . الکافی۱/۲۴۸.

۳- . الکافی ۱/۲۵۴.

زراره می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود :

لَوْلا أَنَّا نَزْدادُ لَأَنْفَدْنا.

قَالَ: قُلْتُ: تَزْدادُونَ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ الله صلی الله و علیه و آله و سلم؟ قالَ : أَمَا اِنَّهُ اِذا كانَ ذَلَكَ، عُرِضَ عَلَى رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم ثُمَّ عَلَى الاَئِمَّهِ، ثُمَّ اِنْتَهَى الأَمْرُ اِلَيْنا (۱)

اگر به علم ما افزوده نشود علم ما تمام می گردد.

زراره گفت: عرض کردم: آیا به شما علمی داده می شود که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم آن را نمی داند؟

فرمود: آگاه باش؛ همانا وقتی علمی به ما داده می شود، ابتدا به رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم عرضه می شود و بعد به امامان علیهم السلام و سپس کار به ما منتهی می شود.

همه این روایات که درباره زیاد شدن علم پیامبر و علم ائمّه علیهم السلام نقل شد، با توجه به آن روایتی که در توضیح حدوث علوم جدید برای ائمّه علیهم السلام در شب قدر نقل گردید، معنای آنها روشن می شود. زیرا بنابر آن روایت بیشتر علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علوم امامان اهل بیت علیهم السلام علوم جمعی و جملی هست که نیاز به تفسیر دارد. و خداوند متعال تفسیر آن را بنابر مصالحی به تدریج در شبهای قدر و شبهای جمعه و یا روز به روز به آنها می رساند. یعنی خداوند متعال پیامبر و امامان را عالم به علومی که در آینده تحقّق پیدا خواهد کرد نموده است، ولی همه آنها را که به آنان تعلیم کرده، وعده نداده است که حتماً و به طور قطعی در خارج موجود کند. خداوند متعال در این امور آزاد و مختار است و می تواند آن را در کتاب ثبت کرده و به پیامبر و وصی آموخته است در خارج تحقّق دهد و می تواند هیچیک از آن ثبت شده و تعلیم داده

۱- . الکافی۱/۲۵۵.

شـده را در خارج به وجود نیاورد. و این امر هیـچ اشـکالی در حکمت و علم او ایجاد نمی کنـد. بلی اگر در موردی وعـدهای داده باشـد، بـا آمـوختن و ثبت نمودنش همراه بـا اخبـار حتمی و قطعی از وقوع آن بوده باشـد، به طوری که اگر آن چیزی در خارج تحّقق پیدا نکند موجب خلف وعده و دروغ گردد، و یا زیادی تغییر و تبدیل موجب وهن و سستی در حکمت و فاعلیّت او شود، در این موارد به خاطر اینکه خـدای تعالی از این امور منزّه است، هیـچ تغییری ایجاد نمی کند و همانطور که ثبت شده یا به پیامبر و وصیّ او یا فرشـتهای تعلیم شده، در خارج محقّق می شود. و به همین جهت بوده است که امامان اهل بیت علیهم السلام در روایاتی فرمودهاند :

لَوْلا آیَهٌ فِی کِتابِ اللّهِ، لَحَدَّثْتُکُمْ بِما یَکُونُ اِلَی یَوْمِ القِیامَهِ. فَقُلْتُ: أَیَّهَ آیَهٍ؟

قَالَ: قَوْلُ الله «یَمْحُوا الله مَا یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الکِتابِ» (۱) (۲)

اگر آیهای در کتاب خدا نبود، آنچه تا قیامت واقع می شود برایتان اخبار می کردم.

راوی گفت: عرض کردم: کدام آیه؟

فرمود: این آیه که: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند. و نزد اوست اصل کتاب.

و آیه «یَزِیدُ الله فِی الْخَلْقِ مَا یَشاءُ» (۳) یعنی: خداوند هرچه بخواهد در خلق زیاد

می کنـد بر این مطلب تأکید می کند. زیرا با اندکی تأمل در آیه شـریفه متوجّه می شویم که منظور از زیادشدن در خلق همان است که در آیه «یَمْحُوا الله مَا یَشاءُ وَ یُثْبِتُ...» به آن اشاره شده است. چون اثبات آنجا درست است که در سابق در کتاب ثبت نشده باشد. به همین جهت است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید :

وَ هَلْ یُمْحَی اِلّا مَا کانَ ثَابِتاً؟! وَ هَلْ یُثْبَتُ اِلّا مَا لَمْ یَکُنْ (۴) ؟!

۱- . هود(۱۱)/۳۹.

۲- . تفسیر عیاشی ۲/۲۱۵. و ر.ک: قرب الاسناد/۱۵۵ و التوحید/۳۰۵.

۳- . فاطر(۳۵)/۱.

۴- . الکافی ۱/۱۴۶.

و آیا جز آنچه ثابت است محو می شود؟! و آیا جز آنچه وجود نداشت ثبت می شود؟!

پس اثبات در حقیقت همان زیاد کردن است. یعنی: چیزی که نبود و وجود نـداشت، به وجود آوردن آن اثبات آن است. و به وجود آوردن چیزی جدید اضافه کردن در آن چیزهایی است که پیش از آن موجود بودند.

پس خداونـد متعال پیامبر و امام را علاوه بر اینکه عالم به کتاب کرده است، به تدریـج از تغییراتی که در کتاب انجام می دهد آگاه می کنـد. یعنی اگر چیزی را از آن کتاب محو کرد یا امر جدیدی را در آن افزود، همه آنها را به پیامبر و امام می رساند. و آیه «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأنٍ (۱) - یعنی: هر روز او در کاری است - هم بر وجود تغییر در

خلق دلالت دارد. زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

اَلْحَمْدُلله الذَّی لاَ یَمُوتُ، وَ لاَ تَنْقَضِی عَجائِبُهُ. لأَنَّهُ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَأْنٍ مِنْ اِحداثٍ بَدِیعٍ لَمْ یَکُنْ (۲)

ستـایش خـدای راست که مرگ نـدارد و امور حیرتـانگیز او تمام نمی شود. زیرا که او هر روز در کاری است و امر تازهای را که وجود نداشت ایجاد می کند.

و این امر جدیـد و بـدیع ممکن است بخشـش گنـاهی باشـد یـا دفع انـدوهی و یـا دادن مقام و منزلتی به کسـی و گرفتن آن از دیگری باشـد. چنـانکه امیرالمؤمنین علیه السـلام در تفسـیر آیه شـریفه نقـل کرده است. (۳) یـا اموری دیگر غیر از اینهـا مـانند اجابت

دعای مؤمنی یا کمک و اعانت به کسی که گرفتاری دارد و اموری دیگر از این قبیل.

بنـابراین چنین نیست که خداونـد متعـال قول حتمی و قطعی داده باشـد که هرچه در کتـاب نوشـته و یـا هرچه به پیـامبر و امـام علمش را داده، همه را بـدون کم و کاستی و بدون اینکه در آن چیزی بیافزاید، به طور حتم و قطع به وجود آورد، بلکه آنها را علم و آگاهی داده و ایجاد اموری را برای آنها به طور حتم و قطع مشخّص کرده که

۱- . رحمن(۵۵)/۲۹.

۲- . توحید(۱۱۲)/۳۱.

۳- . البرهان۴/۲۶۷.

انجام خواهـد گرفت و اموری دیگر را موقوف به خواست خود نموده و برخی دیگر را تازه در کتاب ثبت می کند که پیش از این در آن نبوده است. و این دو قسمت به تدریج به پیامبر و امام علیه السلام ابلاغ می گردد.

اشـکال : شبه هـای در میان برخی اهل علم رایـج است که: امیرالمؤمنین علیه السـلام هنگامی که در جنگ خنـدق با عمرو بن عبـدودّ به مبارزه برخاست آیا می دانست که به او غلبه خواهـد کرد و او را خواهد کشت یا نمی دانست؟ اگر می دانست، علم به این امر مـوجب می شـود از عظمت عمـل او کاسـته شـود و در نـتیجه نمی توان آن را عملی شـجاعانه و جسورانه به حسـاب آورد. و اگر بگویید این را نمی دانست، نقص در علم او قائل شدید و علم او را نسـبت به قاتل خود و اموری دیگر از این قبیل نفی کردهاید. و این امر با روایات زیادی که درباره گستردگی علم امام نسبت به آینده وارد شده است منافات پیدا می کند.

البته این شـبهه نه تنهـا در امامان اهل بیت علیهم السـلام بلکه نسـبت به پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله و علیه و آله و سـلم و نیز پیامبران پیش از او به ویژه درباره مأمور شدن حضـرت ابراهیم بر ذبح فرزندش اسماعیل و اقدام او به این امر با وجود علم او به عاقبت امر، و اموری دیگر از این قبیل جاری است.

جواب :

اوّلاً : هیچ اشـکالی ندارد که خداوند متعال علم به برخی از حوادث را به پیامبر یا امام عطا نکند. چنانکه قرآن کریم این امر را در جریان حضرت موسی و خضر علیه السلام به صراحت بیان کرده است. و در این امر جای هیچگونه شبهه و تردید نیست.

ثانیاً : چنانکه به تفصـیل بیان شد: درست است که خداوند متعال ائمّه علیه السلام را از آنچه واقع خواهد شد آگاه کرده است، ولی چنین تضمینی نداده است که همه آنها را آنگونه که تعلیم داده حتماً به وجود آورد. و خود پیامبران و امامان هم

از این امر آگاه بودند و می دانستند که ممکن است خدای تعالی بنا به مصالحی از آنچه نوشته و به پیامبران و امامان هم از این امر آگـاه بودنـد و می دانسـتند که ممکن است خـدای تعـالی بنـا به مصـالحی از آنچه نوشـته و به پیـامبران و امامان تعلیم داده صرفنظر کنـد و یا اموری جدیـد بر آنها بیافزاید. پس خداوند متعال قول قطعی نداده که هرچه در کتاب نوشـته و یا به اولیایش تعلیم داده، همه را بـدون هیـچ کم و کاستی و بدون اینکه تغییری در آن دهد، و به طور حتم تحقّق و وجود دهد. بلکه آنان را علم و آگاهی داده و ایجاد اموری را بر آنها به طور حتم و قطع مشـخّص کرده و اموری دیگر را موقوف به مشیّت خود نموده و برخی دیگر را تازه در آن کتاب ثبت می کند که پیش از این در آن نبوده است. حتی در جریان شهادت حضرت سیدالشّهدا – صـلوات الله علیه – استاد ما آیهالله ملکی میانجی می گفت: حضرت با اینکه قطعاً می دانست در کجا شهید خواهد شد و چه کسـی او را به شـهادت خواهـد رساند، و می دانست که خانوادهاش چگونه به اسارت برده خواهند شد، ولی با وجود همه این امور و بعـد از آنکه همه اصـحاب و جوانان بنیهاشم به شـهادت رسـیده بودنـد، باز این احتمال را می داد که ممکن است برای خدای تعالی در این امر بدا (۱) حاصل شود، چنانکه در مورد ذبح حضرت اسماعیل چنین شد.

۵) مصحف فاطمه – سلام الله علیها

مصـحف فاطمه – علیهاالسلام – هم یکی دیگر از منابع علوم امامان اهل بیت علیهم السلام است. آنها برخی امور را با استناد به این کتاب اخبار می کردند. حمّاد بن عثمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود :

در مصحف فاطمه – علیهاالسلام – دیدم که در سال صد و بیست و پنج مردمانی زندیق ظاهر می شوند.

۱- . درباره حقیقت بدا به کتاب توحید الامامیه و ترجمه آن مراجعه شود.

او می گوید: عرض کردم. مصحف فاطمه چیست؟

فرمود: خداونـد متعـال آنگاه که پیامبر صـلی الله و علیه و آله و سـلم را قبض روح کرد، فاطمه – علیه السـلام – از رحلت او به سختی دچار حزن و انـدوه شـد. پس خداونـد متعال فرشـتهای را به او ارسال می کرد و او را دلداری می داد و با او سـخن می گفـت تـا حزن و انـدوه او برطرف شـود. فـاطمه – علیهاالسـلام – این امر را بـا امیرالمـؤمنین علیهم السـلام در میـان گـذاشت و حضـرت به او فرمود: هرگاه آن فرشته را احساس کردی و صدایش را شنیدی مرا خبر ده. پس فاطمه – علیهاالسلام – او را خبر می کرد و او همه آنچه را که فاطمه – علیهاالسـلام – می شـنید می نوشت؛ تا اینکه از این سخنان مصحف فاطمه – علیهاالسلام – جمع شد.

سپس فرمود:

«أَما اِنَّهُ لَیْسَ فِیهِ شَیءٌ مِنَ الْحَلالِ وَ الْحَرامِ، وَ لکِنْ فِیهِ عِلْمٌ ما یَکُونُ.»

آگاه باش در این مصحف چیزی از حلال و حرام وجود ندارد و فقط آنچه در آینده واقع خواهد شد در آن هست. (۱)

در حدیثی دیگر به فضیل می گوید :

یا فُضَیْلُ أَتَدْرِی فِی أَیَّ شَیءٍ کُنْتُ اَنْظُرُ قُبَیْلَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لاَ.

قَـالَ: کُنْتُ اَنْظُرُ فِی مُصْـحَفِ فَـاطِمَهَ – علیهاالسـلام. لَیْسَ مِنْ مَلِکٍ یَمْلِکُ [الاَرْضَ]اِلّا وَ هُوَ مَکْتُوبٌ فِیهِ بِاسْـمِهِ وَ اِسْمِ اَبِیهِ. وِ مَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِیهِ شَیْئاً. (۲)

ای فضیل، آیا می دانی پیش پای تو به چه چیزی نگاه می کردم؟

۱- . الکافی ۱/۲۴۰.

۲- . الکافی ۱/۲۴۲.

عرض کردم: خیر.

فرمود: به مصحف فاطمه – علیهاالسلام – نگاه می کردم. هیچ مَلِک و پادشاهی بر روی زمین پادشاهی نخواهد کرد جز اینکه در این کتاب اسمش و اسم پدرش نوشته شده است. و من در مورد فرزندان حسن علیه السلام چیزی در آن نیافتم.

پس بیشتر علوم مصحف فاطمه علیهاالسلام، بلکه همه آن، مربوط به حوادث و وقایع آیندگان می باشد. و به تصریح روایات زیادی از امامان اهل بیت علیهم السلام در این مصحف از قرآن و احکام الهی چیزی وجود ندارد. (۱) و ائمه علیهم السلام بر

این مطلب تأکید فراوان کردهاند تا گمان نشود که آنان اعتقاد به تداوم و وحیالهی بعد از پیامبر دارند و مصحف فاطمه – علیهاالسلام – را کتابی آسمانی همچون کتاب قرآن می دانند. و چنانکه نقل شد مصحف فاطمه – علیهاالسلام – کتابی است که فرشتهای مطالب آن را به حضرت زهرا – سلام الله علیها – اخبار کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با دست خویش نوشتهاند.

و همان طور که گفتیم تحدیث و نزول فرشته، نه تنها برای امامان اهل بیت علیهم السلام هیچ اشکالی ندارد، بلکه از نظر کتاب و سنّت برای مؤمنین واقعی و کامل هم امری مسلّم است و جای هیچگونه شبهه و تردید در آن نیست.

۶) امام اسم اعظم را می داند

روایاتی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که اسم اعظم از هفتاد و سه حرف تشکیل یافته است و خداوند متعال هفتاد و دو حرف از آن را برای اهل بیت علیهم السلام آشکار کرده است و علم یک حرف از آن را از بندگانش پنهان داشته و

۱- . بحارالانوار ۲۶/۳۷ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۸ و ج ۴۷/۲۷۱.

مختّص به خود نموده است. و اولیـای الهی هر کـدام علم برخی از آنهـا را از سوی خـدای تعالی دارا می شونـد. امام علیّ نقی علیه السلام می فرماید :

اِسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ ثَلاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً. کانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ، فَتَکَلَّمَ بِهِ، فَانْخَرَقَتْ لَهُ الأَرْضُ فِیما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَبَأ، فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِیسَ حَتَّی صَیَّرَهُ اِلَی سُلَیْمَانَ.ثُمَّ انْبَسَطِت الأَرْضُ فِی أَقَلّ مِنْ طَرْفِهِ عَیْنٍ. وَ عَنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانَ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً. وَ حَرْفٌ عِنْدَاللهِ مُسْتائِرٌ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ (۱)

اسم اعظم خـدای تعالی هفتاد و سه حرف است.حرفی از آن نزد آصف بود و با به زبان آوردن آن، زمین برای او از محلی که او قرار داشت تا محل قوم سبا شکافته شد و او تخت بلقیس را گرفت و در کمتر از یک چشم به هم زدن آن را پیش سلیمان آورد و سپس زمین گسترده شـد.و از آن اسم اعظم نزد مـا هفتاد و دو حرف است. و یک حرف از آن پیش خـدای تعالی در علم غیب است که خدای تعالی آن را به خود مختص کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَّل جَعَلَ اِسْمَهُ الأَعْظَمَ عَلَی ثَلاثَهٍ وَ سَبْعِینَ حَرْفاًو فَأعْطَی آدَمَ مِنْها خَمْسَهً وَ عِشْرِینَ حَرْفاً. وَ أَعْطَیَ نُوحاً مِنْهَا خَمْسَهً وَ عِشْرِینَ حَرْفاً. وَ أَعْطَی مِنْهَا اِبراهیمَ علیه السلام ثَمانِیَهَ أَحْرُفٍ. وَ أَعْطَی مُوسَی مِنْها أَرْبَعَهَ أَحْرُفٍ. وَ أعطَی عِیسَی مِنْها حَرْفَیْنِ. وِ کـانَ یُحْیِی بِهِمـا المَوْتَی وَ یُبْرِیءُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ وَ أَعْطَی مُحَمِّداً اِثْنَیْنَ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً. وَ احْتَجَبَ حَرْفاً لِئَلّا یُعْلَمُ ما فِی نَفْسِهِ وَ یَعْلَمَ ما فِی نَفْسِ العِبادِ. (۲)

خـدای عزّوجلّ اسم اعظم خویش را هفتاد و سه حرف قرار داد. از آن، بیست و پنج حرف به حضـرت آدم داد. و بیست و پنج حرف هم به نوح عطا کرد. و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف عطا فرمود. و موسی را چهار حرف داد. و

۱- . الکافی ۱/۲۳۰.

۲- . بحارالانوار ۱۱/۶۸.

عیسی را دو حرف عطا فرمود. و او با آن دو حرف مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد و شخص پیسدار را شفا می داد. و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را هفتاد و دو حرف داد. و یکی را مخفی داشت تا آنچه پیش اوست دانسته نشود و آنچه را بندگان دارند، بداند.

روایت دیگر عمر بن حنظله می گوید:به امام باقر علیهم السلام عرض کردم :

خیال می کنم که مرا نزد شما منزلتی باشد.

حضرت فرمود: آری.

گفتم: حاجتی از شما دارم.

فرمود: حاجتت چیست؟

گفتم: می خواهم اسم اعظم را برایم تعلیم کنی.

فرمود: توان تحمّلش را داری؟

گفتم: آری.

فرمود: داخل خانه شو. و او هم داخل خانه شد. و امام علیه السلام دست خویش بر زمین نهاد و خانه تاریک شد. رگهای گردن عمر از ترس به لرزه افتاد.

حضرت فرمود: آیا باز هم می خواهی اسم اعظم را یادت دهم؟

او گفت: نه.

حضرت دست خویش را از زمین برداشت و خانه به حالت سابق برگشت. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . بحارالانوار ۲۷/۲۷.

نزد سـلیمان اسم اکبر خدا بود که اگر چیزی را با آن از خدا می خواست، عطا می کرد؛ و اگر خدا را با آن می خواند، اجابت می نمود. و اگر سلیمان امروز

زنده بود، به ما محتاج بود. (۱)

از این روایات اسـتفاده می شود که: اسم اعظم خدای تعالی علمی بس مهم است که داشـتن آن انسان را به مرتبهای می رساند که بسیاری از کارهای دشوار و سخت را که در حالت عادی و طبیعی محال است، به راحتی می تواند انجام دهد. و این علم را خـدای تعالی از بندگانش مخفی داشـته و فقط مراتبی از آن را به تعدادی از اولیایش عطا فرموده است. و گاهی اوقات افرادی را از بـاب ابتلاـ و امتحـان از آن بهرهمنـد سـاخته که از جمله این افراد به بلعم بن باعورا می شود اشاره کرد که از معصوم نقل شده که او اسم اعظم را می دانسته است. (۲)

البته روشن است که امثال او را خداوند متعال با مقداری اندك از آن علم مورد آزمایش قرار می دهد تا عبرت دیگران شود.

و روایاتی هم وارد شده که خدای تعالی آیاتی از قرآن کریم را شامل اسم اعظم کرده است. (۳) به نظر می رسد منظور از این روایات هم این باشد که در این آیات قرآن هم

آثـاری وجود دارد که خداونـد متعـال همه آثار را در اسم اعظم خویش قرار داده است. یعنی خـدای تعالی از آن علم ویژه در این آیات قرار داده که اگر کسی به آن امر آگاهی داشته باشد، با خواندن این آیات آثار مهمی از آنها نمایان خواهد شد.

۷) امام، حامل علوم قرآن

پیشتر در بحث ویژگی حجّت بودن امـام از منصور بن حازم نقل کردیم که او در مناظره اسـتدلال می کرد که: قرآن به تنهایی نمی تواند بعد از رسول خدا صلی الله و

۱- . بحارالانوار۲۷/۲۷.

۲- . بحارالانوار ۱۳/۳۷۷.

۳- . بحارالانوار ۹۳/۲۲۳ -۲۳۲.

علیه و آله و سلم حجّت خدای تعالی بر مردم باشد و قرآن باید قیّم و مفسّر و مبیّن داشته باشد. و او بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم کسی جز علیّ بن ابیطالب علیه السلام نیست. چون او بود که به همه قرآن اطلاع داشت و بقیه هر جا مشکلی برایشان رو می آورد اگر تعصّبات و عناد را کنار می گذاشتند به او رجوع می کردند.

در اینجا قصد داریم به برخی از احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام که درباره علم قرآن وارد شده است اشاره نماییم. قرآن درباره خودش می گوید :

«لَوْ أَنْزَلْنا هَذا الْقُرآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَهِ اللّهِ (۱)».

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، به یقین آن کوه را از خشیت و خوف خدا متلاشی و خاضع می دیدی.

مهمترین ویژگی قرآن این است که انسان را به خدا و آفرینندهاش، به کسی که روزی از اوست، علم و قدرت و حیات و زندگی و همه خوبیها از اوست، هدایت می کند. کیست که متوجّه خدایش شود ولی در مقابل او استکبار ورزیده و سر فرود نیاورد؟! کیست که عظمت و بزرگی خدا را یاد کند و در دلش خوف و خشیت ایجاد نشود؟!... ولی این انسان گاهی عناد ورزیده و با قدرت و توانی که خدای مهربان و حکیم به او عطا فرموده، در مقابل خدای کریم و عطوف می ایستد و با او مخالفت می کند و به جای اینکه قدردان نعمتهای الهی باشد با او دشمنی می نماید و همه خوبیها و نیکیهای خدای تعالی را فراموش کرده، در خواب غفلت فرو می رود. خدای تعالی همین انسان را خطاب کرده و به او تذّکر می دهد که: ای انسان، غفلت تا کی؟ آیا وقت آن نرسیده است که تو هم مثل این کوه ها و دیگر مخلوقات الهی در

پیشگاه خدایت سر تعظیم فرود آورده و پیشانی به خاک نهاده، عظمت و بزرگی او را ارج نهی؟! آیا وقت آن نرسیده که این همه محبّتها و مهربانیهای او را با انداختن خود به دامان او پاسخ مثبت داده و نشان دهی که بندهای سربراه شدهای؟! آیا وقت

۱- . حشر(۵۹)/۲۱.

آن نرسیده که چون دیگر بندگان الهی بدانی که هر کجا بروی و هر قدر قدرت و مکنت و دانش داشته باشی از مملکت او نتوانی برون روی؟! پس بیا بیشتر از اینها خودت را از او دور نکن و با چنگ زدن به قرآن و اهل بیت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم خود را به او نزدیک کن.

پس هدف اساسی نزول قرآن این است که رابطه میان خالق و مخلوق و بنده و مولا را ثابت و استوار کند و بنده‌ای را که از مولایش بریده به سوی او برگرداند. خدای تعالی با انزال قرآن می خواهد این انسان با استفاده صحیح از آن و عمل به قوانین و احکام الهی، هر لحظه رابطه خود را با خالق خویش محکمتر کند و توجّهش را به او بیشتر نماید. این ویژگی و خصوصیّت در سرتاسر قرآن مشهود است. خدای تعالی می فرماید :

«الله نَزَّل أَحْسَنَ الحَدیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً تَقْشَعِرُّ جُلُودُ الذّینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُم (۱) ».

خداوند نیکوترین سخن نو را فرو فرستاد. کتابی که آیاتش همانند یکدیگرند که از شنیدن آن پوست آنان که از پروردگارشان می ترسند به لرزه می افتد

«اِنَّما الْمُؤمِنُونَ الذّینَ اِذا ذُکِرَ الله وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زَادَتْهُمْ اِیماناً وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۲) ».

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دلهایشان ترسان می شود و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می شود و تنها به پرورگارشان توکّل می کنند.

«أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ الله وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ». (۳)

آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده، خاشع گردد؟

یکی دیگر از ویژگیهای قرآن این است که در آن شفای همه دردهاست اعم از دردهای جسمی و روحی. در قرآن می خوانیم:

۱- . زمر(۳۹)/۲۳.

۲- . انفال(۸)/۲.

۳- . حدید (۵۷)/۱۶.

یَا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِمَا فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنینَ». (۱)

ای مردم، از سوی پروردگارتان اندرزی برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینه هاست، و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ القُرآنِ ما هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنینَ». (۲)

و از قرآن آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم.

قرآن چنانکه خودش می فرماید نسخه درهاست. خدای تعالی، قرآن را داروی دردها قرار داده است. طبیب بیهمتا نسخهای بینظیر نوشته، ولی چگونه به آن طبیب باید راه یافت؟ و از کجای قرآن باید نسخه دردهای خود را پیدا کنیم؟ طبیب یگانه همیشه حیّ و حاضر است و هر مریضی از هر صنفی و قماشی که باشد در هر لحظه شب و روز در او را به صدا درآورد، به او پاسخ می گوید. پس لازم است برای پیدا کردن رموز نسخه او به کسانی که آشنایی به آن رموز دارند رجوع کنیم. و آنان جز اهل بیت علیهم السلام نیستند.

یکی دیگر از ویژگیهای دانش قرآن این است که هر کس با قرآن باشد و قرآن را محور و اساس کارهای خویش قرار دهد، قرآن به او دانش خود را ارزانی می کند و با دانش قرآن خیلی از کارهای سخت و دشوار را به آسانی می توان انجام داد. زیرا خدای تعالی می فرماید :

«وَ لَوْ أَنَّ قُرآناً سُیِّرتْ بِهِ الجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الاَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ المَوْتَی بَلْ لله الأمْرُ جَمِیعاً». (۳)

اگر به وسیله قرآن، کوه ها به حرکت درآیند یا زمین با آن پیموده شود، یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود [باز هم ایمان نخواهند آورد]. ولی همه کارها در اختیار خداست.

با قرآن می توان کوه ها را به حرکت درآورد و مردگان را زنده کرد و بیماران را شفا

۱- . یونس (۱۰)/۵۷.

۲- . اسراء (۱۷)/۸۲.

۳- . رعد(۱۳)/۳۱.

داد و هزاران کار دشوار و سخت که خارج از عادت و توان بشر است انجام داد. زیرا که در همین قران بیان همه چیز است.

خدای تعالی می فرماید :

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تِبْياناً لَكُلَّ شَیٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ وَ بُشْری لِلْمُسْلَمينَ». (۱)

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

پس دانش قرآن خیلی بزرگتر و بلندتر از آن است که ما بتوانیم با این مدارک ضعیف بشری به آن دست یابیم. و معلوم است راهی برای رسیدن به آن جز کسی که بر او نازل شده است وجود ندارد. پس او یقیناً و قطعاً نخستین کسی است که خدای تعالی این دانش را به او عطا فرموده است. و ما وقتی به سراغ او می رویم می بینیم او خودش فرموده است :

أَنا مَدِينَهُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا.

من شهر علمم و علی در آن است.

اَنَا دَارُ الْحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بابُهَا. (۲)

من خانه حکمتم و علی در آن است.

و نیز درباره علی علیه السلام فرموده است :

عَلِيٌّ مَعَ القُرآنِ وَ الْقُرآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛ لَنْ يَفْتَرِقاً حَتَّی يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (۳)

علی با قرآن و قرآن با علی است. آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

و در حدیث متواتر ثقلین - که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد - اهل بیت

۱- . نحل(۱۶)/۸۹.

۲- . این دو حدیث را فیروزآبادی در فضائل الخمسه ۲/۲۴۸-۲۵۲، از صحیح ترمذی و مستدرکالصحیحین و کنزالعمال و کتب دیگر نقل کرده است. و نیز رجوع شود به معالم المدرستین۱/۳۱۸.

۳- . این حدیث هم در فضائل الخمسه ۲/۱۱۲ از مستدرک الصحیحین و کتب دیگر اهل سنّت نقل شدهاست.

خویش را قرین و همراه قرآن قرار داده و به مردم امر کرده تا به آن دو به صورت توأمان چنگ زنند.

پس وقتی علوم قرآن در سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، راه رسیدن به آن علوم هم به گفته خود پیامبر جز اهل بیت او نیست. بنابراین دوری از اهل بیت علیهم السلام و کنار گذاشتن آنها، در حقیقت دوری از دانش قرآن و کنار گذاشتن آن است و در نتیجه دوری از هدایت و نور و شفای دردها و علوم صاف و زلال است.

پس تنها راه رسیدن به دانشهای قرآنی مراجعه به اهل بیت علیهم السلام است. ولی افسوس که معاندان با جهل و نادانی و عناد هر قدر توانستند این راه دانش را بستند و امّت پیامبر خاتم را از این نور پرفروغ بیبهره ساختند و تنها گروهی که توانست با هزاران گرفتاری و گذشتن از جان و مال اندکی از این دریای بیکران بهره برد و قطره هایی از آن را برای نسلهای آینده خود باقی گذارد، شیعه امّامیه می باشد. گرچه در آثار باقی مانده از قدمای اهل سنّت هم موارد فراوانی از دانش قرآن از پیامبر اسلام صلی الله و علیه و آله و سلم نقل شده که حجّت با وجود آنها بر همه علما و دانشمندان اسلام تمام گشته است، ولی آنچه نباید می شد کردند و باب علم و دانش الهی را سدّ کردند و از نقل حدیث منع نمودند و به جای اینکه صاحبان دانش الهی و وارثان علوم و اسرار نبوی را روی چشمهای خود حفظ کنند و اوامر و دستورات آنان را به جان و دل پذیرا شوند، با آنها به جنگ و ستیز برخاستند و هر قدر که توانستند از آنان به قتل رساندند و دست مردم را از رسیدن به آنان کوتاه کردند و از رفت و آمد مردم با آنها ممانعت نمودند و دوستان و خویشان آنها را مورد آزار و اذیّت قرار دادند. و تنها زمان اندکی که حکومت از آل مروان به بنیعباس منتقل می شد، روزنهای باز شد و علوم و دانش فراوانی از امام باقر و امام صادق علیه السلام منتشر گردید و شاگردان این دو بزرگوار توانستند اندکی از علوم الهی را که از زبان آن دو بزرگوار بیرون می آمد ثبت کنند.

امامان اهل بیت علیهم السلام در روایات زیادی با قاطعیّت تمام تصریح کردهاند

که همه علوم قرآن را کسی جز اهل بیت علیهم السلام نمی داند. امام باقر علیه السلام می فرماید :

مَا یَسْتَطِیعُ أَحَدٌ أَنْ یَدَّعِیَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمیعُ الْقُرآنِ کُلُّهُ ظاهِرُهُ وَ باطِنُهُ غَیْرُ الاَوْصِیاءُ. (۱)

هیچ کسی غیر از اوصیا نمی تواند ادّعا کند که همه علوم قرآن را اعمّ از ظاهر وباطن می داند.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

وَاللهِ اِنّی لَاَعْلَمُ کِتابَ اللهِ مِنْ أَوَّلِهِ اِلَی آخَرِهِ کَأَنَّهُ فِی کَفِّی. فِیهِ خَبَرُ السَّماءَ وَ خَبَرُالأَرْضِ وَ خَبَرُ ما کانَ وَ خَبَرُ ما هُوَ کائِنٌ. قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: فِیهَ تِبْیانُ کُلَّ شَیءٍ. (۲)

سوگند به خدا، همانا من همه کتاب خدا را از اوّل تا آخرش می دانم چنانکه گویا که در دست من است. در قرآن خبر آسمان و زمین و گذشته و آینده وجود دارد. خدای عزّوجلّ می فرماید: در قرآن بیان هر چیزی هست.

راوی می گوید به امام موسی بن جعفر علیهماالسلام عرض کردم :

فدایت شوم؛ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث همه پیامبران بود؟

فرمود: آری.

عرض کردم: از آدم تا خودش؟

فرمود: خداوند هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر اینکه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم عالمتر از او بود.

گفتم: همانا عیسی بن مریم مردگان را به اذن الهی زنده می کرد.

فرمود: راست گفتی. و سلیمان بن داود هم زبان پرندگان را می فهمید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم این مقامات را دارا بود.

۱- . الکافی۱/۲۸۸.

۲- . الکافی ۱/۲۹۹.

سلیمانبن داود وقتی هدهد را گم کرد و در امر آن شک کرد گفت:

مَالِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدْ أَمْ کانَ مِنَ الغائِبِینَ»

یعنی: چرا هدهد را نمی بینم یا بلکه او از غایبان است.

سپس بر او خشم کرد و گفت:

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْلَيَأْتِيَنّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ (۱) ».

یعنی قطعاً او را کیفر شدید خواهم کرد یا او را ذبح می کنم مگر اینکه دلیل روشنی برای من بیاورد. خشم او بدین جهت بود که هدهد او را به آب راهنمایی می کرد.

پس خداوند این پرنده را چیزی داده بود که آن را به سلیمان نداده بود در حالی که مورچه و انس و جن و شیاطین و گردنکشان همه از او فرمان می برند و او با وجود این آب را زیر هوا عالم نبود و این پرنده آن را می شناخت.

وَ اِنَّ الله یَقُولُ فِی کِتَابِهِ: «وَ لَوْ أَنَّ قُرآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی (۲) ». وَ قَدْ وَرَثْنا نَحْنُ هَذا القُرآنُ الذّی فِیهِ مَا تُسَیَّرُ بِهِ الجِبالُ، وَ

تُقَطَّعُ بِهِ البُلْدانُ، وَ تُحْیَی بِهِ المَوْتَی. وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الماءَ تَحْتَ الهَواءِ...اِنَّ الله یَقُولُ: «وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَ الأَرْضِ اِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۳) ». ثمّ قال: «ثُمَّ

أَوْرَثْنا الکِتابَ الّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادنا (۴) » فَنَحْنُ الّذِینَ اصْطَفانَا الله عَزَّوَجَلَّ وَ

أَوْرَثْنا هَذا الّذی فِیهِ تِبْیانُ کُلَّ شَیءٍ. (۵)

همانا خدای تعالی در کتابش می فرماید: اگر به وسیله قرآن کوه ها به حرکت درآیند یا زمین با آن پیموده شود یا به وسیله آن با مردگان سخن گفته شود [باز هم ایمان نخواهند آورد.] و ما این قرآنی که با آن کوه ها به حرکت درمی آید و شهرها با آن پیمودهمی شود و مردگان با آن زنده می شوند. به ارث بردهایم. و ما

۱- . نمل(۲۷)/۲۰ و ۲۱.

۲- . رعد(۱۳)/۳۱.

۳- . نمل (۲۷)/۷۷.

۴- . فاطر(۳۵)/۳۲.

٥- . الكافي ١/٢٦٦.

آبِ زیر هوا را می شناسیم... خداوند متعال می فرماید: هیچ غایبی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین موجود است. و سپس می فرماید: سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم. آن گروه ما هستیم. ما را خداوند متعال برگزیده و این کتابی که بیان همه چیز در آن است به ما ارث داده است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

خداوند متعال همه آنچه را که امّت تا روز قیامت به آن نیاز دارد در کتابش نازل کرده و به رسولش بیان نموده است. و برای هر چیزی حدّی قرار داده، و برای آن راهنمایی تعیین کرده که [مردم را] به آن دلالت کند. (۱)

۸) امام، وارث علوم پیامبران و اوصیا

یکی دیگر از جهات و منابع علم امام علیه السلام علمی است که به وراثت از پیامبران و اوصیای پیشین به او می رسد. در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است که آنان وارث همه صحف و کتب و آیاتی هستند که خداوند متعال به پیامبران عطا فرموده است. و با توجه به آنچه درباره رابطه علم و قدرت گفتیم، معلوم می شود که آیاتی که خداوند متعال به پیامبران عطا فرموده بود، مانند تابوت بنیاسرائیل و تبدیل عصا به مار بزرگ و سنگی که از آن دوازده چشمه جاری می شد، زنده کردن مردگان، شفای کور مادرزاد و امثال و نظایر این امور، همه به علم بر می گردد. و آنان با داشتن علمی از کتاب یا حروفی از اسم اعظم چنین کارهای خارقالعادهای را انجام می دادند.

در روایات زیادی از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده که خداوند متعال را دو نوع علم است: علمی عام که به پیامبران و رسولان و فرشتگان آن را تعلیم فرموده و علمی خاصّ که تنها خودش از آن اطّلاع دارد. و علم عام را که پیامبران و

۱- . بحارالانوار ۹۲/۸۴.

رسولان و فرشتگان می دانند، ما اهل بیت هم آنها را می دانیم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود :

همانا سلیمان از داود به ارث برد و محمد از سلیمان و ما از محمد. و نزد ماست علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح بود. (۲)

و در اخبار زیادی نقل شده است که سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از علائم امامت در امّت پیامبر خاتم است چنانکه تابوت در بنیاسرائیل علامت خلافت و ملک و سلطنت بود. امام باقر علیه السلام می فرماید :

اِنِّ السَّلاحَ فِینَا کَمَثَلِ التّابُوتِ فِی بَنی اسرائِیلَ کانَ حَیْثُ ما دارَ التّابُوتُ فَثَمَّ المُلْکُ وَ حَیْثُما دارَ السَّلاحُ فَثَمَّ العِلْمُ. (۳)

همانا سلاح رسول خدا در میان ما مانند تابوت در بنیاسرائیل است. تابوت به هر که می رسید، ملک و پادشاهی هم از آن او می شد. و سلاح هم به دست هر کسی برسد، علم هم پیش او خواهد بود.

و امام صادق علیه السلام فرمود :

الواحُ مُوسَی عِنْدَنا وَ عَصَا مُوسَی عِنْدَنا. وَ نَحْنُ وَرِثْنا النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلّم. (۴)

الواح موسی نزد ماست. و عصای موسی نزد ماست. و ما وارث پیامبریم.

۹) صحیفهای که امامان از پیامبر در بیان احکام دارند

یکی دیگر از جهات مهم درباره علم امام و معرفت او نسبت به احکام و قوانین الهی است. پیشتر بیان کردیم که امام با وجود اینکه مقام وجوب طاعت را داراست، ولی هیچگاه او از پیش خود حلالی را حرام نمی کند و حرامی را حلال نمی نماید و فقط احکام الهی را بیان کرده و به مردم ابلاغ می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- الکافی ۱/۲۵۵ و ۲۵۶ و بحارالانوار ۲۶/۱۵۹-۱۶۵.

۲- الکافی ۱/۲۵۵.

۳- . بحارالانوار ۲۶/۲۰۶ و ۲۱۰.

۴- . بحارالانوار ۲۶/۲۱۸.

اِنَّ لِلَّذینَ حَدّآ کَحُدُودِ بَیْتِی هَذا وَ أَوْمَأَ بَیَدِهِ اِلَی جِدارٍ فِیهِ. (۱)

همانا دین خدا را حدّی است مانند حدود این خانه من. و با دست خود اشاره نمود به دیواری در آن.

در اینجا سخن در یکی از منابع این علم است که در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام تبیین شده است. و نیز می فرماید :

اِنَّ عِنْدَنا لَصَحیفَهً طُولُها سَبْعُونَ زِراعاً اِملاء رَسُولِالله صلی الله علیه و آله و سلم و خَطُ عَلِیٍّ علیه السلام بِیَدِهِ. مَا مِنْ حَلالٍ وَ لا حَرامٍ اِلّا وَ هُوَ فِیها حَتّی أَرْشُ الْخَدْشِ. (۲)

نزد ما صحیفهای است که طولش هفتاد ذراع است. آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم املا کرده و علی علیه السلام با دست خویش نوشته است. هیچ حلال و حرامی نیست جز اینکه در آن ثبت شده است حتّی دیه خراش.

امام باقر علیه السلام با اشاره به خانهای بزرگ به حُمْران فرمود :

یا حُمْرانُ، اِنَّ فِی هذا البَیْتِ صَحِیفَهٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِراعاً بِخَطِّ عَلِیٍّ علیه السلام وَ اِمْلاءِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم. لَوْوَلَّینا النّاسَ، لَحَکَمْنا بِمَا أَنْزَلَاللّهُ فلَمْ نَعْدُ مَا فِی هذِهِ الصَّحِیفَهِ (۳) .

ای حمران، در این خانه صحیفهای است به خطّ علی علیه السلام و املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که طول آن هفتاد ذراع است. اگر ما حکمران مردم شویم، به آنچه خدای تعالی نازل فرموده حکم می کنیم و از این صحیفه پافراتر نمی گذاریم.

روایات در این باره فراوان است و در برخی از آنها این صحیفه «جامعه» نامیده شده

است (۴) . امامان اهل بیت علیهم السلام با بیان این روایات خواستهاند به مردم

بفهمانند که: آنان با وجود این صحیفه دیگر نیازی به اعمال رأی و استفاده از قیاس

۱- . بحارالانوار ۲/۱۷۰.

۲- . بحارالانوار ۲۶/۴۲.

۳- . بحارالانوار ۲۶/۴۲ و ۴۳.

۴- . بحارالانوار ۲۶/۴۲ و ۴۳ و ۴۴و...

در احکام الهی ندارنـد و احکام الهی بعد از پیامبر صـلی الله و علیه و آله و سـلم قابل تغییر نیست. و هرچه بر پیامبر صـلی الله و علیه و آله و سـلم نـازل شـده، او هم برای علی علیه السـلام آن را بیان کرده و بعـد از علی علیه السـلام هم امامان یکی پس از دیگری وارث و حامل این صحیفه و دیگر کتب و علوم ارزشمند الهی شدهاند.

۱۰) اصول و کلیّات علم نزد ائمّه است

یکی دیگر از منابع علوم اهل بیت علیهم السـلام اصول و کلّیاتی است که پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله و علیه و آله و سلم در اختیار آنان گذاشته است که با مراجعه به آن مصادیق و جزئیات را علم پیدا می کنند.

صدوق – علیهالرّحمه – در کتاب شریف خصال این روایات را در باب «مابعدالألف» جمع کرده است.

از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم نقل شده که در آن بیماری که در پی آن رحلت فرمود گفت: دوسـتم را صدا کنید پیش من بیایـد. عایشه به سـراغ پـدرش فرسـتاد. وقتی او رسـید رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم روی خود را پوشانـد و فرمود: دوسـتم را صـدا کنیـد پیش من بیایـد. ابوبکر بازگشت و حفصه کسـی را به دنبال پدرش فرسـتاد. پدر او هم که رسـید رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم رخ برکشـید و فرمود: دوسـتم را بخوانیـد پیش من بیایـد. عمر هم بـازگشت. و فـاطمه علیهاالسلام به سوی علی علیه السلام فرستاد و او وقتی وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و عبای خویش را بر سر علی علیه السلام کشید. علی علیه السلام فرمود :

فَحَدَّثِنی بِأَلْفِ حَدِیثٍ یَفْتَحُ کُلِّ حَدِیثٍ أَلَفِ حَدِیثٍ حَتّی عَرَقْتُ وَ عَرَقَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم.

یعنی: هزار حدیث برایم نقل کرد که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر به دست

می آید. و این امر آن قدر ادامه یافت که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرق کردیم (۱)

در روایت دیگر علی علیه السلام فرمود :

اِنَّ رَسُولَ الله صلی الله و علیه و آله و سلم عَلَّمَنِی أَلْفَ بابٍ مِنَ الحَلالِ وَ الحَرامِ وَ مِمّاکانَ اِلَی یَوْمَ القِیامَهِ، کُلُّ بابٍ مِنْهَا یُفْتَحُ أَلَفُ بابٍ. (۲)

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از حلال و حرام و آنچه تا قیامت تحقّق پیدا خواهد کرد برایم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.

و در روایاتی دیگر به جای هزار باب علم، هزار حرف و در بعضی هزار کلمه تعبیر شده است (۳) .

و در روایتی امام صادق علیه السلام در این باره توضیحی داده است. موسی بن بکر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: مردی که یک روز یا دو روز یا سه روز یا چهار روز یا بیشتر در حال اغما و بیهوشی می ماند، چقدر از نمازهایش را باید قضا کند؟ حضرت در جواب می فرماید :

ألاَ أُخْبِرُکَ بِمَا یَجْمَعُ لَکَ هذا وَ أشْباهَهُ کُلُّ مَا غَلَبَ الله عَزَّوَجَلَّ عَلَیْهِ مِنْ أَمْرٍ وَ اللّهُ أَعْذَرُ لِعَبْدِهِ. وَ زادَ فِیهِ غَیْرُهُ: اِنَّ أَبَا عَبْدِالله علیه السلام قَال: وَ هذا مِنَ الأَبوابِ الَّتی یَفْتَحُ کُلُّ بابٍ مِنْها أَلْفَ بابٍ. (۴)

بدان، چیزی به تو یاد می دهم که با آن بتوانی این مسأله و نظایر آن را حلّ کنی. هر امری که از سوی خدا بر بندهاش مستولی شود، بنده در آن معذور است. در نقل دیگری برای این روایت دنبالهای هم آمده است که امام فرمود : این از ابوابی است که از هر بابش هزار باب گشوده می شود.

۱- . الخصال/۶۴۲.

۲- . الخصال/۶۴۳.

۳- . الخصال/۶۴۸-۶۵۰.

۴- . الخصال/۶۴۴.

۱۱) علم صحیح نزد ائمّه است

پیشتر گفتیم که تنها امامان اهل بیت علیهم السلام وارث علوم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علوم پیامبران و اوصیای پیشین، هستند. و نیز گفتیم که تنها آنها هستند که علوم قرآن و احکام و قوانین دین اسلام را به طور کلّی از پیامبر آموختهاند. بنابراین برای به دست آوردن علم صحیح که هیچگونه شبهه و تردیدی در آن نباشد، باید سراغ آنها را گرفت. زیرا فقط آنها هستند که دین خالص را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کردهاند و با وجود جهات گوناگون علومشان هیچ نیازی به اعمال نظر و استفاده از قیاس ندارند. دینی که آمده است مردم را هدایت کند و احکام و قوانین خدا را برساند، بیان این دین فقط در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بعد از او هم فقط امامان اهل بیت علیهم السلام این مقام را دارا شدهاند. و به همین جهت است که فرمودهاند :

اِنْ أَرَدْتَ العِلْمَ الصَّحِيحَ، فَعِنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ (۱)

اگر طالب علم صحیح هستی، نزد ما اهل بیت است.

و نیز فرمودهاند :

فَوَاللهِ لَايُوجَدُ العِلْمُ اِلّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ (۲) .

سوگند به خدا، علم صحیح یافت نگردد مگر از اهل بیتی که بر آنها فرشته وحی نازل شده است.

پس راه رسیدن به علم دین اختصاص به امامان اهل بیت علیهم السلام دارد. بنابراین هر کلمهای که از غیر آنها درباره دین صادر شود باطل خواهدو هیچگونه نورانیت و هدایتی در آن نخواهد بود و عمل بر آن هم ثوابی به دنبال نخواهد داشت.

كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذا البَيْتِ، فَهُوَ باطِلُ (۳) .

هر چیزی که منشأ آن این خانه نباشد، باطل است.

۱- . وسائل الشیعه ۲۷/۷۲.

۲- . بحارالانوار ۲/۹۱.

۳- . وسائل الشیعه۲۷/۷۵.

خداوند متعال هم می فرماید :

«وَاتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِهَا» (۱)

خانه ها را از درهایشان وارد شوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه می فرماید :

أَلْبُيُوتُ هِيَ بُيُوتُ العِلْمِ الَّذى اسْتَوْدَعَتْهُ الأنبياءُ، وَ أَبْوابُهَا أَوْصياؤُهُمْ. وَ كُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمالِ الخَيْرِ يَجْرِى عَلى غَيْرِ أَيْدِى أَهْلِ الاصْطِفَاءِ وَ عُهُودِهِمْ وَ حُدُودِهِمْ وَ شَرائِعِهِمْ وَ سُنَنِهِمْ وَ مَعالِمِ دِينِهِمْ، مَرْدُودٌ غَيْرُ مَقْبُولٍ (۲) .

منظور از خانه ها، خانه های علم است که پیامبران علم را در آنها به ودیعه گذاشتهاند. و منظور از درهای خانه ها، اوصیای پیامبرانند. و هر عمل خیری که از غیر برگزیدگان و یا بدون مطابقت با پیمانها و حدود و شرایع و روشها و معالم دین آنها صادر می شود، مردود و غیرمقبول است.

و در جای دیگر می فرماید :

نَحْنُ الْبُيُوتُ الّتى أَمَرَ الله بِهَا أَنْ يُؤتى مِنْ أَبْوابِهَا. نَحْنُ بابُ الله وَ بُيُوتُهُ الَّتِى يُؤْتى مِنْهُ... (۳) .

ما هستیم خانه هایی که خداوند دستور داده که به آنها باید از درهایشان وارد شد. ما باب خدا و خانه های اوییم که به آنها باید از باب وارد شد...

پس وقتی خدای تعالی خواسته است علم و دینش را از طریق پیامبران و اوصیا به مردم برساند، چارهای نیست جز اینکه همه در اخذ دین و حلّ مشکلات دینی به آنان رجوع کنند و هرچه آنها درباره دین فرمودند بپذیرند و از خود نه چیزی به آن بیافزایند و نه از آن چیزی کم کنند.

درباره تفسیر آیه شریفه نکتهای است و آن اینکه: معنای ظاهر آیه این است که خدای تعالی بندگانش را امر می کند به اینکه به خانه ها از درهایشان وارد شوند. چگونه می شود این معنا مراد و مقصود خدای سبحان باشد در صورتی که کسی در

۱- . بقره(۲)/۱۸۹.

۲- . الاحتجاج ۱/۵۲۸.

۳- . الاحتجاج ۱/۵۴۰.

این امر شک نمی کند که راه ورود به خانه درِ آن است. پس معلوم می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام که علوم قرآن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دریافت کرده است به همین جهت می فرماید که منظور از خانه ها، خانه های علم و منظور از درها، ما هستیم. او می خواهد بگوید: خدا شما را به چیزی امر نکرده که همه شما خواسته یا ناخواسته به آن عمل می کنید، بلکه امر کرده است که علم دین را باید از پیامبران و اوصیا اخذ کنید.

به نظر می آید در این تعبیر نکتهای هم نهفته باشد و آن اینکه: خانه را اگرچه از در واردشدن راه معقول آن است، ولی از طرق دیگری هم می توان به آن وارد شد. پس در مواردی ممکن است انسان به برخی مسائل دینی از طرقی غیر از اوصیاء علم پیدا کند ولی چنین دانشی چون از طریق نامعقول (۱) و بدون رضای الهی حاصل

شده، هر عملی بر طبق آن مردود و غیرمقبول خواهد بود، و اگر در امور اعتقادی باشد، بر اعتقاد آن فایدهای مترتّب نخواهد شد. در این باره در بحث اینکه امام باب الله و راهنمای الهی است باز هم سخن خواهیم گفت.

۱۲) علم امام در طفولیت

از نظر عقلی هیچ مانعی ندارد که خدای تعالی بچّهای را که تازه به دنیا آمده است علم و دانشی عطا کند که انسان هر قدر در کسب و دانش تلاش و کوشش کند نتواند به پای او برسد. و این امر بنابر آنچه قرآن کریم برای ما، از داستان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند، در خارج هم تحقّق پیدا کرده است که پیشتر در این باره سخن گفتیم. و حالا سخن در این است که خدای تعالی درباره امامان اهل بیت

۱- . نامعقول بودن این طریق به خاطر آن است که هر طریقی غیر از طریقی که خدای تعالی به آن راضی وخشنود است، به طور معمول انسان را به مقصد نمی رساند و اگر طریقی به طور اتفاقی و با زحمات زیادانسان را به مقصد رساند، این موجب نمی شود که پیمودن چنین راهی با وجود راه آسان و قطعی عقلاًدرست باشد. البته باید توجه داشت آنچه از غیر طریق به دست می آید به یقین مقصود خدای تعالی نیستاگرچه سالک آن طریق خیال می کند به آن رسیده است.

علیه السلام نیز چنین کرده و آنان را از آغاز کودکی علومی عطا فرموده است. امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الاِمامَ یَسْمَعُ الصَّوتَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ. فَاذا بَلَغَ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ، کَتَبَ عَلَی عَضُدِهِ الأَیْمَنِ: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبَّکَ صِدْقاً وَ عَدلاً لاَ مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ» (۱) . فَاذا وَضَعَتْهُ،

سَطَعَ لَهُ نُورٌ ما بَیْنَ السَّماءَ وَ الأَرْضِ. فاذا دَرَجَ، رُفِعَ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ یَری بِهِ مَا بَیْنَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ (۲) .

امام صدا را در رحم مادر می شنود. وقتی چهار ماهه شد، در بازوی راستش نوشته می شود: «و کلمه پروردگارت با راستی و عدل تمام شد. هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد.» و آنگاه که مادرش او را به دنیا آورد، نوری میان آسمان و زمین برای او تابش می کند. و آنگاه که به حرکت و جنبش درآمد، ستونی از نور برای او بلند می شود که با آن میان مشرق و مغرب را می بیند.

روایات دیگری هم به همین مضمون نقل شده است (۳) . و نیز در تاریخ ولادت

امامان اهل بیت علیهم السلام روایاتی وارد شده است که حاکی از داشتن علمالهی امام در حال طفولیت می باشد. و اضافه بر اینها عصمت امام علیه السلام چنانکه خواهد آمد از نظر شیعه اختصاص به زمان امامت او ندارد و امام علیه السلام در کودکی هم معصوم است. طبق سنّت الهی عصمت همواره با علم تحقق پیدا می کند. درباره علم امام علیه السلام جهات دیگری نیز قابل بحث است که از طرح آنها به جهت مفصّل شدن بحث علم صرف نظر می کنیم.

شبه های در علم امام به سبب شهادت خویش

می گویند : شما معتقدید که امام علیه السلام عالم به سبب و زمان و مکان شهادت خویش است. پس امام با علم به مسموم بودن آب یا انگور، آن را به اختیار

۱- . انعام(۶)/۱۱۵.

۲- . بحارالانوار ۲۶/۱۳۲.

۳- . بحارالانوار ۲۶/۱۳۲-۱۳۶.

تناول می کند. و نیز با علم به اینکه امشب در هنگام اقامه نماز صبح شخصی به او حمله کرده و او را به شهادت می رساند. باز با پای خود به مسجد می رود، در صورتی که می توانست در آن شب نماز را در خانه اقامه کند یا عدّهای را نگهبان و محافظ قرار دهد. پس او که با علم و آگاهی و اختیار سم را تناول کرده، آیا این مصداق خودکشی نیست؟! و او که با پای خود و با علم به کمین دشمن بدون محافظ به سوی مسجد می رود، آیا خودش شریک در قتل خود نیست؟!

جواب : می دانیم پیامبران و اوصیا از مقام و منزلت بزرگی نزد خدای تعالی برخوردار بودند و خداوند متعال به آنها علم و قدرت و کمالات ویژه و فوقالعاده به آنهاداده بود، ولی آنان با وجود این علم و قدرت فوقالعاده در میان خلق مانند سایر افراد بشر می زیستند؛ به طوری که حتی خیلی از آنهایی که به پیامبران ایمان می آوردند، از این کمالات آنها اطّلاع چندانی نداشتند. آری؛ در میان هر امّتی عدّهای از مؤمنین کامل و واقعی بودند که پیامبر و وصی را در سطحی بالاتر از دیگران می شناختند، ولی آنها نیز به آن حدّی نمی رسیدند که پیامبران را در حدّ واقعی خودشان بشناسند. و این به خاطر آن بود که پیامبران و اوصیا موظّف به مراعات ظاهر بودند و فقط به هنگام ضرورت و برای عدّهای خاص که اهل بودند اظهار برخی حقایق و واقعیّات می کردند. وبه همین جهت است که می بینیم بیشتر پیامبران و اوصیای الهی به وسیله همین انسانها آزار و اذیّت شده و از دست آنها شکنجه ها دیدهاند و در نهایت به شهادت رسیدهاند. زیرا معلوم است اگر انسان بداند که طرف مقابلش از همه حیله ها و نیرنگهایش اطلاع دارد و دارای قدرت و توانایی فوقالعاده است، هیچگاه جرأت نمی کند در مقابل او قرار گرفته با او ستیز کند.

پس اگر شخصی آب شرب یا میوه را مسموم کرده در اختیار امام می گذارد، به طور حتم خبر ندارد که امام از این کار او خبر دارد و این کار او در پیش او عیان است. و همچنین کسی که نقشه ترور امام را می کشد، اگر بداند که امام از آنچه در

دلش می گـذرد آگاه است، هیچگاه به چنین کاری اقدام نمی کند. پس با توجه به این مطلب، جرم برای شـخص قاتل و برای کسی که آب و انگور را مسموم می کند، ثابت است و جای هیچگونه شک و تردیدی در این امر وجود ندارد.

و امّا اینکه امـام چرا بـا وجود علم و آگاهی، اقـدام به خوردن آب و انگورِ مسـموم می کنـد یا از رفتن به نماز خودداری نمی نماید، این هم به آن جهت است که اگر پیامبران و اوصـیا از اول همه نیرنگها و حیله ها و اسـرار نهفته دشمنانشان را هویدا می ساختنـد و همه متوجّه این امر می شدنـد، دیگر کسـی شـقاوت خود را نمی توانست بروز دهد و این باب بزرگ ابتلا و امتحان الهی بسـته می شـد؛ ابتلاـ و امتحـانی که موجب بالاـ رفتن درجـات و کمالاـت پیامبران و اوصـیا می شود و حجّت را بر خلق و دشـمنان تمام می کند. زیرا در این حالت است که تسلیم خالص اولیای الهی به صورتی خیلی واضح و روشن ثابت می شود و دشمنی و عناد کافران هم به وضوح نمایان می گردد. و این امری معقول و مشروع است و جای هیچگونه شبهه و تردید در آن نیست. پس امام با علم به تقدیر الهی درباره شـهادتش و با علم به مسـموم بودن آب و انگور، اقدام به خوردن آن می کند و با علم به نقشه ترور اقـدام به رفتن نماز می کنـد تا اثبات نمایـد که آنچه خـدا برایش تقـدیر کرده و از برای او نوشـته است قبول دارد و راضـی به قضا و قـدر الهی است. و چون این عمل مصالـح و حکمی بس مهم دارد، پس از نظر عقلی و شـرعی اقدام به آن هیچ اشکالی ندارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

عَهِدَ اِلَیَّ رَبّی تَعَالی عَهْداً. فَقُلْتُ: یَا رَبِّ بَیِّنْهُ لِی. فَقالَ: یَا مُحَمَّدُ. اسْمَعْ: عَلیٌّ رَأْیَهُ الهُدَی وَ اِمامُ أَوْلِیائِی، وَ نُورٌ مَنْ أَطاعَنِی. وَ هُوَ الْکَلِمَهُ الَّتی أَلْزَمْتُهَا المُتَّقِینَ. فَمَنْ أَحَبَّهُ، فَقَدْ أَحَبَّنِی. وَ مَنْ أَبْغَضَهُ، فَقَدْ أَبْغَضَنِی. فَبَشِّرْهُ بِذَلِکَ...

ثُمَّ قالَ: اِنّی مُسْتَخِصُّهُ بِبَلاءِ لَمْ یُصِبْ أَحداً مِنْ أُمَّتِکَ.

قالَ: قُلْتُ: أَخِی وَ صَاحِبِی!

قالَ: ذلِکَ مِمَّا قَدْ سَبَقَ مِنّی اِنَّهُ مُبْتَلیً وَ مُبتَلیً بِهِ (۱) .

پروردگارم عهدی با من بست.گفتم: پروردگارا این عهد را برایم بیان کن. فرمود: ای محمّد، گوش کن: علی پرچم هدایت و پیشوای دوستانم است. او نور کسانی است که از من اطاعت می کنند. او کلمهای است که همراه پرهیزکاران است. کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست می دارد. و کسی که او را دشمن بدارد، مرا دشمن می دارد. این امر را به او بشارت ده... سپس فرمود: من او را به بلایی اختصاص دادهام که غیر از او کسی از امتّت را اصابت نکند.

گفتم: او برادر و دوست من است!

فرمود: ابتلای او از اموری است که امضا شده است و او مبتلا به آن خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

وَ لَوْ أَرادَ الله سُبْحانَهُ لِاَنْبیائِهِ حَیْثُ بَعْثَهُمْ أَنْ یَفْتَحَ لَهُمْ کُنُوزَ الذَّهْبانِ وَ مَعادِنَ العِقیانِ وَ مَغارِسَ الجِنانِ وَ أَنْ یَحْشُرَ مَعَهُمْ طُیُورَ السَّماءَ وَ وُحُوشَ الأرْضِینَ، لَفَعَل. وَ لَوْ فَعَلَ، لَسَقَطَ البَلاءُ وَ بَطَلَ الجَزاءُ وَ اضْمَحَلَّتِ الأنباءُ، وَ لَما وَجَبَ لِلْقَابِلِینَ اُجُورُ المِبْتَلِینَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ المُؤْمِنُونَ ثَوابَ المُحْسِنینَ، وَ لَا لَزِمَتِ الأَسْماءُ مَعَانِیَها. وَ لکِنَّ الله سَبْحانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ اُوْلِی قُوَّةٍ فِی عَزائِمِهِمْ وَ ضَعْفَهٍ فِیما تَری الأَعْیُنُ مِنْ حَالاتِهِمْ، مَعَ قَناعَهٍ تَمْلَأُ القُلُوبَ وَ العُیُونَ غِنیً، وَ خَصَاصَهٍ تَمْلَأُ الأَبْصارَ وَ الأَسْماعَ أَذَیً.

وَ لَوْ کانَتِ الأَنْبیاءُ أَهْلَ قُوَّهٍ لَا تُرامُ وَ عِزَّهٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْکٍ تَمُدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرِّجالِ وَ تَشُدُّ اِلَیْهِ عُقَدُ الرِّحالِ، لَکانَ ذلِکَ أَهْوَنُ عَلَی الخَلْقِ فِی الاعْتِبارِ وَ أَبْعَدُ لَهُمْ فِی الاِسْتِکْبارِ وَ لَاَمَنُوا عَنْ رَهْبَهٍ قاهِرَهٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَهٍ مَائلَهٍ بِهِمْ، فَکَانَتِ النِّیَّاتُ مُشْتَرَکَهً وَ الحَسَناتُ مُقْتَسَمَهً. وَ لکنَّ اللهَ سُبحانَهُ أَرادَ أَنْ یَکونَالاتّباعُ لِرُسُلِهِ وَالتَّصدیقُ بِکُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لِوَجْهِهِ وَ الاستِکانَهُ لِاَمرِهِ وَ و الإستِشلَامُ

۱- . بحارالانوار ۲۷/۲۰۸.

لِطَاعَتِهِ، أمُورأَلَهُ خاصَّه لاتَشُوبُهَا مِنْ غَيرِها شَائبه وَ كُلِّمَا كانَتِ البَلوى وَ الاِختِبارُ أَعظَمُ، كانَتِ المَثُوبَهُ وَ الجَزاءُ أَجْزَلَ (۱) .

اگر خدا می خواست هنگامی که پیامبرانش را مبعوث می کرد، گنجها و معادن طلا و باغهای سرسبز را برای آنها بگشاید و پرندگان آسمان و حیوانات زمین را با آنها همراه کند، این کار را می کرد. و اگر چنین می کرد، بلا از بین می رفت و جزا باطل می شد. و خبرها مضحمل می گردید و پاداشهای مبتلایان برای قبول کنندگان ثابت نمی شد و مؤمنان مستحقّ ثواب نیکوکاران نمی گردیدند، و اسامی ، معانی خود را لازم و همراه نمی شدند. ولی خداوند سبحان پیامبران خویش را در تصمیمها و اراده هایشان قوی کرد و در ظاهر حالات آنها را در دیدگان مردم ناتوان قرار داد، و آنان با وجود این دارای قناعتی بودند که دلها و دیدگان را پر از بینیازی می کرد و دارای فقری بودند که چشمها و گوشها را پر از ناراحتی می نمود. و اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که به خیال کسی نمی آمد و دارای عزّتی بودند که کسی جرأت استکبار در مقابل آنها نمی کرد، و دارای سلطنتی بودند که گردنهای مردان به سوی آن کشیده می شد و بار سفر به سویش بسته می شد. این امر باعث می شد احترام آنان بر خلق آسان گردد و استکبار در مقابل آنها دشوار شود و مردم یا به خاطر ترس مجبور به ایمان می شدند و یا به خاطر رغبتی که آنها را به سوی پیامبران می کشید. و در این صورت نیّتها خالص نمی شد و نیکیها مشترک می گردید. ولی خدای سبحان اراده کرده پیروی رسولانش و تصدیق کتابهایش و خشوع برای او و اطاعت امرش و پذیرش طاعتش، همه خالص برای او باشد و هیچ چیز دیگری با آن آمیخته نشود. و هر قدر امتحان و ابتلا بزرگتر باشد، ثواب و جزا هم گرانقدرتر خواهد بود.

البته در برخی روایات نقل شده که هنگام خوردن آب و انگور مسموم، خداوند

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

متعال امام علیه السلام را دچار فراموشی می کرد. راوی می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم :

الِامامُ یَعلَمُ اِذا مَاتَ؟

قالَ: نَعَمْ، یَعلَمُ بِالتَّعلیم حَتّی یَتَقَّدمَ فِی الأمرِ.

قُلْتُ: عَلِمَ أَبُو الحَسَنِ علیه السلام بِالرُّطَبِ وَ الرِّیحانِ المَسْمُومینِ الَّذینِ بَعَثَ

اِلَیهِ یَحیَی بن خالِد؟

قالَ: نَعَم.

قُلْتُ: فَأَکَلَهُ وَ هُوَ یَعْلَمُ؟

قالَ: أَنساهُ لِیَنفُذَ فِیه الحُکْمُ (۱) .

آیا امام وقت رحلت خویش را می داند؟

فرمود: آری، با تعلیم الهی می داند تا بر مرگ مهیّا شود.

عرض کردم: امام موسی کاظم علیه السلام مسموم بودن خرما و ریحانی را که یحییبن خالد برایش فرستاده بود می دانست؟

فرمود: آری.

عرض کردم: در حالی که می دانست آن را تناول کرد؟

فرمود: خداوند او را فراموشاند تا حکم دربارهاش نافذ گردد.

۵) عصمت امام

معنای عصمت

عصمت در لغت به معنای منع و حفظ است. ابن منظور می گوید: عصمت در کلام عرب به معنای منع است.

عَصَمَهُ یَعصِمُه عصماً

یعنی: منع و حفظ کرد او را... و اعتصم فلان باللّه

۱- . بحارالانوار ۲۷/۲۸۵. ودر ادامه روایت دیگری هم به این مضمون وجود دارد.

یعنی به وسیله خدا امتناع کرد... و اعتصمت باللّه

یعنی: به لطف خدا از معصیت امتناع کردم (۱) .

معصوم در لسان اهل شرع کسی را گویند که به لطف خداوند سبحان از هرگونه آلودگی به گناه و کارهای زشت و ناشایست و پلید امتناع کند در حالی که توان انجام آنها را داشته باشد. پس از نظر لغت معصوم معنای عام و مطلقی دارد که شامل همه انواع حفظ و منع می شود و متعلّق خاصّی برای آن نیست. ولی از نظر اهل شرع متعلّق خاصّی برای آن بیان شده که منع از پلیدی و زشتی و گناه باشد. بنابراین معنای مصطلح اهل شرع هم مصداقی از مصادیق لغوی است و اصطلاح جدیدی در مقابل معنای لغوی آن نیست. امام صادق علیه السلام می فرماید :

المَعْصُومُ هُوَ المُمْتَنِعُ بَالله مِنْ جَمیعِ المَحارِمِ. وَ قَدْ قالَ الله تَبارَکَ وَ تَعَالی :

«وَ مَنْ یَعْتَصِمُ بِالله فَقَدْ هُدِیَ اِلَی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (۲) (۳) .

معصوم کسی است که توسّط خدا از همه گناهان حفظ می شود. و خدا فرموده است: هرکس به حفظ الهی بپیوندد، به یقین به راه راست هدایت شده است».

پس معصوم کسی است که از محارم الهی امتناع و اجتناب می کند. و این امتناع و دوری کردن فعل خود اوست، ولی لطف و توفیق الهی در حقّ او هم بی‌تأثیر نیست. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرماید :

اِنَّ الله عَزَّوجَلَّ لَمْ یَکِلْنا اِلَی أَنْفُسِنا. وَ لَوْ وَکَلَنا اِلَی أَنْفُسِنا، لَکُنَّا کبَعْضِ النّاس. وَلِکنْ نَحْنُ الذّینَ قَالَ الله عزوّجلّ لَنَا: «أَدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (۴) (۵) .

همانا خدای عزّوجلّ ما را به خودمان وانگذاشته است. و اگر ما را به خودمان وا می گذاشت، ما هم مانند بعضی از مردم می شدیم ولی ما کسانی هستیم که خدای عزّوجلّ درباره ما فرموده است: مرا بخوانید، اجابت کنم شما را.

۱- . لسان العرب ۱۲/۴۰۳و ۴۰۴.

۲- . آل عمران(۳)/۱۰۱.

۳- . معانی الاخبار/۱۳۲.

۴- . مؤمن(۴۰)/۶۰.

۵- . بحارالانوار۲۵/۲۰۹.

دلیل عصمت امام

۱) وجوب اطاعت

پیشتر گفتیم یکی از مهمترین ویژگیهای امام علیه السلام این است که اطاعت او بر امّت به طور مطلق واجب است. و آنجا اشاره کردیم که خود همین مطلب یکی از ادلّه عصمت امام می باشد. زیرا وجوب اطاعت به طور مطلق به این معناست که اوامر و دستوراتی که از او صادر می شود، پیروی از آنها لازم و واجب است و تخلّف حرام و ممنوع است. حال اگر همین شخص معصوم از خطا و گناه نباشد، ممکن است امّت رابه گناه و معصیت امر کند و چون خدا اطاعت او را به طور مطلق واجب کرده است پس اطاعت او را در این امر هم واجب نموده است. در نتیجه لازم می آید خدای سبحان از طرفی از گناه و معصیت نهی کند و از طرفی به آن امر نماید. و به همین جهت است آنان که گناه و خطا را بر امام روا می دانند، اطاعت امام را به طور مطلق واجب نمی شمارند. و پیشتر آرای علمای عامّه و روایات آنها را نقل کردیم. ولی در روایات امامان اهل بیت علیهم السلام هم به عصمت و هم به وجوب طاعت به طور مطلق تصریح شده است. و در برخی روایات رابطه میان این دو نیز به صورت آشکار مشهود است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

اِنَّما الطّاعَةُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِوُلاهِ الأَمْرُ. وَ اِنَّما أُمِرَ بِطاعَهِ أُولِی الأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ لاَ یَأْمُرُونَ بِمَعْصِیَتِهِ (۱) .
اطاعت [به طور مطلق]

فقط از خدای تعالی و رسول خدا و والیان امر واجب است. و اطاعت صاحبان امر به آن جهت واجب شده است که آنان معصوم و پاکیزهاند و امر به معصیت نمی کنند.

۲) حجّت بودن امام

پیش از این گفتیم که امام حجّت خدا بر روی زمین است. و روشن است اگر

۱- . علل الشرایع/۱۲۳.

کمترین گناه و معصیتی از حجّت سربزند یا جهل و نادانی و نسیان در او راه پیدا کند، حجّت بودن او دچار مشکل می شود. و خداوند متعال منّزه است از اینکه کسی را برای خود بر خلق حجّت اختیار کند و او را از غفلت و نسیان و گناه و پلیدی حفظ نکند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الله تَبارَکَ وَ تعالَی طَهَّرَنا وَ عَصَمَنا وَ جَعَلَنا شُهَداءَ عَلَی خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِی أَرْضِهِ (۱) .

خدای تعالی ما را پاکیزه و معصوم کرد و گواه بر خلقش و حجّت بر روی زمینش قرار داد.

و امام رضا علیه السلام می فرماید :

اِنَّ العَبدَ اِذا اخْتارَهُ عَزَّوَجَلَّلاُِمُورِهِ عِبادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلَکَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ یَنابِیعَ الحِکْمَهِ وَ أَلْهَمَهُ العِلْمَ اِلهاماً، فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوابٍ، وَ لاَ یَحِیرُ فِیهِ عَنِ الصَّوابِ. فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَیَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ مِنَ الخَطأ وَ الزّلَلِ والعِثارِ. یَخُصُّهُ الله بِذَلِکَ لِیَکُونَ حُجَّتَهُ عَلَی عِبادِهِ وَ شاهِدَهِ عَلَی خَلْقِهِ (۲) .

بندهای که خدای تعالی او را برای امور بندگانش برمی گزیند، سینهاش را برای این امر فراخ می کند و در دلش چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و به او علم را الهام می کند، پس در جواب هیچ سؤالی عاجز نمی ماند و از حق سرگردان نشود. پس او معصوم و مورد تأیید و توفیق و تسدید الهی است و از خطا و انحراف و لغزش در امان است. خداوند این امور را به او اختصاص داده است تا حجّت او بر بندگانش باشد و گواه بر خلقش.

در این دو روایت، به ویژه روایت دوّم، رابطه عصمت و حجّت بودن امام به وضوح بیان شده است. زیرا امام فرموده است: خدای تعالی این امور را به امام اختصاص داده است تا حجّت او بر بندگانش باشد، و از جمله اموری که در جمله های قبل مطرح شده عصمت امام است.

۱- . الکافی ۱/۱۹۱.

۲- . الکافی ۱/۲۰۲ و معانی الاخبار/۹۸.

۳) نفی امامت ظالم

اشاره

یکی دیگر از ادلّه عصمت امام این است که خدای تعالی می فرماید :

«قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلّناسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرَّیَتِی قَالَ لا یَنَالُ عَهْدِی الظّالِمینَ (۱) ».

خدای تعالی گفت: همانا من تو را بر مردم امام قرار دادم. گفت: و از دودمان من؟ فرمود: عهد من بر ستمکاران نمی رسد.

در این آیه شریفه خدای تعالی کسی را که مرتکب ستمی شود امامت را از او نفی کرده است. امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید :

فَأَبْطَلَتْ هَذهِ الآیَهُ اِمامَهَ کُلِّ ظالِمٍ اِلَی یَومَ القِیامَهِ وَ صارَتْ فِی الصَّفْوَهِ (۲) .

این آیه امامت هر ستمکاری را تا قیامت باطل کرده است و امامت تنها در برگزیدگان قرار یافته است.

می دانیم که ظلم و ستم انواع مختلف دارد و آیه کریمه به اطلاق هر نوع ظلم و ستمی را مانع امامت می داند. و یکی از ستمهای بزرگ ستم به خدای تعالی است. کسی که عبودیّت و بندگی او رابه جا نمی آورد و بندگی او را رها کرده دیگری را بندگی می کند و عبادت او را گذاشته به عبادت بندگان او پرداخته است، در حقّ او ستم کرده است. خدای تعالی از جمله وصایا و مواعظ لقمان به فرزندش را به این صورت بیان می کند :

یَا بُنَیَّ لاَ تُشْرِکْ بِالله اِنَّ الشِّرْک لَظُلْمٌ عَظیمٌ» (۳) .

پسرم چیزی را شریک برای خدا قرار مده. همانا شرک ستمی بزرگ است.

شرک در حقّ خدای سبحان صور مختلفی دارد :

الف: شرک در توحید

اعمّ از توحید در ذات و صفات مانند شرک در ربوبیّت و خالقیّت و رازقیّت و...

ب: شرک در عبادت

یعنی بنده خدا در عبادت خدا کسی دیگر را شریک خدا قرار

۱- . بقره(۲)/۱۲۴.

۲- . الکافی۱/۱۹۹.

۳- . لقمان(۳۱)/۱۳.

دهـد، هم خـدا و هم دیگری را عبادت و پرسـتش کند. به دیگر عبارت وقتی مشـغول عبادت خداست، هم نیّت عبادت خدا را داشته باشد و هم قصد خضوع و خشوع در مقابل بندهای از بندگان خدا.

ج: شرک در اطاعت

یعنی انسان در عرض خـدا برای بنـدگان خـدا هم مقام وجوب طاعت قائل شود و همان طور که اطاعت خـدا را بر خود واجب می داند، عیناً اطاعت بندهای از بندگان خدا را هم بر خود لازم بداند یا اطاعت کسـی را بر خود واجب بداند که خدای تعالی اطاعت او را بر بندگانش واجب نکرده است.

بنابراین اگر کسـی مرتکب یکی از انواع شـرک شود، نه تنها در حقّ خدای سبحان ستم کرده است، بلکه در حقّ خود هم ستم روا داشـته و این تن و جان خود خود را از حقّی که خـدا برایش قرار داده خارج ساخته است. پس چنین شخصـی به هیچ وجه شایسته مقام امامت نخواهد بود. به همین جهت است امام معصوم علیه السلام می فرماید :

مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً أوْ مِثالاً، لَا یَکُونُ اِماماً (۱) .

کسی که مجسّمه یا بت یا تمثالی را عبادت کند، امام نمی شود.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: خدای تعالی به ابراهیم علیه السلام در جواب سؤال او که پرسید ظالم از دودمان من کیست، فرمود :

مَنْ سَجَدَ لِصَنَمٍ دُونِی لَا أجعَلُهُ اِماماً أَبَداً وَ لَا یَصِحُّ أَنْ یَکُونَ اِماماً (۲) .

کسی که بتی را غیر از من سجده کند، او را هیچگاه امام قرار نخواهم داد و امام بودن چنین شخصی صحیح هم نیست.

نظر عامّه در امامت ظالم

پیش از این در بحث وجوب اطـاعت از علمـای عـامّه نقـل کردیم که آنها درباره وجوب اطاعت امام اختلاف دارنـد. برخی به طور مطلق آن را واجب می دانند ولی

۱- . بحارالانوار۲۵/۲۰۶.

۲- . بحارالانوار۲۵/۲۰۱.

می گوینـد منظور از اولوالامر، اجمـاع اهل حلّ و عقـد است و چون قائل به عصـمت اجماع هسـتند پس اطاعت آن را به طور مطلق واجب دانستهاند. در آن بحث اشکالاتی بر این سخن داشتیم که نیازی به تکرار دیده نمی شود.

و برخی از علمـای عـامّه اولوالامر را والیان امر و خلفای رسول خـدا دانسـتهاند ولی چون ظلم و سـتم را از آنها روا می داننـد، اطاعت آنها را فقط در صورتی لازم می دانند که بر خلاف دستورات الهی و نبوی نباشد.

و نیز از کتـب روایی عـامّه نقـل کردیـم کـه روایـات رسـیده از طریـق عـامّه هـم در این زمینه مختلـف است. برخی اطـاعت هر خلیفهای را اعمّ از ظالم و عادل واجب دانسـته و برخی فقط اطاعت خلفای عدل را واجب دانسته است. و از این میان زمخشری یکی از علمای بزرگ عامّه و از مفسّرین قرآن در تفسیر آیه مورد بحث می گوید :

من کـان ظالمـاً من ذریّتک، لا یناله اسـتخلافی و عهـدی الیه بالامامه. و انّما ینال من کان عادلاً بریئاً من الظلم. و قالوا: فی هـذا دلیـل علی أنّ الفـاسق لا یصـلح للامـامه. و کیف یصـلح لها من لا یجوز حکمه و شـهادته و لا تجب و لا تقبل خبره و لا یقـدّم للصـلاه؟! و کان أبوحنیفه (ره) یفتی سّـِراً بوجوب نصـره زید بن علیّ - رضوان الله علیهما - حمل المال الیه و الخروج معه علی اللّصّ المتغلّب المتسـمی بالامام و الخلیفه کالدّوانیقی و أشـباهه. و قالت له امرأه : أشرت علی ابنی بالخروج مع ابراهیم و محمد ابنی عبـدالله بن الحسن حتّی قتـل. فقال: لیتنی مکان ابنک. و کان یقول فی المنصور و أشـیاعه: لو أرادوا بناء مسـجد و أرادونی علی عـدّ أجره لمـا فعلت. و عن ابن عیینه: لا یکون الظـالم امامـاً قـطّ. و کیف یجوز نصب الظالم للامامه و الامام انّما هو لکفّ الظَلَمه؟ فاذا نصب من کان ظالماً فی نفسه، فقد جاء المثل السائر: من استرعی الذئب ظلم (۱) .

یعنی: کسی که از دودمان تو ظالم و ستمکار باشد، خلافت و امامت به او

۱- . الکشاف۱/۱۸۴.

نمی رسـد، بلکه امامت از دودمان تو فقط از آن کسـی است که دادگر و از ظلم و سـتم بدور باشد. و گفتهاند: این آیه دلالت می کند که فاسق صلاحیّت برای امامت ندارد. چگونه می شود کسی که نه قضاوت و شهادتش نافذ است و نه اطاعتش واجب و نه خبرش پـذیرفته می شود و نه می توانـد امام جماعت شود، صـلاحیّت برای امامت داشـته باشد؟! و ابوحنیفه در نهان فتوا به وجوب یـاری زیـد بن علی - رضوان الله علیهمـا - می داد و او را کمک مالی می کرد، و خروج با او را بر دزدی که به زور بر گُرده مردم سوار شـده و خودش را امام و خلیفه می نامیـد - مانند دوانیقی و امثال او - لازم می دانست. و زنی به او گفت: ای ابوحنیفه، فرزنـد مرا گفتی که با ابراهیم و محمد دو پسـران عبدالله بن حسن قیام کند و او هم چنین کرد و کشـته شد. ابوحنیفه گفت: ای کاش من جای فرزند تو بودم. و ابوحنیفه درباره منصور و پیروانش می گفت: اگر آنها خواسـته باشند مسجدی را بنا کنند و از من بخواهند اجرتهای آن را محاسبه کنم، این کار را برای آنها نمی کنم. از ابن عیینه نقل شده که می گفت :

ظـالم هیچگـاه امام نمی شود. چگونه می شود ظالم به امامت منصوب شود در حالی که امام بایـد دست ظالمان و سـتمگران را کوتاه کند؟! پس نصب ظالم به امامت این مثل رایج را تحقّق می بخشد که: گوسفند را گرگ سپردن ظلم است.

ظلم و سـتم چنانچه گفتیم انواع و اقسامی دارد. این سـخن زمخشـری و آنچه او از ابوحنیفه و ابن عیینه نقل می کنـد، مربوط به ظلم و سـتم و فسق ظـاهری علنی است. یعنی ظلم و فسـقی است که از اعضـا و جوارح انسـان صادر می شود از دست و زبان و چشم و دهـان و امثـال اینهـا، و آن هم به صورت علنی و آشـکار نه در خفا و نهان. پس زمخشـری و موافقان او از علمای عامّه آخرین سـخنی که درباره عصـمت امام می تواننـد بزننـد این است که امام باید از اینگونه سـتم و فسق مبرّا باشد. چنانکه شـیعه همین مطلب را درباره امام جماعت و شاهد در محکمه و امثال این دو لازم

می داند. پس از نظر زمخشری و دیگر علمای عامّه اگر امام هیچ اعتقادی به خدا و معاد و دیگر اصول و ضروریّات دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم نداشته باشد ولی این اعتقاد خود را اظهار نکند، اشکالی در امامت او نخواهد بود. و همین طور امامی هر روز شرب خمر کند و اقدام به روزه خواری و همین طور دیگر واجبات و محرمات الهی کند، ولی همه را در نهان انجام دهد، مشکلی در امامت او نخواهد بود. پس کافر واقعی که خود را در میان مسلمانان مؤمن واقعی جا زده باشد، می تواند امام و خلیفه مسلمانان شود. زیرا آنان بر طبق مبنای خود امامت و خلافت مسلمین را یک منصب الهی نمی دانند که اختیارش به دست خدا باشد، بلکه امام و خلیفه را منتخب بشر می دانند. ولی شیعه امامت را همچون نبوّت یک منصب الهی می داند و انتخاب او را تنها در اختیار خدا می داند (۱). و خدا هم

می گوید: من ظالمین را مقام امامت عطا نمی کنم. چون او عالم به ظاهر و نهان همه انسانهاست، انسانی را که در باطن به خود و دیگران ستم روا دارد، هیچگاه خداوند سبحان چنین شخصی را به امامت بر مسلمانان و خلیفه و جانشین پیامبرش انتخاب نمی کند.

۴) حفظ دین و بیان احکام الهی بعد از پیامبر

در آینده بیان خواهیم کرد که وظیفه و هدف مهم امام در جامعه دینی بعد از پیامبر حفظ و پاسداری از دین الهی می باشد. او باید دین خدا را همان طور که خدای تعالی به پیامبرش رسانده و او به مردم ابلاغ کرده، در میان مردم، حفظ کند. و اگر عدّه‌ای به خاطر تمایلات نفسانی خواستند به تحریف احکام و قوانین الهی دست بزنند، یا چیزی را در دین بیافزایند، او باید آنان را از این کار باز دارد و یا حدّاقل مخالفت خود را اعلان نماید تا مردم بدانند که آنچه این عدّه می گویند صحیح نیست. و این امر بدون داشتن مقام عصمت الهی امکانپذیر نیست. چون

۱- . در این باره در آینده سخن خواهیم گفت.

کسی که عصمت الهی شامل حال او نباشد، یا غفلت و نسیان به او غلبه می کند و یا هوای نفس و تمایلات حیوانی او را وادار می کند که در بیان احکام و قوانین الهی کوتاهی کند یا چیزی را در آنها بیفزاید.

عصمت امام پیش از امامت

دلیلهایی که برای عصمت امام ذکر گردید، جز دلیل سوم تنها عصمت امام را به هنگام امامتش اثبات می کرد. ولی دلیل سوم از این جهت اطلاق دارد. زیرا خدای سبحان می فرماید: «لا يَنَالُ عَهْدِی الظّالِمینَ» : عهد من ستمکاران را نمی رسد. بلکه ظهور این آیه نسبت به زمان پیش از امامت روشنتر از زمان بعد از امامت است. زیرا درست است که علم الهی نسبت به ظلم و ستم پیش از اعطای امامت و بعد از آن به طور مساوی است، ولی از جهت اثباتی آنچه حجّت خدای تعالی را تمام می کند ظلم و ستمی است که پیش از امامت صادر شود. یعنی وقتی خدای تعالی کسی را به امامت برگزید، اگر کسی از روی عناد از خدای تعالی سؤال کند که خداوندا چرا او را بر این امر انتخاب کردی، خدای تعالی با بیان عصمت و طهارت او، وی را مجاب می کند و به این طریق حجّت بر مخالفین و معاندین تمام می شود و بر ایمان و اطمینان مؤمنین افزوده می شود.

گذشته از اینکه بر اساس آیات قرآن و روایات متواتر از امامان اهل بیت علیهم السلام وجود انسان دارای پیشینهای بس طولانی است. و همین انسان موجود در این کره خاکی، پیش از آمدن به این دنیا، عوالمی را سپری کرده است و در این عوالم هم مانند این عالم از سوی خدای تعالی مکلّف به اموری شده است و امتحانهایی را در آن عوالم گذرانده است و ظلم و ستم و کفر و ایمان و فسق و عدل در آنجا برایش ثابت شده است. پس وقتی خدای تعالی می گوید: «عهد من ظالمین را نمی رسد» باید این کلام را با توجّه به این شناختی که او از انسان به دست داده، معنا کرد. پس اگر انسانی در آن عوالم از پذیرش تکلیف الهی امتناع کرده و از امتحان

الهی بـا موفقّیت بیرون نیامـده. معصـیت و گناه و سـتم را در آنجا برای خود رقم زده است و با همین سابقه وارد این دنیا شـده است. و نزد خـدای تعـالی تا اینجا ظالم و سـتمکار است. و از میان همین انسانها عـدّهای در هیچیک از این عوالم که بر ایشان گذشـته، هیچگاه از پـذیرش تعریف الهی امتناع نکرده، و با موفّقیت تمام از امتحانهای خـدای تعالی بیرون آمدهانـد. و بدیهی است که میزان موفقّیت همه این عـدّه یکسان نبوده، بلکه برخی از آنها از دیگران پیشـی گرفتهانـد. و همین موجب شده اسـت که خـدای تعالی آنان را در عوالم بعـدی بر دیگران مقدّم کند. و نبوّت و امامت هم در آنجا برای انبیا و اوصـیا ثابت و اسـتوار شـده است. و خـدای تعـالی با عنایت خاصّی که نسبت به آنان داشـته، آنها را در صـلبهای طاهر و پاکیزه جریان داده تا اینکه بـدون هیچگونه آلودگی و با پاکیزگی و طهارت قـدم به دنیا گذاشـتهاند. حضـرت سیّدالشّـهدا – صـلوات الله علیه – در دعای عرفه عرض می کند :

ابْتَـدَأْتَنِی بِنعْمَتِـکَ قَبْـلَ أَنْ أَکونَ شَـیئاً مَـذْکوراً، وَ خَلَقْتَنی مِنَ التُرابِ، ثُمَّ أَسْـکَنْتَنِی الأَصـلابَ آمِنـاً لِرَیْبِ المؤمِنُونَ وَ اخْتِلافِ الـدُّهُورِ و السِّنِینَ، فَلَمْ أَزَلَ ظاعِنـاً مِنْ صُـلْبِ اِلَی رَحِمَ فِی تَقَـادُمٍ مِنَ الأَیّامِ الماضِـیَهِ وَ القُرونِ الخالِیَهِ، لَمْ تُخْرِجْنِی لِرَأفِتِکَ بِی وَ لُطْفِکَ لِی وَ اِحسانِکَ اِلَیَّ فِی دَولَهِ أَئِمَّهِ الکُفْرِ... (۱) .

آفرینش مرا بـا نعمت و احسـان خود شـروع کردی پیش از آنکه چیزی قابـل ذکر بوده باشم. مرا از خاک آفریـدی، سـپس در صلبهـا نشانـدی، جـایی که از مرگ و گـذشت زمانهـا و سالها در امان بودم، پس همواره در روزهای گذشـته و قرنهای سپری شده، از صلبی به رحمی در حرکت بودم. به خاطر مهر و لطف و احسانت مرا در دوران امامان کفر بیرون نیاوردی...

و پیش از این نقل کردیم که خـدای تعالی به امام به هنگام ولادت علمی خاص عطا می فرمایـد و با گـذشت ایّام به تدریـج بر علوم او افزوده می شود. و در بحث بعدی خواهیم گفت که علم تأثیر فراوانی در عصمت دارد.

۱- . اقبال الاعمال/۳۴۰.

رابطه علم و عصمت

علم و عصـمت رابطه نزدیکی با هم دارند. منشأ اساسی عصمت علم است. انسان وقتی چیزی را به حقیقت و واقعیّت درك می کند و آثار و پیامدهای آن را به طور کامل و صحیح می شناسد، به ویژه اگر این معرفت و شناخت نسبت به تمام آثار دنیوی و اخروی آن به صورت عیـان و مشاهـده باشـد - یعنی انسـان وقتی فعلی را انجام می دهـد تمام آثار خوب و بـد آن را در دنیا و آخرت، هم نسـبت به خود و هم نسـبت به دیگران به صورت عیان مشاهده کند، بلکه آثار آن را نسبت به جسم و جان خویش بیابـد و وجدان کند - آیا چنین انسانی وقتی دید کاری که انجام می دهد چقدر آثار بد در خود او و جامعه ایجاد می کند، به ویژه آثار سوء آن را نسبته به تن و روان خویش وجدان کند، آیا این انسان دنبال چنین کاری می رود؟! آیا مقدّمات انجام آن را فراهم می کنـد؟! و آیـا به فکر ارتکـاب آن می افتـد؟! مسلّم است که جـواب در مورد انسـان عاقـل و حکیم منفی است. و برعکس اگر دیـد آثـار عمـل و کـاری خیلی خوب و پرمنفعت نسـبت به خود و دیگران است، بـا شوق و علاـقه و میل تمام به انجام آن اقدام می کند.

و در بحث علم امـام گفتیم که خـدای تعالی پیامبران و اوصـیای آنها را علمی بس عظیم عطا فرموده که گرچه همه آنها از این عطای الهی یکسان برخوردار نشدهانـد، ولی همه آنها از آن علم به انـدازهای بهرهمنـد شدهاند که آنها را از مفاسد و مصالح اعمـال و کردارهـا آگـاه کنـد. و ما می دانیم که چه قـدر از کارهای بـد و قبیـح که در جوامع بشـری انجام می شود، به سـبب نداشتن شناخت کامل از آثار و پیامدهای مخرّب آنها از اشخاص ناآگاه سر می زند. و روشن است که اگر آنها آثار اعمالشان را می شناختند و وجدان می کردند، از ارتکاب آنها پرهیز می کردند.

پس همانطور که علم و شـناخت در عصـمت و طهارت تأثیر دارد، همان طور هم غفلت و نسـیان و جهل در عصیان و آلودگی تأثیر دارد. چه بسیارند انسانهایی که در حال مستی و فراموشی و جهل، مرتکب کارهای زشت و قبیح می شوند، ولی آنگاه

که به حال عقل و شناخت آمدند، از کرده های خود نادم و پشیمان می شوند. و خود این پشیمانی و ندامت گویای تأثیر فراوان علم و توجّه در اجتناب از بدیها و زشتیهاست.

پس این گناهان و کارهای ناشایست که در روی این کره خاکی از انسان سر می زند، ناشی از جهل و غفلت و نسیان به آثار و پیامدهای آنهاست. البته منظور از جهل یعنی نبود علمالیقین و عینالیقین.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

فَإنَّکُم لَو قَدْ عَایَنْتُم ما قَد عایَنَ مَنْ ماتَ مِنْکُمْ، لَجَزِعْتُمْ وَ وَهِلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَ

أَطَعْتُمْ... (۱) .

اگر آنچه مردگان شما پس از مرگ مشاهده کردهاند شما هم به عیان می دیدید، قطعاً بیتابی می کردید و ترس وجود شما را بر می داشت، و گوش می کردید و اطاعت می نمودید...

و نیز می فرماید :

فَإنَّ مَنِ اتَّقی اللّه، جَلَّ وَ عَزَّ و قَوِیَ وَ شَبُعَ وَ رَوِی، وَ رُفِعَ عَقلُه عَنْ أَهْلِ الدُّنیا، فَبَدَنُهُ مَعَ أهلِ الدُّنیا وَ قَبْلُهُ وَ عَقْلُهُ مَع الآخِرَهِ فَأَطَفَأَ بِضَوْءِ قَلْبِهِ ما أبصَرَتْ مِنْ حُبَّ الدّنیا، فَقَذَّرَ حَرامَها وَ جانَبَ شُبُهاتِها... (۲)

کسی که از خدا تقوا کند، بزرگ و عزیز و قوی و سیر و سیراب می شود و عقل و خردش از اهل دنیا فراتر می رود. بدنش با اهل دنیا می باشد و دل و عقلش آخرت را می بیند. دوستی دنیا را که مقابل دیده هایش است (دنیای نقد) با نور دلش از بین می برد. پس حرام دنیا را واقعاً چرکین و ناپاک می شمارد و از شبهات دوری می کند...

البته باید توجه داشت که خدای تعالی انسان را مختار و آزاد قرار داده است و او با وجود علم به مصالح و مفاسدِ هر عمل و کاری، باز آزاد است که آن را انجام دهد

۱- . نهج البلاغه، خطبه/۲۰۰.

۲- . الکافی۲/۱۳۶.

یا آن را ترک کند. و ممکن است با وجود علم به ضرر عظیمی که در کاری دارد، آن را مرتکب شود. پس وجود علم به مصالح و منافع، علّت تامّه فعل نیست؛ چنانکه وجود علم به ضررها و مفاسد، علّت تامّه ترک نمی باشد. بنابراین داشتن علم کامل علّت تامّه عصمت نیست، بلکه ممکن است انسان از این علم برخوردار باشد ولی معصوم نباشد. ولی این مسلّم است که عصمت بدون علم به طور عادی از انسان آزاد و مختار ممکن نیست. امام زینالعابدین علیه السلام می فرماید :

[المَعْصُومُ] هُوَ المُعتَصِمُ بِحَبْلِ اللّهِ؛ وَ حَبْلُ الله هُوَ القُرآنُ لاَ یَفْتَرِقانِ اِلَی یَومِ القِیامَهِ (۱) .

معصوم کسی است که ملازم ریسمان الهی باشد. و ریسمانالهی قرآن است. این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند.

امام علیه السلام در این کلامشان رابطه عصمت و ملازمت با قرآن را بیان می کند. و معلوم است عصمت وقتی محقّق می شود که انسان آگاهی کامل به علوم قرآن داشته باشد و عامل به آن بوده باشد. در حدیث معروف بین شیعه و سنّی که به تواتر نقل شده، بر این امر تأکید شده است و در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: برای شما بعد از خودم دو چیز گرانبها گذاشتم: کتاب خدا و اهل بیتم. تا وقتی که به این دو چنگ بزنید از حقّ گمراه نشوید. و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کوثر بر من وارد شوند. (درباره این روایت در آینده بحث خواهیم کرد.(و در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام نقل کردیم که فرمود: هنگامی که خدای تعالی بندهای را برای امور بندگانش بر می گزیند، سینهاش را برای این امر فراخ می کند و در دلش چشمه های حکمت را به ودیعه می گذارد و به او الهام می کند، پس او در جواب هیچ سؤالی عاجز و ناتوان نمی شود و از حق سرگردان و حیران نمی گردد. پس او معصوم و مورد تأیید و تسدید الهی است و از خطا و انحراف و لغزش در امان است (۲) .

۱- . معانی الاخبار/۱۳۲.

۲- . الکافی ۱/۲۰۲.

در این روایت حضرت ابتدا به جهاتی از علوم امام اشاره می کند، سپس عصمت و در امان بودن از خطا و لغزش و انحراف را مترتّب بر آن می نماید.

۵) نصبی بودن امام

اشاره

یکی دیگر از ویژگیهای مهم و اساسی امام بنابر اعتقاد شیعه، منصوب بودن او از ناحیه خدای تعالی است. شیعه می گوید: بشر حقّ تعیین امام را از سوی خود ندارد، بلکه این امر از توان بشر خارج است. پس در اینجا دو عنوان مورد بحث قرار می گیرد :

الف : تعیین امام خارج از توان بشر است و باید خدای تعالی او را تعیین کند.

ب: خداوند متعال این کار را انجام داده است.

ما ابتدا ادلّه عنوان اوّل را ذکر کرده، سپس به بحث از عنوان دوم می پردازیم.

ادلّه نصبی بودن امام

۱) وجوب طاعت به طور مطلق

پیشتر ذکر کردیم که یکی از ویژگیهای مهمّ امام وجوب طاعت و فرمانبری مطلق از اوست. و گفتیم که هیچیک از خلایق را نسبت به دیگری حقّ مولویّت و آمریّت نیست، و مولویّت و آمریّت فقط حقّ خدای تعالی است که مالك و خالق همه خلایق است. بنابراین کسی حقّ مولویّت و آمریّت در عرض خدای تعالی ندارد و طاعت هیچ کسی در عرض خدای تعالی نه تنها لازم و واجب نیست بلکه حرام و ممنوع است. پس وجوب طاعت امام باید در طول وجوب طاعت خدای تعالی بوده و به آن بر می گردد. و این ممکن نیست مگر اینکه خدای تعالی او را حقّ مولویّت و آمریّت بر مردم عطا فرماید و اطاعت او را بر مردم واجب و لازم نماید. و فقط در این صورت است که اطاعت او واجب و لازم می شود.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که: اگر مردم بدون توجه به امر خدای تعالی

جمع شدند و کسی را مولا و امام برای خود انتخاب کردند و با او تعّهد نمایند که از او اطاعت کرده و از دستورات او پیروی کنند، آیا در این صورت مولویّت و آمریّت برای او بر این خلق ثابت می شود یا نه؟ و در این صورت، آیا اطاعت او بر مردم واجب و معصیت و نافرمانی او حرام و ممنوع می شود یا نه؟

جواب: می دانیم که بر اساس توحید الهی، خلق همه مملوک خدایند و خدای سبحان مالک و مولای همه است. بنده و مملوک حق ندارد با وجود مولایش با کسی تعهّد کند که از اوامر و دستورات او پیروی کند مگر اینکه از مولای خویش اذن گرفته باشد. امام رضا علیه السلام می فرماید :

رَغِبُوا عَنِ اخْتِیارِ الله وَ اِختیارِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم وَ أَهل بَیتِه اِلَی اخْتیارِهِمْ وَ القُرآنُ یُنادیَهِمْ: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کان َلَهُمُ الخِیْرَةَ سُبحانَ الله وَ تَعالیَ عَمّا یُشْرِکُونَ» (۱) وَ قالَ عَزَّوَجلَّ:«وَ ما کانَلِمُؤمِنِ وَ

لا مُؤمِنَهٍ اِذا قَضَی الله وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ». (۲)

از گزینش خدا و گزینش رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و اهل بیتش به گزینش خود روی آوردند. در حالی که قرآن به آنها ندا می کند که: «پروردگار تو می آفریند آنچه را که می خواهد و برمی گزیند. آنها را حقّ گزینش نیست. پاک و منزّه است خدای تعالی از آنچه آنها شریک قرار می دهند.» و نیز می فرماید : «هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد وقتی خدا و رسولش به امری حکم کردند آنها اختیاری درباره امرشان داشته باشند». (۳)

پس مردم حقّ ندارند بدون اذن مالک و خالق خود کسی را برای خود امام و واجبالطاعه برگزینند. و خدای سبحان هم به آنها چنین اذنی را نداده است بلکه چنانچه می بینیم آنها را از این کار برحذر داشته است.

۲) جانشینی خدا

گفتیم یکی از ویژگیهای امام خلیفه و جانشین خدا بودن امام است. وقتی ما

۱- . قصص(۲۸)/۶۸.

۲- . احزاب(۳۳)/۳۶.

۳- . الکافی ۱/۲۰۱.

پذیرفتیم که پیامبران و اوصیا، جانشینان و خلفای خدای تعالی بر روی زمین هستند، باید این را هم بپذیریم که خلیفه خدا باید به وسیله خود او برگزیده شود. چگونه می شود خدای تعالی برای خلق خویش از ناحیه خود خلیفه و امامی لازم بداند ولی انتخاب آن را در اختیار خلق قرار دهدّ! آیا می شود کسی را که مردم برای خود بدون تأیید خدای سبحان خلیفه انتخاب می کنند. خلیفه خدا نامید؟! آیا می شود کسی را که مردم از میان خود برگزیده و به جای پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم می نشانند بگوییم او خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هیچ وجه او را به جانشینی خود انتخاب نکرده است؟! و این در حالی است که می دانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه و سلطان خدای سبحان بر روی زمین بوده است و سلطنت او از سلطنت خدای تعالی بر خلق سرچشمه گرفته بود. زیرا بدیهی است که در میان خلایق هیچ کسی نسبت به دیگری حقّ سلطنت و سرپرستی ندارد و سلطنت و سرپرستی فقط حقّ خالق و مالک خلایق می باشد. و در میان بندگان کسی می تواند به دیگران سلطنت کند که از طرف مالک و خالق آنها مأذون باشد. و به اعتقاد شیعه خدای تعالی این اذن را به پیامبران و اوصیا داده است و آنان را برای سلطنت بر مردم تعیین و انتخاب کرده است و حقّ تعیین و انتخاب سلطان را به هیچ کسی نداده و مردم را از انتخاب سلطانی در قبال سلطانی که خودش تعیین نموده، منع کرده است.

۳) دانش و عصمت

یکی دیگر از ادلّه نصبی بودن امام از سوی خدای تعالی این است که امام بنابر آنچه پیش از این بیان شد باید عالم به همه دانشهای دین و دیگر علوم که برای یک پیشوا لازم است باشد. و اضافه بر این باید از عصمت و پاکدامنی هم برخوردار باشد تا بتواند حجّت خدای تعالی بر همه خلایق گردد. و درباره علم امام یادآور

شـدیم که خـدای تعـالی ممکن است علم دین و دانشـهای دیگر را حتّی به بچّهای که تازه به دنیا آمـده، عطا کنـد. با این بیان روشن می شود که بشر از گزینش و انتخاب چنین شخصی ناتوان و عاجز است. زیرا بدیهی است کسی که می خواهد شخصی را برای امری انتخاب و تعیین کند، باید از دانش و توانایی منتخب خود نسبت به آن امر، شـناخت کافی داشته باشد. و این امر در مورد شـناخت امـام بـدیهی است که از مردم منتفی است. زیرا که شـناخت امـام همچون شـناخت نـبی - چنـانکه در آینـده خواهـد آمد - بدون توجه به تعریف و تعیین الهی برای بشـر ممکن نیست. بنابراین تعیین او هم خارج از قدرت و توانایی بشـر می باشد. امام رضا علیه السلام می فرماید :

هَلْ یَعْرِفُونَ قَـدرَ الأمامَهِ وَ مَحلَّها مِنَ الاءُمَّهِ فَیَجُوزَ فِیها اخْتَیارُهُمْ؟! اِنَّ الامامَه أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أعْلی مَکاناً وَ أَمنَعُ جانِباً وَ أَبعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ یَبْلُغَهَا النّاسُ بِعُقُولِهَمْ، أَوْ یَنالُوهُمْ بِآرائِهِمْ، أَوْ یُقیمُوا اماماً بِاخْتِیارِهِمْ.

آیا قدر و منزلت امامت را در میان امّت می شناسـند تا گزینش امام برای آنها جایز باشد؟! همانا امامت قدرش بزرگ و شأنش عظیم و منزلتش بلنـد و اطرافش دست نایـافتنی و عمقش دورتر از آن است که مردم بتواننـد بـا خردهایشـان به آن برسـند یا با آرای خود آن را نایل شوند یا با گزینش خود امامی را نصب کنند.

سپس امام علیه السلام با توضیحی مفصّل درباره شأن و منزلت و صفات امام علیه السلام در آخر کلامش می فرماید :

فَهَلْ یَقِـدرُونَ عَلَی مَثلِ هـذا فَیَخْتارُونَهُ؟! أَوْ یَکُونَ مُخْتارُهُمْ بِهـذِهِ الصَّفَهِ فَیُقَدَّمُونَهُ؟! تَعَدَّوْا - و بیْتِ الله - الحَقَّ وَ نَبَذُوا کِتابَ الله وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لاَ یَعلَمُونَ. وَ فِی کِتابِ الله الْهُدی وَ الشَّفاءُ، فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ (۱) .

آیا مردم توان شناخت چنین شخصی را دارند تا او را برای امامت برگزینند؟! یا

۱- . الکافی ۱/۱۹۹-۲۰۳.

ممکن است برگزیده آنان دارای این صفات باشد تا او را مقدّم بدارند؟! سوگند به خانه خدا که از حق تجاوز نموده و کتاب خدا را پشت سرشان انداختند گویا که نمی دانند. و هدایت و شفا در کتاب خداست، ولی آن را به دور انداختند و از هوای نفس خویش پیروینمایند...

پس امامت امری نیست که گزینش و انتخابش برای مردم ممکن باشد و معلوم شد که این امر فقط با تعیین و گزینش الهی صحیح است. حال سؤال این است که: آیا خداوند سبحان کسی را برای امامت تعیین کرده است یا نه؟ جواب این سؤال پرواضح است، زیرا مسلمان می داند که برای رسیدن به این امر در دو چیز باید جستجو شود: اول کتاب خدا، دوّم روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. و امّا قرآن کریم، در آیاتی صفات شخصی را که برای این امر معیّن شده بیان کرده است. برخی از آن آیات در مباحث سابق به طور مفصّل مورد بحث قرار گرفت، که عبارت است از آیه:

«یا أَیُهَّا الذینَ آمَنُوا أطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ (۱) ».

و آیه:

«قالَ اِنّی جَاعِلُکَ لِلّناسِ اِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهدِی الظّالِمینَ (۲) . و

آیات دیگر در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

امّا روایاتی که در این باره از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است فراوان است که برخی از آنها هم در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

گزینش امام در نظر عامّه

اشاره

علمای عامّه تعیین و گزینش امام و خلیفه را به اختیار و انتخاب مردم می دانند. به یقین می توان گفت که منشأ این نظر و اعتقاد اعمال خلیفه اول و دوم

۱- . نساء(۴)/۵۹.

۲- . بقره(۲)/۲.

بوده است. یعنی این عالمان خواستهاند عملی که توسط این خلفا صورت گرفته توجیه کرده، آن را به صورت قانونی درآورند. در صورتی که هیچ عاقلی در این امر شک نمی کند که گزینشی که در سقیفه صورت گرفت و طبق آن ابوبکر توسّط عدّهای معدود از کارگزاران سقیفه به خلافت انتخاب گردیده با هیچیک از اصول و ضوابط انتخاب آزاد سازگار نیست. زیرا آن عدّه که در سقیفه جمع شده بودند بعد از کشمکشهای فراوان و یا به کارگیری انواع حلیه ها و با استفاده از زور، ابوبکر را به خلافت انتخاب و تعیین کردند و آنگاه از مردم خواستند به این انتخاب گردن نهاده و از اوامر او پیروی کنند و مخالفین را به زور وادار به بیعت و پذیرش این انتخاب کردند.

و در مورد خلیفه دوم هیچگونه گزینش و انتخابی از ناحیه مردم و حتی اهل حلّ و عقد صورت نگرفت، بلکه این خلیفه اول بود که احساس مسؤلیت نمود و دلش به حال اسلام و مسلمین سوخت و خواست بار بزرگی را از دوش مردم یا اهل حلّ و عقد بردارد، به همین جهت خودش به تنهای اقدام کرد و عمر را برای خلافت تعیین کرد و از مردم خواست تا با او بیعت نمایند و دستوراتش را گردن نهند.

و خلیفه دوم هم در لحظه های آخر عمر خویش دست به ابتکاری جدید زد و خودش چند نفر را تعیین نمود و آنها را دستور دارد تا در اتاقی جمع شوند و از میان خود یکی را به خلافت انتخاب کنند. و نتیجه این امر هم آن شد که عثمان به خلافت رسید و مردم مجبور شدند خلافت او را نیز بپذیرند. البته عمر با اینکه تعیین خلافت را به عهده شورای چند نفری گذاشت، ولی خودش می گفت: اگر سالم مولی ابی حُذیفه زنده بود، انتخاب خلیفه را به شورا واگذار نمی کردم (۱) .

این اجمال به خلافت رسیدن سه خلیفه اول مسلمین بود. و تفاوت هر یک از آنها با دیگری به وضوح روشن است. و این تفاوت چنانکه می بینیم به گونهای نیست که بتوان همه آنها را تحت ضابطهای جمع کرد.

۱- . الغدیر ۷/۱۴۴، به نقل از طبقات ابن سعد ۳/۲۴۸ و اسدالغابه ۲/۲۴۶ و...

هرکسی این سه جریان را- یعنی شورای سقیفه و تعیین عمر توسط ابوبکر برای خلافت، و واگذاری عمر تعیین خلیفه را به شورای چند نفری - بدون تعصّب مورد تأمّل قرار دهد، این سؤال به ذهنش می آید که: چگونه می شود رسول خدا با وجود مقام نبوت و خلافت انتخاب خلیفه را بر عهده امّت اسلام یا اهل حلّ و عقد واگذار می کند، ولی این خلفا با اینکه خود را پیرو او می دانند، روش دیگری برخلاف روش او اتّخاذ می کنند؟!

با اندکی تأمّل و دقّت در این سه جریان به یقین می توان گفت که: اینها حوادثی نبوده که مولود همان لحظه بوده باشد، بلکه همه اینها حاصل افکار و اندیشه های پیشین و نقشه های طرّاحی شد از قبل می باشد که در آن زمان خاصّ ظهور و بروز کرده است. زیرا چگونه می شود که عدهّای که ادعای پیروی و دوستی و محبّت پیامبرشان را دارند، بدن مبارک او را رها کنند و برای رسیدن به خلافت، شورا به راه اندازند و به جدال و کشمکش بپردازند؟! آیا این عدهای که شورای سقیفه را به راه انداختند، اسلام و مسلمین را چنان در خطر دیدند که مصیبت بزرگ از دست دادن پیامبر عظیمالشأن هم نتوانست آنها را از این کارشان باز دارد؟! یا آنان به اندازهای غرق در پیاده کردن نقشه ها و افکار خود بودند که این مصیبت بزرگ را فراموش کردند گویا که اصلاً مصیبتی بر آنان وارد نشده بود؟! آیا اینها که اینقدر دلشان به اسلام و مسلمین می سوخت و می دانستند که پیامبرشان کسی نیست که هوای نفس بر او غلبه کند و غیر حق بر زبانش جاری نمی شود، آیا نمی شد همین عدّه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره کسب تکلیف کنند؟! آری؛ آنها خیلی خوب می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها این کار را انجام داده و رهبری امّت را بعد از خود معرّفی و تعیین کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتّی در آخرین لحظه های عمر خویش هم از آنان قلم و دوات خواست تا برای آنها این امر را مسجّل کند، ولی همین افرادی که تشکیل شورا دادند، در حضور پیامبر با ایجاد اختلاف و سروصدا و سخنان بیمنطق، پیامبر را آزردند و مانع از نوشتن این

امر شدند. اینها خوب می دانستند که در هیچ امّت و شریعتی چنین کاری سابقه ندارد که پیامبری انتخاب و تعیین رهبری امّت خویش را به عهده امت قرار داده باشد بلکه همیشه این امر به وصایت انتخاب و تعیین می شد، ولی افسوس که ریش سفیدان این امّت نگذاشتند کسی که توسط خدا و رسول تعیین شده بود، در رأس رهبری این امّت قرار گیرد. این کار باعث شد که رهبری امّت اسلامی دست عدّهای بیفتد که دین را وسیلهای برای رسیدن به حکومت قرار داده بودند و آنان که شایسته این مقام بودند و راهکارهای ترویج و تبلیغ و هدایت مردم را می دانستند، از رهبری مردم کنار گذاشته شوند و امّتی که تازه داشت راه انسانیّت و بندگی خدا را پیدا می کرد، دوباره به حالت پیش از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگردد و بار دیگر به جای دوستی و محبّت و الفت، کینه و دشمنی و برادرکشی و جنگ و ستیز برقرار گردد. و هنوز چند سالی نگذشته بود که رهبری امّت اسلام به دست دشمنان دین و اشخاصی مقام پرست و عیّاش افتاد. و این نتیجه آن چیزی بود که در سقیفه رقم خورد.

این ماجرای سقیفه و تعیین عمر توسط ابوبکر برای خلافت و شورای چند نفری عمر برای تعیین خلافت و اعتقاد به صّحت و درستی این کارها، موجب اختلاف آرای علمای عامّه در این زمینه شده است که به طور اجمال اشارهای به آن می شود.

قاضی ماوردی و قاضی ابویَعْلی هر دو در کتاب «الاحکام السلطانیّه» می نویسند : امامت که همان خلافت بعد از رسول است به سه شکل منعقد می گردد :

۱) خلیفهای جانشین خویش را تعیین کند.

در این زمینه هیچگونه اختلافی نیست. و پذیرش خلیفه بدین شکل مورد اجماع و اتفاق است. آن دو به این امر استدلال کردهاند که ابوبکر بعد از خودش، عمر را به زمامداری مردم تعیین نمود و کسی هم با این نظریّه مخالفت نکرد. پذیرش عموم مسلمانان نشان می دهد که این راه و روش را صحیح دانستهاند.

۲) خلیفه به انتخاب مردم تعیین شود.

ماوردی می گویـد: اکثریت دانشـمندان برآنند که خلیفه به وسـیله پنج تن از اهل حلّ و عقد انتخاب می شود یا اینکه یک نفر از آنهـا انتخـاب می نمایـد و چهار نفر دیگر موافقت می کننـد. دلیل این قول هم خلافت ابوبکر است که پنـج نفر با وی بیعت کردنـد و این بیعت پـذیرفته شـد. آنگاه خلیفه منتخب در سـقیفه به مردم عرضه شـد و مردم نیز خواه و ناخواه او را پذیرفتند. و دلیل دیگر شورایی است که عمر برای تعیین خلیفه پس از خویش معیّن نمود. این نظرّیه را بیشتر علمای عامّه پذیرفتهانـد، ولی گروهی از آنان می گوینـد: خلافت هماننـد عقد ازدواج است. همانطور که در عقد نکاح، یک نفر عقد را اجرا می کند و دو نفر بر آن شـهادت می دهنـد، در خلافت هم یک نفر بیعت می کند و دو نفر اعلام رضایت می نمایند. و گروه دیگر معتقدند: تنها یک نفر بیعت کند کافی است.

۳) خلیفه با زور شمشیر به خلافت می رسد.

ابویعلی می گویـد: آن کسـی که با شمشـیر و زور بر جامعه اسـلامی غلبه یافت و خلیفه شد و امیرالمؤمنین نامیده شد، برای هر کسـی که ایمان به خـدا و روز قیامت دارد، جایز و روا نیست که شبی را به روز آورد در حالی که او را امام نداند؛ خواه خلیفه آدمی جنایتکار باشد و خواه پاکدامن (۱) .

علّامه امینی (ره) در کتاب شـریفالغدیر آرای علمای دیگری را نیز در این باره نقل می کنـد. در اینجا به اختصار مواردی از آن ذکر می گردد :

۱. امامالحرمین می گویـد: انعقاد امامت مشـروط به اجماع و اتفاق همه افراد اهل حلّ و عقد نیست. دلیل بر این سـخن ثبوت و انعقاد امامت ابوبکر است. پس نظر درست این است که امامت با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد نیز منعقد می شود.

۱- . نقش ائمـه در احیـاء دین ۱۱/۵۴ – ۵۸ به نقـل از احکام السـلطانیه ماوردی ص ۷ و الاحکام السلطانیهابویعلی/۲۳. در نقل تلخیص صورت گرفته است.

۲. امام فرقه مالکیّه هم می گوید: در بیعت با امام لازم نیست که همه مردم حضور داشته باشند بلکه حضور دو یا یک نفر هم کافی است.

۳. قرطبی می گوید: با بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد، امامت ثابت می شود و بر دیگران لازم است آن را بپذیرند. دلیل ما بر این مطلب این است که عمر به تنهایی با ابوبکر بیعت کرد و هیچیک از اصحاب این کار را ناپسند نشمردند.

۴. قاضی ایجی می گوید: در انتخاب امام و بیعت با او نیاز به اجماع نیست. زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر لزوم چنین اجماعی وجود ندارد، بلکه بیعت یک نفر از اهل حلّو عقد برا این امر کفایت می کند (۱) .

این گفتار برخی از علمای بزرگ عامّه است که با اندکی دقت در آنها انسان متوجه می شود که این تعصّب باطل اینها را چقدر از راه راست و عقلا-یی منحرف کرده است و برای اینکه کار عمر و ابوبکر را توجیه کنند، مرتکب سخنانی بیخردانه شدهاند. چگونه می شود امامی که به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشیند و رهبری امّت اسلام را به عهده می گیرد، به این صورت با بیعت کردن یک نفر به این مقام انتخاب و تعیین گردد و اطاعتش بر دیگران لازم و واجب شود؟! آیا هیچ عاقلی این گونه تعیین و انتخاب را درباره کدخدای دهی روا می دارد تا چه رسد بر خلیفه الهی بر همه مسلمانان و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه امور مربوط به اداره مملکت اسلامی .

سقیفه، جریانی از پیش طراحی شده

کسی که اندکی در جریان امور سیاسی و اجتماعی قرار گیرد، می داند که منحرف کردن فکر و خط سیر مردم خیلی مشکل نیست؛ به ویژه در جوامعی که سطح فرهنگ سیاسی و اجتماعی آنها خیلی پایین باشد. ولی در عین حال یک نفر بدون داشتن هیچگونه برنامهای، چنین کاری را نمی تواند صورت دهد. تا زمانی که

۱- . الغدیر ۷/۱۴۱-۱۴۳.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در میـان مردم بود، آنـان از رهبری دانا و آگاه و متّقی و هـدایتگر و متخلّق به مکارم اخلاق برخوردار بودنـد. او رهبری الهی بود که مردم را با خدا آشـنا می کرد و شایسـتگی و برتری اشـخاص را به علم دانش و تقوا و ایمـان می دانست. در نظر او هرکس اطـاعتش از خـدا بیشـتر بـود به خـدا نزدیکـتر بـود و بر رهـبری امّت اسـلامی سـزاوارتر و شایستهتر بود. البته این تنها نظر ایشان نبود، بلکه این خواسته خدای تعالی است که خالق و مالک همه خلایق است.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم - به دسـتور خـدای تعـالی - در طول مـدّتی که رهبری این امت را برعهـده داشت، بارها به ولایت و امامت پسرعمّ خود علی علیه السلام را به صراحت و بدون هیچگونه ابهامی ، به آنها گوشزد کرده بود و علم و تقوا و ایمان او را برای آنها بیان کرده بود. ولی عـدّهای که نمی خواسـتند بعـد از پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم علی علیه السـلام رهبری این امت را به دست گیرد، در همان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای پیاده کردن این هدف و خواسته خود، بـا هم عهـد و پیمـان بسـتند. برخی از محقّقین و آشـنایان به تاریـخ اقوام و ملل، می گوینـد: وقتی عمر خبر رحلت پیامبر صلی الله علیـه و آله و سـلم را شـنید و دانست که او دارفـانی را وداع گفته است، دست به شمشـیر برد و آنـان را که می گفتند پیامبر رحلت فرموده است مورد تهدیـد قرار داد. او به شدّت رحلت پیامبر را انکار می کرد، با اینکه به چشم خود دیده بود که پیکر مطهّر آن بزرگوار در خـانه خود بیحرکت افتـاده است. او چرا این کار را می کرد؟ روشن است که او می دیـد اگر کمی دیر بجنبـد کار از کار خواهـد گـذشت و نقشه و برنامه به هم خواهـد خورد. او این کار را کرد تا مدتی مردم را با این اندیشه مشغول کند تا ابوبکر از خانه ییلاقی خویش بیاید و دیگر هم پیمانان جمع شوند و برنامه خود را پیاده کنند (۱) .

مترجم محترم کتاب خاسـتگاه خلافت در زیرنوشتی در این باره از ابن ابی الحدید در شـرح نهجالبلاغه ۲/۴۳ نقل می کند که: همین که عمر دانست پیامبر(ص)

۱- . خاستگاه خلافت ۱۳۶-۲۳۴.

رحلت فرموده است، از وقوع فتنه در مورد امامت و پیشوایی ترسید که مبادا گروهی از انصار یا دیگران بر آن دست یابند به نظر او و برای آرام کردن مردم، مصلحت در آن بود که چنان اظهار کند و بگوید پیامبر (ص) از دنیا نرفته است و این شبهه را در دل بسیاری از ایشان بیندازد... و عمر هم آنچه در این مورد اظهار کرد برای نگهداری دین و دولت بود تا آنکه ابوبکر که در سُنح بود - و سنح منزلی دور از مدینه بود - رسید. و چون به ابوبکر پیوست قلبش قوی شد و بازویش استوار گردید و طاعت مردم و میل ایشان نسبت به ابوبکر قطعی شد. عمر با حضور او احساس امنیّت کرد که دیگر حادثهای پیش نخواهد آمد و تباهی و فسادی صورت نخواهد گرفت، بنابراین از سخن و ادّعای خود دست برداشت و سکوت کرد (۱) .

این یک طرف قضیه است که نشانهای بر وجود نقشهای از پیش طراحی شده می باشد و بالاتر از آن نکاتی دیگر در لابلای تاریخ است که برخی مورّخین از آن پرده برداشتهاند. در این باره نیز مترجم محترم کتاب خاستگاه خلافت در زیر نوشتی آورده است: در زمان حیات پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم ابوبکر، عمر، ابوعبیده جرّاح، سالم هم پیمان ابوحذیفه و عثمان جمع شدند و برای رسیدن به حکومت بعد از پیامبر هم سوگند گشتند و این قرار را در نامهای نوشتند و آن را نزد ابوعبیده جرّاح گذاشتند. و عمر می گفت: ابوعبیده امین این امّت است! بر اساس این قرار بود که خلیفه دوم بارها می گفت: اگر ابوعبیده یا سالم مولای ابوحذیفه زنده بودند، خلافت را به ایشان واگذار می کردم. در داستان تعیین خلیفه دوم هم این جریان خودش را نشان می دهد: ابوبکر هنگام مرگش عثمان را طلبید و گفت : بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. این آن چیزی است که ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمین وصیت می کند... آنگاه ابوبکر غش کرد. عثمان نوشت: امّا بعد، من بر شما عمر بن خطّاب را خلیفه قرار دادم... چون ابوبکر به هوش آمد گفت: بخوان. عثمان نوشته را خواند. ابوبکر گفت: الله اکبر! ترسیدی مسلمانها بعد از من گرفتار اختلاف

۱- . خاستگاه خلافت/۲۳۲.

شونـد؟ بله، من همین را می خواستـم بگویم. (تاریـخ طـبری ۱/۲۱۳۸) عثمـان از کجـا خـبر داشت که ابوبکر چه کسـی را می خواهـد بعـد از خود برای خلافـت انتخاب کنـد؟ آیا جز این است که قراری در کار بوده است تا به ترتیب ابوبکر، عمر، سالم، ابوعبیده و عثمان خلیفه شوند. و چون سالم و ابوعبیده در زمان عمر مردند، عمر شورای خلافت را طوری ترتیب داد که عثمان برای خلیفه شدن رأی بیاورد... (۱) .

این جریـان در روایات هم نقل شـده است. علیّ بن ابراهیم یکی از راویان بزرگ شیعه و استـاد مرحوم ثقهالاسـلام محمـد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب شـریف کافی می باشد. او در کتاب ارزشـمند تفسـیر خود، در تفسـیر آیه: «یَحْلِفُونَ بِاللهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا کَلِمَهَ الکُفرِ بَعْدَ اِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا (۲) ».

یعنی: به خدا سوگند می خورند که نگفتهاند، در حالی که قطعاً سـخن کفر گفتهاند و پس از اسلام آوردنشان کافر شدهاند و تصمیم به کاری گرفتند که به آن نرسیدند.

از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود :

این آیه دربـاره کسـانی نـازل شـده که در کعبه هم قسم شدنـد که نگذارنـد خلافـت به دست بنیهاشم بیفتـد. کلمه کفر همین مطلب است. و در عقبه سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و قصد کشتن او را کردند. (۳)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود :

آنگاه که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم در روز غدیر خم امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب فرمود، هفت نفر در مقابل او بودنـد و آنان عبارتنـد از ابوبکر و عمر و عبـدالرحمن بن عوف و سـعد بن ابی وقّاص و ابوعبیـده و سالم مولی ابن حذیفه و مغیره بن شعبه.

عمر گفت: چشمانش را نمی بینید که مانند دیوانه است - منظورش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود - حالا بلند می شود و می گوید: پروردگارم مرا فرمود.

۱- . خاستگاه خلافت/۲۷۶.

۲- . توبه(۹)/۷۳.

۳- . تفسیر علیّ بن ابراهیم ۱/۳۰۱.

پس وقتی پیامبر ایستاد و فرمود: ای مردم، چه کسی بر سرپرستی شما از خود شما سزاوارتر است؟

گفتند: خدا و رسولش.

فرمود: خداوندا، گواه باش. سپس فرمود: آگاه باشید کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امارت مؤمنین را بر او تبریک بگویید. آنگاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و سخنان منافقین را به پیامبر صلی الله علیه آله و سلّم رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را خواند و در این باره از آنان پرسش کرد، و آنان انکار کردند و سوگند یاد کردند (۱) .

و در تفسیر عیّاشی هم در تفسیر آیه مزبور روایتی به همین مضمون نقل شده است (۲) . و مرحوم کلینی در تفسیر آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجوى ثَلاثَةٍ اِلّا هُوَ رابِعُهُم.. (۳) نقل

کرده که امام صادق علیه السلام فرمود :

این آیه درباره فلان و فلان و ابوعبیده جرّاح و عبدالرّحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است. آنگاه که آنها نامهای در میان خود نوشتند و با هم عهد و پیمان بستند که اگر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کند، هیچگاه نگذارند خلافت به بنیهاشم برسد. و نبوّت و ارجمندی هم همین طور. پس خدای تعالی این آیه را درباره آنها نازل فرمود.

راوی می گوید: از حضرت درباره این آیه هم سؤال کردم: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجوَاهُمْ بَلى وَ رُسُلَنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۴) » :

بلکه آنها تصمیم محکم بر امری گرفتند، ما نیز اراده محکمی داریم. یا آنان می پندارند که ما اسرار نهانی و نجوای آنان را نمی شنویم؟ آری

۱- . تفسیر علیّ بن ابراهیم ۱/۳۰۱.

۲- . تفسیر عیّاشی ۲/۹۸ و ۹۹.

۳- . مجادله(۵۸)/۷.

۴- . زخرف(۴۳)/ ۷۹ و ۸۰.

رسولان ما نزد آنها هستند و می نویسند.

حضرت فرمود: این دو آیه در همان روز درباره آنها نازل شده است.

پس سقیفه جریانی نبود که کارگردانان آن در همان لحظه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بدون هیچگونه سابقه همکاری و همفکری آن را صورت داده باشند، بلکه آنان پیش از رحلت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم نقشه آن را کشیده بودند و پایه های آن را محکم کرده بودند و به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را پیاده نمودند.

نقش رأی اکثریت در خلافت

روشن شد که علمای عامّه در تعیین خلیفه و امام نه تنها برای اکثریت مردم هیچ شأنی قائل نیستند، بلکه در تعیین خلیفه رأی و نظر یک نفر از اهل حلّ و عقد را کافی می دانند، و در عمل هم خلیفه اوّل و دوم به همین صورت برای خلافت مسلمین تعیین شده است.

امّا از نظر شیعه، چنانکه گفتیم شیعه تعیین و انتخاب امام را تنها حقّ مسلّم خدای تعالی می داند و مقام امامت را بالاتر و بلندتر از آن می داند که افکار و عقول جمع بتواند او را بدون تعریف و تعیین الهی شناخته و او را تعیین و انتخاب نماید. بنابراین رأی مردم هیچ نقشی در تعیین امام ایفا نمی کند و امامت و خلافت فقط به تعیین و نصب خدای تعالی ثابت می شود. و آنگاه که خدای تعالی کسی را به این مقام تعیین و نصب کرد و توسّط پیامبرش به مردم ابلاغ کرد، بر امّت متدیّن و خداپرست لازم و واجب است دست بیعت با او داده، امامت او را بپذیرند و از دستورات او پیروی کرده، او را در اجرای احکام و قوانین الهی و پیاده کردن عدل و داد حمایت و یاری کنند. و چون خدای تعالی این دنیا را دنیای تکلیف و ابتلا و امتحان قرار داده و اراده کرده همه آنهائی که دَرّ عالم در به وجود آورده بود دوباره در این دنیا آورد، به همین جهت پیامبران و اوصیاء را امر به تحمّل کفّار و مشرکین و

مخالفین کرده و بر آنها لازم نموده تا وقتی مردم به سراغ آنها نیامده و از آنها نخواستند که سرپرستی امور آنان را به عهده گیرند، هیچگاه به زور، خود را بر مردم مسلّط نکنند، اگرچه این حقّ مسلّم و مشروع آنهاست. زیرا که این امر با اصل ابتلا و امتحان تنافی دارد. و هرگاه مصلحت اقتضا کند آنان بر این امر قیام می کنند گرچه مردم آن را نخواهند. چنانکه حضرت حجّت عجّل الله تعالی فرجهالشریف با عدهای معدود بر احقاق حقّ قیام خواهد نمود و حکومت الهی را در دنیا برپا خواهد ساخت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

أَمَا وَ الذَّی فَلَقَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ، لَوْلا حُضورُ الحاضِرِ وَ قیامُ الحُجَّهِ بِوُجودِ النّاصِرِ وَ ما أَخَذَ الله عَلی العُلماءِ ألَّا یُقَارُّوا عَلی کِظَّهِ ظالِمٍ وَ لا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَیْتُ حَبْلَهَا عَلی غَارِبِهَا وَ لَسَقَیْتُ آخِرَهَا بِکَأسِ أَوَّلِها... (۱) .

آگاه باشید، سوگند به خدایی که دانه را می شکافد و خلایق را می آفریند اگر مردم حاضر نمی شدند و حجّت به وجود یاور تمام نمی شد، و اگرنه این بود که خدای تعالی از علما عهد گرفته که در برابر شکمخواری ظالمان و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر را بر شانه او می انداختم و آخرش را با جام آغازش سیراب می کردم.

و نیز می فرماید :

فَنَظَرْتُ فَإذا لَیْسَ لِی مُعِینُ اِلّا أهلَ بَیتی، فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ المَوتِ وَ أغْضَیتُ عَلَی القَذی، وَ شَرَبْتُ عَلَی الشَّجَا. وَ صَبَرتُ عَلی أخْذِ الْکَظْمِ وَ عَلَی أَمَرّ مِنْ طَعْم العَلْقَمِ (۲) .

نگاه کردم پس دیدم یاوری جز اهل بیتم ندارم، پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمها را می بستم در حالی که پر از خاشاک بود و می نوشیدم در حالی که استخوان در گلویم بود، و بر فرو نشاندن خشم و به نوشیدن چیزی که تلختر از حنظل است صبر نمودم.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

او خلافت را حق خود می داند و از اینکه از حقّ خود کنار زده شده به شدّت ناراحت است و در مناسبتهای مختلف این ناراحتی و نارضایتی خود را اظهار می کند. او می گوید :

به خدا سوگند، از هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا هم اکنون از حقّ خویش کنار گذاشته شدهام و دیگران به ناحقّ بر من مقدّم شدهاند (۱) .

و نیز می فرماید :

خداوندا، من از قریش و کسانی که آنها را کمک می کنند به تو شکایت می کنم، آنان خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و درباره امری که حقّ من بود به مبارزه با من هماهنگ شدند (۲) .

شدّت ناراحتی او از این امر در خطبه شقشقیّه تجلّی می کند. او به خدا سوگند یاد می کند که: ابوبکر با اینکه می دانست خلافت حقّ من است، ولی با وجود این آن را به زور تصاحب کرد. و من چون یاوری نداشتم صبر کردم، در حالی که خاشاک بر دیدگان داشتم و استخوان در گلو؛ تا اینکه او خلافت را بعد از خودش به پسر خطّاب سپرد. و من باز صبر نمودم؛ تا اینکه او هم تعیین خلافت را بعد از خود به شورا واگذار کرد؛ آن هم چه شورایی! او مرا به پندار خودش یکی از آنها قرار داد.

او از اینکه در چنین شورایی قرار گرفته به سختی اظهار ناراحتی کرده می فرماید :

مَتی اعْتَرَضَ الرَّیبُ فِیَّ مَعَ الاوّلِ مِنْهُمْ حَتّی صِرْتُ أُقْرَنُ اِلَی هذِهِ النَّظائِرِ؟!

کی بود که در تقدّم من بر اوّلی از آنها تردیدی بوده باشد تا اینکه کار من به جایی برسد که با اینگونه اشخاص [اعضای شورا] همسنگ شوم؟!

او می گوید :

من چارهای نداشتم جز اینکه آنان را همراهی کنم. «أَسْفَقْتُ اِذا أَسَفُّوا وَ

۱- . نهج البلاغه خطبه ۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

طِرْتُ اذا طارُوا». اگر آنان بر سطح زمین پرواز می کردند من هم با آنها پرواز می کردم و آنگاه که اوج می گرفتند من هم اوج می گرفتم. تا اینکه سوّمی هم به راه خود رفت و مردم از اطراف و اکناف به سوی من رو آوردند به گونهای ازدحام شد و نزدیک بود حسن و حسین زیر پای مردم له شوند و به پهلوهایم فشار سخت وارد شد (۱) .

پس او از اینکه حقّش غصب شده سخت ناراحت است، ولی بقای اسلام و مسلمین و تن دادن به قضای الهی و تسلیم در برابر تقدیر خداوندی، برای او اهمیّت بیشتری دارد. او می فرماید :

وَ أَیْمُ اللّهِ، لَوْلا مَحافَهُ الفِرْقَهِ بَیْنَ المُسْلِمینَ وَ أَنْ یَعُودَ الکُفْرُ وَ یَبُورَ الدّینُ، لَکُنّا عَلی غَیْرِ ما کُنَّا لَهُمْ عَلَیْهِ (۲) .

سوگند به خدا، اگر ترس از تفرقه میان مسلمانان نبود و ترس از این نبود که کفر دوباره عود کند و دین از بین برود، ما با آنها قطعاً به گونهای دیگر برخورد می کردیم.

بدین ترتیب او بیست و پنج سال از حقّ خود کنار گذاشته شد. ولی در این مدّت باز هم از یاری دین الهی کوتاهی نکرد. هرگاه مشکلی متوجه اسلام و مسلمین می شد که بدون حضور او حل نمی گشت، او قدم پیش می گذاشت و مشکل را رفع می کرد. و این امر در زمان همه خلفای سه گانه و به ویژه در زمان دو خلیفه اول زیاد اتفاق می افتاد. آن دو در بیشتر مشکلاتی که برایشان پیش می آمد، به او مراجعه می کردند و او با کمال عزّت و بزرگواری به حلّ آنها می پرداخت. و خود این امر حجّتی محکم بر حقانیّت او در ادّعای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و امامت او را به روشنی اثبات می کرد. او اگرچه به خاطر نوپایی اسلام و ترس از تفرقه میان مسلمانان سکوت را اختیار کرده بود، ولی در این مدّت هیچگاه از روشنگری و اتمام حجّت دست برنداشت و در مناسبتهای مختلف حقّانیّت خود

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- . بحارالانوار ۳۳/۶۱ و ۱۱۱، و ر.ک ۳۳/۱۱۲ و ۱۱۳.

را اثبات نمود. به ویژه بعد از اینکه مردم به سوی او رو آورده و با او برای خلافت بیعت کردند، او از این موقعیّت استفاده نیکو نمود و حقیقت امر را برای مردم روشن کرد.

او در زمان خلافت خویش دشمنی سرسخت و پلید و موذی به نام معاویه داشت که از سوی خلفای سابق والی شامات بود. معاویه با اینکه از سوی عمر و عثمان به ولایت شامات منصوب شده بود و باید از فرامین خلیفه بعد از آن دو هم پیروی می کرد، ولی به بهانه های مختلف از امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمان نمی برد. در نامه هایی که میان او و امیرالمؤمنین علیه السلام ردّ و بدل شده است، علی علیه السلام با او با آنچه خود او قبول داشت احتجاج می کند. او می فرماید :

اِنَّهُ بَایَعَنی القَوْمُ الـذَّینَ بَایَعُوا أَبابَکْرَ وَ عُمَرَ وَ عُثْمانَ عَلی ما بایَعُوهُمْ عَلَیْهِ. فَلَمْ یَکُنْ لِلشّاهِدِ أَنْ یَخْتارَ وَ لا لِلغائِبِ أَنْ یَرُدَّ. وَ اِنَّما الشُّورَی لِلْمُهاجِرینَ وَ الأَنْصارِ.

فَاِن اجْتَمَعُوا عَلی رَجُلٍ وَ سَمُّوهُ اِماماً کانَ ذَلِکَ لله رَضِیً. فَاِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خارِجُ بِطَعْنٍ اَوْ بِبدعَهٍ، رَدُّوهُ اِلَی ما خَرَجَ مِنْهُ فَاِنْ أَبی قاتَلُوهُ عَلی اتّباعِهِ غَیْرَ سَبیلَ المُؤْمِنینَ... (۱) .

همانا آنان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من هم بر آن چیزیکه با آنها بیعت نموده بودند بیعت کردند. پس کسی که در بیعت حاضر بوده حقّ ندارد کسی دیگر را اختیار کند و کسی که غایب بود حقّ رد ندارد. و شورایی که حقّ انتخاب دارند فقط مهاجرین و انصارند. پس اگر آنها بر شخصی اجماع کرده و او را امام نامیدند، خدای تعالی هم بر آن راضی است. پس کسی که با تکذیب یا بدعت، از امر آنها خارج شود، او را به آنچه از آن خارج گشته برمی گردانند. و اگر باز هم ابا نمود، با او به خاطر پیروی از راه غیر مؤمنین ستیز می کنند...

۱- . بحارالانوار ۳۲/۷۶، ر.ک: ۳۳/۱۴۵.

حضرت در این نـامه بیعت خود را همچون بیعت ابوبکر و عمر و عثمـان می شـمارد و رضـایت و خشـنودی خـدا را در اجماع مهاجرین و انصار می دانـد. ولی در خطبهای دیگر اضافه بر اینکه میان بیعت خود و بیعت آن سه نفر افتراق و جـدایی قائل می شود، بلکه اصل انتخاب و اختیار امام از طریق بیعت را مورد تردید قرار می دهد و می فرماید :

اِنَّ أَوَّلَ مَـا یَنْبَغِی لِلْمُسْـلِمینَ أنْ یَفْعَلُوهُ أَنْ یَخْتارُوا اِماماً یَجْمَعُ أَمْرَهُمْ.اِنْ کانَتِ الخِیْرَهُ وَ یُتابِعُوهُ وَ یُطِیعُوهُ. وَ اِنْ کانَ الخِیْرَهُ اِلی الله عَزَّوَجَلَّ وَ اِلَی رَسُولِه، فَأَنَ الله قَدْ کَفاهُمُ النَّظَرَ فِی ذَلِکَ وَ الِاخْتیارَ. وَ رَسُولُ الله صـلی الله علیه و آله و سـلم قَدْ رَضِیَ لَهُمْ اماماً وَ أَمْرَهُم بِطاعَتِهِ وَ اتِّباعِهِ.

وَ قَدْ بَایَعَنی النّاسُ بَعْدَ قَتْلَ عُثمانَ وَ بَایَعَنی المُهاجِرُونَ وَ الأنصارَ بَعْدَ ما تَشاوَرُوا بِی ثَلاثَهَ أَیّام؛ وَ هُمُ الذّینَ بایَعُوا أَبابَکرَ وَ عُمَرَ و عُثمـانَ وَ عَقَـدُوا امـامَتَهُمْ وَلِی بِـذَلِکَ أَهـلُ بَـدْرٍ وَ السّـابِقَهُ مِنَ المُهـاجِرینَ وَ الانصـارَ غَیرَ أَنّهُمْ بایَعُوهُمْ قَبْلُ عَلی غَیْرِ مَشْوَرَهٍ مِنَ العامَّهِ، و إنَّ بَیْعَتِی کانَتْ بِمَشْورَهٍ مِنَ العامَّهِ.

فَاِنْ کانَ الله جَلَّ اسْـمُهُ جَعَلَ الِاختیارَ اِلَی الأمَّهِ وَ هُمُ الـذّینَ یَخْتارُونَ وَ یَنْظُروُنَ لِاَنْفُسِـهِمْ، وَ اختیارُهُمْ لِاَنْفُسِـهِمْ وَ نَظَرُهُمْ لَهَا خَیْرٌ لَهَـا مِن اخْتیـارِ الله وَ رَسُولِهِ لَهُمْ وَ کَـانَ مَنِ اخْتـارُوهُ وَ بایَعُوهُ بَیْعَتُهُ بَیْعَهُ هُـدیً و کانَ اِماماً واجِباً عَلی النّاسِ طاعَتُهُ وَ نُصْـرَتُه، فَقَد تَشاوَرُوا فِیَّ وَ اخْتارُونِی بِاجْماعِ مِنْهُمْ.

وَ اِنْ کـانَ الله جَـلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذی یَخْتارُ وَ لَهُ الخِیْرَهُ، فَقَـد اخْتارَنی لِلاُمَّهِ وَاسْـتَخْلَفَنِی عَلَیْهِمْ وَ أَمْرَهُمْ بِطاعَتِی وَ نُصْـرَتی فِی کِتابِهِ المَنْزَلِ وَ سُنَّهِ نَبِیّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَذَلِکَ أَقْوی بِحُجَّتِی وَ أَوْجَبُ بِحَقّی (۱) .

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند این است که شخصـی را به امامت برگزینند تا امورشان را جمع کند و از او پیروی و اطاعت نمایند، این

۱- . بحارالانوار ۳۳/۱۴۴.

در صورتی است که اختیـار و انتخـاب امـام حقّ مردم باشـد. ولی اگر اختیـار این امر حقّ خـدای تعالی و رسولش باشـد، نظر و اختیـار خـدای تعـالی و رسولش صـلی الله علیه و آله و سـلم برایآنها کافی است، و او خشـنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را دستور به اطاعت و پیروی او داده است.

و مردم بعـد از قتـل عثمـان بـا من بیعت کردنـد و مهـاجرین و انصار بعـد از سه روز مشورت با من بیعت کردنـد. و آنان همان اشخاصـی هسـتند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده و امامت را برای آنها منعقـد کردند. و برای من اهل بدر و سابقین از مهـاجرین و انصـار بیعت کردنـد. و آنان پیش از من بـدون مشورت عمومی ، با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودنـد، ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خـدای تعالی اختیار امام را به امّت واگذار کرده است و حقّ آنهاست که برای خودشان امامی را انتخاب کرده و به او رأی بدهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدای تعالی و رسولش برای آنها باشد و کسـی که او را اختیار کرده و با او بیعت می کننـد بیعت هدایت باشد و امامی باشد که اطاعت و یاریش بر مردم واجب باشد، پس آنان به اجماع مرا بعـد از مشورت به امـامت برگزیدنـد. و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حقّ خـدا باشـد، پس او هم مرا برای امامت امّت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش نازل فرموده و سنّت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم امر به اطاعت و یاری من نموده است. و این قویترین حجّت برای من است و وجوب مراعات حقّ مرا به روشنی بیان می کند.

امام امیرالمؤمنین علیه السـلام در این نامه تصریح می کند که خدای تعالی او را برای امامت و خلافت امت تعیین کرده است و در سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلَّم این امر به صراحت بیان شده است. او با این بیان، حقّ اختیار و انتخاب امام را از امّت نفی می کند. زیرا بدیهی است که با وجود انتخاب و تعیین خـدای تعالی، برای امّت حقّی نخواهـد بود. ولی وقتی امّت این انتخاب و تعیین خدا را نپذیرفت و طریق عصیان را پیش گرفت و انتخـاب خود را مقـدّم بر انتخـاب خـدا دانست، بـاز هم حجّت بر مثـل معـاویه تمـام است. زیرا امّت، امیرالمـؤمنین علی علیه السـلام را به امـامت و خلافـت برگزیـده بـود پس معـاویه حـقّ نـدارد انتخـاب امّت را نادیـده گرفته، و برخلاف خواست امّت به مخالفت با خلیفه منتخب قیام کند.

پس با توجه به این نکات اگر امیرالمؤمنین علیه السـلام در مواردی به انتخاب و بیعت امّت استناد می کند، معلوم است که فقط به خاطر آن است که حجّت را بر مخالفین تمام کند نه اینکه او با این امر بخواهد مشـروعیّت امامت و خلافتش را اثبات نماید. و این امر با توجّه به مجموع سخنان ایشان به روشنی مشهود است و جای هیچگونه تردیدی در آن نیست.

علائم شناخت امام

اشاره

در روایات اهل بیت علیهم السلام برای امام علاوه بر ویژگیها و صفات خاصّی که بیان شد، نشانه های دیگری نیز مطرح شده است که در این فصل به برخی از آنها اشاره می شود :

۱) نصّ و وصیّت

پیشتر روشن شد که: از نظر شیعه امامت به اختیار مردم واگذار نشده است، بلکه این امر فقط به اختیار خدای تعالی و انتصاب از ناحیه او تحقّق پیدا می کند. و این اختیار و انتصاب الهی به وسیله پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم برای امّت بیان می گردد و او ائمّه را بر مردم معرّفی می کند (۱) . و بعد از او هر امامی به هنگام رحلتش

به امام دیگر وصیّت می کند. امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الاِمامَهَ عَهْدٌ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرَجُلٍ مُسَمی . لَیْسَ لِلامامِ أَنْ یُزْوِیَهَا عَمَّنْ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ (۲) .

امامت، عهد و وصیّتی است که از ناحیه خدای تعالی برای شخصی معیّن واگذار شده است. و امام پیشین نمی تواند آن را از امام بعدی پنهان کند.

و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام سؤال شد :

۱- . در مورد بیان الهی و معرفی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم ائمّه و خلفای پیامبر خاتم را در آینده بحث خواهد شد.

۲- . بحارالانوار ۲۳/۷۲.

بِأَیِّ شَیءٍ یُعْرَفُ الِامامِ؟

قَالَ: بِالوَصِیَّهِ الظاهِرَهِ، وَ بِالفَضلِ. اِنَّ الِامامَ لَا یَسْتَطِیعُ أَحَدٌ أَنْ یَطْعنَ عَلَیْهِ فِی فَمٍ وَ لا بَطْنٍ وَ لا فَرْجٍ فَیُقالَ کَذابٌ وَ یَأْکُلُ أَموالَ النّاسِ وَ ما أَشْبَهَ هذا (۱) .

امام به کدام چیز شناخته می شود؟

فرمود: به وصیّت آشکار، و به فضل (۲) . هیچ کس نمی تواند در گفتار و خوراک و

نکاح امام زبان به بدی گشاید و بگوید که امام دروغگوست و اموال مردم را می خورد، و مانند این حرفها.

پس وصایت امری است که از ناحیه خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده و او همه امامان را به اسم برای امام و وصیّ خود بیان کرده است و وصی هم به وصیّ بعدی و همین طور تا آخرین امام.

۲) تجهیز امام سابق

از علائم و نشانه های امامت از نظر شیعه این است که هر امامی که رحلت می کند کسی که او را غسل و کفن می کند و بر بدن او نماز می گزارد و او را تدفین می کند جز امام کسی نمی باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

فِیما أَوْصانِی بِهِ أبی علیه السلام أَنْ قال :

یَا بُنَیَّ اذا أَنا مِتُّ، فَلا یُغَسِّلْنی أَحَدٌ غَیْرُکَ. فَاِنَّ الِامامَ لَا یُغْسِّلُهُ اِلا الِامامُ (۳) .

پدرم در وصیّت خویش به من فرمود :

ای فرزندم، آنگاه که من رحلت کردم جز تو کسی مرا غسل ندهد. زیرا که امام را جز امام غسل نمی دهد.

۱- . الکافی ۱/۲۸۴.

۲- . درباره فضل و برتری امام از جهت علم و قدرت و عصمت و پاکی، پیشتر در بخش ویژگیهای امام بحثشد.

۳- . بحارالانوار ۲۷/۲۹۰.

۳)بزرگترین فرزند پسر

دیگر از علائم و نشانه های امامت این است که خداوند متعال امامت را، جز در مورد امام حسن و امام حسـین علیه السلام همه را در فرزنـدان قرار داده است و هیچیـک از امامـان برادر یـا عموی امام پیشـین نمی باشـند، بلکه همه فرزنـد امام سابقنـد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَاَ تَعُودُ الِامامَهُ فِی أَخَوَیْنَ بَعْدَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنِ

أَبَداً (۱) .

بعد از حسن و حسین هیچگاه امامت در دو برادر دوباره نخواهد بود.

و در روایات دیگر آمـده است که از میان فرزنـدان هم فقط فرزند بزرگتر برای امامت اختیار شده است. امام رضا علیه السـلام می فرماید :

لِلامامَ عَلاماتٌ. مِنْهَا أَنْ یَکُونَ أَکْبَرُ وُلْدِ أَبیهِ.

برای امام نشانه هایی است. از آنهاست اینکه امام باید بزرگترین فرزند پدرش باشد.

منظور بزرگترین فرزنـد از میـان فرزنـدان زنـده در حال رحلت امام پیشـین می باشـد. بنابراین اسـماعیل فرزنـد امام صادق علیه السـلام اگرچه فرزنـد بزرگتر بود، ولی چون پیش از پـدر از دنیا رفته بود، به همین جهت خدای تعالی امامت را برای او از اوّل قرار نداده بود.

۴) قرشی بودن

یکی از نشانه های مهم و اساسـی در باب امامت قرشـی بودن امام است. این علامت در کتب روایی شـیعه و سنّی به صورتهای مختلف نقل شده است. اهل سـنّت بیشتر این سه صورت از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم در این روایت نقل کردهاند :

۱- . الکافی ۱/۲۸۵.

اوّل :

«لَا يَزالُ الدِّينُ قَائِماً حَتّی تَقُومَ السَّاعَهُ أَوْ يَكُونُ عَلَيْكُمْ اثْنا عَشَرَ خَلِيفَهً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (۱)

دین همیشه قائم و استوار است تا قیامت برپا شود یا بر شما دوازده خلیفه حکومت کند که همهشان از قریشاند.

دوم :

«يَقُومُ مِنْ بَعْدِی اثْنا عَشَرَ أَمِيراً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيشٍ (۲) ».

بعد از من دوازده فرمانده بر شما حکم می رانند که همهشان از قریش هستند.

سوم :

«بَعْدِی اثْنَی عَشَرَ خَليفَهً... كلّهم مِنْ بَنِی هَاشِمٍ (۳) » :

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود...همهشان از بنیهاشم هستند.

و در روایات شیعی به طرق دیگری نیز نقل شده است :

اول :

«الاَئِمَّهُ مِنْ بَعدِی اثنا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيشٍ (۴) » :

امامان بعد از من دوازده نفرند که همهشان از قریش هستند.

دوم :

«الاَئِمَّهُ بَعدِی اثنا عَشَرَ عَدَدُ شُهُورِ الْحَوْلِ (۵) » :

امامان بعد از من دوازده نفرند که به تعداد ماه های سال هستند.

سوم :

«الاَئِمَّهُ بَعدِی بِعَددِ نُقَباءِ بَنی اسرائيلَ (۶) » :

امامان بعد از من به تعداد نقبای بنیاسرائیل هستند.

۱- . فضائل الخمسه ۲/۲۳ به نقل از صحیح مسلم، کتاب الاماره و نیز منتخب الاثر/۱۱.

۲- . فضائل الخمسه ۲/۲۳ به نقل از صحیح مسلم، کتاب الاماره.

۳- . منتخب الاثر/۱۴ و فضائل الخمسه ۲/۲۶، هر دو به نقل از ینابیع المودّه.

۴- . منتخب الاثر/۲۴.

۵- . منتخب الاثر/۲۶.

۶- . منتخب الاثر/۵۳.

خلاصه سخن اینکه قرشی بودن ائمّه و خلفا را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم شیعه قبول دارد و هم سنّی. و در این باره بر شیعه هیچ مشکلی متوجّه نیست. زیرا شیعه می گوید امام باید از ناحیه خدای تعالی منصوب شود و خداوند متعال همه امامان را از قریش قرار داده است. ولی اهل سنّت چون می گویند امامت به اجماع اهل حلّ و عقد و به انتخاب و رأی مردم تعیین می شود، به همین جهت این روایات با مبنای آنها تطبیق نمی کند. زیرا در نظر آنها نباید فرقی میان قرشی بودن و غیر آن در امام و خلیفه باشد بلکه هرکسی که رأی مردم به او تعلّق گرفت باید امام باشد و اگر بگوییم باید منتخب مردم از قریش باشد این نقض مبنا خواهد بود و در حقیقت انتصاب را در این حد قبول کردهایم. چنانچه ابوبکر و عمر هم برای رسیدن به خلافت با استفاده از این روایت رقیب سرسخت خود سعد بن عباده را کنار زدند و بر اریکه قدرت تکیه زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الاَئِمَّهَ مِنْ قُرَیشٍ غرُسُوا فِی هذا البَطْنِ مِنْ هاشِمٍ. لاَ تَصْلَحُ عَلی سِواهُمْ، وَ لاَ تَصْلَحُ الوُلاهُ مِنْ غَیْرِهِمْ (۱)

امامان از قریشاند که از طریق هاشم در قریش غرس شدهاند. امامت در شأن غیر آنها نیست و والیان از غیر آنها نمی شود.

او درباره احتجاج ابوبکر و عمر بر علیه انصار درباره خلافت در سقیفه می گوید :

اِنَّ الله تَعالَی ذِکْرُهُ لَمَّا قَبَضَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله و سلم قالَت قُرَیْشُ: مِنّا أَمیرٌ، وَ قالَتِ الاَنْصارُ: مِنّا أَمیرٌ. فَقالَتْ قُرَیْشُ: مِنّا مُحَمَّدٌ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِاَمرِهِ فَعَرَفتْ ذلکَ الأنصارُ فَسَلَّمَتْ لَهُمُ الوِلایَهَ وَ السُّلطانَ. فَاِذا اسْتَحُقُّوهَا بِمُحَمَّدٍ دُونَ الاَنصارِ، فَاِنَّ أَوْلَی النَّاسَ بِمُحَمَّدٍ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ وَ الّا فَاِنَّ الأنصارَ أَعْظَمُ فِیهانَصیباً... (۲) .

خدای تعالی آنگاه که پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را قبض روح کرد،

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

۲- . بحارالانوار ۳۳/۱۱۲.

قریش گفتنـد: امیر از ماست و انصار گفتند: امیر از ماست. پس قریش گفتند : محمد از ماست. و به همین جهت ما به امارت و سلطنت سـزاوارتریم. و انصـار پذیرفتنـد به واسـطه پیامبر مسـتحق ولایت و امارت شدنـد، پس در این صورت آنان که به پیامبر نزدیکترند، به امارت و ولایت هم مستحقترند. و در غیر این صورت نصیب انصار از میان اعراب در این امر از همه بیشتر بود...

اگر بنابر این شد که قریش به خاطر بودن پیامبر از میان آنها، مسـتحقّ مقام خلافت و ولایت و سـلطنت گردد، پس چرا از میان قریش این مقام به بنیهاشم که به پیامبر نزدیکترند سزاوارتر نباشد؟!

بـدین ترتیب پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم با بیان این نشانه از نشانه های خلیفه و امام مسـلمین بعـد از خودش، هم دسـت انصار را از این مقام کوتاه کرد و هم به مسلمانان فهماند که تعیین امام و خلیفه به اختیار و انتخاب مردم گذاشته نشده است.

علاـوه بر اینکه در این روایات سـخن تنها از قرشـی بودن خلیفه و امام نیست بلکه در همه اینها تأکیـد بر انحصار امامان و خلفا در دوازده نفر شده است. و در روایات شیعه آمده است که اول آن دوازده نفر علی و آخر آنها مهدی است (۱) . و با توجه به

اینکه زمین هیچگـاه بـدون حجّت الهی اسـتوار نمی مانـد و خداونـد هیچگـاه زمین را خالی از حجّت خویش نمی گـذارد و با توجّه به اینکه کسی بمیرد و حجّت خدا را نشناسد بمانند مرگ در زمان جاهلیت مرده است، روشن می شود که زمین هیچگاه خالی از یکی از این دوازده نفر نخواهد بود. و این امر به وضوح حقانیّت اعتقاد شیعه دوازده امامی را اثبات می کند.

۱- . ر.ک: منتخب الاثر/۵۶-۹۶.

ضرورت وجود امام

اشاره

با توجّه به آنچه در معنای امام و ویژگیهای او بیان شد، روشن گردید که: مقصود ما از امام در اینجا کسی است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به جای او نشسته، رهبری امّت اسلام را به عهده می گیرد و احکام و معارف دینی و علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای بندگان خدا بیان می کند و بر امت اسلام واجب و لازم است از او پیروی کرده و فرامین او را اطاعت نمایند و اختلافات خود را با او حلّ کنند و با او تنازع و مخالفت ننمایند.

حال بحث در این است که امّت چه نیازی به وجود امام دارد. و امّا اینکه بر خداوند متعال لازم است با تعیین امامی این نیازها را برطرف نماید یا نه، امری دیگر است که ما در اینجا در پی آن نیستیم.

۱) نیاز مردم به امام در معرفت خدا

سرلوحه همه واجبات واصل و ریشه همه معارف دینی، معرفت خدای تعالی است. و معرفت خدای تعالی به حسب آیات قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام فعل و فضل و احسان خدای سبحان است.

اوست که خود را بر بندگانش معرّفی می کند و آنها را به معرفت خویش نایل می نماید. محمد بن حکیم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

المَعْرِفَهُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِیَ؟ قَالَ: مِنْ صُنْعِ الله لَیْسَ لِلْعِبادِ فِیها صُنْعٌ. (۱)

معرفت کار کیست؟ فرمود: کار خداست بندگان در آن نقشی ندارند.

و نیز می فرماید :

سِتَّهُ أَشیاءٍ لَیْسَ لِلْعِبادِ فِیهَا صُنْعٌ: المَعْرِفَهُ وَ الْجَهْلُ وَ الرَّضا وَ الغَضَبُ وَ النَّومُ وَالیَقْظَهُ (۲)

شش چیز است که بندگان در آن نقشی ندارند: معرفت و جهل و خشنودی و خشم و خواب و بیداری.

در روایتی دیگر بزنطی از امام هشتم می پرسد :

لِلّناسِ فِی المَعْرِفَهِ صُنْعٌ؟

قالَ: لا

قُلْتُ: لَهُمْ عَلَیْها ثَوابٌ؟

قَالَ: یُتَطَّوَلُ عَلَیْهِمْ بِالثَّوابِ کَمَا یَتَطَّوَلُ عَلَیْهِمْ بِالمَعرِفَهِ (۳) .

آیا مردم در معرفت نقشی دارند؟

فرمود: خیر.

عرض کردم: آیا بر معرفت برای آنها ثواب هست؟

فرمود: ثواب فضل و احسان الهی است همانطور که معرفت فضل و احسان اوست.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

لَیْسَ لِلّهِ عَلی خَلْقِهِ أَنْ یَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَی الله أَنْ یُعَرِّفَهُمْ وَ لله عَلَی الخَلْقِ اِذا عَرَّفَهُمْ أَنْ یَقْبَلُوا (۴) .

برای خداوند بر خلق نیست که بشناسند. و برای خلق بر خداست که به آنه معرّفی کند. و برای خدا بر خلق است که وقتی معرّفی کرد بپذیرند.

۱- . الکافی ۱/۱۶۳.

۲- . الکافی ۱/۱۶۴.

۳- . بحارالانوار ۵/۲۲۱.

۴- . الکافی ۱/۱۶۴.

پس معرفت واجب و لازم بر خلق، پذیرش تعریف الهی است. و بدیهی است که اصل معارف معرفت خداست. و انسان به معرفت خداست که رسول و امام را معرفت پیدا می کند و معرفت رسول و امام بیمعرفت خدا ناممکن است. امام صادق علیه السلام در زمان غیبت شیعیان را امر به خواندن این دعا می کند :

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ. فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ، لَمْ أَعْرِفْکَ.

اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ. فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ.

اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَتَّکَ، فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَتَّکَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینی. (۱)

خدایا، خود را به من معرّفی کن؛ که اگر خویش را به من نشناسانی، هیچگاه تو

را نخواهم شناخت.

خداوند، پیامبرت را به من بشناسان؛ که اگر او را به من معرّفی نکنی، هرگز او رانخواهم شناخت.

خدایا، حجّت خود را به من معرّفی نما؛ که اگر او را به من نشناسانی، از دینم منحرف خواهم شد.

پس معرفت رسول بعد از معرفت خدای تعالی است، و همچنین معرفت امام بعد از معرفت خدای تعالی و رسول خداست. ولی در روایات دیگر امر به عکس است. امام باقر علیه السلام می فرماید :

بِنَا عُبِدَاللّهُ. وَ بِنَا عُرِفَ اللّهُ. وَ بِنَا وُحِّدَ الله تَبارکَ وَ تَعالَی. (۲)

به وسیله ما خداوند پرستش می شود. و به وسیله ما خداوند شناخته می شود. و به وسیله ما به یگانگی خداوند ایمان آورده می شود.

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

اَلأوْصِیاءُ هُمْ أَبْوابُ الله عَزَّوَجَلَّ اَلّتی یُؤتی مِنْهَا. وَ لَوْلاهُمْ ما عُرِفَ الله عَزَّوَجَلَّ. وَ بِهِم احْتَجَّ الله تَبارَکَ وَ تَعالَی عَلَی خَلْقِهِ. (۳)

اوصیا بابهای خداوند هستند که از آنها به خدا رسیده می شود. و اگر آنها نباشند، خداوند شناخته نمی شود. و خداوند به وسیله آنها بر خلق احتجاج می کند.

۱- . الکافی ۱/۳۴۲.

۲- . الکافی ۱/۱۴۵.

٣- . الكافي ١/١٩٣.

برای جمع بین این روایات می گوییم: بنابر تذکّر وجدانی و فرمایشات اهل بیت علیهم السلام اصل معرفت خداوند فعل اوست و اساس این معرفت در عوالم پیشین گذاشته شده است. انسان در آن عوالم به تعریف الهی، حامل معرفت خدای تعالی شده و این معرفت با فطرت و خلقت او آمیخته است. اصل این معرفت در هر انسانی که قدم به این دنیا می گذارد موجود است، ولی او در این دنیا از آن غافل شده است. و لذا خدای تعالی در این دنیا به راه های گوناگون او را به این معرفت

متذکّر و متوجّه می کند. (۱) و یکی از این راه ها، بلکه تنها راه پایدار و مستمر، ارسال

رسل و نصب اوصیاء و خلفاست. بلکه هیچکدام از راه های دیگر بدون وجود این راه، در ایمان و کفر دخیل نیست. و حجّت بر هیچ امّتی بدون وجود پیامبر و وصی تمام نمی شود. امام صادق علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الله عَزَّوَجِلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَی الفِطْرَهِ الَّتِی فَطَرَهُمُ الله عَلَیْهَا لَا یَعْرِفُونَ اِیماناً بِشَریعهٍ وَ لا کُفْراً بِجُحُودٍ. ثُمَّ ابْتَعَثَ الله الرُّسُلَ اِلَیْهِمْ یَدْعُونَهُمْ اِلَی الاِیمانِ بِاللّهِ حُجَّهً لله عَلَیْهِم. فَمِنْهُمْ مَنْ هَداهُ الله وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یَهْدِهِ. (۲)

خداوند عزّوجلّ مردم را بر فطرتی آفرید که آنها را بر آن سرشته است در حالی که نه از ایمان به شریعتی خبر داشتند و نه از کفری که نتیجه انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنها فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجّت خدا بر آنها باشند. پس برخی از آنها را خدا هدایت کرد و برخی را نه.

پس توجه دادن به خداوند متعال و دعوت به سوی او و خواندن مردمان به عبادت و پرستش او، و برحذرداشتن آنان از انکار و استکبار در مقابلش، از شؤون مهم پیامبران الهی و اوصیای آنهاست.

آری؛ عقل انسانی اگرچه رسول باطنی و حجّت الهی است، ولی چنانکه در جای خود ثابت شده احکام عقول به واسطه تذکّرات پیامبران و اوصیا اثاره می شود و مردم با پیروی از احکام الهی در درجات ایمان بالا می روند و عقلهایشان کامل می شود.

۱- . رجوع شود به توحیدالامامیّه/۷۷ - ۱۹۲.

۲- . علل الشرایع/۱۲۱.

خدای تعالی این دنیا را برای ابتلا و امتحان آفریده است و به همین جهت حجابهای معرفت را در این دنیا فراوان نموده و انسان را مبتلاـ به غفلت و نسیان کرده است. آنگاه برای اتمام حجّت و کنار زدن حجابها و بیرون آوردن از غفلتها و به یاد آوردن فراموش شده ها و توجّه دادن به نور علم و معرفت و هدایت، پیامبران را فرستاده و به دنبال آنها و به جای آنها اوصیا را تعیین کرده است.

گرچه انسان در حال گرفتاری و شداید (بأساء و ضرّاء) فقر و ناداری و ناتوانی خود را به وضوح می یابد و خداوند در این حال او را به خودش متوجّه می کند و این معرفت موجب می شود که او در این حال دست به دعا برداشته و اظهار نیاز نموده و از او استمداد کند، ولی این یادآوری و وجدان به طور معمول تداوم نمی یابد و با برطرف شدن گرفتاری از بین می رود :

«قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ مِنْ ظُلُماتِ البَرِّ وَ البَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً لَئِنْ أَنجَانَا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ قُلِ الله یُنَجِّیکُمْ مِنْهَا وَ مَنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِکُونَ (۱) ».

بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می رهاند در حالی که او را به زاری و در نهان می خوانید که اگر ما را از این مهلکه برهاند البته از سپاسگزاران خواهیم بود؟! بگو: خداست که شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می رهاند، آنگاه شما شرک می ورزید.

در این آیه شریفه و آیات دیگری که در این خصوص وارد شده است، خداوند متعال آنان را که در حالت گرفتاری متوجّه خدای خویش می شوند و از او استمداد جسته و به او استغاثه می کنند. و بعد از برطرف شدن گرفتاری از او غفلت می نمایند و هیچ به یاد او نمی افتند، مورد نکوهش قرار داده و آنها را مشرک و کافر می نامد. و این دلالت می کند که ظهور معرفت الهی در انسان در حالت گرفتاری به حدّی است که ردّ و انکار آن بعد رفع گرفتاری و بلا موجب کفر می گردد. و این در حالی است که

۱- . انعام(۶)/۶۳ و ۶۴.

پیش از این گفتیم یکی از وظایف و شوؤن مهم و اساسی پیامبران و اوصیا توجّه دادن مردم به خداوند متعال است و امّتی که از پیامبر و وصی و تعالیم الهی بدور بوده باشد، کفر و ایمان درباره آنها معنا ندارد. چنانکه در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً... (۱) آمده است که فرمود :

کانَ ذلِکَ قَبْلَ نُوحٍ.

قِیلَ: فَعَلی هُدیً کانُوا؟

قَالَ: بَلْ کانُوا ضُـلّالاً... لَمْ یَکُونُوا عَلی هُدیً. کانُوا عَلی فِطْرَهِ الله التَّی فَطَرَهُمْ عَلَیْهَا. لَا تَبدِیلَ لِخَلْقِ اللّه. وَ لَمْ یَکُونُوا لِیَهْتَدُوا حَتّی یَهْدِیَهُمُ اللّهُ. أمَا تَسْمَعُ قُول

اِبراهیمَ: «لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبّی لَأَکُونَنَّ مِنَ القَوْمِ الضّالِّینَ (۲) ». أی نَاسیاً لِلْمیثاقِ. (۳)

امّت پیش از نوح امّت واحد بود.

سؤال شد: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودنـد... بر هـدایت نبودنـد. بر فطرت خـدا بودنـد که بر آن مفطورشان کرده است. خلق خـدا را تبـدیلی نیست.

و هـدایت پیـدا نمی کننـد تا اینکه خدا هدایتشان کند. آیا نشـنیدی ابراهیم علیه السـلام می گوید: «اگر پروردگارم مرا هدایت نمی کرد از گروه گمشدگان بودم»؟ یعنی در فراموشی میثاق باقی ماندم.

و در روایت دیگر می فرماید :

کانُوا ضُلّالاً.کانُوا لَا مُؤمِنِینَ وَ لَا کافِرِینَ وَ لَا مُشرِکینَ. (۴)

گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و نیز روایاتی درباره کسانی که عمر خود را در زمان فترت سپری کردهانـد وارد شـده است که خداونـد متعال با این اشـخاص همچون اطفال و مجانین معامله می کند و

۱- . بقره(۲)/۲۱۳.

۲- . انعام(۶)/۷۷.

۳- . تفسیر عیّاشی۱/۱۰۴.

۴- . تفسیر عیّاشی ۱/۱۰۴.

آنها را در قیامت مورد امتحان قرار می دهد و سپس به بهشت یا جهنّم داخل می کند.

پس با توجه به این چند طایفه از روایات روشن می شود که: معرفت خداوند متعال تنها با وجود پیامبر و وصی و تعالیم آنها به حدّی می رسد که منکر آن کافر و مشرک می شود و تسلیم در مقابل آن و پذیرش و اعتقاد قلبی به آن موجب ایمان می گردد. و بنابراین آیاتی که می گوید انسانها در گرفتاری و شداید متوجه خدا می شوند و او را می خوانند و وقتی گرفتاری از آنها برطرف می شود مشرک می شوند و کفر می ورزند، در مورد امتّهایی است که تعالیم پیامبران علیهم السلام به آنها رسیده و خداوند متعال با وجود این آنها را از این بأساء و ضرّاءهم متوجّه خود نموده است.

پس انسان با تذکّر و یادآوری پیامبران و رسولان و اوصیا و قرار گرفتن در تحت تعالیم آنها، متوجّه خدای تعالی می شود و با متوجّه شدن به خدای تعالی که خلقتش با معرفت، او سرشته شده است و با یافتن او، متوجّه می شود و می باید که کسی که حجابها و غفلتها را از او کنار زد و او را به خدایش متوجّه کرد، کسی جز رسول و پیام آور خدا نیست. و چون از نظر شیعه امام خلیفه و جانشین خدا و رسول است و مقام منزلت امامت هم تالی تلو مقام نبوّت است، بنابراین شناخت او هم بدون شناخت خدا و رسول و بدون تعریف آنها ممکن نیست.

۲) نیاز انسان به امام در دین الهی

خدای تعالی می فرماید :

«فَأَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۱) ».

اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید.

در روایات زیادی از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که «ذکر» رسول خداست و اهل ذکر، اهل بیت او هستند. از امام باقر علیه السلام سؤال شد که برخی گمان می کنند اهل ذکر علمای یهود و نصاری هستند و حضرت فرمود :

۱- . نحل(۱۶)/۴۳.

اذاً یَدْعُونَکُمْ اِلی دِیْنِهِمْ! قَالَ: قَالَ بِیَدِهِ اِلَی صَدْرِهِ: نَحْنُ أَهْلُ الذَّکْرِ وَ نَحْنُ المَسْؤُولُونَ (۱)

در این صورت شما را به دین خودشان می خوانند! بعد اشاره به سینه خود کرد و فرمود: ما اهل ذکر هستیم و ما مسؤول هستیم.

امام رضا علیه السلام در مجلسی که مأمون ترتیب داده بود و علمای عراق و خراسان را در آن جمع آورده بود، فرمود :

فَنَحْنُ أَهْلُ الذَّکرِ الَّذینَ قَالَ الله عَزَّوَجلَّ «فَأَسْأَلوا أَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ».

فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّکْرِ فَاسْئَلُوا اِنْ کُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ.

فَقالَتِ العُلماءُ: اِنّما عَنی الله بِذَلِکَ الیَهُودَ وَ النَصّاری؟

فَقَالَ أَبُوالحسن علیه السلام: سُبحانَ اللّه! وَ هَلْ یَجُوزُ ذلِکَ؟!

إذآ یَدْعُونا (۲) اِلَی دِینِهِمْ وَ یَقُولُونَ: اِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دینِ الِاسلامِ.

اهل ذکر که خدای تعالی درباره آنها می فرماید: از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید، ما هستیم. ما اهل ذکر هستیم پس از ما سؤال کنید اگر نمی دانید.

علما گفتند: مراد خدای تعالی از اهل ذکر علمای یهود و نصارا هستند.

امام رضا علیهم السلام فرمود: سبحان اللّه! مگر می شود؟! در این صورت ما را به دین خودشان می خوانند و می گویند که دینشان بهتر از دین اسلام است.

سپس امام علیه السلام با استناد به آیه:

«قَدْ أَنْزَلَ اِلَیْکُم ذِکْراً رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ الله مُبَیِّناتٍ»

یعنی: همانا به سوی شما ذکری فرستاده است؛ رسولی که برای شما آیات روشن را تلاوت می کند

فرمود: «فَالذِّکْرُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم وَ نَحْنُ أَهْلُهُ» :

۱- . الکافی ۱/۲۱۱.

۲- . هکذا فی المصدر و الصحیح یدعوننا.

پس ذکر رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم است. و ما اهل او هستیم. (۱)

و در روایت دیگر آمده است که امام صادق علیه السلام در نامهای به عدّهای از شیعیان نوشت :

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیْسَ مِنْ عِلْمِ الله وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ یَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ الله فِی دِینِهِ بِهوی وَ لَا رَأیٍ وَ لَا مَقاییسَ. قَدْ أَنْزَلَ الله القُرآنَ وَ جَعَلَ فِیهِ تِبْیانَ کُلَّ شَیءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرآنِ وَ لَتَعَّلُم القُرآنِ أَهْلاً. لا یَسَعُ أَهْلُ عِلْمِ القُرآنِ الَّذِینَ آتاهُمُ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ، وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ کَرامَةً مِنَ الله أَکْرَمَهُمْ بِهَا. وَ هُمْ أَهْلُ الذِّکْرِ الَّذینَ أَمَرَ الله هَذهِ الأمَّهُ بِسُوالِهِمْ. (۲)

بدانید که از علم خدا و از امر او نیست که کسی از خلقش دینش را به هوای نفس و رأی و قیاس اخذ نماید. خدای تعالی قرآن را نازل کرده و بیان هر چیزی را در آن قرار داده و برای آن و یاد گرفتن آن کسانی را اهل این کار قرار داده است. آنان که خدای تعالی علم قرآن را به آنها عطا فرموده مجاز نیستند که قرآن را به هوای نفس و رأی و قیاس اخذ کنند. خداوند آنها را از چنین امری با علمی که به آنها داده بینیاز کرده است و علم قرآن در نزد آنها کرامتی الهی است که خدای تعالی به وسیله آن آنها را گرامی داشته است و آنان اهل ذکر هستند که خداوند متعال امّت را امر کرده که از آنها سؤال کنند.

پیشتر بیان کردیم که خدای تعالی در قرآن همه چیز را بیان داشته است و علم آن را نزد عدهّای خاص از اولیایش قرار داده است و چنانکه در روایت شریف هم به صراحت بیان شده بر دیگران لازم است تا برای اخذ علم قرآن و یادگیری معارف و احکام الهی و رسیدن به وظایف عبودیّت و بندگی و شناختن حقوق مولی و مالك و خالق، به سراغ آن عدّه خاص بروند و از تفسیر به رأی و قیاس و استحسان پرهیز کنند؛ که دین الهی را نمی شود با آراء و عقول ناقص بشری به دست آورد. استفاده از رأی و قیاس در دین، الهی و آسمانی بودن آن را از بین می برد و موجب می شود

۱- . عیون الاخبار ۱/۲۳۹.

۲- . الکافی ۸/۸.

هرکسی به دلخواه خود معنا و تفسیری خاص از آن ارائه دهد و به این صورت دین مقدس الهی بازیچه دست هر نادانی می شود.

بنابراین خدای تعالی طبق سنّت حکیمانه خویش علم قرآن و دینش را نزد عدّهای خاص قرار داده است. و آن عدّه چنانکه پیش از این بیان شد، جز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی دیگر نیست. خدای تعالی با این کار هم دینش را از تحریف و تغییر مصون داشته و هم به امّت فهمانده است که خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت امّت اسلامی تنها حقّ عالِمین به علوم دین و وارثان حقیقی میراث انبیا و اوصیاست. و هم به این وسیله امت را با ابتلایی بزرگ و امتحانی سخت مورد آزمایش قرار داده است. امام رضا علیه السلام در جواب این سؤال که خدای تعالی چرا عدّهای را اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنها امر فرموده است می فرماید :

اِنَّهُ لَوْ یَجْعَلْ لَهُمْ اماماً قَیِّماً أَمیناً حافِظاً مُستَوْدِعاً، لَدَرَسَتْ المَلَّهُ وَ ذَهَبَ الدّینُ وَ غُیِّرَتْ السُّنَهُ وَ الأحکامُ وَ لَزادَ فِیهِ المُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ المُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِکَ عَلی المُسْلِمینَ. لِأَنّا وَجَدْنَا الخَلْقَ مَنْقُوصِینَ مُحتاجِینَ غَیْرَ کامِلینَ مَعَ اختِلافِهِمْ وَ اِخْتِلافِ أَهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ أَنْحائِهِمْ فَلَوْ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ قَیِّماً حافِظاً لِما جاءَ بِهِ الرَّسُولُ صلی الله علیه و آله و سلم لَفَسَدُوا عَلی نَحْوِ ما بَیَّنّا وَ غُیِّرَتِ الشَّرائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الاَحکامُ وَ الایمان. وَ کانَ فِی ذَلِکَ فَسادُ الخَلْقِ أَجْمَعِینَ.

همانا اگر خدای تعالی در رأس امّت کسی را امام و قیّم و امین و حافظ و مستودع (مخزن علوم دینی) قرار نمی داد، قطعاً شریعت مندرس می شد و دین از بین می رفت و سنّت و احکام تغییر داده می شد و بدعتگزاران در آن می افزودند و ملحدان از آن می کاستند و امر را بر مسلمانان مشتبه می کردند. زیرا ما می بینیم خلق بهرهشان کم است و نیازمند و غیرکامل هستند. علاوه بر اینکه در میان آنها و هوای نفسانی و روشهای آنها اختلاف وجود دارد. پس اگر

خداوند متعال کسی را قیّم آنها قرار ندهد، که نگهبان آن امری باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از سوی خدا آورده است، به یقین تباه می شود و شرایع و سنّتها و احکام و عهود (عهدها) همه دچار تغییر می شود، چنانکه بیان کردیم. و این امر موجب تباهی همه خلق است.

۳) نیاز انسان به امام در رفع اختلاف و نظام امور

حضرت زهرا - سلام الله علیها - در بیان علّت و حکمت امامت و وجوب طاعت می فرماید :

فَفَرَضَ... الطّاعَهَ نِظاماً لِلْمِلَّهِ وَ الِامامَهَ لَمّا مِنَ الفُرْقَهِ. (۱)

خداوند متعال فرض کرده است اطاعت را تا شریعت انتظام یابد و امامت را لازم دانسته تا جدایی و تفرقه جمع شود و به هم آید.

بدیهی است که هیچ قومی بیرهبر نمی ماند؛ رهبری که اطاعتش بر همه امّت لازم و حکمتش در همه امور نافذ و کلامش فصلالخطاب باشد. در غیر این صورت اختلاف و تفرقه روز به روز افزوده خواهد شد و دنیا و آخرت همه به فساد و تباهی خواهد رفت. امام رضا علیه السلام می فرماید :

اِنَّ الخَلْقَ لَمَّا وُقِفُوا عَلی حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ أَمِرُوا أَنْ لاَ یَتَعَدَّوا ذَلِکَ الحَدَّ لِما فِیهِ مِنْ فَسادِهَمْ، لَمْ یَکُنْ یَثْبُتُ ذَلِکَ وَ لاَ یَقُومُ اِلّا بِأَن یَجْعَلَ عَلَیْهِمْ فِیهِ أَمیناً یَأخُذُهُمْ بِالوَقْفِ عِنْدَ ما أُبیحَ لَهُمْ وَ یَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِی وَ الدُّخُولِ فِیما حَظَرَ عَلَیْهِمْ. لِاَنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ ذلِکَ، لَکانَ أَحَد لاَ یَتْرُکُ لَذَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهَ لِفَسادِ غَیْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَیْهِمْ قَیِّماً یَمْنَعُهُمْ مِنَ الفَسادِ وَ یُقیمُ فِیهِمْ الحُدودَ وَ الاَحکامَ. (۲)

بر خلق لازم شد در حدّ محدود عمل کنند و از آن حدّ تجاوز ننمایند. زیرا تجاوز از آن موجب تباهی آنهاست. و این امر در میان آنها استوار نمی شود جز به اینکه خدای تعالی بر آنها شخصی امین نصب کند تا آنها را در اموری که

۱- . بحارالانوار ۶/۱۰۷.

۲- . عیون الاخبار ۲/۱۰۰ و ۱۰۱.

برایشـان مبـاح شـده نگه دارد و از تجـاوز و داخل شـدن در حریم محّرمات منعشان کنـد. زیرا اگر چنین شخصـی نصب نشود، کسـی از لذّت و منفعت خویش به خاطر تباهی دیگری دست برنمی دارد. پس خدای تعالی بر آنها قیمی قرار داده تا آنها را از تباهی باز دارد و در میا آنها حدود و احکام را اقامه کند.

می دانیم یکی از عوامل مهم تباهی جوامع و فروپاشـی نظامها، وجود اختلاف در میان افراد و طوایف آنهاست. و از همه مهمتر اختلافات علمی و نظری موجود میان بزرگان و رؤسای قبایل و طوایف می باشد.

با انـدکی تأمّل در تاریـخ تحوّلات و دگرگونیهای جوامع و تغییرات صورت گرفته در حکومتها در طول تاریخ، معلوم می شود که ریشه بیشتر آنها به اختلافات فکری و اعتقادی برمی گردد. و روشن است که در رفع چنین اختلافی از عهـده علمای بشـری خارج است و برای این کار عالمی الهی و مقدّس لازم است که علاوه بر احاطه علمی بر تمام افکار و ضـمایر، از عصمت الهی هم برخوردار بوده باشد تا هیچگونه نقصـی در او نتوانند جست. و او چنانکه بیان شد کسی جز امام معصوم که از ناحیه خدای تعالی منصوب شـده نمی باشـد. ولی می دانیم که خـدای تعالی امام را موظّف نکرده که بدون اینکه مردم به او مراجعه کنند و از او کسب تکلیف نماینـد، قـدم پیش گـذارد و در امور آنها دخالت کرده، اعمال حاکمیّت و سـلطنت کنـد. خدای تعالی می فرماید :

«وَ اذا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الاَمنِ أَوْ الخوفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَو رُدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَ اِلَی أُولِی الاَمرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الذَّینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مَنْهُمْ». (۱)

و هنگـامی که خبری از پیروزی یا شـکست به آنها برسـد آن را شایع می سازنـد؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و اولی الامر باز گردانند، کسانی از آنها که می توانند آن را ریشهیابی کنند خواهند دانست.

۱- . النساء/۸۳.

به همین جهت است که ما می بینیم در زمان حضور و بسط ید پیامبران الهی و اوصـیای آنها هم اختلافات در میان مردم وجود داشته و افکار و اعتقادات گوناگونی در آن ازمنه هم رایج بوده است.

۴) نیاز مردم به امام در تداوم حیات

از نظر روایـات اهـل بیت علیهم السـلام هیـچ تردیـدی نیست که خداونـد متعـال برای فیض و فضل و احسان خویش اسـباب و وسایلی قرار داده است.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید :

اِنَّ لله عَزِّوَجَلَّ فِی کُلَّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ مُنادٍ یُنادِیَ: مَهلًا مَهلًا عِبادَالله عَنْ معاصِ اللّهِ.

فَلَولا بَهائِمُ رُتَّع وَ صِبیَهٌ رُضَعٌ وَ شُیُوخٌ رُکَّع، لَصَبَّ عَلَیْکُمُ العَذابُ صَبّاً تُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً. (۱)

همانا خـدای تعالی را در هر شب و روزی نداکننـدهای است که نـدا می کند: ای بندگان خدا، از نافرمانی خدا دست بردارید. اگر نبود چارپایان چرنده و اطفال شیرخوار و پیران خاشع (۲) ، خداوند عذابش را بر شما فرو می ریخت که با آن شما

را خرد و خمیر می کرد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

اِنَّ الله عَزَّوَجَـلَّ اذا رأی أهلَ القَرْیَهِ أَسـرَفُوا فِی المَعاصـی وَ فِیها ثَلاثُ نَفَرٍ مِنَ المُؤمِنینَ نَادَاهُمْ جَلَّ جَلالُهُ وَ تَقَـدَّسَتْ أَسْـماؤُه: یا أَهْلَ مَعْصِـیَتی، لَولا فِیکُمْ مِنَ المُؤمِنینَ اَلْمُتَحابِّینَ بِجَلالِی العَامِرینَ بِصَـلاتِهَمْ أَرْضِـی وَ مَساجِـدِی وَ المُسْـتَغْفِرینَ بِالأسـحارِ خَوفاً مِنَّی، لَاَنْزَلْتُ بِکُمْ عَذابِی ثُمَّ لا أُبالِی. (۳)

۱- . الکافی ۲/۲۷۶ و بحارالانوار ۷۳/۳۴۶ و ۳۸۱.

۲- . ممکن است مراد از «رکع» قـد خمیده باشد زیرا خداوند پیرمردان را گرامی می دارد. امام صادق علیه السـلام می فرماید: انّ الله لیکرم ابن السبعین و یستحیی من ابن الثمانین.بحارالانوار ۷۳/۳۸۸.

۳- . علل الشرایع/۲۴۶.

خدای تعالی وقتی می بیند اهل دهی زیاده روی در گناه می کنند و در میان آنها سه نفر از مؤمنین وجود دارند، به آنها ندا می کند: ای گناهکاران، اگر در میان شما مؤمنینی نبودند که به جلال و عظمت من اظهار محبت می کنند و با نمازشان زمین و مساجد مرا آباد می کنند و سحرگاهان از ترس من استغفار می کنند، قطعاً عذابم را بر شما فرو می آوردم و هیچ اهمیّتی نمی دادم.

پس خداوند متعال به خاطر مؤمنین و پرهیزکاران بلکه به خاطر چارپایان و اطفال و سالخورده ها، عذابش را از امّتهای گناهکار باز می دارد و فیض خود را استمرار داده و فضل و احسانش را تداوم می بخشد. و با این امر آنان را گرامی می دارد و بر گناهکاران مهلت می دهد. و می دانیم گرامی ترین اشخاص نزد خدای تعالی پیامبران و اوصیای آنها هستند که خداوند متعال آنها را حجّت خویش بر روی زمین قرار داده و زمین را با وجود آنها به پا داشته است (۱) . خدای تعالی درباره پیامبر خاتم صلی الله

و علیه و آله و سلم می فرماید :

«ما کانَ الله لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (۲) ».

تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند.

جابر بن یزید جعفی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم :

لِاَیِّ شِیْءٍ یُحْتَاجُ اِلَی النَّبِیّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ اِلامام؟

فَقَالَ لِبَقاءِ العالِمِ عَلَی صَلاحِهِ. وَ ذَلِکَ أَنَّ الله عَزَّوَجَلَّ یَرفَعُ العَذابَ عَنْ أَهْلِ الأَرْضِ اذا کانَ فِیها نَبِیٌّ أَوْ اِمامٌ. قالَ الله عَزَّوَجَلّ: «وَ ما کانَ الله لِیعذِّبَهُمْ وَ أَنتَ فِیهم» وَ قَالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: النُّجُومُ أمانٌ لِاهل السّماءِ وَ أهلُ بَیْتِی أمانٌ لِاهلِ الأَرض. فَاذِا ذَهَبَتِ النُّجُومُ، أَتی أَهلَ السَّماءِ ما یَکْرَهُونَ. یَعنِی أَهلِ بَیْتِهِ الأَئِمَّهَ الذِّینَ قَرَنَ الله طاعَتَهُمْ بِطاعَتِهِ... وَ هُمُ المَعْصُومُونَ المُطَّهُرونَ الَّذینَ لاَ یَذْنِبُونَ وَ لاَ یَعْصُونَ وَ هُمُ الْمؤیَّدُونَ المُوَفَّقُونَ المُسَدَّدُونَ.

۱- . پیشتر در بحث ویژگیهای امام در اینکه امام حجّت خدا بر روی زمین است و زمین بدون حجّت از بینمی رود در این باره بحث شد.

۲- . انفال(۸)/۳۳.

بِهِمْ يُرْزِقُ اللّٰهُ عِبادَهُ وَ بِهِمْ تَعْمُرُ بِلادَهُ. وَ بِهِمْ يُنْزِّلُ القِطَرَ مِنَ السَّماءِ وَ بِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكاتِ الأَرض. وَ بِهِمْ يُمْهِلُ أَهْلَ المَعاصِىِ وَ لا يُعَجِّلُ عَلَيْهِمْ بِالعُقُوبَةِ وَ العَذابِ... (۱) .

احتیاج مردم به پیامبر و امام در چه چیزی است؟

حضرت فرمود: برای سلامتی و پایداری عالَم. زیرا خداوند متعال عذاب را از اهل عالم با وجود پیامبر یا امام باز می دارد. خدای تعالی می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند». و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ستارگان امان اهل آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین اند. اگر ستاره ها از بین بروند، بلاها بر اهل اسمان هجوم می آورد. و اگر زمین از اهل بیت من خالی باشد، ناملایمات بر مردم احاطه می کند. مقصود پیامبر از اهل بیتش امامانی هستند که خداوند متعال اطاعت آنها را قرین اطاعت خود کرده است... و آنان معصوم و پاکیزهاند، گناه و معصیت نمی کنند، مورد تأیید و توفیق و تسدید خدایند. خداوند به خاطر آنها بندگانش را روزی می دهد و شهرهایش را آباد می کند و به واسطه آنها قطرات باران را از آسمان فرو می فرستد، و برکات زمین را بیرون می آورد، و گناهکاران را مهلت داده و در عذاب آنها تعجیل نمی کند...

و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید :

بِنَا أَثْمَرَتِ الاَشْجارُ وَ أيْنَعَتِ الثِّمارُ وَ جَرَتِ الأنهارُ. وَ بِنَا يَنْزُلُ غَيْثُ السَّماء وَ يَنْبُتُ عَشَبُ الأَرضِ. (۲)

به خاطر ما درختان میوه درمی آورند و میوه ها به کمال می رسند و جویها به حرکت در می آیند. و به واسطه ما باران از آسمان فرو می ریزد و گیاهان بر روی زمین می رویند.

پس هیچگونه اشکالی نیست که خداوند متعال نعمتهای خویش را بر بندگانش به

۱- . علل الشرایع/۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- . الکافی۱/۱۴۴.

خاطر تکریم و بزرگداشت برخی از اولیایش تداوم بخشد یا نعمتی تازه و احسانی نو بر آنها عطا کند. و نیز هیچ مشکلی نیست که خداوند متعال به خاطر آنها عذاب و عقوبت گناهکاران و عاصیان را به تأخیر اندازد.

لزوم معرفت امام

اشاره

پیشتر در بحث از ویژگیهای امام ذکر شد که یکی از ویژگیهای مهم امام این است که طاعت و پیروی او بر همه مسلمانان واجب و فرض است. و نیز در مورد نیازهای انسان به امام گفتیم که انسان بدون وجود امام از معرفت خدا و عبادت او و معرفت دین الهی عاجز و ناتوان است. و حالا ـ با توجه به آن امور مطالبی دیگر در باب لزوم معرفت امام به صورت خلاصه یادآوری می شود :

۱) عمل بدون معرفت امام بیثمر است

امام باقر علیهم السلام می فرماید :

أَمَا لَوْ أَنَّ رَجلاً ـ قامَ لَيْلَهُ و صامَ نَهارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَميعِ مالِهِ وَ حَجَّ جميعَ دَهْرِهِ، وَ لَمْ يَعْرِفْ وِلايَةَ وَلِيّ الله فَيُوالِيَهِ وَ يَكُونَ جَميعَ أعمالِهِ بِدَلالَتِهِ اِلَيهِ، ما كانَ لَهُ عَلَى اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوابِهِ وَ لَا كانَ مِنْ أَهْلِ الاِيمانِ. (۱)

آگاه باشید! اگر شخصی همه شبها را به عبادت و روزها رابه روزهداری بگذراند و همه اموالش را صدقه دهد و در همه عمرش حجّ کند، ولی ولایت ولیّ خدا را نشناسد تا مُوالی او باشد و همه اعمالش را به دلالت و راهنمایی او انجام دهد، بر عهده خدای تعالی برای او هیچ استحقاق ثواب نخواهد بود و از اهل ایمان به شمار نخواهد آمد.

۱- . الکافی ۲/۱۹.

روشن است که خدای تعالی اعمالی را برای بندگانش واجب و لازم کرده و اعمالی دیگر را حرام نموده و همین طور برخی را مستحب و برخی را مکروه کرده است. و برای عمل به واجبات و مستحبّات و ترک محرّمات و مکروهات و عده ثواب داده است. و بدیهی است این ثواب موعود لازم ذاتی خود اعمال نیست، بلکه وعده‌ای است که خدای تعالی به فضل و احسانش بر بندگان داده است. و چون وعده خدای حتمی است و هیچ تخلّفی در آن وجود ندارد به همین جهت از آن به حق تعبیر شده است و گاهی نیز استحقاق نامیده شده است. زیرا بدیهی است که بنده و همه آنچه در اختیار اوست همه ملک طلق خدای تعالی است و او چیزی از خود ندارد تا مستحقّ اجر و پاداشی هم گردد، پس خدای تعالی از فضل خویش ثوابی در مقابل اعمال بندگانش به آنها وعده داده است. و این وعده الهی به اموری مشروط شده است. به عنوان مثال اگر کسی در تمام عمر خویش به دستورات الهی عمل کرد، ولی در آخر عمر خویش با انکار خدای تعالی یا انکار نبوّت پیامبر گرامی اسلام مرتدّ شد و با همین ارتداد هم از دنیا رفت، از نظر هیچیک از علمای اسلام چنین کسی مشمول وعده الهی نیست. یا اگر، عملی را بدون توجّه به امر الهی انجام داد و یا در عمل خویش ریا نمود، چنین کسی مستوجب ثواب موعود نمی باشد. با توجه به این امور روشن می شود یکی از شروطی که خدای تعالی برای رسیدن به ثواب موعود قرار داده، این است که این اعمال به دلالت و راهنمایی ولیّ الله و با اعتقاد به ولایت آنها آورده شود و در غیر این صورت هیچ عملی ثواب موعود را به دنبال نخواهد آورد.

۲) کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد.

در کتب روایی شیعی و سنّی روی این امر تأکید شده است که کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد، بمانند مرده زمان جاهلیّت مرده است.

اهل سنّت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که

ایشان فرمود :

مَنْ مَاتَ بِغَیْرِ اِمامٍ،مَاتَ مِیْتَهً جَاهِلِیَّهً. وَ مَنْ نَزَعَ یَداً مِنْ طاعَتِهِ، جاءَ یَوْمَ القِیامَهِ لاَ حَجَّهَ لَهُ. (۱)

کسی که بیامام و رهبر بمیرد، چون مرده جاهلی مرده است. و کسی که دست از اطاعت امام بکشد، روز قیامت حجّتی نخواهد داشت.

حارث بن مغیره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است :

«مَنْ مَاتَ لاَ یَعْرِفُ اِمامَهُ، مَاتَ مِیْتَهً جاهِلِیَّهً»؟

قال: نَعم.

قُلتُ: جَاهِلِیَّهً جَهْلاءَ أَوْ جاهِلَیَّهً لاَ یَعْرِفُ اِمامَهُ؟

قالَ: جاهِلِیَّهَ کُفْرٍ وَ نِفاقٍ وَ ضَلالٍ. (۲)

«کسی که بمیرد و امامش را نشناسد بمانند مرده جاهلیّت مرده است»؟

حضرت فرمود: آری.

عرض کردم: منظور جاهلّیت محض و خالص است یا جاهلیّت به امام؟

فرمود: منظور جاهلیّت کفر و نفاق و گمراهی است.

پس کسی که با وجود امکان شناخت امام، از خود هیچ عمل مثبتی نشان ندهد و با همین حال از دنیا برود، در حقیقت با ضلالت و گمراهی از دنیا رفته است. و کسی که امام را بشناسد ولی اعتقاد به امامت او نداشته باشد و امامت او را انکار کند، در حقیقت انکار امام و حجّت خدا را کرده است و این خود نوعی کفر محسوب می شود. و همین شخص از جهت اینکه خود را خداشناس می نامد و اظهار اسلام و مسلمان بودن می نماید و از طرفی حجّت و امامی را که خدای تعالی و رسولش معرّفی و منصوب کرده انکار می کند، این رفتار او حاکی از نفاق و دورویی او می باشد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . کنزالعمال ۶/۶۵.

۲- . الکافی ۱/۳۷۷.

مِنّا الإمامُ المَفْروضُ طاعَتُهُ. مَنْ جَحَدَهُ، مَاتَ يَهُوديّاً أَوْ نَصْرانِيّاً. وَ اللهِ ما تُرِكَ الأَرْضُ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدمَ علیه السلام اِلّا وَ فِيهَا اِمامُ يُهْتَدى بِهِ اِلَى اللّهِ حُجَّةً عَلَى العِبادِ؛ مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجا، حَقّاً عَلَى اللّه. (۱)

امامی که اطاعتش فرض شده است از ماست. کسی که او را انکار کند، یهودی یا نصرانی مرده است. سوگند به خدا، خداوند زمین را از آن روزی که آدم را قبض روح کرد خالی از امامی که به وسیله او خلق به خدای تعالی هدایت شوند و او حجّت خدا بر بندگانش است نگذاشته است کسی که او را ترک کند، هلاک می شود و کسی که او را همراهی کند، نجات و رهایی او را خدای تعالی برعهده گرفته است.

پس معرفت و شناخت امام هر زمانی بر اهل آن زمان واجب و لازم است تا با اطاعت و پیروی از او نجات یابند. حال سؤالی در اینجا مطرح می شود که: امام ما مسلمانان در این زمان کیست؟ این سؤالی است که هیچ مسلمانی نمی تواند از جواب آن شانه خالی کند. چون مرگ بدون شناخت او مساوی با کفر و نفاق و شرک است. پس وظیفه هر مسلمانی بعد از معرفت خدای تعالی و معرفت پیامبر گرامی اسلام در این زمان این است که شناخت کامل از امام و پیشوای دینی خود داشته باشد تا با راهنمائیهای او با معارف دینی خود آشنا شود و به وظایف بندگی معرفت پیدا کند. و این تنها راهی است که خدای تعالی برای رسیدن به معارف دینی و وظایف بندگی برای بندگانش قرار داده است.

۳) انکار یکی از امامان انکار همه آنهاست

گفتیم شیعه و سنی در کتابهای معتبر روایی خود از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردهاند که امامان و خلفا و حجج الهی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفر هستند. و معلوم است که این دوازده نفر از ناحیه خدای

۱- . ثواب الاعمال/۲۴۵.

تعالی برای امامت امّت اسلام برگزیده و منصوب شدهاند.

بنابراین انکار یکی از آنها، در حقیقت انکار اصل گزینش و نصب الهی است و این مانند آن است که کسی با اعتقاد به یکی از پیامبران الهی بقیّه آنها را انکار کند یا با اعتقاد به همه آنها یکی را انکار نماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

یا عَلیٌّ أَنْتَ وَ الأَئمَّهُ مِنْ وُلْدِکَ، حُجَجُ الله عَزَّوَجَلَّ عَلی خَلقِهِ وَ أعْلامُ بَریَّتِهِ. مَن أَنَکَرَ واحِداً مِنْکُمْ، فَقَدْ أنکَرنِی. وَ مَنْ عَصی واحداً مِنْکُمْ فَقَدْ عَصَانی. وَ مِنْ جَفَا واحداً مِنْکُمْ، فَقَدْ جَفَانِی. وَ مَنْ وَصَلَکُمْ فَقَدْ وَصَلَنِی. وَ مَنْ أطاعَکُمْ، فَقَدْ أطاعَنِی وَ مَنْ والاکُمْ، فَقَدْ والانِی. وَ مَنْ عاداکُمْ، فَقَدْ عادانِی، لِأَنَّکُمْ مِنّی... (۱)

ای علی، تو و امامان از فرزندان تو بعد از من حجّتهای خداوند متعال و پیشوایان او در میان خلقش هستند. کسی که یکی از آنها را انکار کند، مرا انکار کرده است. و کسی که یکی از آنها را عصیان کند، مرا عصیان کرده است. و کسی که یکی از آنها را ستم کند، مرا ستم نموده است. و کسی که با شما ارتباط برقرار کند، با من ارتباط برقرار کرده است. و کسی که شما را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است. و کسی که شما را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و کسی که شما را دشمنی کند، مرا دشمنی نموده است. زیرا شما از من هستید...

محمد بن تمام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم :

رَجُلاً یَوالِی عَلیّاً وَ لَمْ یَعْرِفْ مَنْ بَعْدَهِ مِنَ الأوصیاءَ؟

قَالَ: ضَالٌّ.

قُلْتُ: فَأَقَرَّ بِالأئمّهِ جَمیعاً وَ جَحَدَ الآخَرَ؟

قالَ: هُوَ کَمَنْ أَقَرَّ بِعیسی وَ جَحَدَ بِمُحَمِّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم أَوْ أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ وَ جَحَدَ بِعیسی علیه السلام. نَعُوذُ بِالله مِنْ جَحْدِ حُجَّهٍ مِنْ حُجَجِهِ. (۲)

چگونه است مردی که ولایت و امامت علی علیه السلام را قبول دارد ولی

۱- . کمال الدین/۴۱۳.

۲- . بحارالانوار ۲۳/۹۷ و ۹۸.

اوصیای بعد از او را نمی شناسد؟

فرمود: گمراه است.

عرض کردم: اگر به همه امامان اقرار کند و آخرین آنها را انکار کند؟

فرمود: او مانند کسی است که به عیسی اقرار می کند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار می نماید، پناه می برم به خدا از انکار حجّتی از حجّتهای خدا.

لزوم محبّت اهل بیت

اشاره

خدای تعالی می فرماید :

«قُلْ لَا أسْأَلُكُم عَلَيْهِ أَجْراً اِلّا المَوَدَّةَ فِی القُرْبی (۱) ».

بگو: هیچ پاداشی برای رسالتم از شما جز دوستی نزدیکانم را نمی خواهم.

اهل بیت علیهم السلام اگر مصداق انحصاری «القربی» نباشند، به یقین داخل در آن می باشند. نیشابوری و بیضاوی هر دو در تفسیرشان نقل کرده‌اند: آنگاه که آیه کریمه نازل شد، از رسول خدا پرسیدند: آنان که دوستی آنها بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها. (۲)

سلام بن مستنیر می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه شریفه سؤال کردم حضرت فرمود :

هِیَ وَاللهِ فَرِیضَةٌ مِنَ اللهِ عَلَی العِبادِ لِمُحَمّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم فِی أَهْلِ بَیْتِهِ. (۳)

سوگند به خدا، آن فریضه‌ای است از خدای تعالی بر بندگانش برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل بیتش.

و امام صادق علیه السلام در تفسیر «القربی» فرمود :

۱- . شوری(۴۲)/۲۳.

۲- . تفسیر غرائب القرآن مطبوع به حاشیه تفسیر جامع البیان طبری ج ۲۵/۳۵ و تفسیر انوارالتنزیل ۲/۳۶۲.

۳- . کنزالدقائق ۱۱/۵۰۱. روایت دیگری هم در این کتاب به این مضمون وجود دارد.

هُمُ الأئِمَّهُ عَلَيْهِمَ السَّلامُ (۱)

نزدیکان رسول صلی الله علیه و آله و سلم فقط امامان علیهم السلام هستند.

از نظر شیعه هیچ شکّی نیست که آیه شریفه درباره اصحاب کساء علیهم السلام نازل شده است و اختصاص به آنان دارد. و از نظر عامّه هم شکّی نیست که آنان داخل در «القربی» هستند. پس در لزوم محبّت و دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جای هیچگونه تردید نیست. فقط بحثی که هست این است که هدف و مقصود از دوستی و محبت چیست.

لازمه محبت اهل بیت پیروی از آنهاست

خدای تعالی می فرماید :

«قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الله فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ (۲) ».

بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد.

آیه شریفه دلالت می کند که ادّعای دوستی و محبّت خدای تعالی وقتی صحیح و راست است که شخص مدّعی، پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد. و نتیجه این دوستی بنابر آیه شریفه آن است که خداوند متعال هم چنین شخصی را مورد لطف و محبّت خود قرار می دهد. و بنابر آنچه پیشتر بیان شد؛ پیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی خدای تعالی است. پس نتیجه این می شود که ادّعای محبّت خدای تعالی وقتی درست است که با اطاعت و پیروی او همراه باشد. و روشن است که این امر در مورد اولیای الهی هم از این قرار است. به این معنا که کسی که ادّعای دوستی اولیای الهی را دارد، باید پیروی از آنها را هم سرلوحه اعمالش قرار دهد تا در ادّعای خود صادق باشد. پس به هر اندازه که با آنها در اعمالش مخالفت داشته باشد به همان اندازه از محبّت او کاسته خواهد شد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

۱- . الکافی ۴۱۳۱/.

۲- . آل عمران(۳)/۳۱.

مَا أَحبَّ الله عَزَّوَجَلَّ مَنْ عَصاهُ. ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ :

تَعْصِی الاِلَهَ وَ أَنتُ تُظْهِرُ حُبَّهُ هذا مَحالٌ فِی الفِعالِ بِدیعٌ

لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ اِنَّ المُحِبَّ لِمَنْ یُحِّبُ مُطیعٌ

کسی که خدا را معصیت و نافرمانی می کند او را دوست نمی دارد.

آنگاه به این شعر تمثّل کرد و فرمود :

خدا را نافرمانی می کنی آنگاه اظهار دوستی او می نمایی. این از کارهای ناممکن و شگفتآور است! اگر در دوستی او صادق بودی، پیرویش می کردی. زیرا کسی که دیگری را دوست می دارد، از او پیروی می کند.

جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود :

آیا کسی که ادعای تشیع می کند، همین که بگوید ما را دوست دارد کافی است؟! سوگند به خدا، شیعیان ما نیستند مگر آنان که از خدا تقوا می کنند و به امانتداری و زیادی در ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی به والدین و... شناخته می شوند.

جابر می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، امروز کسی را به این صفت نمی یابیم.

حضرت فرمود: بادها تو را به هر کجا خواست نبرد. آیا برای مرد کافی است که بگوید من علی را دوست می دارم و ولایت او را می پذیرم ولی با وجود این در عمل کوتاهی می کنند؟! نه. چنین نیست. او اگر بگوید من رسول خدا را دوست می دارم - با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام افضل است - ولی روش او را دنبال نکند و به سنّت او عمل ننماید، دوستی او فایده‌ای برای او نخواهد داشت. پس از خدا بترسید و به آنچه پیش خداست عمل کنید.

لَیْسَ بَیْنَ الله وَ بَیْنَ أَحَدٍ قَرابَهٌ. أَحبُّ العِبادِ اِلَی الله عَزَّوَجَلَّ [و أکرمَهُمْ عَلَیه] أتْقاهُم وَ أَعْمَلُهُمْ بِطاعَتِهِ. یا جابِرُ، وَالله ما یُتَقَّرَبُ اِلی الله تَبارَکَ وَ تَعَالی اِلّا بِالطّاعَهِ. وَ مَا مَعَنَا بَرائَهٌ مِنَ النّار. وَ لاَ عَلَی الله لِاَحَدٍ مِنْ حُجَّهٍ. مَنْ کانَ لله مُطیعاً، فَهُوَلَنا وَلِیٌّ. وَ مَنْ کانَ لِلهِ عَاصیاً، فَهُوَ لَنا عَدُوٌّ. وَ ما تُنالُ وَ لا یَتُنا اِلّا

بِالعَمَلِ وَ الوَرَعِ (۱)

یعنی: بین خدا و هیچ کسی قرابت (قوم و خویشی) نیست. محبوبترین بندگان پیش خدای تعالی [و گرامی ترین آنها] پرهیزکارترین و فرمانبردارترین آنهاست. ای جابر، سوگند به خدا، به خدا تقّرب پیدا نمی شود کرد جز با اطاعت و پیروی.

برائت کسی از آتش با ما نیست. و بر خدای تعالی برای کسی حجّتی نیست.

کسی که مطیع خدا باشد. دوست ماست. و کسی که عاصی بر خدا باشد، دشمن ماست. کسی به دوستی ما جز با عمل و پاکدامنی و پارسایی نمی رسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه: «قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الله فَاتَّبِعُونی...» فرمود :

اِتِّباعُهُ صلّی الله علیه و آله مَحَبَّةُ اللّه. (۲)

پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبّت خداست.

محبّت اهل بیت در عالم ارواح

از نظر قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام مسلّم است که انسان پیش از اینکه در این دنیا وارد شود عوالمی را سپری کرده و در آن عوالم به صورتهای مختلف مورد امتحان قرار گرفته است. یکی از این عوالم، عالم ارواح است. روایات فراوانی وارد شده که خدای تعالی ارواح انسانها را قبل از بدنهایشان خلق کرد و ربوبیّت خود را و نبّوت پیامبر را و ولایت اهل بیت را برای آنها معرّفی کرد. گروهی از آنها در آنجا نبوت پیامبر را و ولایت اهل بیت را انکار کردند و گروهی آن را پذیرفتند. و دوستی و دشمنی اهل بیت هم از آنجا آغاز گردیده است. عُماره می گوید :

نزد امیرالمؤمنین نشسته بودم که مردی پیش آمد و سلام کرد و آنگاه گفت:

۱- . الکافی ۲/۷۴ و ۷۵.

۲- . الکافی ۸/۲۷ و ۴۹، خطبه وسیله.

ای امیرمؤمنان، سوگند به خدا دوستت دارم. حضرت از او سؤال کرد

سپس فرمود: ارواح دو هزار سال پیش از بدنها آفریده شدهاند. آنگاه در هوا جای گرفتند. آنها که آنجا با هم ائتلاف داشتند. اینجا هم با هم آشنایی و دوستی دارند و آنها که آنجا با هم اختلاف داشتند، اینجا هم با هم اختلاف دارند. و همانا روح من با روح تو اختلاف و دشمنی دارد. (۱)

و امام صادق علیه السلام می فرماید :

امیرالمؤمنین علیه السلام با یاران خود نشسته بودند که مردی آمد و به حضرت سلام کرد و گفت: سوگند به خدا دوستت دارم و تو را ولیّ خود می دانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: آن گونه که می گویی نیستی. وای بر تو!

همانا خداوند متعال ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید و دوستان ما را به ما نشان داد. سوگند به خدا، روح تو را در میان آنها ندیدم. پس تو کجا بودی؟! در این هنگام آن مرد ساکت شد و دیگر به آن حضرت مراجعه نکرد. (۲)

محبّت اهل بیت با دوستی دشمنانشان جمع نمی شود. خدای تعالی می فرماید :

«مَا جَعَلَ الله لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ».

خداوند برای هیچکس دو دل در درونش قرار نداده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید :

لاَ یَسْتَوی مَنْ یُحِبُّنَا وَ یُبْغِضُنَا وَ لاَ یَجْتَمِعانِ فی قَلْبِ رَجُلٍ أبَداً.

اِنَّ الله لَمْ یَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ یُحِبُّ بِهَذا وَ یُبْغِضُ بِهَذا... فَمَنْ أَرادَ أَنْ یَعْلَمَ حُبَّنا، فَلَیمتَحِنْ قَلْبَهُ. فَإنْ شارَکَ فِی حُبِّنَا عَدُوَّنَا، فَلَیْسَ مِنّا وَ لَسْنَا مِنْهُ، وَاللّهُ عَدُوُّهُ وَ جَبرائِیلُ وَ میکائِیلُ. وِالله عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ.

دوست ما با دشمن ما مساوی نیست. دوستی ما و دشمنی ما در قلب هیچ مردی به هیچ وجه جمع نمی شود. همانا خداوند متعال برای هیچ مردی دو دل در درونش قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن بدارد...

۱- . بحارالانوار ۶۱/۱۳۱.

۲- . بحارالانوار ۶۱/۱۳۸.

پس کسی که می خواهد دوستی ما را بداند، دل خود را بیازماید. پس اگر در دوستی ما دشمن را شریک کند، او از ما نیست و ما از او نیستیم. و خداوند و جبرائیل و میکائیل دشمن اویند. و خداوند دشمن کافران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید :

مَنْ أَحَبَّ کافِراً فَقَدْ أَبْغَضَ اللّهَ. وَ مَنْ أَبغَضَ کافِراً فَقَدْ أَحبَّ اللّهَ.

ثُمَّ قالَ: صَدِیقُ عَدُوّ الله عَدُوُّاللّهِ.

کسی که کافری را دوست بدارد، خدا را دشمنی می کند. و کسی که کافری رادشمنی کند، خدا را دوست می دارد. آنگاه فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خداست.

حبّ و دوستی حقیقی حبّی است که منشأ آن علم و آگاهی و اراده انسانی باشد. یعنی انسان با شناخت کامل و اراده و اختیار و حرّیت، دوستی کسی یا چیزی را در دل خود قرار می دهد. یعنی آن کس را شایسته و سزاوار دوستی و محبّت می یابد و به همین جهت او را دوست می دارد و از او اطاعت کرده و در مقابل او خضوع و فروتنی می کند. در این گونه محبّت هیچ امر دیگری جز شایستگی و لیاقت محبوب از جهت دارا بودن به کمالات و خوبیها، دخیل نیست. این نوع محبّت از جهت دارا بودن به کمالات و خوبیها، دخیل نیست. این نوع محبّت در مواردی بروز و ظهور می کند که رسیدن به محبوب همراه با ناملایمات و سختیها باشد، در این صورت است که محبّت حقیقی و واقعی از محبّتهای مجازی جدا می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید :

اَلعُبّادُ ثَلاثَهٌ قَوْمٌ عَبَدُوا الله عَزَّوَجَلَّ خَوفاً. فَتِلْکَ عِبادَهُ العَبیدِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّه تَبارَکَ وَ تَعَالی طَلَبَ الثَّوابِ. فَتِلْکَ عِبادَهُ الأُجَراءِ. وَ قَوْمٌ عَبَدُوا الله عَزَّوَجَلَّ حُبّاً لَهُ. فَتِلْکَ عِبادَهُ الاحْرارِ وَ هِیَ أَفْضَلُ العِبادَهَ. (۱)

عبادتکنندگان سه گروهند: گروهی خدا را به خاطر ترس می پرستند. و این

۱- . الکافی ۱/۸۴.

عبـادت بردگـان است. و گروهی خـدای را به خاطر ثواب او را می پرسـتند. و این عبادت مزدبگیران است. و گروهی به خاطر دوستی خدا او را عبادت می کنند. و این عبادت آزادگان است. و این بهترین عبادتهاست.

عبادتی که منشأ آن حبّ حقیقی باشد، نشانه حریّت و آزادگی و رهایی از همه انگیزه ها و تمایلات نفسـی است. اینگونه حبّ و دوستی فقـط به خـدای تعـالی اختصاص دارد و کسـی دیگر شایسـته آن نیست. و امّا حبّ اولیای الهی و علمای ربّانی و حبّ پـدر و مادر و حبّ وطن و اولاد وماننـد اینها، همه در طول حبّ الهی هسـتند نه در عرض آن. یعنی دوستی همه اینها به خاطر خداست ولی دوستی خدا به خاطر خود اوست. پس محبوب بالذات و حقیقی فقط خداست و محبوبهای دیگر اگر در طریق او باشند، حبّ آنها نیز به آن جهت که به حبّ خدای تعالی برمی گردد، صحیح و درست است.

پس کسـی که بتواند دوستی و دشمنیش را در طریق حبّ الهی قرار دهد، یعنی چیزی را که خدا دوستش دارد دوست بدارد و چیزی را که خـدا دشـمن می دارد دشـمن بدارد، چنین شخصـی در درجهای عالی و کامل از ایمان به خدا قرار دارد. و بدیهی است تحقّق چنین امری بدون علم و آگاهی کامل از ادیان الهی ناممکن است. ولی اگر کسـی آن آگاهی را نداشته باشد ولی پایه دوستی و دشـمنی خود را بر این امر اسـتوار کند، باز هم خدای تعالی او را مورد لطف و محبّت خویش قرار می دهد. امام صادق علیه السلام می فرماید :

مَنْ أَحَبَّ لله وَ أَبغَضَ لله وَ أَعطَی لِلّهِ، فَهُوَ مِمَّن کَمُلَ ایمانُهُ. (۱)

کسی که دوستی و دشمنی و عطایش به خاطر خدا باشد. او از مؤمنین کامل است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید :

لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلِه، لَأَثابَهُ الله عَلی حُبِّهِایّاهُ، وَ اِنْ کانَ المَحْبُوبُ فِی عِلْمِ

۱- . الکافی ۲/۲۴.

اللّهِ مِنْ أهلِ النّارِ. وَ لَوْ أنّ رَجُلاً أَبْغَضَ رَجُلاً لِلّهَ، لَأَثابَهُ الله عَلَى بُغْضِهِ اِیّاهُ، وَ اِنْ کانَ المُبْغَضُ فِی عَلْمِ الله مِنْ أهلِ الجَنَّهِ. (۱)

اگر شخصی مردی را به خاطر خدا دوست بدارد، خداوند به او بر این دوستیش ثواب می دهد، اگرچه محبوب او در علم الهی از دوزخیان باشد. و اگر شخصی مردی را به خاطر خدا دشمن بدارد، خداوند او را بر این دشمنیش ثواب می دهد، اگرچه آن شخص در علم الهی از بهشتیان باشد.

خلاصه سخن اینکه ما به یقین می دانیم خداوند متعال مودّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را لازم و واجب کرده است. بنابراین دوستی آنها در طریق دوستی خداوند متعال است و در حقیقت دوستی خدای تعالی است و دشمنی آنها در طریق دشمنی خدای تعالی است و در حقیقت دشمنی خداوند متعال است. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم :

مَنْ أحَبَّکُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللّهَ. وَ مَنْ أَبغَضَکُمْ، فَقَدْ أبغَضَ اللّهَ.

کسی که شما را دوست بدارد، قطعاً خدا را دوست داشته است. و کسی که شما را دشمن بدارد، به یقین خدا را دشمن داشته است.

و چنانکه گفتیم دوستی حقیقی آن است که انسان را به اطاعت و فرمانبرداری از محبوب برساند. و نیز روشن شد دوستی کسی با دوستی دشمنانش در دل هیچ کسی به هیچ وجه جمع نمی شود.

۱- . الکافی ۲/۲۷.

تعیین ائمه در قرآن و روایات

در مباحث پیش روشن شد که امام باید از ناحیه خدای تعالی بر خلافت و امامت امّت مسلمان، منصوب و معیّن شود. حال بحث در این فصل درباره آن است که آیا چنین نصب و تعیینی از ناحیه خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته یا نه.

به نظر می رسد جواب این سؤال از مباحث گذشته روشن شده است. زیرا با اوصاف و ویژگیها و علاماتی که برای امام ذکر شد معلوم می شود که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها کسی که دارای این خصوصیّات باشد فقط امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد. آیاتی از قرآن کریم در این زمینه مورد بحث قرار گرفت :

۱. آیه وجوب اطاعت از اولوالامر به طور مطلق: «أطیعُوا الله وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ».

۲. آیه دعای حضرت ابراهیم درباره فرزندانش: «وَ مِنْ ذُرّیَّتِی قَالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ».

۳. آیه نزول فرشتگان و روح در شب قدر که گفتیم این نزول بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم استمرار دارد و فرشتگان در شب قدر به ولیّ امر مسلیمن فرود می آیند.

۴. آیه: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابَ» که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده

است.

در اینجا نیز به برخی دیگر از آیات که در این زمینه نازل شده و دلالت بر تعیین امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کند به اختصار اشاره کرده و سپس با نقل احادیثی در این باره این مختصر را خاتمه می دهیم.

۵. خدای تعالی می فرماید :

«أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإسلامَ دِيناً». (۱)

علامّه حلّی (ره) می گوید: عامّه از ابوسعید خُدْری نقل کردهاند که رسول خدا (ص) در روز «غدیرخم» مردم را به علی (ع) خواند و امر کرد. خارهای زیر درختان را کندند و سپس علی (ع) را خواند و بازوانش را گرفت و او را بالا برد چنانکه مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا (ص) و علی (ع) را دیدند. سپس پیش از آنکه مردم متفّرق شوند، این آیه نازل شد: «امروز دین شما را برای شما کامل کردم و...» آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علیّ بن ابی طالب بعد از من. سپس فرمود: کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست... . (۲)

همین روایت را علّامه امینی (ره) در کتاب الغدیر از کتابهای سی نفر از عالمان اهل سنّت نقل کرده است. (۳)

از نظر شیعه هم نزول آیه شریفه در روز غدیر خم امری مسلّم است و جای هیچگونه تردید در آن نیست. روایات اهل بیت علیهم السلام هم بر این معنا فراوان است. برای نمونه روایتی نقل می شود: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه وسیله می فرماید :

فَخَرَجُ رَسُولُالله اِلَی حَجَّهِ الوِداعِ ثُمَّ صارَ اِلَی غَدیرِ خُمّ فَأَمَرَ فَأُصْلِحَ لَهُ شِبْهُ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ عَلَاهُ وَ أَخَذَ بِعَضُدِی حَتّی رُئی بیاضُ اِبطَیْهِ رافِعاً صُوتَهُ قائِلاً فِی

۱- . المائده/۳.

۲- . نهج الحق و کشف الصدق/۱۹۲.

۳- . الغدیر ۱/۲۳۰ -۲۳۸.

مَحفِلِهِ: مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَعَلِيّ مَولاهُ... وَ أَنْزَلَ الله عَزَّوَجَلَّ فِى ذلِكَ الْيَومِ : «أَلْيَومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» فَكَانَتْ وِلايَتِى كَمالُ الدِّينِ وَ رَضَا الرَبِّ جَلَّ ذِكْرُهُ... . (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از حجهالوداع که به غدیر خم رسید، دستور داد چیزی شبیه منبر برایش فراهم کردند. سپس بر آن بالا رفت و بازوی مرا گرفت و بلند کرد به گونهای که زیر بغلهایشان دیده شد. و در آن مجلس با صدای بنلد فرمود: کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست... و خداوند متعال در همین روز این آیه را نازل کرد : «اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» پس ولایت من کمال دین و خشنودی پروردگار شد.

۶. خدای تعالی می فرماید :

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلُ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رَسَالَتَهُ وَ الله يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ (۲) ».

ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً برسان. و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادهای. و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.

علّامه حلّی (ره) در این آیه نیز از علمای عامّه نقل می کند که این آیه درباره علی علیه السلام در روز غدیرخم نازل شده است (۳) .

علّامه امینی (ره) نیز بعد از آنکه نزول آیه را در روز غدیرخم از کتب سی نفر از علمای سنّی نقل می کند، شبهات مفسّرین اهل سنّت را در تفسیر آیه کریمه طرح کرده و به آنها جواب می دهد. (۴)

مرحوم طبرسی (قده) می نویسد: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایات زیادی وارد شده که: خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد که علی علیه السلام را به خلافت تعیین کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- . الکافی ۸/۲۷ ح ۴.

۲- . المائده/۶۷.

۳- . نهج الحقّ و کشف المهدی/۱۷۳.

۴- . الغدیر ۱/۲۱۴-۲۲۹.

ترس از این داشت که پذیرش این امر بر گروهی از اصحابش سخت و دشوار باشد. خدای تعالی برای اینکه پیامبرش را در عمل به دستورش دلگرمی دهد، این آیه را نازل فرمود. (۱)

۷. خدای تعالی می فرماید :

«انَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُم راکِعُونَ (۲) ».

سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

بیضاوی و زمخشری هر دو در کتاب تفسیرشان نقل کردهاند که آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است آنگاه که او در حال نماز بود و سائلی از او درخواست کمک کرد و او انگشتر خود را به او داد. هر دو مفسّر بعد از طرح این شبهه که اگر آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده پس چرا به صورت جمع آمده است، جواب دادهاند که جمع آوردن به خاطر تشویق و ترغیب دیگران بر این عمل خوب و خیر است. و نیز برای توجّه دادن به این امر است که طبیعت مؤمنین باید به اندازهای برای احسان و نیکی و دستگیری از مستمندان حریص باشد که اگر در نماز هم باشند آن را به تأخیر نیندازند. (۳)

مرحوم فیروزآبادی نیز در فضائلالخمسه بعد از آنکه شأن نزول آیه را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از علمای عامّه نقل کرده، متذکّر شده است که: لفظ ولی اگرچه در معناهای زیادی استعمال شده است، ولی در آیه شریفه مراد از آن مالک امر و سرپرست امور مردم می باشد. زیرا معانی دیگر آن با کلمه «انّما» که حصر و اختصاص را می رساند، سازگار نیست. چون بدیهی است که مؤمنین بعضی دوست بعضی دیگر می باشند و این امر اختصاص به خدا و رسول و علی ندارد. (۴)

۱- . مجمع البیان ۳/۳۴۴.

۲- . المائده/۵۵.

۳- . الکشاف ۱/۶۴۹ و انوارالتنزیل ۱/۲۸۱.

۴- . فضائل الخمسه ۲/۱۳-۱۹.

آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد و علاقمندان به آگاهی از آنها می توانند به کتابهایی که در این باره نوشته شده مراجعه نمایند. از آنچه نقل شد روشن گردید که خدای تعالی امر امّت پیامبر خاتم را بعد از رحلت ایشان مهمل نگذاشته بلکه در آیات زیادی خلافت و امامت علی علیه السلام را در مقاطع مختلف به صورتهای گوناگون به مؤمنین گوشزد کرده و او رابه جانشینی پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم تعیین و معرّفی نموده است.

تعیین امامان در احادیث

اشاره

در مباحث گذشته گفتیم که روایاتی از عامّه و شیعه آمده است که امامان دوازده نفرند و همه آنها از قریشاند. در اینجا اضافه بر آنچه در سابق گذشته، روایات دیگری در مورد تعیین جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنیم.

۱) معرّفی دوازده امام به اسم

ابن عبّاس نقل می کند:

مردی یهودی به نام نَعثَل خدمت پیامبر (ص) آمد و از او پرسشهایی نمود. از جمله پرسید: وصیّ شما کیست؟ حضرت فرمود: وصیّ من علیّ بن ابیطالب و بعد از او دو فرزند او حسن و حسین و به دنبال او نه نفر از صلب حسین، هستند.

او گفت: ای محمّد، اسمهایشان را برایم بیان کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزند او علی، و بعد از او فرزندش محمّد، و بعد از او فرزندش جعفر، و بعد از او فرزندش موسی، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش حسن، و بعد از او فرزندش حجّت محمّد مهدی. پس

اینها دوازده نفرند... (۱)

در کتب روایی شیعه احادیث فراوانی نقل شده که در آنها دوازده امام به اسم بیان شدهاند و ما در اینجا به جهت تبرّک از کتاب کافی ترجمه روایت لوح را نقل می کنیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: مرا کاری با تو هست. هر وقت امکان داشتی در خلوت سؤالی از تو دارم.

جابر گفت: هر وقت خواستی من حاضرم. پس در یکی از روزها هر دو با هم خلوت کردند. امام به جابر فرمود: از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدی و آنچه در آن نوشته شده بود که مادرم شما را از آن آگاه کرد برایم بگو.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نزد مادرت فاطمه – علیهاالسلام – در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و تولّد حسین را به او تبریک گفتم. در دستانش لوحی سبز دیدم. گمان کردم که آن لوح از زمّرد است. و در آن نوشتهای سفید دیدم مانند رنگ خورشید. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند متعال آن را به رسولش هدیّه کرده است.

در آن اسم پدرم و همسرم و اسم هر دو پسرانم و اسم اوصیا از اولادم نوشته شده است. و پدرم آن رابه عنوان مژدگانی به من داده است.

جابر گفت: مادرت فاطمه – علیهاالسلام – آن را به من داد و من آن را خوانده و استنساخ کردم.

۱- . منتخب الاثر/۹۷، به نقل از ینابیع الموده. در این باب از کتاب منتخب الاثر پنجاه روایت نقل کرده اند کهدر همه آنها دوازده امام به اسم بیان شده اند. و جز روایت اول که در متن نقل شد همه روایات از کتب شیعهگردآوری شده است.

پدرم به جابر گفت: ای جابر آیا می شود آن را برای من بیاوری؟

او گفت: آری. پدرم با جابر هر دو به منزل او رفتند. و او صفحه‌ای از پوست آورد.

پدرم گفت: ای جابر، در نوشته‌ات بنگر تا من برایت بخوانم.

جابر در نسخه خود نگاه کرد و پدرم آن را خواند. حتی یک حرف هم اختلاف نبود.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من نوشته لوح را دیدم که در آن اینگونه نوشته بود :

بسم الله الرّحمن الرّحیم

این نامه‌ای است از خداوند عزیز و حکیم به محمد پیامبرش و نورش و سفیرش و حجابش و دلیلش که روح‌الامین از سوی پروردگار عالمیان آورده است.ای محمد، اسمهایم را بزرگ شمار و نعمتهایم را شکرگزار و عطایایم را انکار مکن. همانا الله تنها منم و الهی جز من نیست. درهم شکننده ستمگرانم، و دولت دهنده ستمدیدگانم، و عطاکننده جزاهایم. همانا الله تنها منم و الهی جز من نیست. کسی که جز به فضل من امیدوار باشد، یا جز از عدل من بترسد، او را عذابی کنم که کسی از عالمیان را چنان عذابی نکنم. پس تنها مرا پرستش کن و فقط بر من توکّل کن. همانا من هیچ پیامبری نفرستادم و عمرش را کامل نکردم و زندگیش را سپری ننمودم جز اینکه برای او وصیّتی قرار دادم و وصیّی قرار دادم. و همانا من تو را از همه پیامبران افضل قرار دادم و وصّی تو را هم از همه اوصیا افضل نمودم. و تو را به دو نوه‌ات که همچون بچّه شیرند، حسن و حسین، گرامی داشتم. حسن را بعد از پدرش معدن دانشم قرار دادم و حسین رااامین وحیم قرار دادم و او را با شهادت ارجمند کردم و سعادت را برایش حتمی و قطعی کردم. درجه او از همه شهدا افضل و برتر است. کلمه تامّه خود را با او قرار دادم و حجّت بالغه خود را نزد او گذاشتم. به خاطر عترت او

ثواب و عقـاب می کنم. نخستین عترت او علی سـیّدالعابدین و زینت اولیای سابق است. فرزنـد او شبیه جـدّش محمود است. او محمّد شکافننده دانشم و معدن حکمتم است. شکّ و شبهه کنندگان درباره جعفر هلاک خواهند شد. ردّ کننده او مانند کسی است که مرا ردّ می کنـد. به حق می گویم که منزل و مـأوای جعفر را گرامی دارم و او را در میـان پیروان و یاران و دوسـتانش خوشوقت نمایم.بعـد از او در موسـی فتنهـای کور و تاریـک تقـدیر شـده است. زیرا ریسـمان کمان من پاره نمی شود و حجّتم پنهـان نمی مانـد و دوسـتانم از جام لبریز سـیراب می شونـد. کسـی که یکی از آنها را انکار کنـد، نعمتم را انکار کرده است و کسی که آیهای از کتابم را تغییر دهد، به من افترا زده است. وای بر آنان که بعد از موسی بنده و حبیب و برگزیده من، به علی افترا زده و انکارش می کنند. علی ولیّ و یاور من است. او را حامل بار سـنگین نبوت قرار دادم و او را با دادن نیرو بر حمل آن امتحان می کنم او را عفریتی مسـتکبر به شـهادت می رساند و در شهری که بنده صالح بنایش کرده در جنب بدترین خلق دفن می کنند. به حق می گویم او را با فرزندش محمد خوشحال کنم. محمد جانشین او بعد از او می باشد و وارث علمش است. او معـدن دانشـم و محـل اسـرارم و حجّتم بر خلـق است. کسـی که به او ایمـان آورد، بهشت را منزل او قرار دهم و شـفاعت او را درباره هفتاد نفر از اهل بیت او بپذیرم که همه شان مستحق آتشند. سعادت را بر فرزندش علی قطعی می کنم. علی ولیّ و یاور من است. او گواه من در میان خلقم و امین بر وحیم می باشـد. حسن دعوت کننده به راهم و خازن علمم، از او متولّد می شود. و او را به فرزندش (م ح م د) که رحمت عالمیان است کامل کنم. او کمال موسـی و نور عیسـی و صبر ایّوب را دارد. در زمان او اولیایم خوار می شوند و سرهایشان همچون ترک و دیلم به هدیّه برده می شود. آنها کشته و سوزانده می شوند.

آنـان در خوف و رعب و هراس خواهنـد بود و زمین بـا خونهایشـان رنگین می شود. و نـاله و افغان در میان زنانشان رایـج می شـود. آنـان به حق، دوسـتان من هسـتند. به وسـیله آنـان هر فتنه کور و ظلمـانی را برطرف می کنم و زلزله هـا را بر می دارم و سختیها و خشکسالی را از میان می برم. صلوات و رحمت خدای تعالی بر آنها باد. و هدایت یافتگان تنها آنان هستند. (۱)

۲) حدیث غدیر

علّامه امینی(ره) این حدیث را در جلد اوّل کتاب شریفالغدیر از ۱۱۰ صحابه و ۸۴ تابعی و ۳۶۰ نفر از علمای حدیث که همه از عامّه هستند نقل کرده است. (۲) در

سنـد این حدیث جای هیچگونه شک و تردید وجود ندارد. در اینجا یکی از روایات این حدیث شـریف رااز کتاب الغدیر نقل می کنیم: در روایت حذیفه بن اسید آمده است که رسول خدا فرمود :

أَیُّهَا النّاسُ، اِنَّ الله مَولایَ وَأَنَا أَوْلَی بِکُمْ مِنْ أَنفُسِـکُمْ. أَلَا وَ مَنْ کُنْتُ مَولاهُ، فَهـذا مَوْلاهُ. وَ أَخَـذَ بِیَدِ عَلِیٍّ فَرَفَعَها حَتّی عَرَفَهُ القَوْمُ أَجْمَعُونَ. ثُمَّ قالَ: اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ. ثُمَّ قالَ: وَ إنّی سائِلُکُمْ حِینَ تَرِدُونَ عَلَیَّ الحَوْضَ عَنِ الثَّقَلینِ. فَانْظُرُوا کَیفَ تَخْلُفُوا فِیهما. قالُوا: وَ مَا الثَّقَلانِ؟ قالَ: الثَّقَلُ الاَکْبَرُ کِتابُ الله سَبَبٌ طَرَفُهُ بِیَدِالله وَ طَرَفُهُ بِأَیْدیکُمْ، وَ الاصغَرُ عِتْرَتِی. (۳)

ای مردم، همانـا خداونـد مولای من است و من به شـما از خود سـزاوارترم. بدانیـد هرکس به من مولای اویم این (علی) مولای اوست. آنگـاه دست علی را گرفت و بلنـد کرد به گونهـای که همه مردم او را شـناختند. سـپس فرمود: خداونـدا، دوست بـدار کسـی را که او را دوست بـدارد و دشـمن بـدار کسـی را که او را دشـمن بـدارد. آنگاه فرمود: همانا من آن روزی که بر کنار حوض بر من وارد می شوید از شما درباره ثقلین سؤال خواهم کرد. پس بنگرید که بعد از من با آنها چگونه رفتار

۱- . الکافی ۱/۵۲۷ و ۵۲۸.

۲- الغدیر ۱/۶۰-۱۵۱.

۳- . الغدیر۱/۲۳ و ۲۴.

می کنید. گفتند: ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست که سببی است که یک طرفش خداست و طرف دیگرش در دست شما. و ثقل اصغر عترت من است.

می دانیم که این جریان بعد از حجّهالوداع در محلّی به نام غدیرخم اتفاق افتاد. و حضرت همه حاجیان را در آنجا گرد آورد تا این سخنان را به آنها ابلاغ کند. و در این سخنان موضوع اصلی معرفی علی علیه السلام و سفارش عترتش بر امت اسلامی است. و علی علیه السلام را به این صورت معرفی کرد که: مردم، هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. کلمه مولی درست است که در معانی مختلف استعمال شده است، ولی روشن است که در اینجا فقط یک معنا مراد است و آن جز معنای مالک امر و اولی به تصرّف نمی تواند چیز دیگری باشد زیرا نمی شود این همه کار فقط برای بیان این باشد که ای مردم هرکس من دوستدار اویم علی دوستدار اوست. یا معانی دیگر.

و در ثانی بر فرض بپذیریم که مولا ـ در اینجا به معنای دوست باشد، باز هم می گوییم نمی شود مراد از دوستی در اینجا دوستی عادی و معمولی باشد، زیرا این نوع دوستی سفارش لازم ندارد، بلکه مقصود دوستی حقیقی است که لازمهاش اطاعت و فرمانبری از محبوب است. چنانچه در مباحث سابق گذشت.

حال اگر از آنان که می گویند مراد از این کلمه دوستی و محبّت و کمک به علی است، بپرسیم: چند نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سفارش پیامبر را درباره علی و اولاد او رعایت کردند؟ آیا مگر خلیفه دوم نبود که برای گرفتن بیعت در خانه او را به آتش کشید؟! در کنزالعمّال نقل شده که: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی برای ابوبکر بیعت می گرفتند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او مشورت می کردند. چون عمر از این امر آگاه شد نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا، به خدا هیچ کسی پیش من محبوبتر از پدرت نیست. و بعد از او هیچ کسی محبوبتر از تو پیش ما نیست. ولی سوگند به خدا این دوستی مانع از این

نمی شود که اگر چند نفر نزد تو جمع شوند امر نکنم که در را بر آنها آتش نزنند. (۱)

حال با وجود این حرکات و نظایر آن که فراوان است، آیا می شود آنان را به عنوان جانشین پیامبر و خلیفه مسلمین پذیرفت؟!

۳) حدیث ثقلین

احمد بن حنبل در مسند خود از ابوسعید خدری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

اِنّی أَوَشَکُ أَنْ أُدْعِی فَأُجیبُ وَ اِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثِّقلینَ کِتابَ الله عَزَّوَجِلَّ وَ عِتَرتی.کِتابَ الله حَبْلٌ مَمدُودٌ مِنَ السَّماءِ اِلَی الأَرض، وَ عِتَرتِی أهلُ بَیتی. وَ اِنَّ الطیفَ أَخْبَرِنِی أَنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّی یَرِدَا عَلیَّ الحَوضَ فَانْظُرُونی بِمَ تَخلُفُونِی فِیهِما. (۲)

همانا من نزدیک است دعوت حق را لبیک بگویم. و من در میان شما دو شیء گرانبها می گذارم؛ کتاب خدای تعالی و عترتم. کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است و عترتم یعنی اهل بیتم. خداوند لطیف به من خبر داده که آن دو از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که بعد از من با آنها چگونه رفتار می کنید.

این روایت هم از جمله روایاتی است که علمای حدیث، شیعه و سنّی به صورت تواتر نقل کردهاند. در این حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امّت خود را به کتاب و عترتش سفارش می کند و از آنها می خواهد برای نجات از گمراهی و ضلالت به این دو چنگ زنند.

این حدیث به روشنی دلالت می کند که اطاعت و پیروی از عترت واجب و لازم است. پس بر هر مسلمانی موافقت آنها در همه کارها لازم است. حال آنان شورای سقیفه تشکیل دادند و برای امت رهبر و خلیفه تعیین کردند، آیا عترت پیامبر هم با

۱- . احراق بیت فاطمه/۱۰۷، به نقل از کنزالعمّال ۵/۶۵.

۲- . فضائل الخمسه۳/۴۷.

آنهـا در این کـار موافق بود؟! با توجّه به آنچه تا به حال در این مختصـر خوانـدیم به طور قطع و یقین می توان گفت که چنین توافقی وجود نداشت، بلکه آنان با این امر مخالف بودند.

روایات وارد شـده در این زمینه همچون آیات قرآن کریم فراوان است. و در اینجا به همین مقـدار کفایت می کنیم. از خداوند متعال خواسـتاریم ما را از مُوالیان اهل بیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد. و به لطف و کرمش حبّ و دوستی و اطـاعت و پیروی از آنهـا را به مـا عطـا فرمایـد و اعتقـاد و ایمـان مـا را به آنهـا روز به روز محکمـتر نمایـد و در فرج مولاـ و پیشوایمان حضرت حجّت بن الحسن العسکری تعجیل بفرماید.

الحمدلله الذی هدانا لهذا

و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا اللّه.

قم – محمد بیابانی اسکویی

۷۹ /۲۶/۵

فهرست منابع

۱.قرآن کریم.

۲.نهجالبلاغه.

۳.الصحیفه السجّادیّه الجامعه، مؤسسه الامام المهدی (عج)

۴.ابن اثیر، محمد، النهایه، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ هـ.ش.

۵.ابن سعد، محمّد، الطبقات الکبری،دارصادر - بیروت.

۶.ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، دارالکتب، طهران، ۱۳۹۰ هـ.ق.

۷.ابن منظور، محمّد بن مکرم انصاری، لسان العرب، أدب الحوزه - قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.

۸.ابن هشام، عبداللّه بن یوسف، السیره النبویّه، تحقیق عمر عبدالسلام، دارالکتاب العربی - بیروت، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۹.احمد بن فارس، ابوالحسن، معجم مقایس اللّغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۰.اصفهانی، الراغب، المفردات، تحقیق سیّد گیلانی، مطبعه مصطفی البابی الحلبی - مصر، ۱۳۸۱ هـ.ق.

۱۱.اصفهانی، محمّد مهدی، ابوابالهدی، چاپ سنگی.

۱۲.البخاری، محمّد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۱۳.امینی، احمد الغدیر، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳.

۱۴.برقی، احمد بن محّمد، المحاسن، دارالکتب الاسلامیّه - ایران، قم.

۱۵.بلاغی، محمّد جواد، آلاء الرحمن، مکتبه وجدانی - قم.

۱۶.بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر بیضاوی، مکتبهالمصطفی البابی الحلبی، مصر.

۱۷.تستری، قاضی نوراللّه، احقاق الحق، مطبعه خیّام - قم، ۱۴۰۳ ه_.ق

۱۸.حائری قزوینی، سیّد مهدی، ترجمه «الاتقان فی علوم القرآن»، مؤسسه امیرکبیر - تهران.

۱۹.حرّانی، حسن بن علی، تحفالعقول، تحقیق علیاکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۲۰.حرّعاملی، محمد بن حسن، وسائلالشیعه، مؤسسه آلالبیت علیهم السلام الاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ه_.ق. چاپ دوم.

۲۱.حسینی بحرانی، سیّد هاشم، تفسیر برهان، مؤسسه اسماعیلیان - قم.

۲۲.رازی، ابوالفتح، تفسیر کبیر تصحیح ابوالحسن شعرانی، کتاب فروشی - اسلامیّه - تهران ۱۳۵۶ ه_.ش.

۲۳.رازی، فخرالدین، تفسیر کبیر، دارالکتب، تهران، چاپ دوم.

۲۴.زرّین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، انتشارات علمی ، ۱۳۶۹ ه_.ش.

۲۵.زمخشری، محمودبن عمر، الکشاف، ادبالحوزه، قم.

۲۶.شریعتی، محمّدتقی، تفسیر نوین، شرکت سهامی انتشار، بیتا - تهران.

۲۷.شهرستانی، محمّد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق محمّد سیّد گیلانی، دارالمعرفه - بیروت، ۱۴۰۲ ه_.ق.

۲۸.شهیدی، سیّد جعفر، تحلیلی از تاریخ اسلام، نهضت زنان مسلمان - تهران، ۱۳۵۹ ه_.ش.

۲۹.شیخ طوسی، محمد بن حسن، الرسائلالعشر، تحقیق واعظزاده خراسانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۳۰.صافی گلپایگانی، لطفاللّه، منتخبالاثر، مکتبه صدر، تهران. صحیفه کامله سجادیه.

۳۱.صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق سید مهدی حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ه_.ق.

۳۲.صدوق، محمّد بن علی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین - قم، ۱۴۰۹ ه_.ق.

۳۳.صدوق، محمّد بن علی، الفقیه، تحقیق سیّد حسن موسوی خرسان، دارالکتب الاسلامیه - تهران، ۱۳۹۰ هـ.ق.

۳۴.صدوق، محمدبن علی، ثوابالاعمال، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، قم.

۳۵.صدوق، محمّد بن علی، عللالشرایع، مکتبه داوری - قم.

۳۶.صدوق، محمّد بن علی، عیونالاخبار، تحقیق سیّد مهدی حسینی لاجوردی، رضا مشهدی - قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۳۷.صدوق، محمد بن علی، عیونالاخبار، تحقیق سید مهدی لاجوردی، رضا مشهدی، قم، ۱۳۶۳ هـ.ش.

۳۸.صدوق، محمد بن علی، کمالالدین، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.

۳۹.صدوق، محمد بن علی، معانیالاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ هـ.ش.

۴۰.طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۴۱.طبرسی، فضل بن حسن، مجمعالبیان، تصحیح، سیّد هاشم رسولی و فضل اللّه طباطبائی، داراحیاالتراث العربی - بیروت، ۱۳۷۹ هـ.ق.

۴۲.طبری، محمد بن جریر، جامعالبیان فی تفسیرالقرآن، دارالمعرفه، بیروت.

۴۳.عبدالمقصود، عبدالفتاح، خاستگاه خلافت، ترجمه دکتر سید حسن افتخارزاده، نشر آفاق، تهران، ۱۳۷۶ هـ.ش.

۴۴.عسکری، سیدمرتضی، نقش ائمّه در احیاء دین مجمع علمی اسلامی ، تهران، ۱۳۷۱ هـ.ش.

۴۵.علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهجالحق و کشفالصدق، تحقیق عینالله حسنی ارموی، دارالهجره، قم، ۱۴۰۷ هـ.ق.

۴۶.عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیّاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی، قم.

۴۷.فیروزآبادی، سیدمرتضی، فضائلالخمسه من الصحاح السته، دارالکتب، تهران، ۱۳۷۱ ه_.ش.

۴۸.فیض کاشانی، محسن، الوافی، چاپ سنگی.

۴۹.فیومی ، احمد بن محمد، المصباحالمنیر، دارالهجره، قم، ۱۴۰۵ ه_.ق.

۵۰.قرشی، سیّد علی اکبر، قاموسالقرآن، دارالکتاب الاسلامیّه - تهران.

۵۱.قزوینی، مجتبی، بیانالفرقان، دارالکتبالاسلامیّه، تهران، ۱۳۷۱ ه_.ق.

۵۲.قمی ، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی ، تحقیق سیّد طیب جزائری، دارالکتاب - قم، ۱۴۰۴ ه_.ق.

۵۳.کلینی، محمّد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علیاکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیّه - تهران.

۵۴.مجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، دارالکتب الاسلامیّه - تهران.

۵۵.مروارید، حسنعلی، تنبیهات حول المبدء و المعاد، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۶ ه_.ق.

۵۶.مشهدی، محمدرضا، تفسیر کنزالدقائق، تحقیق حسین درگاهی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران، ۱۴۱۱ ه_.ق.

۵۷.ملکی میانجی، محمد باقر، تفسیر مناهجالبیان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران، ۱۴۱۷ ه_.ق.

۵۸.نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائبالقرآن، مطبوع با تفسیر طبری، دراالمعرفه،بیروت.

۵۹.هندی، المتّقی، کنزالعمال، تحقیق الشیخ بکری حیانی و الشیخ صفوهالصفاء مؤسسهالرساله، بیروت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹